میکرو فیلم تهیه شد

۱۷۲۴

بازدید شد ۱۳۶۲ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: صافی شرح کافی ـ فارسی

~~مصنف~~

مؤلف: ملا خلیل قزوینی

خطی: نسخ ۱۹ سطری

چاپی

سال ~~طبع~~ تحریر: ـــ عدد اوراق: ۱۵۱

جزء کتاب: اخبار شماره: ۱۵۷

شماره عمومی: ۱۷۲۴ شماره قبض:

واقف: ملا محسن بادکوبه‌ای تاریخ وقف: ـــ

طول: ۲۵ عرض: ۱۸ سانتیمتر قفسه:

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	صافی شرح کافی		
	درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ☑ / چاپ سنگی ○
	شماره اموالی	۱۷۲۴	اندازه	۱۸×۲۵
	قطع	وزیری	تعداد اوراق	۱۵۱
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ☑	نوع آفت	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ☑

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. مجذوب

۳. ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: تاریخ اقدام: ۱۳۹۰/۵/۲۳

۲۲۳ ~~۱۵۷~~

کتاب العقل

اخبار خاصه

۱۵۱ ورق

۱۵۷

وقف نمود [illegible]

[illegible]

۱۵۱ ورق

اطراف کمیسیون اصلاحات اسناد عرض دیده شد

بتاریخ ۷ شهر رجب ۱۳۴۲

نمره مسلسل کتاب ۲۱۰۷

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

صافی صح

فتح گنجینه شاهی شرح احادیث رازداران الهی کافی گشاد نعیم نامتناهی حمد بی شریکیست تعالی
شانه که بدلالت کریمه وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وکریمه كَانَ النَّاسُ
أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ جمیع افراد انسان را جاهل بغیب ومایل بدعوی واختلاف
آفریده تا در هر چه سمکابره واختلاف در آن ودر دلیل آن رود وخلایق را احتیاج بکسی که
حکم کند در آن شود همگی محتاج بحکم الهی وکتاب سماوی باشند وغیر انبیا محتاج بانبیا وانبیا
محتاج بوحی خالق ارض وسما بوده هیچکدام در آن انکار ربوبیت رب العالمین نکنند یعنی
شرکتی در حکم با صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز ننمایند وبمؤدی وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ
رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ رعایت احتیاج بامام معصوم مفترض الطاعة
در هر زمانی نموده اکثر احکام خود را بمحکمات قران صریح نساخت بلکه هنوز راه اختلاف
در آن باقی گذاشت وبعلم جمیع آنها اوصیا را نواخت تا تشنگان زلال ایقان ورعایت
شروط ایمان بتوجه تام واخلاص تمام در اقوال خود استفاضه از کلمات مشکل گشای ائمه
اثنی عشر علیهم صلوات الله وسلامه الی یوم المحشر نمایند ودر افعال خود راه پیروی احادیث
وآثار ایشان بپیمایند وصلوات نامیات بر جمیع انبیا وحجج خصوصا هادی سبل مامور
بامر قل مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ شفیع عاصیان رحمت عالمیان ثمره شجره قریش از آل
هاشم وعدنان خاتم النبیین محمد بن عبد الله ووصی او بنص قران حلال مشکلات

کشاف

کشاف مبهمات راز دار حضرت مصطفی صف شکن میدان لا فتی نعمة الله العظمی کلمة الله الکبری
اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابی طالب وجمیع اوصیای او ائمه هدی که بانوار مطالع
هدایت ساحت ملت بیضا را روشن وهویدا ساختند وباظهار لوامع بلاغت عرصه شریعت
غرا را منور کرده لوای عالم آرای علم دین مبین بر فراز قبه خضرا بر افراختند خصوصا وصی
الاوصیا بقیة الله فی الارض والسماء که تسلی مومنان بانتظار وجود او وقرار زمین و
بناتش ومدار آسمان وبرکاتش بفیض وجود اوست امام عباد الرحمن الحجة بن الحسن صاحب
الزمان اما بعد چنین گوید محرر این اوراق خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما بالنبی والوصی
که در شعبان هزار وشصت وچهار هجری بفیروزی واقبال رایات جاه وجلال اعلیحضرت
پادشاه زمان نوزحدقه شیعیان نوز حدیقه اهل ایمان غلام با اخلاص صاحب الزمان
گزیده خاندان مصطفی شه سوار اولاد مرتضی آنکه بجلال مهابت در جمیع ممالک محروسه
عدل گسترد وبکمال عدالت در میان قوی وضعیف رعیت پرورد ابو الغازی ابو المظفر
السلطان بن السلطان بن السلطان المؤید بالتایید الربانی السلطان محمد الملقب
بشاه عباس ثانی الحسینی الموسوی الصفوی خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین
بره وعدله واحسانه بعد از فتح دار القرار قندهار وادبار مخالفان نگونسار در دار السلطنه
قزوین صینت عن کید الحاسدین نزول اجلال نمود وچون این بلده فاخره مولد ومنظهر
آن لطف آله بود انبساطی تمام درین مکان حاصل نموده با وجود تلاوت قران ودعا ودر روزه
در زیادتی گرمای قلب الاسد هر روزه بتجدید نظم ونسق عساکر منصوره پرداخت ودر ماه رمضان
المبارک نصف ثواب افطار روزه داران اهل اسلام وترویج دین سپرده شده بدوازده
امام نمود باحضار علمایی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند فرمان داد تا مجلس اشرف اعلی

بعض اطراف دیار در دار الموحدین صح

کتابخانه آستان قدس

بعلمای نامدار و امرای ذوی الاقتدار و اکابر هر دیار قرار گرفت و چنانچه عادت آفتاب عالمتاب
آنست که ذره بینها را ظاهر سازد بعد از تحقیق احوال علما و کتب احادیث صحیحه دوازده امام
علیهم السلام التفات باین بی مقدار کرده شغل شرح کافی کلینی مسمّی بشافی را معلوم ساخت
پس بالمشافهة العلیّة العالیة فرمان واجب الاذعان شرف صدور یافت بشرحی دیگر که بر
بزبان فارسی آیان تا جمیع خلایق از عرب و عجم طریق فهم احادیث ائمه معصومین صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین را بسهولت دریابند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اعلی
حضرت پادشاه دین پناه دیگر بکان خاندان ولایت نشان عاید گردد سمعا و طاعة
گفته چون اوصاف و شمایل اعلی حضرت پادشاه اسلام را موافق دو حدیث که مذکور می
شود دید بعرض رسانید که شیخ ابو جعفر طوسی که مصنف کتاب تهذیب الاحکام و کتاب
استبصار است کتابی در احادیث غیبت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن تصنیف کرده
و در ان کتاب دو حدیث از حضرت رسول ثقلین علیه السلام روایت کرده موافق این تایید
دین مبین که واقع شد و امید آنست که روز بروز در تزاید باشد یکی آنکه گفته کروی عن
النبی صلّی الله علیه وآله انّه قال یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبیّ یسرع النّاس
الی طاعته المشرک والمؤمن یملأ الجبال خوفا منقولست از پیغمبر صلی الله علیه وآله اینکه او
گفت ظاهر میشود در قزوین مردی که نامش موافق نام پیغمبری باشد میشتابند مردمان سوی
طاعتش خواه مرد مشرک و خواه مؤمن پر میکند آنمرد کوهها را از ترس یعنی بکمال مهابت
و شوکت خواهد رسید دیگری آنکه گفته که عن النّبی صلّی الله علیه وآله انّه قال
یخرج رجل من الدّیلم یملأ الجبال والسّهل والوعور خوفا ومهابة ویسرع
النّاس الی طاعته البرّ والفاجر ویؤیّد هذا الدّین یعنی منقولست از حضرت

و آله

یعنی

رسول

کتابخانه آستان قدس

او

رسول صلی الله علیه وآله اینکه گفت بیرون می آید مردی از دیلم که پر میکند آنمرد کوهها و صحرای هموار و صحراهای
ناهموار را از ترس و هیبت و میشتابند مردمان سوی طاعتش خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار و مید دین میکند
دین را و چون لفظ دیلم مشترکست میان محلتی از محلات قزوین که دولتخانه مبارکه در آنجا واقعست
والحال بدیلمه کوچه مشهور است و میان طایفه یا موضعی که قزوین سرحد آنست میتواند بود که این دو
حدیث شریف بیان یک واقعه باشد و امید هست که آن مدد کار این پادشاه دین پناه باشد ان
شاء الله تعالی و بعرض رسانید که تا عجم بشرف اسلام مشرف شده اند در میان ایشان این قسم تاییدی
واقع نشده الحق کتاب کافی عمده کتب احادیث اهل البیت علیهم السلام است و مصنف آن ابو جعفر محمد بن
یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی که مخالفان نیز اعتراف بکمال فضیلت او نموده اند از روی احتیاط
تمام آنرا در بیست سال تصنیف کرده در زمان غیبت صغرای حضرت صاحب الزمان علیه و علی آبائه
صلوات الرحمن که شصت و نه سال بوده و در آنزمان مؤمنان عرض مطالب میکرده اند بتوسط سفرا
یعنی خبر آورندگان از آن حضرت و ایشان چهار کس بوده اند بترتیب و سوای ایشان وکلا بسیار
بوده اند که اموال از شیعه امامیّه میگرفته اند و میرسانیده اند و محمد بن یعقوب در بغداد نزدیک
سفرا بوده و در سال فوت آخر سفراء ابو الحسن علی بن محمد السمری رحمه الله تعالی که سال سیصد و بیست و
نه هجری باشد فوت شده یا یکسال قبل از آن پس میتواند بود که هر حدیثی درین کتاب که در عنوانش
و قد قال العالم علیه السلام باشد یا در حدیث آخر یا مانند آنها باشد نقل از صاحب الزمان علیه السلام باشد
بیواسطه یا بتوسط یکی از سفرا مگر آنکه قرینه صارفه با آن باشد و مصنف رحمه الله تعالی در آن
زمان زیاد بر این اظهار نمیتوانسته کرد ~~و احتمال ملاقات مصنف رحمه الله تعالی ناحیه مقدسه~~ را
~~مذکور میشود در خطبه و شرح فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع~~ تا آخر و شاید که این کتاب مبارک
بنظر اصلاح آن حجت خدای تعالی رسیده باشد و الله اعلم مخفی نماند که اگر ترجمه همه جا موافق لفظ عربی

بنا بر اینکه مبدا آن وفات پدر بزرگوار آن حضرت
و هفتاد و چهار سال میبود
اگر مبدا آن تولدش میبود ح

باشد فارسی آیات نمیشود واگر اکتفا بمضمون شود نمیتوانند دانست که هر لفظی از عرب چه معنی دارد پس ما
میانه میگزینیم و معذور باید داشت چه بیان قصد امام معصوم مطلبی است بزرگ نه بازیچه و ترک
فضولی دران بقدر وسع احتیاطی است لازم پر فایده بدانکه آیات قران دو قسمست اول
محکمات دویم متشابهات محکمات آیاتیست که دلالت آنها بر معنی صریح باشد و احتمال نسخ
در آنها نباشد و غیر آنها متشابهاتست و ما آنچه در ترجمه بعض متشابهات میگوییم یا نقل است یا
محض اظهار احتمال چه تفسیر آنها از پیش خود جایز نیست اینست شروع در شرح اصل بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ شرح با برای استعانه است و اسم که همزهٔ آن بوصل افتاده بمعنی رفعت و عظمتست
مأخوذ است از سُمو بضم سین و ضم میم و تشدید واو و بیان اینها می آید در کتاب التوحید
در شرح حدیث اول باب شانزدهم یعنی مدد میجوییم در کار خود برفعت و عظمت آن مستحق عبادت کهباب معانی الاسماء واشتقاقها است م
که بخشنده است بهر چیز هر چند بیرا که لایق آنست مهربانست بخلایق خصوصا مؤمنان بفرستادن
رسل و تعیین حجج تا از حیرت و مضرت اختلاف در مشکلات خلاص شوند اگر تابع شوند اصل
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ لِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ لِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ لِسُلْطَانِهِ الْمَرْهُوبِ لِجَلَالِهِ الْمَرْغُوبِ اِلَیْهِ
فِیمَا عِنْدَهُ النَّافِذِ اَمْرُهُ فِی جَمِیعِ خَلْقِهِ شرح الحمد ستودن یعنی نیکی کسی گفتن در کاری که توانائی
ترک آن کار نیز داشته باشد العبادة تعظیم شخصی بقصد عاقبت بخیری بر حصت بزرگتر
از آن شخص دران تعظیم پس تعظیم کعبه عبادت الله تعالی باشد نه کعبه و تعظیم بت عبادت
بت یا فرمایندهٔ آن باشد و بیرون فتوای اهل حق عبادت الله تعالی باشد نه ایشان و بیرون فتوای
اهل باطل عبادت ایشان و عبادت شیطان و شرک باشد القدرة توانائی بر هر یک از کردن چیزی
و نکردن آن چیز الاطاعة فرمان برداری السلطان غالب بودن بر مملکتی الرهبة ترس الجلال
خالی بودن از نقصان و بدی الرغبة توجه بسوی چیزی کردن النفوذ گذرانی الامر دادن

خواه بسبب نعمت و خواه بسبب غیر نعمت المحمود و نظایرش مجرور و مرفوع میتوانند بود و بنا
بر اول صفت الله است و بنا بر دوم خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو لام در لنعمته
و نظایرش برای سببیت است و سبب دو قسم است اول فایده و از او علة غائیه مینامند
دوم غیر فایده و بنا بر اول لنعمته اشارتست باینکه ابتدا الحمد بعد از بسمله در سورهٔ فاتحه برای
اینست که حمد باعث استجابت دعا و طلب نعمت است موافق سمع الله لمن حمده چنانچه می آید
در کتاب الدعا در حدیث اول و ششم باب التحمید والتمجید که باب بیست و هفتم است نعمت
عبارتست از توفیق صراط مستقیم که مطلوبست در اهدنا الصراط المستقیم بنا بر اینکه صراط الذین
انعمت علیهم بدل الصراط المستقیم است و الذین انعمت علیهم مفصل شده در آیت سورهٔ نساء
که و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و
الصالحین و حسن اولئک رفیقا و صراط مستقیم که صراط نبیین است منحصر است در پیروی علم
و در عمل بفرایض الله تعالی تا آخر عمر و آن طریقت اخباریین از شیعهٔ امامیه است و بیان میشود
در خطبه در شرح و الشرط من الله تا آخر و استقامت آن باعتبار اینست که اختلاف و تعدد در پیروی
علم نمیباشد بلکه ثابت راسخست بخلاف طریق پیروی ظن نظیر اینکه خط مستقیم میان دو نقطه
منحصر است در یکی بخلاف خط معوج و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که پیروی ظن در عمل بفرایض
الله تعالی صراط مغضوب علیهم و ضالین است و اول عبارتست از مقتدایان یهود و نصاری و
امثال ایشان و دوم عبارتست از مقلدان موافق آیت سورهٔ توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله و بیان میشود در کتاب العقل در حدیث اول باب التقلید که باب نوزدهم
است و آیت سورهٔ بقره مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و
نداء و بیان میشود در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول العبادة تعظیم شخصی بقصد

کتابخانهٔ آستان قدس
وزیر مخطی

عاقبت نیکو پیرحضت بزرگتر از ان شخص دران تعظیم پس تعظیم کعبه عبادت الله تعالی است نه کعبه
و تعظیم بت عبادت بت با فرمایندهٔ انست و پیروی فتوای اهل حق عبادت الله تعالی است
نه ایشان و پیروی فتوای اهل باطل عبادت ایشان و عبادت شیطان و نشر کست القدرة توانائی
بر هر یک از کردن چیزی و نکردن الجز و این اشارتست باینکه حصر معبودیت در الله تعالی که مذکور
است در ایاک نعبد و ایاک نستعین بسبب انحصار قدرت بر توفیق و خذلان و قدرت بر هر چیز
در الله تعالی است پس استعانت با وست و بس و جمعی که منکر قدرت او یند و میگویند که انچه
میکند اسباب نکردن آن ندارد و انچه میکند اسباب کردن آن ندارد و منکر استحقاق عبادت اند
بلکه استحقاق حمد نیز الاطاعه فرمان برداری السلطان غالب بودن بر مملکت المطاع لسلطانه
اشارتست بآیهٔ سورهٔ حم سجده ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او
کرها قالتا اتینا طائعین الرهبة ترس الجلال خالی بودن از نقصان و قبیح و مراد اینجا عدلست المهوب
لجلاله اشارتست باینکه عفو از بعض عاصیان ظلم است بلکه ظلم نیست اگرچه مقتضای عدل مهلت
دادن ایشان در دنیا باشد موافق امثال آیهٔ سورهٔ ال عمران ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ وَ
اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و آیت سورهٔ اعراف اَفَاَمِنُوا مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا يَاْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ
اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ الرغبة توجه سوی چیزی النفوذ گذرایی الامر حادثه بمعنی کاری که معتدبه
باشد و صیغهٔ افعل و مانند ان نیز امر مینامند برای اینکه تعلق میگیرد بکاری که معتدبه باشد
و هر دو اینجا مناسب است چه اشارتست بآیت سورهٔ یس که اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا
اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الخلق تدبیر و تدبیر کرده شده و هر دو اینجا مناسب است **یعنی**
ستایش الله تعالی راست که ستوده شده است برای نعمتش عبادت کرده شده است برای
قدرتش فرمان برده شده است برای سلطنتش ترسیده شده است برای اینکه جهل و جانب

کبری ندارد و توجه کرده شده سوی اوست بدعا و عبادت در طلب انچه نزد اوست
که خزاین آسمانها و زمینها و نعمت جاودانی است گذراست امر او در جمیع اقسام تدبیر او
اصل عَلَا فَاسْتَعْلَا وَدَنَا فَتَعَالَى وَارْتَفَعَ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ **شرح** این عبارت در اول
خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلم در کتاب الروضه مذکور است و در اوایل سدس دوم و می آید در
کتاب التوحید در حدیث دوم باب النسبه که باب هشتم است که علا فقرب و دنا فبعد العلو بلند
مرتبه بودن و مراد اینجا استجماع جمیع صفات کمال و بری بودن از هر نقصان و قبیح است
فا برای تعقیب است الاستعلاء اظهار علو خود و مراد اینجا آفریدن عالم برای معرفت اوست
موافق حدیث قدسی که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف الدنو
کمال نزدیکی و مراد اینجا تسهیل طرق معرفت اوست بنصب شواهد ربوبیت او در هر مخلوق موافق
آیت سورهٔ اعراف اَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ
فا اینجا برای تعقیب و برای تفریع میتواند بود التعالی بکسر لام و یا مصدر باب تفاعل کمال تنزه
از اینکه جاری شود برو شکی یا شبهتی پس انکار منکرین بمحض زبان و مکابره است واو در
وارتفع برای عطف بر تعالی است یا حالیه است بتقدیر قد المنظر بفتح میم و فتح ظاء با نقطه
مصدر میمی باب نصر و حرف در علم نگاه خواه بدل و خواه بچشم و اسم مکان باب نصر و علم دیده خواه
دیده چشم دل و خواه دیده چشم و بر هر تقدیر مراد اینست که ادراک کنه او و تشخص او ممتنع است
یعنی بلند مرتبه بود پس اظهار بلندی مرتبهٔ خود کرد و بغایت نزدیک شد باذهان خلایق پس بغایت
بری شد از شک و شبهت مرتفع بالای هر نگاه **اصل** الَّذِي لَا ابْتِدَاءَ لِاَوَّلِيَّتِهِ وَلَا غَايَةَ لِاَزَلِيَّتِهِ
القَائِمُ قَبْلَ الْاَشْيَاءِ وَالدَّائِمُ الَّذِي بِهِ قِوَامُهَا وَالْقَاهِرُ الَّذِي لَا يَؤُودُهُ حِفْظُهَا وَالْقَادِرُ الَّذِي
بِعَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِالْمَلَكُوتِ وَبِقُدْرَتِهِ تَوَحَّدَ بِالْجَبَرُوتِ وَبِحِكْمَتِهِ اَظْهَرَ حُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ **شرح** شدم

الاولیة سابق بودن الازلیة بی ابتدا بودن ومراد بلا غایة لا ازلیة اینست که همیشه
باقیست ازلیت او وبیان این می آید در کتاب التوحید در حدیث ششم باب شانزدهم
واول باب بیست ودوم القایم کاین باقی القوام بکسر قاف هستی و بقا والقاهر غالب
بر هر چه اراده نماید الملکوت بفتح میم وفتح لام کردن کاری بمحض نفوذ اراده بی حرکتی
برای استعمال آلتی یا عضوی متفرد بالملکوت برای ابطال خیال یهود و فلاسفه وتابعان
ایشانست که قائلند بتجرد عقول عشره ونفوس ناطقه وبیان میشود در شرح عنوان
باب اول کتاب التوحید الجبروت بفتح جیم وفتح بار یکنقطه مبالغه جبر بمعنی هر ممکن
باقی محتاج است در بقا بنگاهداری او و بزور او باقیست والا خود بخود فانی میشود یا
بمعنی اینکه هر چه اراده کند از افعال خود مثل آسمان و زمین میشود والبته نه بمعنی اینکه بنده
بنده کانرا در افعال ایشان بی اختیار کند الحکمة رعایة مصلحت در فعل و ترک الحجج جمع
حجت حجتی که بآن صاحبش غالب شود بر خصم خود در گفتگو و رسول
و امام معصوم هر زمانی راجحة الله بواسطه آن
میگویند که در روز قیامت در دیوان بزرگ جمعی از مخالفان دین مبین که ماده فساد
بوده اند و عمل نکرده اند بمحکمات قرآن خواهند عذر خواست باینطریق که چاره نداشتیم
چه جمیع احکام الهی در محکمات قرآن نبود بلکه اکثر در متشابهات بود و کسی نبود که متشابهات را
بعلم یقینی داند تا از و پرسیم پس اختلاف کردیم و هر کدام از پی ظن خود رفتیم پس الله تعالی
رسول یا امام از ما را اثبات نماید و گوید که این در میان شما بود و با علم بجمیع متشابهات
و در محکمات کتاب من دلالت بر او بود ولیکن شما گوش نکردید و ماده فساد شده
دیگران را نیز محروم و ساکت کردید در زمان غیبت رسول یا امام و مخالفان باین حجت

بر میشوند

بر میشوند حق الله تعالی انکس است که اولیت او که در سوره حدید است بعنوان
ازلیت است ونهایت نیست ازلیت او را بودن پیش از همه چیز و باقیست که باو است
هستی و بقای اشیا و غالب است که بزحمت نمی اندازد او را نگاهداری اجرای اشیا و
هیچ کاری او را از کاری دیگر غافل و عاجز نمیکند و قادر است که ببزرگی خود بی همتا شده
بفعل کن و بقدرت خود یگانه شده بر ور آوردن بر هر ممکن باقی در بقا و بحکمت
خود اظهار حجتهای خود کرده بر خلایق در دنیا باینمعنی که حقیت رسل و ائمه را بی
وسوسه شیطان نکرده که موافقانرا در موافقت بر ثوابی نباشد و بی تصریح نیز
نگذاشته که مخالفانرا در مخالفت گناهی نباشد اصل اِخْتَرَعَ الْأَشْیَاءَ اِنْشَاءً وَابْتَدَعَهَا
اِبْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِکْمَتِهِ لَا مِنْ شَیْءٍ فَیَبْطُلَ الْاِخْتِرَاعُ وَلَا لِعِلَّةٍ فَلَا یَصِحَّ الْاِبْتِدَاعُ خَلَقَ
مَا شَاءَ کَیْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدًا بِذَلِکَ لِاِظْهَارِ حِکْمَتِهِ وَحَقِیقَةِ رُبُوبِیَّتِهِ لَا تَضْبِطُهُ
الْعُقُولُ وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا یُحِیطُ بِهِ مِقْدَارٌ عَجَزَتْ
دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَکَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ وَضَلَّ فِیهِ تَصَارِیفُ الصِّفَاتِ اِحْتَجَبَ بِغَیْرِ
حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَیْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَیْرِ رُؤْیَةٍ وَوُصِفَ بِغَیْرِ صُورَةٍ وَنُعِتَ
بِغَیْرِ جِسْمٍ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالُ شرح این عبارات منقول میشود از امام رضا علیه السلام
با اندک تغییری در اولش در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب یازدهم و از بیان
آن ظاهر میشود که اینجا فطر بجای اخترع بهتر است لیک ما اینجا موافق سیاق النجه هست
شرح میکنیم والله اعلم الاختراع و الانشاء آفریدن چیزی بی ماده قدیمه الابتداع والا
بتدا کردن کاری که مسبوق از ان کاری دیگر اصلا از فاعل آن صادر نشده باشد بقدرته
ناظر است باخترع و این انشاء است بفرق میان قدرت بندگان و قدرت الله تعالی

صورة الله

بآنکه قدرت بندگان چون ناقص است هر فعلی ایشان موقوفست بر ماده سابقه
بخلاف قدرت و فعل الله تعالی و حکمته ناظر است با بتدعها و این ابطال خیال
جمعی است که میگویند که اگر پیش از حدوث این جهان کاری نشده باشد تعطیل
لازم می آید لا من شیء ناظر است باخترع و لا لعلة ناظر است با بتدعها العلة مکسور و فتح
عین میتواند بود و بنا بر اول بمعنی سبب است و لا من شیء برای ابطال مذهب مشائین
فلاسفه است که هر حادث مسبوق بماده قدیمه است و لا لعلة برای ابطال مذهب
فلاسفه مشائین است که هر حادث مسبوق بحدوث حادثی دیگر است که شرط است مثل
شوق غایتی چنانچه مذکور میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب
الکون و المکان که باب ششم است و بنا بر دوم بمعنی یک آشامیدنست بعد از آشا
میدنی دیگر و مراد اینجا عود بسوی ایجاد است بعد از ایجاد چیزی و افنای آن
و لا من شیء برای ابطال مذهب مشائین فلاسفه است و لا لعلة برای ابطال مذهب اشراقیین
فلاسفه است که بیان میشود در کتاب التوحید در شرح کلام مصنف برای توضیح
حدیث اول باب جوامع التوحید که باب بیست و دوم است و بنا برین احتمال
لام در لعلة بمعنی وقت است و برای سببیت نیز میتواند بود الحقیقة ضد مجاز و مراد
اینجا خالص است الربوبیة صاحب کل اختیار چیزی بودن الضبط بتصرف خود درآ
وردن الاوهام جمع وهم چیزهای که گاهی بدل گذرد و انبار خاطر نیز مینامند
التصاریف اقسام چیزی صفات اینجا جمع صفة بمعنی تشبیه است الحجاب دربان
و فاصله میان دو چیز مثل دیوار و اینجا هر دو مناسب است الصورة شکل بمعنی
بدن آدمی و مانند آن که مجوفست یعنی اختراع کرد الله تعالی همه چیز را غیر خود شی

امثالی

امثالی و ابتداع کرد انبار را ابتدائی که بقدرت او و حکمت او بود آن انبار و ابتدا
نه از ماده قدیمه بود تا دروغ شود اختراع او و نه بسبب حدوث شرطی بود تا
دروغ شود ابتداع او چه آفرید هر چه را که خواست چگونه که خواست بر حالی که
بغایت یگانه پاک آفریدن بود تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را و تا ظاهر کند که صاحب
کل اختیار بودن او بر حقیقت و نسبت بهر کس و هر چیز است ضبط نمیکند کنه ذات
او را خردها و میسر نمیکند ذات او را احیاناً خاطرها و در نمی یابد او را دیدهای چشمها
و دلها و فرو نمیگیرد او را مقدار که از خواص اجسام است چه عاجز شده نرسیده
بکنه ذات او بیان و کند شده نرسیده بتشخص او دیدهای چشمها و دلها و گم شده
در او اقسام تشبیهها چه دور شده از ما بی دربانی که برای آن دربان دربانی
دیگر باشد و پوشیده شده از ما بپرده که برای آن پرده پرده دیگر باشد بی قیاس او
بجود با ظلمت اشارت باینست که پنهانی بسیار در پادشاهان اهل دنیا بواسطه
تعدد حجاب و پرده میباشد و نیز اشارتست برد روایت مخالفان که می آید در حدیث
هفتم باب نهم کتاب التوحید که باب فی ابطال الرؤیة است شناخته شده بصفات
ربوبیت نه بدیدن و بیان کرده شده بچیزی که منافی تبکر است و ثنا گفته شده
بچیزی که منافی جسم است نیست مستحق عبادتی مگر او که بزرگ بغایت بلند مرتبه است
اصل ضَلَّتِ الأَوهامُ عن بُلوغِ كُنهِهِ وَ ذَهَلَتِ العُقولُ أن تَبلُغَ غايَةَ نِهايَتِهِ لا يَبلُغُهُ
حَدُّ وَهمٍ وَ لا يُدرِكُهُ نَفاذُ بَصَرٍ وَ هُوَ السَّميعُ البَصيرُ شرح ذهلت بذال با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب منع است الذَّهل بفتح ذال و سکون ها و الذهول بضم ذال و ضم ها
فراموش کردن چیزی یا ناامید شدن از وصول سوی آن و مراد اینجا ناامید شدنست

یعنی کم شده است خاطرها از رسیدن بکنه ذات او و نا امید شده است خردها
از اینکه رسند بمنتهای کنه ذات او و بیان این آنکه نمیرسد بذات او تندی خاطری
و تعیین نمیکند او را کلان رایی چشمی و او دست و بس شنوای بیناچه شنیدن و دیدن
دیگران نسبت بشنیدن و دیدن او هیچست اشتباه در اینجا بسیار واقع میشود
مثلا دور را دیر میشنوند و کوچک را نمیبینند **اصل** اِحْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ وَأَوْضَحَ الْأُمُورَ
بِدَلَائِلِهِ وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى
مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا
أَنْكَرُوهُ وَيُوَحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوهُ **شرح** احتج علی خلقه برسله اشارتست
باینکه الله تعالی راه عذرخواهی بسته بر بی عیبان در خرد بسبب فرستادن رسولان
چه هیچ منزلی در روز قیامت نمیتوان گفت که راه علم باحکام رب العالمین بسته بود
و سکوت جمیع بندگان در هر مسئله غیر معلومه میسر نبود لا علاج فضولی و خودرایی
در بعض مسائل غیر معلومه کرده منکر ربوبیتی که معلوم ما بود شدیم الامور جمع امر
حادثات و مراد اینجا متشابهات کتاب الله تعالی است بقرینه اوضح چه ایضاح متعلق
بمتشابهات میشود ضمیر دلائله راجع بالله تعالی است مراد بدلائله ائمه هدی است
یا مراد آیات محکمات کتاب الله تعالی است که وسیلهٔ وضوح متشابهات است بتوسط
سؤال ائمه هدی ابتعث بباء یکنقطه و عین بینقطه و ثاء سه نقطه بصیغهٔ ماضی غایب
معلوم باب افتعالست مبشرین و منذرین اشارتست باینکه الله تعالی اکتفا بمحض
فرستادن رسولان نکرد بلکه رعایت کرد اینرا که نبوده باشد مردمان را بر الله تعالی
حجتی بعد از انتقال رسل از دار دنیا باینروش که فرستاد رسولان را بشارت دهندگان

امتان

امتان خود را باوصیای خود و بثواب مطیعان اوصیا و ترسانندگان از عذاب بدی
بر مخالفت اوصیا اشارتست بامثال آیت سوره نساء رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ظرف در لیهلک متعلق باحتج تا آخرست
عن در اول و دوم برای تعلیل است مراد ببینه در اول دلیلیست که راه عذرخواهی
هلاک شده را بندد چه ربوبیت معلوم هر طفلیست که بحد تمیز رسیده باشد و راه
اعتراف بربوبیت مسدود نیست چه رسول یا وصی اگر ظاهر مشهور است راه علم بمسائل
گشاده است و اگر مظلوم و مستور است غیر ظالمش را سکوت در هر مسئله غیر معلومه میسر است
مراد ببینه در دوم دلیلی است که راه اعتراض هلاک شده را که این تفاوت از کجاست
بندد و این اشارت بآیه سوره انفالست لام در لیعقل برای عاقبت است و مراد بالعباد
مؤمنانست ما در اول موصوله است و در دوم و سوم مصدریه است ضمیر جهلوا و ضمیر
انکروا و ضمیر اضدوا راجع بخلقه است باعتبار غیر عباد و ضمیر یعرفوا و ضمیر یوحدوا
راجع بالعباد است الاضداد بصاد با نقطه و دو دال بینقطه مصدر باب افعال همچشم
برای کسی قرار دادن و اینجا عبارتست از تجویز حکم از روی ظن در تفصیل احکام شرعیه
چنانچه مخالفان میکنند و آنرا اجتهاد می نامند **بدانکه** مناسب اینمقام است نقلی که بآن
معلوم میشود که مخالفان سفیه و گمراهند و تکذیب جمیع رسولان کرده اند بیان این آنست
که ابن حجر عسقلانی در شرح کتاب بخاری که آنرا فتح الباری نام کرده در مقام دفع
طعن از عمر که منع کرده رسول الله صلی الله علیه و آله را از نوشتن وصیت نامه و گفته که
حسبنا کتاب الله نقل کرده از نووی شارح کتاب مسلم که گفته که اتفق العلماء علی ان قول عمر
حسبنا کتاب الله من قوة فقهه و دقیق نظره لانه خشی ان یکتب امورا ربما عجزوا عنها فاستحقوا

منصوصة

العقوبة لكونها مفتوحة واراد انه لا ينسد باب الاجتهاد على العلماء مرادش اینست
که اتفاق کرده اند جمع علماء بر اینکه کفتن عمر که بس است ما را کتاب خدا از روی کمال دانایی
عمر و باریکی فکر او بود زیرا که او ترسید که در وصیت نامه چیزی چند نوشته شود که شاید
عاجز شوند امت از اینها پس مستحق عذاب شوند در مخالفت آنها برای صریح شدن
آنها و اراده کرده عمر اینرا که بسته نشود در پیروی ظن بر علما امثال این خرافات بسیار است
در میان محققین مخالفان که خود را اهل سنت و جماعت مینامند و از جمله خرافات
اجتهادیه اصحاب نواصب و مفتیان ایشان اینست که عمر حکم کرد باینکه اگر کسی جنب
شود و آب نیابد نماز نکند در آن مدت و چون عمار بن یاسر بیاد او آورد آیت
سوره مائده را که فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا و بیان رسول الله صلی الله
علیه و آله را برای کیفیت تیمم عمر تهدید کرد عمار را و بعد از وی پسرش عبد الله بن عمر
موافق پدر فتوی داد و چون بیاد او آوردند حکایت عمار و آیت سوره مائده
را گفت که عمر قانع نشد بقول عمار و اگر رخصت داده میشد برای مردمان در
عمل بآیت سوره مائده هر آینه نزدیک میشد چون آب سرد شود بر ایشان اینکه
تیمم کنند بصعید و تفصیل این روایت شده در صحیح کتاب مسلم بعد از تمام شدن اول
یعنی الله تعالی احتجاج کرده بر آفریدگان خود برسولان خود و واضح ساخته منتها
بجهات کتابش را راه نماهای خود و فرستاده رسولان را بشارت دهندگان
با وصیا و ترسانندگان از عذاب ابدی بر مخالفت اوصیا برای اینکه جهنمی شود
کسی که جهنمی شد از روی برهانی و زندگی ابدی یابد کسی که زنده شد از روی
برهانی و برای اینکه بعلم یقینی فرا گیرند بندگان از صاحب کل اختیار ایشان امرها

که دیگران

که دیگران ندانستند از احکام دین پس آن بندگان شناسند او را بصاحب کل اختیار هر
کس و هر چیز بودن او بعد از آنکه دیگران نشناخته باشند او را و آن بندگان یگانه دا
نند او را باستحقاق عبادت بعد از آنکه دیگران همچشم قرار داده باشند برای او اصل
احمده حمدا يشفي النفوس ويبلغ رضاه ويؤدي شكر ما وصل الينا من سوابغ النعماء و
جزيل الآلاء وجميل البلاء شرح حمد میکنم الله تعالی را حمدی که تسلی کند آن حمد دلها را
و برسد آن حمد بحدی که الله تعالی راضی است بآن یا مراد اینست که راضی شود از ما
بسبب آن و بجا آورد آن حمد شکر آنچه را که رسیده بما که فراخهای نعمت و بزرگ
نعمتهاست و خوش آینده نعمت اصل واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
الها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده
انتجبه ورسوله ابتعثه شرح و گواهی میدهم که نیست مستحق عبادت مگر الله تعالی بتنهایی
او که نباشد شریکی او را در استحقاق عبادت میخواهم باین قول الهی را که تنهاست
در خلق عالم و روا کننده حاجتهاست نگرفته برای خود زنی و نه فرزندی و گواهی میدهم
که محمد صلی الله علیه و آله بنده ایست که برگزیده او را از خلایق و فرستاده ایست که
فرستاده او را الله تعالی سوی خلایق اصل على حين فترة من الرسل وطول هجعة من
الامم وانبساط من الجهل واعتراض من الفتنة وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق
واعتساف من الجور وامتحاق من الدين شرح این عبارات می آید در کتاب
العقل در کلام امیر المومنین علیه السلم در حدیث هفتم باب بیست و یکم علی برای استعلا
است و مراد اینست که او را غالب کرد بران زمان و با و دفع کرد مفاسد آن زمان را
الفتره سستی و شکستگی من درمن الرسل و ظاهرش برای نسبت است مثل انت منی بمنزلة

هر وقت من موسى بالابتدائيه است بيان اينجا نقد بر ظاهرة من الرسل است ومراد اينت
كه آنچه متفق عليه جميع رسل است كه نهى از اختلاف از روى ظن وماننداينت در
هيچ دفعه رواج نيافت واين منافات ندارد با اينكه پيغمبر ما صلى الله عليه وآله در آن زمان
وصى عيسى باشد بعد از عبد المطلب چنانچه بيان ميشود در كتاب الحجة در شرح حديث
هيجدهم مولد النبى صلى الله عليه وآله ووفاته كه باب صد ودهم است واين ماخوذ است
از آيه سوره مائده يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل
الهجعه خواب از اول شب ومراد اينجا غفلت الامم جمع امت كروههاى مردمان الا
نبساط فاش شدن الجهل نادانى وناخردمندى بخود رائى در آنچه بيمكابره اختلاف
دران وعدم دليل آن رود ما اينجا هرد ومناسبت الاعتراض پهن شدن الفتنه ا
اختلاف مردمان بسبب پيروى ظن الانتقاض بنون وقاف وضاد بانقطه با
بالكليه واشدن ريسمان تابيده ومانندآن المبرم ريسمان سخت تابيده شده ومانند
آن العمى كورى وغفلت الحق بكار آمدنى وامرادا اينجا مضمون ايات بينات محكمات
ناهيه از پيروى ظن كه در هر كتاب الهى بوده الاعتساف از راه بدر رفتن الجور بفتح جيم
وسكون واو حكم بغير حق وشايد كه مصدر بمعنى اسم فاعل باشد براى مبالغه الامتحاق برطرف
شدن الدين آنچه الله تعالى خلايق را بان تكليف كرده وآن اقرار بيكانكى اوست
يعنى در وقت سستى از رسولان ودرازى غفلتى از جماعتهاى خلايق
وفاش شدنى از جهل وپهن شدنى ~~كه ظاهر بود~~ از اختلاف ووا شدنى
از آنچه استوار تابيده شده بود از استوار كارهاى پيغمبران وكورى از حق معلوم
بايات بينات محكمات ناهيه از پيروى ظن وبيراهى از جور وبرطرف شدنى از كيش اسلام

اصل انزلنا

بلغ

~~چيزى وكسى كه علم يقينى دراوست وآنچه الله تعالى در كتابهاى خود فرستاده خلايق الاعتساف~~
~~از راه بدر رفتن واز حد تجاوز كردن الجور حكم بغير حق كردن الامتحاق محو وبرطرف شدن~~
~~الدين آنچه الله تعالى خلايق را بان تكليف كرده وآن اقرار بيكانكى اوست~~ يعنى ~~در وقت درآمدن~~
~~رسولان كه مدتى بسيار بود كه دين الهى تازه نشده بود برسولى ودرازى غفلت خلايق كه هيچ~~
~~كس ايشان را تاديب تازه نكرده بود وفاش شدن جهل وپهن شدن فتنه وپيچ شدن ريسمانهاى~~
~~كه الله تعالى بوحى برسولان تابيده بود واين اشارت بانست كه مردم نيك وبد را بعقل خود~~
~~قرار داده بوده اند وكورى مردم از امام آن زمان كه وصى عيسى باشد چه هيچ زمانى از ابتدا~~
~~خلق انسان تا آخر زمان بى امامى معصوم نبوده ونخواهد بود خواه ظاهر وخواه پنهان و~~
~~خواه رسول وخواه وصى رسول چه اگر نباشد خلايق آن زمان در فتنه كه حرام است در همه~~
~~شرعى وبدتر از كشتن است عذرخواهى خواهند كرد وغالب خواهند شد بر الله تعالى واين~~
~~محالست وبدر رفتن جور از حد خود وراه خود وبرطرف شدن دين الله تعالى~~ وانزل
اليه الكتاب فيه البيان والتبيان قرآنا عربيا غير ذى عوج لعلهم يتقون قد
بينه للناس ونهجه بعلم قد فصله ودين قد اوضحه وفرائض قد اوجبها و
امور قد كشفها لخلقه واعلنها فيها دلالة الى النجاة ومعالم تدعو الى هداه فبلغ
صلى الله عليه وآله ما ارسل به وصدع بما امر وادى ما حمل من اثقال النبوة وصبر لربه
وجاهد فى سبيله ونصح لامته ودعاهم الى النجاة وحثهم على الذكر ودلهم
على سبيل الهدى من بعده بمناهج ودواع اسس للعباد اساسها ومناير رفع لهم
اعلامها لكيلا يضلوا من بعده وكان بهم صلى الله عليه وآله رؤفا رحيما شرح مضمون
اين عبارات منقول خواهد شد از امام جعفر صادق عليه السلم در كتاب الحجة در ابواب التاريخ

در حديث شانزدهم

بلغ

جملهٔ مبین البیان حال آیت است

قرآن بدل الکتاب است نظیر بالناصیة ناصیة کاذبة یا منصوب باختصاص است

یفقد برای المعنی یا حال الکتاب است

احتمال ٤

در مولد النبی صلی الله علیه وآله و در آنجا بعد از اوجها و بیش از ده امور این زیادتی هست و حد در حدها

للناس بینها البیان ظاهر ساختن و این اشارتست بآیت سورهٔ آل عمران هذا بیان للناس

التبیان بسیار ظاهر ساختن و این اشارتست بآیهٔ سوره نحل تبیانا لکل شیء القران خواندن

مراد اینجا خوانده شده است و این عبارت در سوره زمر هست التقوی ترسیدن از الله

تعالی بترک پیروی هوا و هوس و ترک خود پسندی و خود رایی النهج ظاهر ساختن راه چیزی العلم

دانستن و آن اعتقادیست که احتمال خلاف آن در دل صاحبش نباشد مثل اعتقاد بانکه

دو نصف چهار است و اعتقادی را که خلاف آن در دل هست ظن میگویند اگر از روی خواهش طبع

نباشد مثل اعتقاد بپاکی چیزی که در بازار مسلمانانست و اعتقاد مبتدا میگویند اگر از روی

خواهش طبع باشد مثل اعتقاد اکثر عوام بانکه مذهب پدرشان حق است و باید آوردن سنه دا

را علم نمیگویند بلکه تذکر میگویند و خیال کردن معنی را نیز علم نمیگویند بلکه تصور میگویند و مراد

بعلم اینجا معلومست و آن مضمون آیات محکمات قرانست التفصیل جدا کردن بسیار چنانچه در

عقد مرواریدی است که در میان هر دو دانه آن مهره باشد و مراد اینجا بسیار آوردن آیات محکمات

قرانست که در آنها نهی از شرک و اختلاف از روی ظن و مانند آن هست و جدا کردن آنها

از هم بمتشابهات تا احتیاج بامام دانا بجمیع متشابهات ظاهر باشد و حجت بر مخالفان مشرک

تمام شود چنانچه الله تعالی در سورهٔ اعراف گفته که و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم و هر آینه

بتحقیق دادیم پیروان ظن را که دین خود را بغفلت و بازیچه گرفته اند کتابی که بسیار مکرر کردیم

مضمون آن کتاب را بفاصلها با وجود آنکه در آن کتاب علم بود پس مراد بکتاب محکم قرانست که در آن

نهی از اختلاف از روی ظن هست و پیروان ظن چشم بر تاویل و حمل آن بر معنیهای دور دارند

در سوره هود گفته کتاب احکمت آیاته ثم فصلت این قران کتابیست که عمده آیات آن محکماتست

بکسر دال الخدا بدستی

بکسر همزه

امام راه نماست

بکسر ثاء و سکون قاف

عجب آنکه با وجود محکم بودن بسیار مکرر بیان شده مضمون آنها بعبارتهای گوناگون و جدا کرده

شده از هم بمتشابهات الدین اعتقادی که آدمی دل بر آن بندد و چیز آخرت خود را در آن قرار

دهد و دین پسندیده نزد الله تعالی اسلام است و اسلام اینست که شریکی برای الله تعالی

قرار ندهند در چیزی که مردمان را احتیاج بآن شود و یکباره اختلاف در آن و در دلیل آن

رود و حکم غیر الله تعالی را که هر آینه از روی علم نخواهد بود در آن پیروی نکنند و در بسیاری

از آیات قران نهی از اشراک شده و مراد نهی از اینست الفرایض جمع فریضه چیزهایی که الله تعالی

بر خلایق در محکمات قران لازم ساخته الامور جمع امر کارهایی که عمده باشد و مراد اینجا

مضمونهای بعض محکمات انست که در آن امر بسوال اهل الذکر و بودن با صادقان و نهی از

اختلاف از روی ظن و خود رایی و مانند آنها صریح و مکرر شده و ذکر امور بعد

از تعمیم است زیرا که آنها از جملهٔ فرایض است المعالم جمع معلم بفتح میم و سکون عین

بی نقطه و فتح لام علامتهایی که بآنها چیزی معلوم شود الدعا خواندن کسی را بسوی چیزی

هداة میتواند بود که بتاجمع هادی باشد و تنوین برای تعظیم باشد و میتواند بود که

بضمیر راجع بالله تعالی باشد است الهدی راستی و راه راست الصدع کوفتن چیز سخت که

شکافته شود و شکافش بهم نتواند آمد و مراد اینجا کوفتن خصمانست بکلام صریح که آنرا

تاویل دیگر نتوان کرد الاثقال جمع ثقل بارهای گران و مراد اینجا جفاهایی است که حضرت

رسول علیه و آله السلام میکشیده از منکران و منافقان مانند استهزا و نسبت او بدیوانگی و جهادها

النبوة خبردار بودن آدمی سخن الله تعالی را بی واسطه آدمی دیگر و نبوت دو طرف دارد

یکی بالاتر از نبوتست و مرتبهٔ خداییست و آن دانستن چیزیست که یکباره اختلاف

در آن و در دلیل آن رود بی احتیاج بدانستن سخن کسی در بیان آنچیز و بی احتیاج

بدین چشم یا شنیدن گوش و مانند آنها و دیگری پایین تر از نبوت و نزدیک بنبوتست و مرتبه
ائمه معصومین علیهم السلم و مانند ایشانست و در فاطمه علیها السلم و سلمان رحمه الله نیز نقل شده و آن
بیاد آمدن چیزیست بسبب سخن فرشته در وقت حاجت بآن یاد آمدن و آن بیاد انداختن
فرشته را تحدیث میگویند و می آید در کتاب الحجة در احادیث باب چهل و یکم که باب فی شان انا
انزلناه فی لیلة القدر و تفسیر هاست اینکه هر سال در شب قدر فرشتهها نزد امام زمان می آیند و بیاد — فرشتگان
او چیزی چندی می اندازند که فایده کند او را در دانستن احوال آینده از آن تا شب قدر دیگر و پایین
است
تر از مرتبه تحدیث مرتبه الهام است که مرتبه حامل جوابان و زیرکانست و آن انداختن الله تعالی
چیزیرا بیاد کسی در وقت حاجت آن کس بیاد آنچیز بی واسطه سخن کسی دیگر المناهج جمع منهج
راههای گشاده ظاهر و مراد اینجا محکمات قرآنست که عبارتهای گوناگون دارد و هر یک راه
شناخت امام مفترض الطاعة است در هر زمان الدواعی جمع داعیه چیزی چند که خوانند
کسیرا بسوی چیزی و مراد اینجا متشابهات قرآنست که چون بیکباره اختلاف در معنی آنها می
رود میخوانند مردم را باقرار باحتیاج بامام مفترض الطاعة در هر زمان و الاحهمان شده که — سوی ج
بود التاسیس استوار کردن اصل دیوار الاساس اصل دیوار و مراد اینجا محکماتست چه آنها
اصل متشابهاتست المنابر جمع مناره بفتح میم جاهایی که بر بالای بلندیهاست مثل کوه و مانند آن — بکسر پای دو نقطه در پایین ج
که در آنجاها آتش می افروخته اند شبها تا راه گم کردگان راه یابند بسوی آبادانی و مسافران محتاج
آیند بمیهمان و مراد اینجا گفتارها و کردارهای حضرت رسول علیه السلم است که هر یک دلالت بر
امامت امیر المؤمنین علیه السلم میکند یعنی والله تعالی فرو فرستاد بسوی محمد صلی الله علیه و آله قرآنی را که عربیت محض است — برحالی ج
در آن بیان و تبیان هست چه در آن آیات محکمات هست و در بعض آنها که مضمون آن مکرر
نیست بیان بعضی چیزهای مقرر است و در بعض دیگر که مضمون آن مکرراست مثل نهی

ازاختلاف و بردی ظن تبیان همه چیزاست چه دلالت روشن و آشکار بر امام هر زمانی میکند
و بواسطه امام میتوان معنی متشابهات قرآن و هر چه خلایق بدانستن آن محتاجند معلوم
کرد بحالی که آن کتاب قرآن بزبان عربی است که فصیحترین زبانهاست چنانکه صاحب کجی بر
باغیی که در راه دانستن معانی قرآن اشتباهی اصلا نیست این فرو فرستادن و بی اشتباه — است این فرو فرستادن و بی اشتباه
کردن بواسطه آنست که شاید مردم ترس خدای تعالی ورزند دلیل بر عدم اشتباه بود — کردن برای اینست که شاید مردمان
بلند تر آن اینست که بیان تحقیق کرد الله تعالی معنی متشابهات قرآنرا برای خلایق و ظاهر — ترس خدای تعالی ورزند بیان این
ساخت راه دانش متشابهات قرآن از سبب محکماتی که مضمون آنها را بسیار گفته بعبارتهای — که بتحقیق بیان کردن قرآن را
گوناگون و در میان آنها متشابهات را جا داده و بسبب دین اسلامی که آشکار کرده آنرا — برای مردمان ج
و طلبیده از خلایق چه آن دین منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن و بسبب
تکلیفهای صریح چیزی چند که لازم ساخت آنها را و بسبب کارهای عمده از جمله فرایض که
پرده از آنها برداشت برای خلایق و روشن ساخت آنها را چه در آنها راهنمایی بسوی
نجات از عذاب هست و نشانها هست که میخوانند خلایق را بسوی هادیان حالیشان — امام راهنما که از جانب ج
است
بجزی را بواسطه الله تعالی که پیروی امام حق دانا بجمیع متشابهاتست و می آید بیان
این در شرح و حفظ علی غیرهم تا آخر در خطبه سبب رسانید محمد صلی الله علیه و آله هر چه را
که فرستاده شده بود بآن و صریح کرد هر چه را که فرموده شده بود و بجا آورد هر چه را
که بار کرده شده بود از تکلیفهای پیغمبری و صبر کرد برای رضای صاحب کل اختیار خود
و جهاد کرد با مشرکان در راه او و نصیحت کرده امت خود را و خواند ایشانرا بسوی چیزی که
نجات در آنست و حرص فرمود ایشانرا بر یاد آوری ربوبیت رب العالمین که امام عالم
است
بجمیع احکام باشد در هر زمانی یا بر فرایض و نمود ایشانرا راه اسلام بعد از خود که علی علیه السلم است

باشند دیازده فرزندش براههای آشکار که آیات صریحه است بخوانند هایی که استوار کرد برای
بندگان بلکه آنهارا و باتشکاههایی که بلند ساخت برای بندگان کوههای آنهارا تا هر کس بنده
داند این همه کرد تا بندگان گمراه نشوند بعد از او و بر و پیغمبر صلی الله علیه و آله به بندگان مشفق و مهربان
چه بیان میکرد برای ایشان چیزهای سهل را پس محالست که ایشان را بی تعیین خلیفه گذاشته باشد

اصل

اینقدر چون دیری شود اصل فَلَمَّا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ وَاسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ تَوَفَّاهُ اللهُ وَقَبَضَهُ
إِلَيْهِ وَهُوَ عِنْدَ اللهِ مَرْضِيٌّ عَمَلُهُ وَافِرٌ حَظُّهُ عَظِيمٌ خَطَرُهُ فَمَضَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَخَلَّفَ فِي أُمَّتِهِ كِتَابَ اللهِ وَوَصِيَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ صَاحِبَيْنِ مُؤْتَلِفَيْنِ يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّصْدِيقِ شرح پس وقتی که
بسر آمد عمر او و تمام کرده شد روزهای عمر او میرانید او را الله تعالی و قبض روح او سوی رحمت
خود کرد و او در این حال نزد الله تعالی نیکوکار پر ثواب عالیشان بود پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از دنیا و اپس گذاشت در امت خود قران او و جانشین خود پادشاه مؤمنان و
پیشوای پرهیزکاران را صلوات الله علیه در حالی که قران و جانشین باهم بوده الفت تمام
داشتند چه گواهی میدهد هریک ازاین دو برای دیگری بسبب راست کردن هریک
دیگری را بمعنی که اگر امام غیر علی و یازده فرزندش علیهم السلم باشد قران باطل خواهد بود چه
در آیات قران نهی از اختلاف از روی ظن بسیار صریح شده و هرگاه امامی معصوم
عالم بجمیع احکام نباشد علیحده بغیر اختلاف از روی ظن نخواهد بود و قران باطل
میشود و اگر قران نبود علی و اولادش علیهم السلم عاجز میشدند از امامت و حکم از
روی علم در هرچه میکاره اختلاف در آن و دلیل آن رو و بیانش اینست که
آید اصل يَنْطِقُ الْإِمَامُ عَنِ اللهِ فِي الْكِتَابِ بِمَا أَوْجَبَ اللهُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِ وَطَاعَةِ

المدة بضم میم و تشدید دال بی نقطه زمان طویل مثل سالها و ماهها استکملت بصیغه مجهول است الاستکمال اتمام چیزی بضم تمه آن بعمل داخل آن مثل ضم چند روزی که کمست از جمله عمر کسی با سالها و ماهها گذشته یعنی صح

بلغ

الله م

الامام

الامام وَوِلَايَتِهِ وَوَاجِبِ حَقِّهِ الَّذِي أَرَادَ مِنِ اسْتِكْمَالِ دِينِهِ وَإِظْهَارِ أَمْرِهِ
وَالِاحْتِجَاجِ بِحُجَجِهِ وَالِاسْتِضَاءَةِ بِنُورِهِ فِي مَعَادِنِ أَهْلِ صَفْوَتِهِ وَمُصْطَفَى أَهْلِ
خِيَرَتِهِ شرح من دو جا بیانیه است الولایه بکسر واو بندگی بمعنی کل اختیار خود را
بدیگری واگذاشتن ضمیر ولایته راجع بالله تعالی یا راجع بامام است و حاصل هر دو
یکیست و ضمایر بعد از آن راجع بالله تعالی است الحق چیزی که کسی از دیگری طلب
نماید الذی صفت واجب است الاستکمال کامل کردن دینه عبارتست از اسلام
و آن توحید الله تعالی است در ربوبیت و لازم آنست اقرار باینکه حاکم در حلال و حرام
نمیباشد مگر الله تعالی بواسطه یا بتوسط رسول پس اختلاف از روی ظن جایز نیست
الامر کاری که معتد به باشد و مراد اینجا قرآنست یا امام عالم بجمیع قرآن در هر زمان
است الاحتجاج راه یافتن بحق بسبب حجتی و برهانی الحجج جمع حجت یا بمعنای غلبه بر خصم
و مراد اینجا اوصیای عالمین بجمیع قرآنست الاستضاءة کسب روشنی النور روشنی
و مراد اینجا علم امام عالم بجمیع متشابهات است موافق آنچه می آید در کتاب
الحجة در حدیث اول باب ان الائمه علیهم السلم نور الله عز و جل که باب سیزدهم است
که لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار فی معادن جال
نور است المعدن بکسر دال جایی که در آن الله تعالی فیروزه و مانند آن گذاشته
و مراد اینجا جانشین رسولست که رسول هرچه بوحی الهی دانسته باو سپرده است
الصفوة بفتح و کسر و ضم صاد بی نقطه خالص و مراد بصفوته محمد صلی الله علیه و آله
و اهل صفوته مؤمنان باو بوده بین مصطفی بفتح فا و سکون یاء در اصل مصطفین
نون باضافه افتاده مراد اینجا جمعیست که رسول صلی الله علیه و آله اینها را بامر الله تعالی

بلغ

کزیده بجانشینی الخیره بکسر خاء با نقطه و سکون و فتح یاء دو نقطه در پایین اسم اختیار
بمعنی کزیدن و مراد بخیرته محمد صلی الله علیه وآله است و مراد باهل خیرته مؤمنان
باویند یعنی بیان تصدیق هر کدام دیگری را اینست که کویا میشود امام حق از جانب
الله تعالی در قرآن ببیان آنچه واجب ساخته الله تعالی آنرا بر بندکان آن واجب
فرمان برداری الله تعالی است و فرمان برداری امام است و بندکی الله تعالی است
~~وفرمان برداری امام است و بندکی الله تعالی است~~ ولازم از جمله حق الله تعالی است
که خواسته آنرا الله تعالی از بندکان وان کامل کردن دین پسندیدهٔ اوست در دل
بندکان و اشکار کردن کتاب اوست و راه یافتن بحق در هر دقیق و جلیل حجتها
و امامان اوست و نورانی شدنست بنور او بر حالی که آن نور در صمد نهای علم او
از جمله مؤمنان بحق محمد صلی الله علیه و اله است و در کزیدکان از جمله مؤمنان
بمحمد صلی الله علیه و اله است اصل فَاَوْضَحَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِاَئِمَّةِ الْهُدٰی مِنْ اَهْلِ بَيْتِ
نَبِيِّنَا عَنْ دِيْنِهِ وَاَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيْلِ مَنَاهِجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيْعِ عِلْمِهِ
وَجَعَلَهُمْ مَسَالِكَ لِمَعْرِفَتِهِ وَمَعَالِمَ لِدِيْنِهِ وَحُجَّابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ وَالْبَابَ
الْمُؤَدِّيَ اِلٰى مَعْرِفَةِ حَقِّهِ شرح بعض این و بعدا زین می آید در حدیث دوم باب
یازدهم کتاب الحجة الایضاح ظاهر ساختن و تعدیه ان و دو نظیرش بعن
بنضمن معنی کشف است دینه عبارت از اسلام است وآن نفی شریک است
و مساوق ترک پیروی ظن است و ترک اختلاف از روی ظن است مراد اینست
که اکر ایشان نمیبودند تکلیف باسلام قبیح میبود الابلاج بباء یکنقطه و جیم روشن
ساختن السبیل راه و مراد اینجا طریقت سؤال اهل الذکر از هر مشتبه است المناهج

جمع

جمع منهج بفتح میم و فتح هاء راههای راست و اینجا عبارت از شرایع است بمعنی مسائل
حلال و حرام و مانند آنها الینابیع جمع ینبوع بفتح یاء چشمهای آب و مراد اینجا آیات
بینات محکما تست که هر کدام آنها مفید علم بنهی از پیروی ظن و از اختلاف از روی
ظن است و مفید علم بوجوب امام عالم بجمیع محتاج الیه رعیت در هر زمانست و باطن
آن آیات سریست که آن آیات مبنی برانست و اکر نمیبود آن آیات باطل میشدند وان وجوب
امام عالم بجمیع احکامست و تعبیر از او بذکر الله میشود موافق آیت سورهٔ زمر اللّٰهُ نَزَّلَ
اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ
جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ وایت سورهٔ رعد اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ المعرفة
شناختن و مراد اینجا معرفت شناختن الله تعالی است باین صفت که حاکم هر نزاعیست و مالک
هر چیزیست المعالم جمع معلم نشانهای که از انها چیزها معلوم میشود الحجاب بضم
حاء بینقطه و تشدید جیم جمع حاجب دربانان یعنی چون هر یک از قران و وصی کرفتن شوند
دیگری باطل میشود پس دانسته شد که اشکار ساخته و برده بر داشته الله تعالی
بامامان راستی از خانه وادهٔ پیغمبر ما که دوازده امامند از دین اسلام و روشن
ساخته بایشان از راه شرایع او و کشاد داده بایشان از درون چشمهای علم خود
و کردانید ایشانرا راههای شناخت خود و نشانهای اسلام و دربانان میان
او و میان مردمان و دری که رساننده است مردمانرا بسوی شناخت حق او
اصل اَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكْنُوْنِ مِنْ غَيْبِ سِرِّهِ كُلَّمَا مَضٰى مِنْهُمْ اِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ
اِمَامًا بَيِّنًا وَهَادِيًا نَيِّرًا وَاِمَامًا قَيِّمًا يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُوْنَ شرح المکنون
آنچه در پس پرده کذاشته شده تا غیر خاصان بران مطلع نشوند و اینجا عبارتست

از متشابهات کتاب الهی من برای تبعیض است الغیب انچه معلوم نشده باشد بیکی از
دو طریق اول ضرورت مشترکه میان جمیع عقلا دوم فکر در برهان عقلی محض که
منتهی باشد سوی ضروریات مشترکه در جانب ماده و صورت چند انکه معلوم نشده
بیکی ازین دو طریق و ضروریات مشترکه دو قسم است نزد بعضی اول انچه مقتضای
بدیهه عقل است مثل الواحد نصف الاثنین دوم انچه محسوس است بحس خالی از
آفت مثل الشمس مضیئة والنار حارة وقال زید کذا والتمر حلو والمسك طیب الرایحة
واختصاص علم غیب بالله تعالی عبارت ازینست که برای هیچکس از انس و جن و ملك
ضروری نمیشود چیزی که ضروری مشترك نباشد و معلوم ببرهان عقلی محض نیز نباشد
پس طریق علم ما بان منحصر است در توقیف و اعلام الله تعالی رسولش را و اخذ ما از
رسول بیواسطه یا بواسطه موافق انچه می آید در کتاب الحجة در حدیث سوم باب جعل
بنجم که باب نادر فیه ذکر الغیب است که یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب لا یعلم الغیب
الا الله عز و جل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت
الدار هی و تصدیق باین اختصاص ایمان بغیب است که مناط انتفاع بکتاب الهی
و بانبیا و رسل است موافق آیت سوره بقره ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و این برای ابطال قول زنادقه و فلاسفه و امثال ایشان است
که از روی هوا و هوس و از روی خام میگویند که نزد صاحب نفس قدسی یا ریاضت
و مکاشفه ضروری میشود غیر ضروریات مشترکه و برای نفس ناطقه چهار رتبه
قرار میدهند اول عقل هیولانی دوم عقل بالملکه سوم عقل بالمستفاد چهارم عقل
بالفعل و در بیان اینها بو جها میگویند و الله تعالی ابطال قول ایشان کرده در قرآن

از انجمله

از انجمله
در سوره نمل قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ و ازین نقل بر ظاهر میشود اینکه اگر غیر بدیهی محسوس نشده باشد و مبرهن
ببرهان عقلی محض نشده باشد در وقتی و بعد از ان شود در وقت اول غیب است و در وقت
دوم غیب نیست و همچنین اگر محسوس یا مبرهن ببرهان عقلی محض باشد نزد شخصی و نزد شخصی
دیگر نباشد غیب نیست برای اول و غیبست برای دوم و آنچه غیبست و مجهول است
در وقتی اگر معلوم شود بتوسط توقیف و اعلام الهی در وقت دیگر غیب است در هر دو
وقت و مبتلا نبود که در وقت دوم غیب نباشد و احتمال اول موافق ظاهر است
آیت سوره آل عمران و سوره یوسف است که ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ
و بنا بر ان استثنا در آیت سوره جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ
ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ متصل است وَلَا يعلم الغيب الا الله بمعنی لا یعلم الغیب الا بتوقیف الا الله
است الترکیب بین بنقطه راز مراد نیز الله تعالی کلام منزل از جانب او بر انبیا و رسل است
باعتبار اینکه پنهان است از غیر منزل علیه از جمله مردمان در وقت انزال و بیان این
انکه مضمون کلام الهی که سراست دو قسم است اول آنچه غیب است مثل وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
سَيَغْلِبُونَ دوم آنچه غیر غیب است مثل سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و غیب دو قسم است اول آنچه
در متشابه کتاب الهیست دوم آنچه در محکم کتاب الهیست الامام بکسر همزه پادشاه
هر کس الامام بفتح همزه آنچه پیش از چیزی دیگر باشد البین ظاهر منشور القیم کسی که در کارها
دو بار رسیدن بچیزی ایستادگی کند الحق بکار آمدنی مثل دانستن چیزی که در قرآنست
العدل طرف گیری نکردن در معامله یعنی دیده ور کرده الله تعالی امامان راستی را بر مکروه
از جمله غیب از جمله سر خود هر وقت که از دنیا رفت از ایشان پادشاهی تعیین کرده

وتشدید راء و بنقطه

الله تعالی برای خردمان دربی او کسی را که بیش از رفتن او بهم رسیده منتهی رباشد
و راهنمای نا بان باشد و پادشاه ایستادگی کننده در کار قرآن و رعیت باشد ولا
راهنمایی میکنند امامان راستی خلایق را بسبب دانستن ایشان قرآن را و بدانستن
قرآن عدالت در دیوان میکنند اصل حُجَجُ اللهِ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ بِدِينٍ يُبْدِأَهُمْ
العِبَادُ وَيَتَهَلَّلُ بِنُورِهِمُ البِلَادُ جَعَلَهُمُ اللهُ حَيوٰةً لِلأَنَامِ وَمَصَابِيحَ لِلظَّلَامِ وَمَفَاتِيحَ
لِلكَلَامِ وَدَعَايِمَ لِلإِسْلَامِ وَجَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَتَمَامَ فَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عُلِمَ وَ
الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جُهِلَ شرح حجج الله مرفوع وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر
هم و این مبنی بر اینست که اگر یکی از ایشان در زمانی نباشد و بجای او پیرو ظن
امام باشد اهل اختلاف که مشرکان و عاصیانند غالب میشوند بر الله تعالی در
گفتگوی که الله تعالی از ایشان نقل کرده در سوره انعام که سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ خواهند گفت جمعی که یگانه
نشمرده اند الله تعالی را و پیروی ظن کرده اند که اگر الله تعالی تکلیف میکرد بترک
پیروی ظن در مسایل فروع میبایست که جمیع مسایل را در محکمات بیان کند یا در محکمات
قرآن راهنمایی کند سوی امامت دانا بجمیع مسایل تا نه ما پیروی ظن کنیم و نه پیشوایان
و پدران ما و حرام نکنیم مظنون خود هیچ چیز را چنانچه جمعی میگویند که طریقه اخباریها
در اعمال شرعیه حرام است زیرا که واجبست اجتهاد یا تقلید مجتهد حی و طریقه
ایشان شق ثالث است حیوة للانام اشارتست بآنچه می آید در کتاب الحجة در
بعض احادیث باب پنجم که باب ان الارض لا تخلوا من حجة است که اگر یکی از ایشان
در زمانی نباشد زمین بقرار خود نماند مفاتیح للکلام اشارتست باینکه نیک نیکی

امام
قرآن

ازیشان

ازیشان گفتگو در چیزی که بمکابره اختلاف در آن و در دلیل
آن رود و در محکمات قرآن وضوح رباب دین نباشد جایز نیست
و می آید در کتاب الایمان والکفر در باب الصمت وحفظ اللسان که
امام محمد باقر علیه السلام گفته که نیستند شیعه ما مگر لالان و آن باعتبار
ترک حکم از روی ظن است النظام بکسر نون رشته که در آن مروارید و ما
آن کشند که پراکنده نشود التمام لی نقصان بودن التسلیم دادن عنان اختیار
خود یکسی برای شنیدن و راضی شدن بهر چه آنکس فرماید علم بصیغه
ماضی مجهول است و ما علم عبارت از آیات بینات محکمات ناهیه از
پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن که دلالت صریحه دارد در امامت
ائمه هدی علیهم السلام و هر که پنهان کند آنرا ملعون است موافق آیت
سوره حدید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ و آیت سوره صف يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ
مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الكَافِرُونَ و آیت سوره بقره إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا
مِنَ البَيِّنَاتِ وَالهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ
اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ جهل بصیغه ماضی مجهول است و ما جهل عبارتست
از آیات متشابهات و این اشارتست بآیت سوره انبیا و سوره نحل که
فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی امامان راستی حجتهای الله تعالی
اند و خوانندگان او یند و شبانان او یند بر مخلوقان او که شیطان چون
گرگ ایشان را نرباید بدین اسلام می آید براهنمایی ایشان شدگان و

وگشاده رو میشود بروشنی ایشان نهرها کرداینده الله تعالی
ایشانرا زندگی برای مردمان وچراغها برای تاریکی وکلیدها برای
گفتگو وستونها برای اسلام چه چنانچه خیمه بی ستون بی قرار است
اسلام بی یکی از ایشان بی اعتبار است وگردانید الله تعالی رشته
طاعت مردمان وتمامی نماز وروزه ومانند آنها از واجبات
را دو چیز یکی قبول ویقین بامامت برای ایشان در آنچه مکلف
معلوم شده از آیات قرآن ودیگری واگذاشتن حکم سوی
هدی ۶ ایشان در آنچه مجهول شده از جمله قرآن باینمعنی که از ائمه
پرسند اگر میسر باشند والا خود را نگاه دارند از تفسیر آن
اصل وَحَظَرَ عَلَى غَيْرِهِمُ التَّهَجُّمَ عَلَى الْقَوْلِ عَلَى اللهِ بِمَا يَجْهَلُونَ
وَمَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ مِنَ الْحَقِّ لِمَا أَرَادَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
مِنِ اسْتِنْقَاذِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلَمِ وَمُغْشِيَاتِ الْبُهَمِ
شرح الغیر چیزی که بر ضد صفت چیزی دیگر باشد چنانچه
الله تعالی حکایت کرده در سورهٔ یونس ایت بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا
یا رفرا لی دیگر که این تکلیفها در آن نباشد ومراد اینجا
آن سه خلیفه گمراه وخلفای بنی امیه ومانند ایشان است
در هر زمان که باشند التهجم بسیار داخل شدن در چیزی بی رخصت
الملمات بلاهای که در زمانه حادث میشود ومراد اینجا روایات
مخالفانست در فضیلت امامان خود الظلم جمع ظلمت تاریکیها

ومراد اینجا

۱۷

ومراد اینجا مصلحتها در مظلومی امامان راستی ورواج دکان امامان گمراهست البهم جمع
بهمه مشکلها یعنی وحرام کرد الله تعالی در محکمات قرآن بر غیر ایشان امامان راستی در هر زمان
که باشند دلیری بر افترا بر الله تعالی بگفتن آنچه نمیدانند که حق است چه این افتراست
چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی
که باب صد وشصت سیوم است ومنع کرد الله تعالی در محکمات قرآن این غیر ایشان
را از انکار چیزی که نمیدانند از جملهٔ حق واین اشارتست بدو آیت که بیان میشود در
شرح فقرهٔ نهم تا آخر در خطبه واین حرام کردن ومنع کردن در محکمات قرآن برای حیرتست
که اراده کرده الله تعالی آنرا ولی ~~خلاصی~~ که رهانیدن چیزی است که خواسته است الله تعالی رهایی ایشانرا
از جملهٔ خلایق از حیرتی که بسبب روایتهای دروغ مخالفان وبسبب ندانستن سر
مظلومی امامان راستی ورواج دکان امامان گمراه در زمانها دور ودراز بهم میرسد
وآن جمع درین زمان شیعهٔ دوازده امامند بیان این آنست که خردمند صاحب
انصاف که بظاهر بینی از حق معلوم بمحکمات قرآن غافل میشود زود از این دو حیرت
~~خلاص میشود~~ میرهد چه هر روایتی از رسول صلی الله علیه وآله که خلاف محکمات قرآنست دروغ است
وفضولی ~~اینکه~~ در تفحص سر قضا وقدر نامعقولست وتوقف در مقتضای محکمات
قرآن بواسطهٔ ندانستن سر مذکور نامعقولتر وباین خلاصیها اشارت شده در قول
الله تعالی در سوره حدید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ الله تعالی آنکس است که فرو میفرستد بر بندهٔ
خود محمد صلی الله علیه وآله آیتهای محکمات را که معنی آنها ظاهر است بر هر که زبان عرب داند واحتمال
نسخ شدن در آنها نیست تا بیرون برد شما را از ظلمت حیرت بسوی نور معرفت والبته

حیرانیهای مردمان جاهلست
از روایتهای دروغ مخالفان
المغشیات سرهای پنهان ومراد
اینجا مصلحتهاست

تبارک

صلی الله علیه وآله

والبته الله تعالی بشما دلیل هر آینه مشفق مهربانست حکایت در مدینه مشرفه میان فقیر و سید
محمد کبریتی که افضل علمای آنجا و مدرس مسجد رسول است گفتگو شد در حضور جمعی از
علمای عرب و عجم در منزل سید احمد از سادات بنی الحسین گفت که حیرتی دارم در خلاف
که در امامت بعد از پیغمبر علیه السلم واقع شده و خلاص مشکل است چه هر حدیثی که طایفه موافق
خود نقل میکنند طایفه دیگر آنرا افترا میدانند و مذهب پادشاه و پدر و مادر و اهل شهر
اعتماد را نمیشاید گفتم که خلاص بسیار آسانست بر صاحب انصاف آیا گمان می بری که
الله تعالی پیغمبر آخر الزمانرا بجمیع خلایق فرستاده و کتابی باو فرستاده و گفته که در این
کتاب بیان واضح همه چیز شده و بی کجی است و مع هذا این مسئله را که مدار حل
مشکلات بر آنست در اشکال گذاشته این محالست گفت که من راه خلاص را نمیدانم
اگر هست بیان کن گفتم که الله تعالی خود طریقه خلاص را بیان کرده در سوره آل عمران که گفته عمران م
هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
الله تعالی آنکس است که فرو فرستاده بر تو ای محمد قرانرا بر حالی که بعض آن قرآن آیتهای
محکمه است هر که لغت عرب میفهمد میداند معنی آنها را بی آنکه احتیاج داشته باشد بمعلمی
که حجت باشد و احتمال نسخ ~~نسخ~~ در آنها نیست این محکمات مادر و اصل قرانست کسی که
آنها را فهمد بواسطه فهمیدن آنها و عمل بآنها باقی قرانرا میتواند فهمید و باقی قرآن آیتهای
متشابه است که ممکن است که در معنی آنها اشتباه و غلط واقع شود و این سبب
دانستن امام است در هر زمانی بعد از پیغمبر تا روز قیامت گفت که چون سبب آنست
میشود و چون معلوم میشود معنی متشابهات از محکمات گفتم که سبب شدن بواسطه
که از جمله آیات محکمات آیات بسیار هست که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن از پیروی

در احکام

در احکام واقع شده و در آیات محکمات بیان شده که جمیع رسولان بواسطه آن فرستاده
شده اند که حکم الله تعالی را در آنچه یکباره اختلاف در آن و در دلیل آن رود بخلایق برسانند
رسانند تا اختلاف نکنند و تو میدانی که دو طایفه که نزاع در امامت با هم دارند نهایت
دعوای سلسله امامان یکطایفه برای خود و نهایت دعوای تابعان ایشان برای
ایشان اینست که در احکام آلهی پیروی ظن میکرده اند و اختلاف را جایز میشمرده اند اجتهاد م
مثل ~~آن~~ خلیفه و خلفای بنی امیه و مانند ایشان و دعوای سلسله امامان طایفه
دیگر و تابعان ایشان اینست که اختلاف و پیروی ظن از پیروی جایز نیست بلکه هر مسئله را و هر اجتهاد م
آیت متشابه را میباید بعلم یقینی از خدا و رسولش دانست تا حکم جایز باشد و از
این معلوم میشود تا روز قیامت که حق با کدام امام و کدام طائفه است و کدام امام
و کدام طائفه ~~رسولان الله تعالی را به دروغ نسبت داده اند و محکمات کتاب خدا را~~ نشنیده
~~انگاشته تاویلات نامعقول بهوا و هوس کرده اند~~ و معلوم شدن معنی متشابهات
بسبب محکمات بواسطه آنست که آنکس که محکمات دلالت میکند بر امامت و حجیت
او در هر زمانی تا روز قیامت عالم است بجمیع تاویلات متشابهات قران و قول او
در تاویل آنها حجت است پس محکمات بیان امام میکند و امام بیان تاویل متشابهات
میکند اگر بمحکمات عمل نموده اطاعت کنند و پرسند چنانچه ~~در حدیث واقع که هر که~~
~~عمل کند بآنچه میداند میدهد الله تعالی او را دانش آنچه ندانسته~~ و بیان کننده چیزی بیان کننده م
بیان کننده آنچیز است ~~و این مضمون صریحست نزد هوشمند صاحب انصاف در~~
~~آیت سوره بقره شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ~~
~~الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ زیرا که هدی هر دو جا بمعنی هادی است و استعمال مصدر در اسم~~ فاعل

بلا عسب الغفلت و در دوم عبارت از امام عالم بجمیع متشابهات قران و بیان معنی
آیات واضحات است و من برای سببیت است و قرآن عبارت از محکم قران یعنی جمیع آیات
قران واضحات است بسبب اسلام حق و محکم قران آنست آنچه گفتی حق است لیک طایفه که
تجویز اختلاف و حکم بظن مینمایند استدلال میکنند بر آن بآیات قران اگرچه آن آیات
متشابهات است گفتم که الله تعالی میگوید انشعب از رسول علیه السلام چهار طایفه شدند اصل پیشوایان اهل
بدعت و نفاق که بنای غلط و تاویل متشابهات نهادند دوم اهل زیغ یعنی کج طبعانی
که پیروان پیشوایان شدید و عمل بگفته آن پیشوایان در تاویل متشابه کردند بسبب میل
دل ایشان بتاویلات آن پیشوایان که دیر و دیوانی کنش کج دیای کج سوم راسخان
در علم چهارم اولو الالباب پس الله تعالی برای ابطال طریقه این طایفه اول و دوم در همین آیت سوره
آل عمران بعد از آنچه خوانده شد گفته که فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ پس اما طایفه که در دل
ایشان کجی هست پس تابع میشوند آنچه را که غلط از پیشوایان واقع شده در تاویل آن میرود
از جمله قران بسبب میل دل ایشان باختلاف آراء باجتهادات که منافی پیروی محکمات است
و تمسک بفرع با وجود ابطال اصل نامعقول است و بسبب میل دل ایشان بتاویلی که پیشوایان
ایشان برای متشابه کرده‌اند و حال آنکه علم بتاویل متشابه نمیدارد در وقت نزول آن
مگر الله تعالی و انزال ملائکه و روح و حدیث در شب قدر و مانند آن برای بیان متشابهات
چنانچه گفته در سوره قیمه فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ گفت اینکه گفتی ظاهر است
و تا حال نشنیده بودم بیان و طایفه دیگر اصحاب می آید در حدیث دوم باب سیوم
دوم در حدیث چهاردهم باب ... کتاب الحجة و در حدیث اول باب ... کتاب الایمان

والکفر

والکفر و بیان اینکه قرآن عبارت از محکم قرآن است می آید در کتاب فضل القرآن در
حدیث ... باب چهاردهم که باب النوادر است اصل وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً شرح و درود کناد الله تعالی
بر محمد و خانواده او که نیکانند و نشان ایشان اینست که برطرف کرده الله تعالی از ایشان
چرکنی را و این بسبب آنست که بزبان رسول علیه السلام خطاب کرده در سوره احزاب که از خانه
خود بیرون مروید پس معلوم خلایق میشود که در جنگ جمل گناه از عایشه است نه از خانواده
رسول پس کسی در حق ایشان شکی نمیکند و در نظر خلایق چرکن نمیشوند و پاکیزه کرده
ایشان را از گناه پاکیزه کرده ایشان را از گناه پاکیزه کردنی بزرگ چه توفیق داده ایشان را
که معصوم باشند از گناهان اصل أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنِ اصْطِلَاحِ
أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ وَتَوَازُرِهِمْ وَسَعْيِهِمْ فِي عِمَارَةِ طُرُقِهَا وَمُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ
حَتَّى كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَأْرِزَ كُلُّهُ وَتَنْقَطِعَ مَوَادُّهُ لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنِدُوا إِلَى الْجَهْلِ
وَيُضَيِّعُوا الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ شرح الشکایة اظهار دلتنگی از چیزی الجهالة بفتح جیم نادانی و نا
خردمندی و مراد اینجا پیروی حکم غیر الله تعالی است در مسئلتی که همکاره اختلاف در آن
و در دلیل آن رود مثل معنیهای آیات متشابهه خواه آن حکم باکراف و دعوی علم بریاضت
و صفای باطن باشد و خواه نه و خواه از روی ظن حسبانچه الله تعالی نقل کرده در سوره یونس
از اکثر مشرکان و خواه به پیروی اعتقادی که از خواهش نفس باشد و خواه حکم کننده و
پیروی کننده یک کس باشد و خواه متعدد التوازر بتقدیم زاء بانقطه بر راء بی‌نقطه مدد هم
کردن جمعی الارز بتقدیم راء بی‌نقطه بر زای بانقطه ارباب نظر و حزب و علم کوچک و
پنهان شدن برادر مومنی شکایت کرده بود نزد شیخ کلینی رحمه الله تعالی از پیشوایان و بزرگان

وَيُضَيِّعُوا ذر

مصدر باب ج

و را حکام الله تعالی در آن زمانه که محکمات قرانرا دیده و نفهمیده مخالفت کرده اند به پیروی ظن و عقل خود

بعد از آن دو چیز پرسیده بوده چون شیخ کلینی نزدیک مکان صاحب الزمان علیه السلام بوده

و مجاور سفرا بوده و آن برادر دوری یا جای دیگر دور بوده و التماس تصنیف کتاب کافی و

تاکید آن التماس کرده بوده چنانچه هر یک مذکور میشود یعنی آنچه بعد از حمد الله تعالی و صلوة

بر رسول و آلش علیهم السلام است اینست که بتحقیق دانستم ای برادرم در دین آنچه را که شکایت کردی و آن

اتفاق مشهوران زمانه ماست بر اختلاف از روی ظن و پشتی هم کردن ایشان و جهد ایشان

در آبادانی راههای آن که مردم از آن راهها آسان روند و بیگانگی ایشان علمی را که حاصل

میشود از محکمات قران با اینکه اختلاف از روی ظن حرام است و اهل علمی را که محکمات قران

دلالت بر حاجت رعیت بایشان میکند در هر زمانی تا آنکه نزدیک شده که علمی که از محکمات

قران و سنت حاصل میشود بسبب این جاهلان پنهان شود بهمگی و بریده شود از نظر

التفات خلایق اصلهای آن علم که آن اصلها محکمات قرانست و چند مسئله از اصول نقه

که تواتر آنها در زمان غیبت امام علیه السلام نیز باقی میماند تا ظهور امام علیه السلام چنانچه می آید

در کتاب الحجة در حدیث سوم باب هفتاد و هشتم و حدیث سیزدهم باب هفتاد و نهم

که ان لا علم ان العلم لا یارز کله و لا تنقطع مواده چه راضی شده اند که اعتماد نماید بر ظن

و خوار دارند علمی را که از محکمات قران حاصل میشود و اهل علم را که ائمه هدی باشند

چه مبالغه بحدی رسانیده اند که گفته اند که یقینیات مثل اینکه نماز واجبست داخل

نقه نیست و چون اعتماد بر ظن در آنها نشده پس عالم بجمیع احکام پیش ایشان نقیه

نیست و کار دنیا را نسق میکنند باعتقاد خود بی قرار احتیاج بامامی گویا هر یک از

ایشان امام خودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این شکایت کرده از اهل زمانه خود

و در نهج

و در نهج البلاغه مذکور است در خطبه که اولش اینست اما بعد فان الله لم یقصم جباری دهر

الا بعد تمهیل و رخاء اصل وَسَأَلْتَ هَلْ یَسَعُ النَّاسَ المقام علی الجهالة والتدیّن بغیر علم

اذ کانوا داخلین فی الدّین مقرّین بجمیع اموره علی جهة الاستحسان وَ النشوء علیه والتقلید

للآباء والاسلاف والکبراء والاتکال علی عقولهم فی دقیق الاشیاء وجلیلها شرح آنکه وسعة

گنجایش یعنی بی استحقاق عذاب آخرت بودن در کاری الناس مردم و مراد اینجا جمعی اند

از شیعه امامیه که محکمات قرانرا نفهمیده تابع پیشوایان شده اند در اختلاف از روی

ظن و لهذا شکی نکرده این برادر در بدی اهل دهر و شک کرده در بدی ناس چه حال

اهل دهر بسیار رسواست چنانچه ظاهر میشود در کتاب الایمان والکفر در باب فی علامة

المعار علا فحال ناس المقام بفتح میم ماندن بر حالی یا در جایی التدین کاری کردن

باعتقاد آنکه مقتضای دین اسلام است الاستحسان چیزیرا خوب شمردن بعقل خود

النشوء بضم نون و ضم شین با نقطه و واو ساکنه و همزه برآمدن بر صفتی التقلید سلک

بد کاری را بکردن دیگری انداختن بقبول گفته او در آن کار بی طلب دلیل الاسلاف جمع

سلف پیشوایان و پیشینیان یعنی و پرسیدی که آیا گنجایش دارد عوام الناس و مانند

ایشانرا اینکه ایستند بر اختلاف از روی ظن و عبادت کنند بی علم با اینکه آنچه

میکنند موافق حقست باین عذر که بوده اند پیش از سن تکلیف داخلان در دین اسلام

اقرار کنندگان بهمگی کارهای عمده این دین مثل نماز و روزه و زکوة و مانند آنها

و آنها از ضروریات دین میدانند از راه استحسان و از راه برآمدن بر این دین یا

برآمدن بر استحسان و از راه تقلید مر پدرانرا چنانچه اکثر عوام میکنند و مر بزرگان

و پادشاها نرا چنانچه بعضی دیگر عوام میکنند و از راه اعتماد بر عقلهای بدران و خردهای

و مر پیشوایانرا چنانچه بعض عوام میکنند

خردهای
وپیشوایان وبزرگان یا اعتماد بر استحسان عقلهای خود در کوچک چیزها که کردن واجبها
وترک حرامها و مانند آنها باشد و در بزرگ چیزها که داخل شدن در دین اسلام باشد
حاصل عذر نیست که عوام الناس ندانسته اند حقیقت دین اسلام را و انیز اکه حقیقت
دین اسلام منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن اصل نَاعْلَمْ يَا اَخِي رَحِمَكَ اللّٰه
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ عِبَادَهُ خِلْقَةً مُنْفَصِلَةً مِنَ الْبَهَائِمِ فِي الْفِطَنِ وَالْعُقُولِ
الْمُرَكَّبَةِ فِيهِمْ مُحْتَمِلَةً لِلْاَمْرِ وَالنَّهْيِ وَجَعَلَهُمْ جَلَّ ذِكْرُهُ صِنْفَيْنِ صِنْفًا مِنْهُمْ اَهْلَ
الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ وَصِنْفًا مِنْهُمْ اَهْلَ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ فَخَصَّ اَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ
بِالْاَمْرِ وَالنَّهْيِ بَعْدَ مَا اَكْمَلَ لَهُمْ آلَةَ التَّكْلِيفِ وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنْ اَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالضَّرَرِ
اِذْ قَدْ خَلَقَهُمْ خِلْقَةً غَيْرَ مُحْتَمِلَةٍ لِلْاَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ وَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبَ بَقَائِهِمْ
اَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ وَجَعَلَ بَقَاءَ اَهْلِ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْاَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ شرح
مراد مصنف رحمه الله تعالی ازاین وچند فقره بعد ازاین بیان چیزی چنداست که ازان
معلوم شود که کدام ازعوام الناس معذورند درجهالت وکدام معذور نیستند و مدد
شود در فهمیدن معنی احادیثی که می آید درباب الاضطرار الی الحجة از کتاب الحجة الصحة
بکسر صاد بی عیب بودن السلامة نیز بی عیب بودن التکلیف طلب الله تعالی ادب را
از کسی الادب بفتح همزه وفتح دال روش برگزیده خواه باعتبار فعل باشد وخواه باعتبار
فعل ترک التعلیم یاد دادن ومراد اینجا یاد دادن ادبست یعنی پس بدان درجواب
این سوال ای برادرم آمرزاد ترا الله تعالی ایزا که بتحقیق الله تبارک وتعالی آفرید بندگان
خود را نوعی از آفریده که جدا شده آن نوع از ستوران در دانشهای که بعض ایشان دارند
وستوران ندارند و عقلهای که جا داده شده در بعض ایشان ودر ستوران نیست
بخردهای

تاب

تاب دارند امر ونهی را یعنی امر الله تعالی ایشان را بادب ونهی او ایشان را از ضد آن وکرد آفریند
الله تعالی این بندگان را دو قسم قسمی را از ایشان بی عیب درخرد وقسمی را از ایشان باعیب
درخرد مثل شخصی که کر وکنگ ونسیار کودن وابله باشد پس مخصوص کرد الله تعالی بی عیبان
درخرد را بفرمودن نیکها ومنع کردن از بدها تا ادب حاصل کنند بعد ازان که بلوغ کامل
ساخت برای ایشان خرد را که درکار است در تکلیف چه الله تعالی داناست بحال ایشان
میداند که اگر قبول ادب ننمایند از روی هوا وهوس خواهد بود ومعذور نیستند و
واگذاشت تکلیف را از اهل عیب درخرد چه بتحقیق آفرید ایشان را قسمی از آفریده که تاب ندارند
ادب وآموزانیدن آداب را واین منافات ندارد بااینکه ایشان تاب امر ونهی غیر الله تعالی
داشته باشند دربعض چیزها وگردانید الله تعالی باعث زندگی اهل عیب درخرد در دنیا
بی عیبان درخرد را وگردانید زندگی بی عیبان درخرد را بسبب ادب وآموزانیدن
آن بایمعنی که اگر آموزانیدن الله تعالی ادب را برسولان ورسانیدن رسولان ادب را
بجانشینان ایشان نمیبود آدمی زنده نمیماند واین منافات ندارد بااینکه بعض بی
عیبان درخرد فرمان برداری پیغمبران یا امامان نکنند وادب یاد نگیرند وباوجود
این زندگی کنند اصل فَلَوْ كَانَتِ الْجَهَالَةُ جَائِزَةً لِاَهْلِ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ لَجَازَ وَضْعُ التَّكْلِيفِ
عَنْهُمْ وَفِي جَوَازِ ذٰلِكَ بُطْلَانُ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ وَفِي رَفْعِ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ
فَسَادُ التَّدْبِيرِ وَالرُّجُوعُ اِلَى قَوْلِ اَهْلِ الدَّهْرِ شرح فا برای بیانست ~~سزاوار تکلیف~~ الآداب
بهمزه والف ودال بی نقطه والف جمع ادب روشهای برگزیده التدبیر رعایت مصلحت
در فعل یا ترک ماخوذ است از دبر بضم دال وضم با بمعنی دنباله باعتبار اینکه در رعایت
مصلحت عاقبت اندیشی میباشد وآنرا خلق نیز میناسند مثل وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ

سوی استدلال است اشعار بانتقال از استدلال بر ترتیب ظاهر تحقیق در وقت انتقال از نمط هدم

من خلقهم ليقولن الله فانى يؤفكون وبيان ميشود در شرح وقد قال الله عز وجل الا من
شهد بالحق تا آخر در خطبه وآنرا اختيار نيز مينامند يعنى بيان اينكه اگر جايز ميبود جهان
بى عيبان در خرد را هر آينه جايز ميبود الله تعالى را واگذاشتن تكليف بتحصيل علم از روى
وحى الهى از ايشان چه فسادى در آن متصور نيست غير اينكه پيروى حكم غير الله تعالى
در مسئله كه اختلاف در آن ودر دليل آن رود انكار ربوبيت رب العالمين است خواه
در يك مسئله وخواه در جميع مسائل وحال آنكه در جايز بودن آن بر الله تعالى لازم مى آيد عبث
بودن كتابهاى الله تعالى ورسولان الله تعالى وادبهاى كه ايشان تعليم كرده اند وحال
آنكه در برطرف كردن كتابها ورسولان واداب لازم مى آيد برطرف بودن تدبير الله تعالى
در فعل آسمانها وزمين وآدميان ومانند آنها وبازگشت بسوى گفته دهريه كه فاعل
اين جهان را بى اختيار ميشمرند بنا بر زعم ايشان كه تخلف معلول از علت تامه محال است
وميگويند كه مَا هِيَ اِلَّا حَيٰوتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيٰى وَمَا يُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ چنانچه در سوره
جاثيه است ومضمون آن اينست كه نيست زندگى مگر زندگى ما كه دنياست ميميريم وزنده
ميشويم ونميميراند ما را مگر زمانه وبطلان اين ضرورى دين اسلام است ومفصل
ميشود در كتاب التوحيد در حديث اول باب اول در شرح اَنَّ الَّذِى يَذْهَبُونَ اِلَيْهِ
وَيَظُنُّونَ اَنَّهُ الدَّهْرُ تا آخر حكايت ترسايى گفت معجزات محمد ونبوت او پيش ما ثابت
نيست واعتمادى بر نقل شما نداريم گفتم اگر جهودى اين سخن با شما گويد چه خواهيد گفت
گفت جواب ما همانست پس غير است آدم عليه السلم كسى را لايق نيست كه اين سخن با
ما گويد واگر ايشان گويند جواب اينست كه اين جهان بى صاحب كل اختيارى كه عادل
حكيم باشد نيست واگر مدار بر اختلاف از روى ظن باشد چنانچه شما هر كه

غير

غير شيعه دوازده امام است در دين خود قرار داده ايد جهان بى صاحب كل اختيار عادل
حكيم خواهد بود ولازم مى آيد رجوع بقول دهريه اصل نُوجِبُ فِى عَدْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ
وَحِكْمَتِهِ اَنْ يَخُصَّ مَنْ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ خِلْقَةً مُحْتَمِلَةً لِلْاَمْرِ وَالنَّهْىِ بِالْاَمْرِ وَالنَّهْىِ لِئَلَّا
يَكُونُوا سُدًى مُهْمَلِينَ وَلِيُعَظِّمُوهُ وَيُوَحِّدُوهُ وَلِيُقِرُّوا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِيَعْلَمُوا اَنَّهُ خَالِقُهُمْ
وَرَازِقُهُمْ اِذْ شَوَاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ دَالَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَجُهُ نَيِّرَةٌ وَاضِحَةٌ وَاَعْلَامُهُ لَائِحَةٌ
تَدْعُوهُمْ اِلَى تَوْحِيدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَشْهَدُ عَلَى اَنْفُسِهَا لِصَانِعِهَا بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْاِلٰهِيَّةِ
لِمَا فِيهَا مِنْ آثَارِ صُنْعِهِ وَعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ شرح مقصد مصنف رحمه الله تعالى از گفتن
اين توضيح سابق كمال الاحتياط وغمخوارى مردمانست كه مبادا غافل شوند از دليلى كه
گفته شد الوجوب ثابت ومحقق شدن السدى بضم سين بى نقطه وتخفيف دال
بى نقطه والف منقلب از ياء كلمه بى نگاهبان المهمل چيزى كه بآن نپردازند الربوبية
مالك چيزى بودن ومراد اينجا اينست كه كسى صاحب كل اختيار هر كس ودر هر چيز باشد
پس در هر مسئله كه حاجت خلايق بآن شود وبيچاره اختلاف در آن ودر دليل آن رود
حكم حكم او خواهد بود وكسى را نمى رسد كه شريك شود با او در حكم كردن در آن العلم دانستن
ومراد اينجا گرويدن وايمان آوردن است اذ در اينجا براى بيان دليل است وميتواند
بود كه براى ظرفيت باشد الحجج جمع حجت امامانى كه عالم باشند بجميع آداب الهى ومعلم
ساير خلايقند وهر كدام ايشان در زمانى نيست خواه نبى وخواه وصى نبى الاعلام جمع
علم بفتح عين وفتح لام نشانها كه در جنگ گاه ميباشد واز آنها مطلبى معلوم ميشود
ولشكر ميبايد كه محافظت آنها كنند ومراد اينجا محكمات كتاب الهى است كه در آنها
نهى از اختلاف از روى ظن صريح شده وباعث علم رعيت بحجه هر زمانست ضمير

مرفوع در تدعوهم راجع بشواهد است یا راجع بمجموع شواهد وحجج واعلام است وبنابر اول
واو در وحججه حالیه است و واو در واعلام عاطفه بر جمله حالیه است وبنابر دوم واو در و
نیز عاطفه است الصنع اینکه کسی کاری را تواند کرد و تواند نکرد و کند بواسطه رعایت مصلحت
نه بواسطه آنکه اسباب نکردن را ندارد یعنی پس لازم شد باعتبار عدالت الله جل وعز رعایت
او مصلحت را در هر چیز اینکه او مخصوص کند هر که را که آفرید از جمله مخلوقان خود نوعی از آفریده
که تاب امر ونهی الهی دارد بامر ونهی خود تا بنا باشند سر واده شدگان و واگذاشته شدگان
و تا بزرگ شمرند الله تعالی را بپرستش وبتنهایی او را بپرستند باینمعنی که پیروی ظن خود
نکنند که خودپرستی است وپیروی ظن مانند خود نکنند که مانند خودپرستی است و
اقرار کنند برای الله تعالی باینکه صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است و تا ایمان آورند باینکه
الله تعالی آفریننده ایشانست بتدبیر وروزی رسان ایشانست زیرا که گواهان صاحب
کل اختیار هر کس وهر چیز بودن او را هنماهای ظاهرند در آسمانها و زمین ومانند آنها
بر حالی که امامان او تابانان آشکارند بنور علم بجمیع اداب ومحکمات کتابها درخشانست بیان
این آنکه آن گواهان میخوانند آن مخلوقان را سوی پرستیدن الله عز وجل بتنهایی وگواهی میدهند
بزبان حال بر خود برای سازنده خود بصاحب کل اختیار بودن ومستحق پرستش بودن
آن خواندن وگواهی [illegible] ن برای چیزیست که در گواهان هست از اثرهای صنع الله
تعالی وخوش آیندهایی [illegible] اصل شده از تدبیر او ومثل اینکه آفتاب وماه وستارها و
آسمانها هر کدام مقداری وجایی وصفتی دارد واز خود چنین نشده بلکه کسی که آفریدگار است
چنین کرده اصل فندبهم الی معرفته لئلا یبیح لهم ان یجهلوه ویجهلوا دینه واحکامه
لان الحکیم لایبیح لهم التهلیک به والانکار لدینه فقال جل ثناؤه الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب

ملح

ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه شرح چون مصنف رحمه الله تعالی
فارغ شد از بیان اینکه واجبست بر الله تعالی اینکه تکلیف کند بی عیبان در خرد را بترک اختلاف
از روی ظن شروع کرد در بیان اینکه این تکلیف واقع همیشگی است ومعلومست از قرآن الندب
خواندن کسیرا سوی کاری از روی جد المعرفه شناختن ومراد اینجا اعتراف کردن وگرویدن
بتمام دلست بربوبیت الله تعالی که شناخته شده است الجهل نادانی ومراد اینجا ضد معرفتست
بسبب اختلاف از روی ظن الدین بکسر دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین فرمان
برداری ودین الهی عبارت از اسلام است وآن متضمن ترک اختلاف از روی ظن است چنانچه
گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا
من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم یعنی پس خواند الله تعالی بی عیبان در خرد را سوی اعتراف
بربوبیت او تا مبادا ترک واجب کرده روا داشته باشد برای ایشان اینکه اعتراف
ننمایند بربوبیت او واعتراف ننمایند بدین او وبحکمهایی او در بیان نیک وبد کارها
چه رعایت کننده مصلحت هر چیزی ترک واجب میکند در وا میدارد اعتراف نکردن
بربوبیت او را در وا میدارد که انکار کنند دین او را این اشارت بآنست که کسی که اختلاف
از روی ظن نماید اعتراف بربوبیت الله تعالی نکرده ومنکر دین او واحکام او شده پس
الله تعالی گفت در سوره اعراف که آیا گرفته نشده در توریه بر جهودان که اختلاف از
روی ظن میکنند در احکام الهی پیمانی که گرفته شده در هر کتابی از کتابهای الهی
که فرود آمده بر رسولی از رسولان الهی که فرستاده شده سوی امتی از امتان
از زمان آدم تا آخر الزمان وآن پیمان اینست که نگویند جهودان وغیر ایشان بر الله
تعالی باینمعنی که دکانی در برابر کارخانه الهی وا نکنند در چیزی که بیکباره اختلاف

تعالی مکر حق را

۱۷۲ [illegible]

دران و در دلیل آن رود حکمی از پیش خود نکنند بلکه آن گویند که حقست یعنی آنچه دانند که موافق
حکم الهی است چه اگر ظن داشته باشند باطل خواهد بود نه حق چنانچه الله تعالی در سورهٔ یونس و سورهٔ
نجم گفته که اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا بدرستی که ظن جای بکار آمدن نمیگیرد اصلا خواه
مطابق واقع باشد و خواه مخالف واقع و خواه در فتوی باشد و خواه در عمل خود و الله تعالی در سورهٔ
یونس در سرزنش جمعی میگوید بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله بلکه ایشان دروغ می
شمارند چیزی را که بی تعلیم دیگری فرو نگرفته اند بدانستن تفصیل آن و هنوز بتعلیم دیگری
نیامده نزد ایشان بیان مشکل آن اصل فکانوا محصورین بالامر والنهی مامورین
بقول الحق غیر مرخص لهم فی المقام علی الجهل امرهم بالسؤال والتفقه فی الدین فقال
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم
اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون وقال فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون شرح پس ثابت شد که هستند بی عیبان در خرد در حصار امر و نهی الهی که یکی
که یکی از ایشان بیرون نیست از آن حصار و هستند فرموده شده با گفتن حق رخصت
داده نشده برای ایشان در ماندن بر جهالت که اختلاف بر روی ظن باشد چه الله تعالی
هیچ صاحب خیبر و روستایی را از بی عیبان در خرد معذور نداشته در جهالت امر کرده
ایشان را بپرسیدن آنچه ندانند و بطلب علم بمسایل در عبادت الله تعالی بیان این آیت
که گفته در سورهٔ براءت وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر و میسر نبود
که مؤمنان بربوبیت رب العالمین حرکت کنند از وطنهای خود بهمگی و الا تکلیف مالا یطاق
میشد پس چرا نرفتند از هر اهل زمینی که علیحده است از جمله اعراب جمعی که حرکت از وطن
خود از ایشان آید تا طلب علم بمسایل کنند در عبادت الله تعالی و تا اعلام مسایل کنند

پیروان ظن گفته که بلکه تکذیب کردند امثال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا را با آنکه

در شرح حدیث [illegible] هفتم باب [illegible] العقل [illegible]

بعنوان توضیح

توضیح آیت فلولا نفر من کل فرقة منهم می آید در کتاب العقل در شرح حدیث
هفتم باب دوم که باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه است و بیان میشود
که ضمیر منهم راجع بجمعی از بادیه نشینان عرب است که دعوی ایمان کردند
و کافر و منافقند چون ترک طلب علم دین کردند و توضیح آیت فاسئلوا می آید
در کتاب العقل در شرح حدیث دهم باب هفدهم که باب النوادر است یعنی
پس ثابت شد که هستند بی عیبان در خرد در حصار امر و نهی الهی که یکی از ایشان بیرون
نیست از آن حصار و هستند فرموده شده با گفتن حق رخصت داده نشده
برای در ماندن بر جهالت که اختلاف از روی ظن است بیان این آنکه امر کرده
ایشان را بپرسیدن و دانا شدن در مسایل خداپرستی بیان این آنکه در سورهٔ توبه بعد از
بیان سهولت طریق حصول تفقه در دین برای مؤمنان از جملهٔ بادیه نشینان عرب سرزنش
کرده غیر ایشان را از جملهٔ بادیه نشینان عرب که دعوی ایمان بخدا و رسولش میکنند و ایمان
ندارند با بیروش که گفته که پس چرا نرفتند سوی دار العلم از جملهٔ هر اهل سرزمینی
علیحده از جملهٔ آن بادیه نشینان طایفه برای آنکه دانا شوند در دین و برای آنکه بترسانند
قوم خود را چون برگردند سوی آن قوم از عذابی که وعید بآن شده در محکمات قرآن
متواتر نزد ایشان برای پیروان ظن و اهل اختلاف از روی ظن تا شاید که جمع آن
بادیه نشینان حذر و اجتناب کنند از آن عذاب و عذر نامعقول نگویند که چاره
غیر پیروی ظن و اختلاف از روی ظن نداشتیم و گفته در سورهٔ نحل و سورهٔ انبیا
که پس سؤال کنید عالمان بجمیع کتاب الهی خواه محکم و خواه متشابه را اگر باشید که
ندانید چیزی از دین را که حاجت شما بآن افتاده باشد اصل فلو کان یسع اهل الصحة

وَالسَّلَامَةِ لِلْقَائِمِ عَلَى الْجَهْلِ إِلَّا أَمْرَهُمْ بِالسُّؤَالِ وَلَمْ يَكُنْ يَحْتَاجُ إِلَى بَعْثَةِ الرُّسُلِ بِالْكُتُبِ
وَالْآدَابِ وَكَانُوا يَكُونُونَ عِنْدَ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ وَمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْقُرَى وَالزَّمَانِ
وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَمَا بَقُوا طَرْفَةَ عَيْنٍ شرح مضمون این فقرات می آید در حدیث اول
باب اول کتاب الحجه یحتاج بفتح معلوم است ومراد باحتیاج سوی بعثت رسل و حجج
بعثت است باعتبار وجوب رعایت مصالح ودفع اعتراض از خود واین نقض نیست در
الله تعالی چنانچه در سوره نساکفته رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ
بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا فرستادیم رسولان ابشارت دهندکان امتان خود را با
صیای خود که عالم بجمیع آداب باشند وترسانندکان از مخالفت اوصیا تا نبوده باشد
مردمان را بر الله تعالی اعتراض وارد بعد از هر رسولی تا امدن رسولی دیکر وهمیشه بوده
الله تعالی بی ننک رعایت کننده مصالح الآداب بهمزه والف وذال والف روشهای کزیده
وذکر جمع اینجا باعتبار تعدد رسل است ومیتوانن بود که تعدد اجزای شریعت هر رسولی
نیز دران منظور باشد یعنی پس معلوم شد از این کفتها که اکر کنجایش میداشت بی عیبان
در خرد راماندن بر اختلاف از روی ظن هر آینه امر میکرد ایشان را بسؤال و نمیبود الله
محتاج نشود الله تعالی در دفع اعتراض از خود سوی فرستادن رسولان بخلایق باکتابهای
الهی وآداب ومیبودند بی عیبان در خرد در آنوقت که فرستادن رسولان نباشد مانند
ستوران ومانند بادیه نشینان در خرد واین محالست چه اکر بی عیبان در خرد چنین میبودند
هر آینه باقی نمیماندند یک چشم زدن زیرا که اکر حکمت تکلیف ومنع از اختلاف از روی ظن نبودی
خلق آدمیان وزمین وآسمان عبث بودی والله تعالی منزه است از عبث
چنانچه کفته افحسبتم انما خلقناکم عبثا

اصلا

اصل فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ بَقَاؤُهُمْ إِلَّا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ وَجَبَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِكُلِّ صَحِيحِ الْخِلْقَةِ
كَامِلِ الْآلَةِ مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَمُشِيرٍ وَآمِرٍ وَنَاهٍ وَأَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ وَسُؤَالٍ
وَمَسْأَلَةٍ شرح صحیح الخلقه عبارتست از قابل تکلیف از جمله رعیت هریک از مؤدب
ودلیل ومشیر وآمر وناهی عبارتست از امام زمان عالم بجمیع آداب الهی خواه نبی
وخواه وصی نبی الاشارة بیرون آوردن عسل از کندوج واینجا استعاره شده برای
بیان ادب خالص وادب تعلیم اشارتست بقسمی از ادب که بیش از سؤال تعلیم آن
شده در محکمات کتاب الهی وسؤال ومسئله اشارتست بقسمی دیکر از ادب که در
محکمات کتاب الهی نیست وحاجت بسؤال اهل الذکر در آن هست مسئله بصیغه اسم
مکان برای کثرتست ومراد اینجا کسی است که قابل این باشد که خلایق در مشکلات رجوع
باو کنند بسبب علم او بجمیع آداب الهی وذکر این اینجا برای آنیست که مبادا مردم
سؤال کنند بیروان ظن را یا مراد بمسئله قضیه مشکل است از احکام دین وذکر
این اینجا برای این است که مبادا مردم سؤال کنند از آنچه حاجت بسؤال از آن
نباشد خواه باعتبار اینکه لغو باشد مثل اکثر مسائل فلاسفه ومانند ایشان وخواه
باعتبار اینکه معلوم میشده باشد از محکمات قرآن یا بدلیل عقلی محض که سهل الاخذ
باشد یعنی پس چون جایز نشد وقتی که ماندن خلایق مکر بقرار دادن الله تعالی ادب را برای
بی عیبان در خرد وآموزانیدن الله تعالی آن ادب را برسولان وآموزانیدن رسولان
آن ادب را بجانشینان خود ثابت شد اینکه ناچار است هر بی عیب در خرد بالغ را
از طلب ادب آموز وراهنما ومصلحت آموز وفرماینده نیک ومنع کننده از بد
ناچار است او را از علم ادب الهی ویاد دادن ادب او را وناچار است او را از پرسیدن

واستاد کی در برِ ندانسته ولا بتعیین محل سوالی که حلال مشکلات باشد اصل فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ وَ

الْتَمَسَهُ الْمُتَدَبِّرُ الْفَطِنُ وَسَعَى لَهُ الْمُوَفَّقُ الْمُصِيبُ الْعِلْمُ بِالدِّينِ وَمَعْرِفَةُ مَا اسْتَعْبَدَ

اللّٰهُ بِهِ خَلْقَهُ مِنْ تَوْحِيدِهِ وَشَرَائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَزَوَاجِرِهِ وَآدَابِهِ

إِذْ كَانَتِ الْحُجَّةُ ثَابِتَةً وَالتَّكْلِيفُ لَازِمًا وَالْعُمْرُ يَسِيرًا وَالتَّسْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ شرح فا

برای تفریع است الاقتباس کسب چیزی که تابان باشد مثل چراغ الدین بکسر دال بی‌نقطه و

سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب فرمان برداری الله تعالی و مراد اینجا چگو

فرمان برداری اوست که آنرا کیش می‌نامند و معرفة معطوف است بر العلم یا در به صله

استعبد است من بیانیه است اضافه در توحیده از قبیل اضافه مصدر بمفعول است

التوحید یگانه شمردن الله تعالی در صفات ربوبیت مثل حکم از پیش خود در مختلف فیه و توضیح

این میشود در شرح لان الذی یؤدی تا آخر و شرائعه عطف است بر ما موصوله پس تقدیر

معرفة شرائعه است و بعید است که عطف بر توحید باشد بقرینه اینکه این و معطوفات بر

این فعل الله تعالی است بخلاف توحید الشرایع جمع شریعه آبخورهایی که مردمان در آن شریک‌اند

و مراد اینجا قرار دادهای الله تعالی است در فرایض و واجبات و مستحبات و مراد باحکامه قرار

دادهای الله تعالی است در معاملات و حدود و قصاصات و مانند آنها ظاهر افراد در امره

و نهیه با وجود آنکه سابق و لاحق بلفظ جمع است اینست که مراد بامره و نهیه امر چیزی

و نفی او از همان چیز است باعتبار دو وقت چنانچه در ناسخ و منسوخ می‌باشد خواه امر مقدم

باشد بر نفی و خواه بر عکس باشد و قرآن و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله مشتمل بر

این قسم نیز هست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می‌آید در کتاب العقل در حدیث اول باب

سبب و دوم که در جمل ثالث سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا امر به ثم نهی عنه و هو لا

والتسویف ح

مثل صلوة و زکوة ح

مثل ... در ... حق ... لازم ... است

یعلم

یعلم او سمعه ینهی عن شی ثم امر به و هو لا یعلم تا قول او که ان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل

القرآن ناسخ و منسوخ تا آخر الزجر منع کردن از بدی و مراد بزواجره وعیدها بعذابهای بر

اهل معصیت و در حکم آنها است عذابهایی که بر عاصیان فرود آمده و در قرآن نقل شده

الآداب جمع ادب بفتح همزه و فتح دال روشهایی برگزیده و اینجا استعاره شده برای وعدهای

ثواب برای اهل طاعت و در حکم آنها است نعمتهایی که بمطیعان داده شده و در قرآن

نقل شده یعنی پس سزاوارتر روزی که کسب کرده آنرا خردمند و طلب کرده آنرا صاحب

فکر صاحب شعور و سعی کرده برای آن صاحب توفیق رسیده بحق دانش بکیش اسلام

است و شناخت چیزهایی است که طلب بندگی کرده الله تعالی بآن آفریدگار خود را که توحید

اوست در صفات ربوبیت و شناخت قرار دادهای اوست در عبادات و قرار

دادهای او در غیر عبادات و امر او بچیزی و نفی او از همان چیز و وعدهای او و وعیدهای

او و دلیل این است که هست حجت الله تعالی بر پیغمبران در خرد پاینده و هست تکلیف

الله تعالی بر پیغمبران در خرد را واجب بر الله تعالی و واقع همیشگی و هست عمر آدمی کم و

هست کار امروز بفردا انداختن ناخوش آینده نزد الله تعالی اصل وَالشَّرْطُ مِنَ اللّٰهِ

جَلَّ ذِكْرُهُ فِيمَا اسْتَعْبَدَ بِهِ خَلْقَهُ أَنْ يُؤَدُّوا جَمِيعَ فَرَائِضِهِ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَ

بَصِيرَةٍ لِيَكُونَ الْمُؤَدِّي لَهَا مَحْمُودًا عِنْدَ رَبِّهِ مُسْتَوْجِبًا لِثَوَابِهِ وَعَظِيمِ جَزَائِهِ

شرح واو عاطفه است بر جمله کانت الحجة تا آخر یا حالیه است و حاصل هر دو یکیست الشرط

بفتح شین با نقطه و سکون راء بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب الزام

چیزی در معامله و التزام چیزی در معامله و مراد اینجا معنی اول است و مصدر اینجا بمعنی

اسم مفعول است و الشرط مبتدا است و خبرش ان یؤدوا است التأدیه رسانید

مراد باداب اینجا قرار دادهای الله تعالی است در غیر شرایع و احکام و امر و نهی مثل الجد در عقود و ایقاعات و مواریث و حد و دو مانند آنها و مثل الجد در واجبات غیر مفروضه و مستحبات و مکروهات و مانند اینها است ح

مقرر و مرغوب و شناخت چراغ ... و شناخت امر او و نهی اوست و شناخت وعده ... و وعید ... اوست دلیل این ... سزاوار اینست ح

الله تعالی ... بعذاب بر مخالفت شرایع و احکام و امر و نهی

... در ... که ... و ... از ...

منه

چیزی بسوی کسی مثل بجا آوردن عمل برای رضای کسی
الفرائض جمع فریضه بریده شده ها و مراد اینجا واجباتی است که وعید بعذاب جهنم بزرگ
آنها واقع شده باشد بعلم متعلق بآن بوده است و مراد علم ببراءت ذمه از فریضه است
پس منافات ندارد با جواز عمل بخبر واحد بشروط مقرره زیراکه برهان اول بر جواز آن
افاده علم ببراءت ذمه بآن میکند
مراد بیقین استقرار و طمانینه خاطر است بر
چیزی و ذکر یقین بعد از ذکر علم اشارتست باینکه گاهی علم مستعمل میشود در اعم از یقین
و آن شامل ظن میباشد و اینجا آن مراد نیست و آن مجاز لغویست اگرچه موافق اصطلاح
منطقیین است مراد ببصیرة دیده وری است و ذکر بصیرة بعد از ذکر یقین اشارت است
باینکه یقین گاهی مستعمل میشود در آنچه صاحبش اعراض از مقتضای آن میکند مثل
سوره نمل وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ و مراد اینجا آن نیست و از آنچه گفتیم ظاهر
میشود که عطف در و یقین و بصیرة از قبیل عطف تفسیر است یعنی و لازم کرده شده
از جانب الله تعالی در آنچه بندگی فرموده بآن آفریدگان خود را که
اینست که سوی او رسانند جمیع
او را از روی علم ببراءت ذمه و قرار خاطر و دیده وری تا باشد رساننده آنها
پسندیده نزد صاحب کل اختیار خود و سزاوار باشد ثواب او را و برای جزای او را
اصل لِاَنَّ الَّذِي يُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ بَصِيرَةٍ لَا يَدْرِي مَا يُؤَدِّي وَلَا يَدْرِي اِلَي

يُؤَدِّي وَاِذَا كَانَ جَاهِلًا لَمْ يَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِمَّا اَدَّى وَلَا مُصَدِّقًا لِاَنَّ الْمُصَدِّقَ لَا يَكُونُ
مُصَدِّقًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِمَا صَدَّقَ بِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَلَا شُبْهَةٍ لِاَنَّ الشَّاكَّ لَا
يَكُونُ لَهُ مِنَ الرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْخُضُوعِ وَ التَّقَرُّبِ مِثْلُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعَالِمِ
الْمُسْتَيْقِنِ شرح این استدلال است بدلیل عقلی بر شرطی که مذکور شد و این دلیل عقلی
راجع میشود بآنچه الله تعالی احتجاج بآن کرده در آیات بسیار مثل آیت سوره الم سجده که اَللّٰهُ
الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مَا
لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ بنابراینکه ولی بمعنی پیشوا و امام است
و شفیع بمعنی جفت شونده و پیرو است و مثل آیت سوره زخرف که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَاَنّٰى يُؤْفَكُونَ یعنی این شرط برای آنست که آنکس
که میرساند فریضه را به ... و دیده وری نمی داند که چه میرساند باعث براءت ذمه
از فریضه یا غیر آن و نمی داند که سوی که میرساند الله تعالی یا کسی که بخیال او معبود است
و غیر الله تعالی است و وحدانیت در ربوبیت ندارد و چون نداند این دو را نخواهد بود
بر خاطر جمعی از آنچه رسانید و نخواهد بود گرویده بثواب و عقاب روز قیامت و بوحدانیت
الله تعالی در ربوبیت بمعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن زیراکه گرویده بآن
نمیباشد گرویده بآن مگر وقتی که بوده باشد شناسا بچیزی که گرویده بآن بی شک
و بی شبهه زیراکه کسی که شک داشته باشد در ثواب و عقاب روز قیامت و وحدانیت
الله تعالی در ربوبیت نمیباشد او را از امید ثواب روز قیامت و بیم عذاب روز قیامت
و زاری پرستش الله تعالی و طلب نزدیکی بسوی الله تعالی مانند آنچه میباشد از کسی که
دانای صاحب یقین است بثواب و عقاب و بوحدانیت الله تعالی مراد اینست که

ازروی علم و دانش

کسی که پیروی ظن خود یا ظن دیگری کند در برائت ذمت از فرائضی که با آنها طمع ثواب آلهی و ترس عذاب آلهی داشته باشد خود رائی کرده و شریکی در حکم از پیش خود برای الله تعالی قرار داده و این منافی عبودیت و تصدیق بثواب و عقاب بر حدانیت الله تعالی در ربوبیت است پس آن طمع و ترس او بازیچه است نه حقیقی چنانچه در سوره فاطر گفته إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و بیان میشود در حدیث دوم باب ششم کتاب العقل اصل وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ فَصَارَتِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً لِعِلَّةِ الْعِلْمِ بِالشَّهَادَةِ وَلَوْلَا الْعِلْمُ بِالشَّهَادَةِ لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً شرح چون بیان کرد که علم برائت ذمت شرطست در عمل فریضه شروع کرد در بیان اینکه طریق آن علم منحصر است در یکی از دو قسم اول علم بحکم الله واقعی مثل علم امام مفترض الطاعة که شاهد است بر مردمان دوم علم بشهادت یعنی پیروی شاهدی که معلوم باشد اینکه فتوای او غیر شهادت و خبر یقینی نمیباشد خواه فتوای او معلوم باشد بمشافهه یا بتواتر و خواه منقول بخبر آحاد باشد بشروط مقرره تا ظاهر بشود که پیروی فتوای اهل ظن و اجتهاد جایز نیست و باعث برائت ذمه از فریضه نمیشود و توضیح این بحث میشود بذکر چهار آیت آخر سوره زخرف و بیان آنها بوجهی که موافق کلام مصنف رحمه الله تعالی است و از آن ظاهر میشود نزد عارف باسالیب کلام بلغا و متتبع تفاسیر جهلا که اکثر مفسران در تفسیر آنها خطا کرده اند اول وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ دوم وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ سوم وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ چهارم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الَّذِينَ عبارتست از رؤسای اهل ضلالت از جمله

بلغ

این

این امت مثل خلفای ثلثه و مجتهدین اربعه و امثال ایشان تا آخر الزمان ضمیر یدعون راجع بالذین است الدعاء و الدعوة خواندن کسی مردم را بسوی خود بمعنی فتوی دادن در مسایل شرعیه برای عمل مردمان بآن مثل آیت سوره نوح قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا مفعول یدعون محذوفست برای افاده عموم بتقدیر یدعون النَّاسَ إِلَى تَقْلِيدِهِمْ من بمعنی فی است و دون ظرفست بمعنی پیش از رسیدن بچیزی و ضمیر دونه راجع بالله تعالی است پس من دونه بمعنی بغیر اذن الله تعالی است الشفاعه مفعول لا یملک است و مراد بشفاعت جفت شدن بمعنی همراهی کسی کردن است و آن بر چند قسم است از آنجمله قبول فتوای آنکس و عمل بآن چنانچه گفته در سوره مدثر فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ و در سوره بقره وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و از آنجمله درخواست گناه آنکس چنانچه گفته در سوره بقره مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ و در سوره انبیا وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و مراد اینجا قسم اولست و مراد بنفی مالکیت داعیان شفاعت شافعان را نفی عدم جواز شفاعت شافعان مر ایشان راست یا مراد نفی انتفاع داعیان بشفاعت شافعان مر ایشان راست و حاصل هر دو یکیست لیکن قول مصنف فصارت الشهادة مقبولة تا آخر موافق تراست با احتمال اول الا برای استثنای منقطع است بقرینه آیت سوره حج ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ خواه ما مصدریه باشد و خواه موصوله باشد الشهادة خبر دادن از روی علم و یقین است افراد در من شهد اشارتست باینکه این شاهد بغایت کم یابست اگرچه هیچ زمانی خالی از امامی که شاهد تواند بود نیست باء بالحق برای ملابست است للحق بکار آمدنی

و مراد اینجا رعایت مصلحت است در شهادت و اشارتست باینکه شهادت در موضع وجوب تقیه مشتمل بر نوعی از باطل است و واو در وهم حالیه است و ضمیر راجع بشفعاء است که مفهوم است از لفظ الشفاعة و ایضا مفعول یدعون است که محذوفست برای افاده عموم یا ضمیر راجع بالذین است برای اشارت باینکه ایشان میباید که شفعا و پیروان باشند و جایز نیست که داعیان باشند و مراد بعلم علم باینست که آن دعوت شهادت بحق است و از روی ظن نیست و بجا نیز نیست مخفی نماند که این آیت دلالت میکند بر اینکه عمل کسی بفتوای دیگری بر سه قسم است اول اینکه آن فتوی از روی یقین بحکم واقعی نباشد دوم اینکه از روی یقین بحکم واقعی باشد اما آن کس تجویز کند که نباشد سوم اینکه از روی یقین بحکم واقعی باشد و آنکس داند نیز که آن از روی یقین بحکم واقعیست و در دو قسم اول آن فتوی مقبول نیست و عمل بآن جایز نیست و در قسم سوم مقبول است و عمل بآن جایز است و اینست حاصل کلام مصنف در تفسیر این آیت آیت دوم جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای تقویت سابق بدلیل سابق عقلی و حاصل دلیل عقلی اینست که تا دیه فرایض بی علم بشهادت شاهد منافات دارد با تصدیق بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت و اشارت باین میشود در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب شانزدهم که باب معنی الاسماء و اشتقاقها است که سألت ابا جعفر علیه السلم ما معنی الواحد فقال اجماع الالسن علیه بالوحدانیة کقوله وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و بیان میشود و ضمیر منصوب در سألتهم راجع بشفعا است یا راجع بالذین یدعون است یا راجع بهر دو است و حاصل همه یکیست و مراد اهل ضلالت از جمله منسوبان باسلام است بقرینه اینکه در غیر ایشان دهریه هستند چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث اول باب اول که ان الذی یذهبون الیه و یظنون انه الدهر تا آخر دهریه

دو صنفند

دو صنفند چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است و دهریه اقرار باینکه الله تعالی خالق ایشانست نمیکنند پس تصدیق بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت ندارند و قیله در آیت سوم در قراءت عاصم و حمزه مجرور بعطف بر الحق است که در آیت اولست و در قراءت ابن کثیر و ابن عامر و نافع و کسایی و ابو عمرو منصوب و مفعول مطلق است و در قراءت شاذه مرفوع و مبتدا است و جمله یا رب بنا بر اول مفعول قیله است و بنا بر سوم خبر مبتدا است و جمله مرکبه از مبتدا و خبر معطوفست بر جمله هم یعلمون و حاصل همه یکیست و بر هر تقدیر ضمیر قیله راجع بمن موصوله است و مراد اینست که چون شهادت آنکس در موضع وجوب تقیه از مخالفان نیست در آن موضع عذرخواهی میکند نزد الله تعالی باینکه ایشان مومن نمیشوند تا من ادای شهادت نزد ایشان نیز کنم پس مشار الیه هولاء اهل اصرار بر عدم ایمانست مادام که اصرار داشته باشند از جمله این امت یا مطلقا خطاب در فاصفح متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله است باعتبار اینکه اهل ضلالت در اصحاب او بوده اند و در کعبه عهد بر اصرار بر ضلالت خود بسته اند چنانچه در سابق این آیات گفته که أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ و اوصیای او در حکم اویند و شیعه مخلص ایشان در حکم ایشانند تا آخر الزمان سلام خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا سلام و مراد اینست که با خود بگو که این اصرار بر عدم ایمان ضرری ندارد برای من و راضی شو بر قضا و قدر الهی در ترک ایمان ایشان نظیر آیت سوره بقره قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و بیان میشود در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلم امت یا وعید جزای روز مرگ و قیامتست و بر هر تقدیر مراد علم ایشان بشهادة است یا مراد علم ایشان بجزای اصرار است ترجمه و مستحق میشوند جمعی از ضالین امت که میخوانند سوی

و دوم م

شهداء الله عز و جل علی خلقه است فسوف یعلمون وعید بظهور قایم علیه السلم است م

خود مردم از بی اذن الله تعالی پیروی پروا زالیکن مستحق پیروی پروان میشود خوانده که
خبر یقینی داده باشد با رعایت مصلحت برحالی که آن پروان میدانسته باشند که آنچه
گفته خبر یقینی با رعایت مصلحت است و هرآینه اگر پرسی آن اهل ضلالت از این آیت را
که گفته آورید ایشان را از روی تدبیر و حکمت هرآینه میگویند البته که الله پس کجا بر گردانیده میشوند
از مقتضای توحیدی که اقرار بآن میکنند و با گفتن آن شاهد که ای صاحب کل اختیار من
اینها جمعیند که منکر وند بوحدانیت تو و بمحض زبان اقرار بآن میکنند پس روگردان شو
از ایشان و با خود بگو که این بی ضرر است بر من پس خواهد آمد بعد از این زمانی که دانشند
یعنی و بتحقیق الله تعالی گفته برای بیان طریقه علم و ابطال عمل پروان اهل ظن و اجتهاد در سوره
زخرف که لیکن مستحق پیروی پروان میشود کسی که فتوای از روی علم و یقین داد با رعایت
مصلحت در آن برحالی که آن پروان میدانسته باشند اینرا که فتوای او خبر یقینی است
با رعایت مصلحت پس بدلالت این آیت گردید خبر یقینی مقبول نزد مردمان بسبب علم
ایشان بانیکه آن خبر یقینی است و اگر نمیبود علم ایشان بانیکه آن خبر یقینی است و از
روی ظن و اجتهاد است اصل وَلِأَمْرٍ فِي الشَّاكِّ الْمُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ إِلَى اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ إِنْ شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ فَقَبِلَ عَمَلَهُ وَإِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ لِأَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ
اللَّهِ أَنْ يُؤَدِّيَ الْمَفْرُوضَ بِعِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَقِينٍ كَيْ لَا يَكُونَ مِمَّنْ وَصَفَهُ اللَّهُ فَقَالَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَلَا يَقِينٍ شرح بدانکه مکلفان هر زمان بر سه قسمند چنانچه در سوره فاتحه اشارت با

نمیبود آن خبر یقینی مقبول
نزد ایشان چه جای اینکه
دانند که آن خبر یقینی نیست ٥م

بلغ

شده اول مؤمنان حقیقی که گردیده اند بتمام دل بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول صلی الله
علیه و آله و دانسته میکنند آنرا که گرویده اند پیروی ظن میکنند الذین انعمت علیهم عبارت
از ایشان است دوم کافران حقیقی خواه صریح که منکر دین اند اصلا و خواه منافقان که
گرویده اند در زبان نه در دل المغضوب علیهم عبارت از ایشان است یا مثل یهود و
نصاری است مثلا اگر مقسم اهل شرایع باشد سوم اهل حجاب یعنی واسطه میان این دو
قسم الضالین عبارت از ایشانست و ضالین بر دو قسم اند اول اهل شک دوم غیر اهل
شک و قسم اول بر سه قسم است اول من یعبد الله علی حرف دوم مرجون که منکور میشوند
در خطبه سوم المؤلفة قلوبهم و قسم دوم بر چهار قسم است اول اهل خلط علی صلح و علی سیئ
دوم مرجون لامر الله سوم مستضعفون چهارم اصحاب الاعراف چنانچه بیان میشود در کتاب
الایمان والکفر در باب اصناف الناس و این هفت قسم ضالین هر یکی بیان میشود در
بابی علیحده در کتاب الایمان والکفر مگر اهل خلط که مذکور میشوند در باب اصحاب الاعراف
برای کمال مناسبت و مصنف رحمه الله تعالی در بیان اینکه اهل شک دو خطر دارند یکی در
قیامت و دیگری در دنیا اینرا گفته و باین واضح میشود احادیث باب الشاک که باب
صد و هفتادم است از کتاب الایمان والکفر الشرط اسم ان است و خبرش ان یؤدی است
تفسیر آیت می آید در کتاب الایمان والکفر در باب صد و هفتاد و هشتم که باب فی قوله تعالی ومن
الناس من یعبد الله علی حرف است یعنی و کار در کسی که صاحب شک باشد در شهادت
بجا آورنده باشد و بعضه را بیدانش و دیده وری مثل کسی که اعتقاد امامت دوازده
امام داشته باشد اما یقین بان نداشته باشد پس الله اگر خواهد بدانایی خود بمصلحتها
بخشایش میکند بر او پس قبول عمل او میکند و تفضلش سهلست و اگر خواهد بدانایی خود بمصلحتها

ثنا الت عبارت از کسی که باو نرسیده تبین
... [illegible]

هر مستضعف اداکننده فرایض
الله تعالی بتقلید اهل ظن مفوض
سوی الله تعالی است در قیامت ٥م

برمیکرداند براو علمهایی او را و قبول نمیکند آنها را و این منافی عدالت الله تعالی نیست
زیرا که بیان برآنکس از الله تعالی اینست که بجا آورد فریضه او را بدانش و دیده و دل
و یقین تا نباشد آنکس از جمله جماعتی که بیان کرده الله تعالی زشتی ایشان را در ضمن
بیان خطر ایشان در دنیا باینروش که گفته در سوره حج که از مردمان کسی است
که پرستش میکند الله تعالی را برکناره دل چه پیروی ظن میکند و نمیداند که اقرار
بربوبیت الله تعالی چیست و پیروی رسول و جانشینان او کدام است پس اگر برخورد
او را خوبی در دین حق مثل مال و اعتبار میماند در آن پرستش بسبب آن خوبی
و اگر برخورد او را آزمودی مثل افلاس و بی اعتباری برمیگردد از پیروی خود
صحیح بر آن راهی که در باطن دارد که مثل بی دانشی و بی یقینی باشد بزیان
داده آنکس دنیا را چه افلاس و مانند آن دارد و عوضی ندارد و آخرت را چه عذاب
آنهیرا البته در می یابد آن زیانکاری دنیا و آخرت زیانکاری ظاهر است در آن
شکی نیست اینکه گفتیم که آنکس از جمله این جماعت میشود بواسطه آنست که
آن زیانکار دنیا و آخرت در آمده در دین حق بسبب بی دانشی و بی یقینی پس او را
این گردید بیرون رفتن صریح او از دین حق بسبب بی دانشی و بی یقینی
مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که با در لفظ بغیر علم در اول برای
مصاحبت است و در دوم سببیت اینست اصل وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَخَلَ
فِي الْإِيمَانِ بِعِلْمٍ ثَبَتَ فِيهِ وَنَفَعَهُ إِيمَانُهُ وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا
دَخَلَ فِيهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ

رَدَّتْهُ الرِّجَالُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ شرح العالم دانا و مراد اینجا خصوص
صاحب الزمان صلوات الله علیه است بتوسط سفرا یا بی توسط یا مراد یکی از دوازده
امام است یا مراد خصوص امام موسی کاظم علیه السلام است یعنی و بتحقیق گفته در بیان آن
شرط که گفتیم امام علیه السلام که هر که داخل شود در گرویدن بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول علیه السلام
با دانش آیت و نشان گرویدن میماند در گرویدن و فایده میرساند باو گرویدن او و هر که داخل
در گرویدن شود بی دانش بیرون میرود از آن همانروش که داخل شده یعنی اینکه زود
باندک باعثی بیرون میرود چه متعارف نیست که کسی که در جایی بسیار ماند تغیری
در وهم میرسد تا وقت بیرون رفتن و گفته که هر که فرا گیرد دین خود را از محکمات کتاب خدای
تعالی که قرآن باشد و بیان پیغمبر خدا باینمعنی که داند که فایده قرار دادن الله تعالی دین را نفی از
اختلاف از روی ظن است که در محکمات قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه و آله بیان شده
کوهها از جای خود میرود چنانچه در قیامت پیش از آنکه آنکس از دین بدر رود باینمعنی که
هرگز آنکس از دین خود بدر نمیرود و هر که فرا گیرد دین خود را از دهنهای مردان مثل پیرو
مصاحب برمیگرداند او را از دین مردان دیگر باندک باعثی که منکر پیغمبری پیغمبر میشود
یا منکر امامت وصی پیغمبر میشود و گفته که هر که نشناسد کار ما را که امام بودن دوازده امام
باشد از محکمات قرآن دوری نمیکند از آزمودها یعنی اینکه زود و باندک باعثی گرفتار بلاها
میشود و از کار ما برمیگردد و دانستن کار دوازده امام از محکمات قرآن مکرر بیان شده
اصل وَلِهَذِهِ الْعِلَّةِ انْبَثَقَتْ عَلَى أَهْلِ دَهْرِنَا بُثُوقُ هَذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ وَالْمَذَاهِبِ
الْمُسْتَبْشِعَةِ الَّتِي قَدِ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ كُلَّهَا شرح اینجمله معترضه است در بیان
مبحث در آمده بواسطه زیادتی بیان بدی دخول در دین بی علم و از این مبحث نیست چه اهل

دهر داخل در محل سوال برادر نیستند چنانچه بیان شد در شرح رسالت هل تا آخر العقد بیاری
دباعث چیزی و مراد اینجا آفت داخل شدن سنت در ایمان بدانستن آنچه آفت و نشان ایمان است
یعنی و بواسطه این آفت و لبس کشوده شد بر پیشوایان و علمای زمانه ما رخنهای سیلاب این
دینهای باطل که در باب امامت دارند و مذهبهای بدعه که بعد از اظهار اقرار بامام حق دارند
مذهبهایی که بتحقیق تمام گرفته شرطهای نا گرویدن بالله تعالی و شریک برای الله تعالی قرار دادن را
همه آن شرطها را از بعضی را حاصل آنکه هر دینی و مذهبی که از محکمات قران گرفته نشده نه بواسطه
و نه بواسطه دوازده امام که امامت ایشان از محکمات قران گرفته شده چنانچه مکرر بیان
شد آن دین و مذهب همه وش کفر و شرکست یا خود شرک است و صاحب آن مستحق عذاب دائمی
قیامت است مگر آنکه زود توبه کند یا از عوام الناس باشد و بخشایش الهی او را دریابد چنانچه در
شرح و الامر فی الشاک تا آخر بیان شد اصل وَذَٰلِكَ بِتَوْفِيقِ اللّٰهِ وَخِذْلَانِهِ فَمَنْ أَرَادَ اللّٰهُ تَوْفِيقَهُ
وَأَنْ يَكُونَ إِيمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا سَبَّبَ لَهُ الْأَسْبَابَ الَّتِي تُؤَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ
مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَةٍ فَذَاكَ أَثْبَتُ فِي دِينِهِ
مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي وَمَنْ أَرَادَ اللّٰهُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَارًا مُسْتَوْدَعًا نَعُوذُ
بِاللّٰهِ مِنْهُ سَبَّبَ لَهُ أَسْبَابَ الِاسْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ
شرح چون جمله معترضه تمام شد باز بر سر مبحث اول رفت التوفیق مهربانی کردن الله
تعالی با کسی بعد از دادن توانایی بهر یک از طاعت و معصیت بانکس یعنی دادن جمیع
آنچه در طاعت درکار است و طاعت بی آن محالست و آن جمیع را علة تامه طاعت مینامند
و دادن جمیع آنچه در معصیت درکار است و معصیت بی آن محالست و آنجمیع را علة
تامه معصیت مینامند الخذلان بکسر خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه مهربانی نکردن

الله

الله تعالی با کسی بعد از دادن توانایی بهر یک از طاعت و معصیت بانکس بهمین معنی که
بیان شد و چون این مهربانی داخل علة تامه طاعت نیست و ترک این مهربانی داخل علة
تامه معصیت نیست پس اهل معصیت توانایی بر طاعت دارند و طاعت نمیکنند و اهل
طاعت توانایی بر معصیت دارند و معصیت نمیکنند و حجة الله تعالی در ثواب اهل طاعت و
عذاب اهل معصیت باطل نمیشود لیکن در دلها گاهی وسوسه می افتد که بچه مصلحت
الله تعالی ببعضی مهربانی کرد و اهل طاعت شدند و ببعضی نکرد و اهل معصیت شدند
و خود را تسلی باید کرد بآنچه در احادیث دوازده امام علیهم السلام وارد شده که ازین وسوسه
پیغمبران نیز خالی نیستند چه سر این کار کما هو حقه معلوم غیر الله تعالی نیست و حاصل کردن
علم بآن از توانایی خلایق بیرون است ~~و طلب علم بآن فضولی و همچشمی با الله تعالی است~~ و سر
این کار فی الجمله معلوم میشود از آنچه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم کتاب التوحید و در شرح
علم منهم تعلا لجعل منهم آله الفعل بیان آن در این مقام اینست که الله تعالی داده است از ازل
که با دادن وسعت در قدرت و مقویات طاعت که قدر مشترک میان سعید و شقی
است سعید باختیار خود طاعت میکند مگر آنکه الله تعالی کاری با او کند که باعث این
شود که باختیار خود از آن طاعت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده با او مهربانی
کرده خواه مهربانیهای دیگر بفعل مقویات طاعت کند و خواه نه و شقی باختیار خود
معصیت میکند مگر آنکه الله تعالی با او نامهربانی کرده خواه نامهربانیهای دیگر بفعل
مقویات معصیت کند و خواه نه هر یک از اعاده و استیداع متعدی میشود بدو مفعول
بنفسه و اینجا مفعول دوم نایب فاعل شده یعنی و آن تفاوت میان داخل در ایمان بعلم و داخل در ایمان
بغیر علم بتوفیق الله تعالی ~~و بی توفیق اوست~~ و والذی ... بیان این آن است که هر کس که خواسته

کاری با او کند که باعث این شود که باختیار خود از آن معصیت برگردد و الله تعالی چون آن کار را

الله تعالی بدانایی خود بمصلحتها توفیق او را وانیرا که بوده باشد کرویدن او بیکانکی الله تعالی
وبرسولت رسولش و بجانشینی امام حق مستحکم و برقرار وسیله ساخته برای او باعتهایی
را که میرساند آن باعتها او را باینکه فرا کیرد دین خود را از قران و بیان رسول علیهم السلام دانستن — صلی الله علیه وآله از روی ع م
ذیقین و دیده وری باینمعنی که فرا کیرد از محکمات قران و محکمات بیان رسول چنانچه
کذشت در شرح وخطر علی غیرهم تا آخر پس آنکس پاینده تر است در دین خود از
کوههای پاینده که بپایندکی و بسیاری آنها زمین را الله تعالی بر هوا و آب بند کرده
که نجنبد چه چون هوا و آب دور کوهها را کرفته آید مانع حرکت آنها میباشند چنانچه
تجربت شده که کاغذ ناپیچیده از بالا بزیر دیرتر می افتد از پیچیده پس هوا و آب
مانع جنبیدن زمینند و چون نزد قیامت الله تعالی کوهها را از زمین برمیدارد
زلزله بهم میرسد در زمین و بعد از آن نیز ایمان این مؤمن پاینده است و
هرکس که خواسته باشد الله تعالی بدانایی خود بمصلحتها پی توفیقی او را وانیکه — ولکذا شته م
بوده باشد دین آنکس بعاریت داده شده و سپرده شده و وسیله ساخته
برای آنکس باعتهای خودرایی را و باعتهایی قبول کفته مردم بی دلیل را و باعتهای
کفتن معنی آیات متشابهات بی دانش از روی علم و دیده وری چه معنی آنها را کسی غیر
الله تعالی نمیداند مکر رسولش و دوازده امام و هرکه خواهد بداند از ایشان باید که
برسد **اصل** فذلک فی المشیئة ان شاء الله تبارک وتعالی اتم ایمانه وان
شاء سلبه ایاه ولا یؤمن علیه ان یصبح مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی کافرا
مؤمنا ویصبح کافرا لانه کلما رای کبیرا من الکبراء مال معه وکلما رای شیئا
استحسن ظاهره قبله **شرح** پس این بی توفیق در دنیا نیز در خواهش الله تعالی است

بامعنی

بامعنی که کسی غیر الله تعالی نمیتواند دانست بوجهی که ایمان رسمی او تا آخر عمرش میماند
یا نه اکر خواهد الله تعالی باقی میدارد ایمان رسمی او را تا آخر عمرش و اکر خواهد برطرف میکند
از او ایمان رسمیرا و خاطر جمع کرده نمیشود از او از اینکه در صبح مؤمن رسمی باشد و در
شام کافر صریح یا در شام مؤمن رسمی باشد و در صبح کافر صریح برای آنکه هر کاه که
دید بزرکی از بزرکان دنیا را مثل پادشاهان بنی امیه و مانند ایشان دلش با او میرود
و هر کاه که دید چیزیرا که خوب شمرد ظاهر آنچیز را قبول میکند که صاحبش برحق است
مثل نماز جماعت در اول وقت در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مانند آن **اصل** وقد قال
العالم علیه السلام ان الله عز وجل خلق النبیین علی النبوة فلا یکونون الا انبیاء و
خلق الاوصیاء علی الوصیة فلا یکونون الا اوصیاء واعار قوما ایمانا فان شاء
تممه لهم وان شاء سلبهم اياه قال وفیهم جری قوله تعالی فمستقر ومستودع **شرح**
میتواند بود که در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد چه این حدیث نقل خواهد شد
از امام موسی کاظم علیه السلام در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب المعارین و — باب صد و هشتاد و دوم کافی
و در آنجا بجای وخلق الاوصیاء علی الوصیة فلا یکونون الا اوصیاء چنین است وخلق
المؤمنین علی الایمان فلا یکونون الا مؤمنین و چنین بهتر است وخلق المؤمنین
بتقدیر وخلق بعض المؤمنین است ایاه مفعول دوم سلبهم است و بیان می شود — وبعضی میگویند بدل اشتمال ضمیر سلبهم است م
مفصلا در شرح باب المعارین از کتاب الایمان والکفر **یعنی** وبتحقیق کفت دانا
بجمیع کتاب خدا و احکام او علیه السلام در بیان آنچه کفتیم بتحقیق الله تعالی آفریده پیغمبران را
سرشته بر پیغمبری پس نمیباشند پیغمبران مکر با پیغمبری و آفریده بعض مؤمنان را
سرشته بر ایمان چه ایمان خود را از محکمات کتاب خدا و سنت رسول فرا کرفته اند پس

ضمیر بهم راجع بقوما است که دو قسم اند نقد بر ضمیر
بهم برجوی انا ده حصر میکند و مراد اینست که این ایشان
ایشان روان وبی ... [illegible]

نمیباشند این مؤمنان مگر با ایمان خواه اوصیای انبیا باشند وخواه غیر ایشان وبعاریت
داده حجیرا ایمان پس اگر خواهد باینده میدارد ایمانرا برای ایشان واگر خواهد برطرف
میکند از ایشان ایمانرا بباعثی که بآن توانایی ایشان باقی باشد گفت همین داناکه در حق انجماعت
مؤمنان که دو قسمند یکی حقیقی دیکی رسمی واقع شده قول الله تعالی در سوره انعام وهو
الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ والله تعالی کسی است که ابتدا
کرد شما مؤمنانرا از یک بدن که آدم باشد واین باعث ترک اختلاف بسبب پیروی
ظن است پس بعض شما جای استقرار و استحکام ایمانست وبعض دیگر جای امانت گذاشتن
ایمانست که هرگاه خواسته شود واپس گرفته شود مخفی نماند که کسی که ایمان رسمی نزد
اوست بهره نفعی از ان نمیبرد پس آنرا عاریت میتوان گفت چنانچه در حدیثست
بواسطه اشارت بنفع کم آن وامانت نیز می توان گفت چنانچه در آیت است بواسطه
اشارت بکمی نفع آن بحدی که گویا نفع ندارد ومعنیهای دیگر برای این آیت گفته اند
ودر این حدیث اشارت بآن هست که آنها خوب نیست اصل وَذَكَرْتَ أَنَّ أُمُوراً
قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ لَا تَعْرِفُ حَقَائِقَهَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ فِيهَا وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ
اخْتِلَافَ الرِّوَايَةِ فِيهَا لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَأَسْبَابِهَا وَأَنَّكَ لَا تَجِدُ بِحَضْرَتِكَ مَنْ تُذَاكِرُهُ
وَتُفَاوِضُهُ مِمَّنْ تَثِقُ بِعِلْمِهِ فِيهَا شرح چون فارغ شد مصنف رحمه الله تعالی از جواب
سوال اول که مذکور شد چنانچه باید وشاید شروع کرد در بیان سوال دوم که آن برادر
کرده تا جواب از ان نیز گوید واین سوال در باب عمل اینکس است باحادیثی که بعض
آنها با بعض دیگر منافات دارد ودر باب عبادات ومانند آنها واقع شده چه اگر
در فتوی بمضمون آن احادیث باشد یا آن احادیث در باب دعاوی میان مردم باشند

این قوم که دو قسمند دوان سله قوله الله تعالی در سوره انعام بس بعض شما موضع باینده بودن ایمانست وبعض شما موضع سپرده ایمانست

در قرض یا میراث یا مانند اینها از منازع دنیا

جوابی

جوابی که مصنف خواهد گفت موافق نیست من تذاکره عبارت از سفرای صاحب الزمان
علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی مجاور ایشان بوده در بغداد وحوالی آن من در
من تثق ابتدا ایه است من تثق عبارت از صاحب الزمان علیه السلام است که مصنف
رحمه الله تعالی در جواب تعبیر از او بالعالم علیه السلام میکند یعنی وگفتی اینرا که کاری چند که
عمده است مشکل شده بر تو میدانی بکار آمدنهای آنها بواسطه منافات حدیثها
از دوازده امام علیهم السلام در انکارها واینرا که میدانی که منافات حدیثها در آن کارها
برای منافات باعثها وسببهای آن حدیثهاست مثل تقیه وبیان واقع نه برای آنکه
بعضی از دوازده امام علیهم السلام پیروی ظن کرده باشند در فتوی واینرا که نمی یابی
پیش خود کسیرا که در باب آن کارها گفتگو کنی باکدیگر از جانب آنکه خاطر جمع
باشی بدانایی او در آن کارها که چه باید کرد اصل وَقُلْتَ إِنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ
عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يَجْمَعُ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ وَالْعَمَلِ بِهِ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ
عَنِ الصَّادِقِينَ عليهم السلام وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ وَبِهَا يُؤَدَّى فَرْضُ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح الفنون جمع فن اقسام چیزی علم
الدین دانستن مسائلست که بیشتر مردمان را دانستن آن یا گرویدن بآن برای دو زجرا
بکار آید وآن مسائل بر سه قسمت اول مسائل اصول دین وآن مسئله چند است
که منکر آنها بمحض آن انکار کافر است وهمیشه در عذاب جهنم است مثل آنکه الله تعالی
یگانه است دوم مسائل فقه وآن مسئله چند است که در آنها بواسطه بیان حلال
وحرام افعال شخصیه شده است واز اصول دین نیست پس منکر یکی از آنها بمحض
آن انکار کافر نیست اگرچه کافر شود بواسطه آنکه آن از ضروریات دین باشد و انکار

با او در مشاورت کنی یا او بر حالی که او از جانب کسی نباشد که هم

مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ

آن لازم داشته باشد انکار یکی از اصول دین را مثل اینکه حج واجبست بر هر که استطاعت داشته
باشد سوم مسائل اصول فقه و آن مسئله چند است که در آنها بیان حلال و حرام افعال
کلیه شده باشد تا بواسطه آن بیان حلال و حرام افعال شخصیه شود مثل اینکه واجب است
در مسئله فقه ندانسته عمل کردن بظاهر قرآن بی فتوی و قضا چه عمل کردن بظاهر قرآن فروع
فعلی است کلی و باین مسئله میتوانیم دانست هر فعل شخصیرا که در بیان آن ظاهر قرآن
بینیم و بیان این سه قسم بوجهی دیگر می آید در حدیث اول باب صفة العلم از کتاب
العقل بدانکه اگر گرویدن باصول دین و دانستن اصول فقه کسیرا حاصل شود میشود
که عمل او بظاهر قرآن و مانند آن موافق شرط و بیانی باشد که الله تعالی بر بندگان خود
کرده و مصنف رحمه الله تعالی در جواب سؤال اول بیان آن شرط کرد چه با آن عمل
علم و یقین و بصیرت هست و اگر حاصل نشده باشد مخالف آن شرط خواهد بود و
مسائلی را که از این سه قسم بدر باشد و تعلقی داشته باشد بمسائل فروع فقه علم حکم شرعی
مینامند مثل اینکه قبله در فلان شهر بطرف فلان کدام کوه است و مثل اینکه فلان کس عادل است
یا نه و مانند اینها از مسائلی که بیشتر مردم را احتیاج بدانستن آن نیست و اختلاف از
روی ظن در محل حکم شرعی جایز است نه در نفس حکم شرعی الآثار جمع اثر بفتح همزه
و فتح ثا رسد لفظه خبرها الصحیح زری که رایج و بی عیب باشد بامعنی که در خرید
و فروخت آنرا رد نکنند و مراد اینجا خبریست که شیعه دوازده امام بمثل آن عمل نموده
باشند از زمان ظهور دوازده امام و رد آن نکرده باشند هر چند که ندانند که
البته راستست و خبر بر دو قسم است اول خبری که بسیاری نقل کننده آن بحدی باشد
که عقل جایز ندارد دروغ بودن آنرا مثل اینکه مکه موجود است و آنرا متواتر مینامند

دوم

دوم خبری که بسیاری نقل کننده آن باین حد نرسیده باشد و آنرا خبر واحد مینامند
و خبر صحیح از هر دو قسم میباشد و جمعی میگویند که خبر واحد گاهی بقرینها معلوم می
شود که دروغ نیست و این محل اعتقاد اشکالست شیخ طوسی و سید مرتضی رحمهما الله تعالی ابو جعفر
~~این اعتقاد ندارند~~ السنن جمع سنت راه و روشهای چیزها و مراد اینجا مسائل
اصول فقه است القائم کسی که قوی باشد و کارسازی ضعیفان کند و مراد اینجا
از قائمه مسائلی است که دانسته شده و بکار می آید در مسائل ندانسته الفرض
بریدن چیزی و حصه کردن و مراد اینجا بیان مسئله فقه است یعنی و کفتی که دوست از فروع
میداری که بوده باشد نزد تو کتابی رسا که فرو گرفته باشد از همگی قسمهای دانستن
مسایل دین قدری را که قناعت کند بآن قدر کسی که جویای دانش باشد برای
عمل خود نه برای منصب فتوی و قضا در میان مردم چه آن دانش بی ظهور امام
علیه السلام ممکن نیست و بازگشت کند بآن فتری که جویای راه راست باشد برای سوعلم
عمل خود و فرا گیرد از آن قدر کسی که میخواهد دانستن مسائل دین را و عمل خود را
بآن بسبب چیزهای بی عیب نقل شده از امامان راستگو بسبب مسائل اصول
فقه که آن مسائل کارسازی در مسایل فروع فقهی که نمیتوان دانست میکند آن
چنان مسائل اصول فقهی که بر آنهاست عمل شیعه دوازده امام از زمان ظهور
امامان و بسبب علم باین مسائل بجا آورده میشود قرارداد الله تعالی در حلال و حرام
و بیان پیغمبرش آنرا یعنی آنکه بدانستن آن مسائل موافقت شرط الله تعالی و
رسولش در عمل باحادیث صحیحه حاصل میشود چنانچه مذکور شد لما لا یخفی نماند
که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که کلام جمعی که میگویند لفظ بالآثار الصحیحة دلالت

میکند برانکه هر حدیثی که در کتاب کافیست البته راستست باین معنی که ما را در آن علم بهم
میرسد که از امام صادر شده خوب نیست واین ظاهرتر خواهد شد از شرح فهما کان
فیه من تقصیر تا آخر در خطبه اگر کویی که بنابراین مسائل اصول فقه که در کتاب کافیست دانسته
نمیشود چه خبر واحد است وکفتی که بید انستن آنها عمل جایز نیست کوییم یک مسئله از
مسائل اصول فقه که حاکمست بر باقی مسائل آن دانسته میشود بتواتر باندک تتبع احادیث
وآن مسئله آنست که بظاهر قرآن و بحدیث صحیح عمل میتوان کرد در مسائل اصول فقه
ودانستن این بجای دانستن باقی مسایل اصول فقه است که علیحده دانسته نشده
باشد واینست معنی حاکم بودن این مسئله اصل وَقُلْتَ لَوْكَانَ ذٰلِكَ رَجَوْتُ اَنْ
يَكُونَ ذٰلِكَ سَبَبًا يَتَدَارَكُ اللّٰهُ بِعَوْنِهِ وَتَوْفِيقِهِ اِخْوَانَنَا وَاَهْلَ مِلَّتِنَا
وَيُقْبِلُ بِهِمْ اِلَى مَرَاشِدِهِمْ شرح وکفتی اگر باشد کتاب کافی امید دارم که بوده باشد
این کتاب وسیله نجات شیعه دوازده امام از حیرانی در زمان غیبت صاحب
الزمان علیه السلام چه در می یابد الله تعالی بمدد خود و توفیق خود برادران ما را دهدینان
ما را و روا ورمیکند ایشانرا سوی چیزهایی که جای راستی ایشانست یعنی
اینکه ایشانرا در زمان غیبت امام که حیرانی محض میکذارد بس کتاب تو وسیله باشد
بهتر است مخفی نماند که این تقریر مبنی برانست که جمله یتدارک استیناف بیانی
سابق باشد ومیتواند بود که دعائی باشد از آن برادر برای شیعه دوازده امام
یعنی اینکه دریابد الله تعالی برادران ما را و روآورکناد ایشانرا و نمیتواند بود که
صفت سببا باشد مکر آنکه ضمیر بعونه راجع بسبب باشد باوجود آنکه ضمیر توفیقه
راجع بالله تعالی است اصل فَاعْلَمْ يَا اَخِي اَرْشَدَكَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا يَسَعُ اَحَدًا تَمْيِيزُ شَيْءٍ

مما

مِمَّا اخْتَلَفَ الرِّوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرَأْيِهِ اِلَّا عَلَى مَا اَطْلَقَهُ الْعَالِمُ بِهِ
بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَعْرِضُوهَا عَلَى كِتَابِ اللّٰهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ
فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللّٰهِ فَرُدُّوهُ وَقَوْلِهِ دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَاِنَّ الرُّشْدَ
فِي خِلَافِهِمْ وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ فَاِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ
شرح التمیز ترجیح ومراد اینجا فتوی وحکم بمضمون چیزیست وشامل محض عمل
نیست بقرینه فردوه زیراکه رد بمعنی حکم ببطلان چیزیست موافق آنچه می آید در
کتاب العقل در حدیث هشتم باب دوازدهم که باب النهی عن القول بغیر علم است
ما در مما اختلف موصوله است وعبارتست از حقوق الله مثل وضو و نماز از
عبادات محض و شامل است تصدیق بامامت امام حق را نیز اگرچه آن داخل
محل سوال برادر نیست مراد بعلما رسول الله واوصیای او علیهم السلام است
الرای بسکون همزه ~~را~~ بفتح را و سکون همزه بمعنی نظر و فکر در چیزی الا برای
استثنا از رایه است واستثنا متصل است علی بنائه است ما در دوم نیز
موصوله است اطلقه مطا بنقطه و قاف وضمیر راجع بما بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعالست الاطلاق حلال کردن ماخوذ است از طلق بکسر طا و سکون لام
بمعنی حلال مراد بعالم اینجا رسول الله صلی الله علیه وآله است که میدانسته که بعد
از او روایات دروغ بر او خواهند بست در باب امامت مثل اقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر و عمر پس برای ارشاد مومنان سوی امام حق و وصی بی واسطه سه وجه تمیز میان
احادیث مختلفه در باب امامت کفته بی بیان ترتیب میان آنها برای اشارت باینکه هر
کدام آنها برهانی علیحده است پس این سه وجه از قبیل وجوهی نیست که مذکور است در مقبوله

عمر بن حنظله و می آید در کتاب العقل در آخر باب اختلاف الحدیث که باب بیست دوم
است زیراکه در اینجا می آید ترتیب منظور است و مخصوص صورت تنازع در دین و میراث
و مانند اینها است و این سه وجه مخصوص مسئله تصدیق با مام حق است که از عبادات محضه
است عرض بر کتاب الله است بیان این انکه آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی
ظن و از اختلاف از روی ظن بسیار است و دلالت صریح دارد بر بطلان روایاتی که در
امامت پیرو ظن واقع شده بلاحظه موافقت قوم رسول الله صلی الله علیه وآله و مخالفت
ایشانست و مراد بقوم او اکثر قریش یا اکثر اصحاب است بیان این انکه آیات بینات
محکمات دلالت دارد بر اینکه بعد از رسول الله اکثر قوم او و اکثر اصحاب او راه باطل
پیش میگیرند مثل آیت سوره انعام اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوكَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ
اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُونَ بنا بر اینکه الف لام الارض برای عهد
خارجی باشد و مراد سرزمینی باشد که رسول الله و اصحابش در ان متوطن بوده اند
و مثل آیت سوره اعلی بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَاَبْقٰی اِنَّ هٰذَا لَفِی
الصُّحُفِ الْاُولٰی صُحُفِ اِبْرٰهِیمَ وَمُوسٰی و مثل آیت سوره زخرف وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ
مَرْیَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُّونَ وَقَالُوا ءَاٰلِهَتُنَا خَیْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ
اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ تمثیل رسول الله علی بن ابی طالب را بعیسی ابن مریم با عتبار
علم او باینست که جمعی میگویند که او الله است و جمعی منکر حق امامت او میشوند و جمعی جاده
وسطی اختیار میکنند و این نظیر مذاهب امت عیسی در عیسی است و تمثیل مخالفان قریش
علی بن ابی طالب را باصنامی که آنها را میپرستیده اند برای اظهار خصومت و دعوی مانند
جماد بودن اوست و از جمله روایاتی که موافق این آیات است روایت بخاری از جمله لعان

است در باب وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ از رسول الله صلی الله علیه وآله در احوال قیامت کفته که اَلَا وَاِنَّهُ یُجَاءُ
بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِی فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَاَقُولُ یَا رَبِّ اُصَیْحَابِی فَیُقَالُ اِنَّكَ لَا تَدْرِی مَا
اَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَاَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی كُنْتَ
اَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ فَیُقَالُ اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَمْ یَزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلٰی اَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ موافقت
مجمع علیه و مخالفت آنست بیان این انکه روایات مناقب ثلثه مخصوص ایشان و پیروان
ایشانست و روایات امامت علی بن ابی طالب متفق علیه میان این دو شیعه است مثل
حدیث ثقلین و مثل حدیث غدیر خم و مثل اقضاکم علی و مناقب علی بن ابی طالب در روایات
ایشان بسیار است و مطاعن ثلثه در روایات شیعه امامیه و روایات مخالفان نیز
معلوم است چون سؤال دوم کردی پس بدان در جواب آن ای برادرم راهنما
باد ترا الله تعالی اینکه شان اینست که کنجایش ندارد کسی را فتوی و حکم بچیزی از انچه
مختلف شده نقل در ان از دانایان بجمیع دین علیهم السلم سبظ و فکر خود مکر نظر و فکری
که مبنی باشد بر انچه حلال کرده آنرا رسول الله صلی الله علیه واله بقول او علیه السلم که عرض
کنید دو روایت مختلف را بر قرآن پس آنچه موافق شد محکمات کتاب الله عز و جل را پس
قبول کنید آنرا و انچه مخالف شد محکمات کتاب الله را پس رد کنید آنرا و قول رسول الله
صلی الله علیه واله در حدیثی دیکر که و اکذارید از جمله دو روایت مختلف انچه را که موافق
شد اکثر قریش را چه بدرستی که راستی در مخالفت ایشانست و قول رسول الله علیه السلم
در حدیثی دیکر که بچسبید از جمله دو روایت مختلف با آنچه مضمون آن متفق علیه هر دو طایفه
باشد چه بدرستی که روایتی متفق علیه موافق و مخالف است نیست ریبی و شکی در ان

وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذٰلِكَ اِلَّا اَقَلَّهُ وَلَا نَجِدُ شَيْئًا اَحْوَطَ وَلَا اَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمِ
ذٰلِكَ كُلِّهِ اِلَى الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْاَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ بِاَيِّهِمَا اَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ
التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ شرح یعنی عبارتست از اخباریین شیعهٔ امامیه در زمان غیبت امام مرا
بمعرفت شناختن است که مصحح فتوی وحکم بچیزی باشد من در اول تعلیلیه است جمیع ذلک
عبارتست ازین سه قول وامثال اینها مثل آنچه مذکور میشود در کتاب العقل در باب
الاخذ بالسنة وشواهد الکتاب که آخر ابوابست که خطب النبی صلی الله علیه وآله بمنی فقال
ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته وما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله
الا برای استثناء مفرغ است اقله بقاف وتشدید لام بصیغهٔ افعل التفضیل وضمیر راجع
بما اختلف الروایة فیه عن العلماء است وعبارتست از مسئلهٔ امامت که اول چیزیست
که بعد از رسول صلی الله علیه وآله اختلاف روایات دران واقع شده وآن یکی از اهل بیت
احوط بمعنی نگاه دارنده تراست دین را از فساد مشار الیه ذلک کل محل سؤال برادر است
وان مسائل فرعیه متعلقه بعبادات محضه است پس شامل نیست مسئلهٔ تصدیق با مامت
امام حق از جملهٔ عبادات محضه را زیرا که آن از اصول دینست و درین کلام لف ونشر
مرتب هست زیرا که علم ذلک کله الی العالم علیه السلام ناظر است باحوط وقبول ما وسع
ناظر است باوسع ومراد برد وسوی عالم ارجاء وترک ترجیح باحد وجوه مرجحه
مشهوره است موافق آنچه می آید در کتاب العقل در حدیث هشتم باب اختلاف
الحدیث مراد بعالم صاحب الزمان علیه السلام یا رسول الله است صلی الله علیه وآله و
میتواند بود که مراد امام جعفر صادق علیه السلام باشد بنابر اینکه این مضمون از او منقول میشود
در کتاب العقل در حدیث هشتم باب اختلاف الحدیث وحاصل همه یکیست ما مضی

وسع بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بعالم است من در من الامر
اسم است بمعنی بعض ومفعول به وسع است امر بفتح همزه وسکون میم بمعنی کار است
واین اشارتست باینکه توسیع وتخییر درین حدیث باشایبهٔ تضییق است باعتبار قید من
باب التسلیم زیرا که اگر از باب فتوی وحکم بمضمون یکی باشد حرام است ضمیر فیه راجع بذلک کله است
التسلیم دادن کسی زمام اختیار خود را بدیگری برای اینکه هرچه او گوید آنکس فرمان برداری کند
موافق آنچه می آید در کتاب الحجة در باب التسلیم وفضل المسلمین که باب نود وچهارم است
باب التسلیم اشارتست بآیه سورهٔ نساء ویسلموا تسلیما وسورهٔ احزاب وسلموا تسلیما یعنی
وما نمیشناسیم وتمیز نمیکنیم بوسیلهٔ همگی آنچه مذکور شد از اقوال ثلثه مگر کمتر چیزی را که مختلف
شده روایت دران از علماء وآن مسئلهٔ امامت است ونمی یابیم چیزی را احوط ونه اوسع
از واگذاشتن علم آنچه سؤال کردی از ان همگیش بسوی عالم علیه السلام وقبول توسیع او وبعضی
کارها دران معقول او که بهر کدام از دو روایت مختلف در عبادات محضه که چسبیدید از باب
سخن شنوی وفرمان برداری گنجایش دارد شما را بدانکه این تخییر منافات مناقضات ندارد
با آنچه می آید در کتاب العقل در حدیث نهم ودهم ویازدهم باب اختلاف الحدیث که آن باب
بیست دوم است که در صورت اختلاف دو روایت از دو امام یا از یک امام در دو زمان
عمل بقول اخیر را ترجیح می باید داد وابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الرجلین
یوصی الیهما فینفرد کل واحد بنصف الترکه مستند بآن ترجیح شده بیان این انکه ترجیح در صورت
علم بقول امام حی یا بقای دولت ظالمیست که قول اخیر در زمان او واقع شده در مثل این زمانها
جاری نیست والله اعلم وَقَدْ يَسَّرَ اللّٰهُ وَلَهُ الْحَمْدُ تَأْلِيفَ مَا سَأَلْتَ وَاَرْجُو اَنْ يَكُونَ
بِحَيْثُ تَوَخَّيْتَ شرح این در مقابل سخنی برادر است که گذشت در ضمن وقلت انک تحب یعنی تا آخر

وبتحقیق میسر کرد الله تعالی واو راست وبس ستایش این توفیق یا هرستایشی هم او راست دن
کتاب کافی را که طلبیدی وامید میداریم که بوده باشد بپایه که خواستی و دوست داشتی
مخفی نماند که این عبارتها دلالت برین میکند که مصنف رحمه الله تعالی خطبه را بعد از
اتمام تصنیف کافی نوشته است **متن** فَمَهْمَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَقْصِيرٍ فَلَمْ تُقَصِّرْ نِيَّتُنَا فِي إِهْدَاءِ
النَّصِيحَةِ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا مَعَ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَكُونَ مُشَارِكِينَ لِكُلِّ
مَنِ اقْتَبَسَ مِنْهُ وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ فِي دَهْرِنَا هَذَا وَفِي غَابِرِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا إِذِ الرَّبُّ
جَلَّ وَعَزَّ وَاحِدٌ وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَاحِدٌ وَالشَّرِيعَةُ وَاحِدَةٌ
شرح التقصیر دادن خبر چنیس بکار بیا مدنی و ترك کار ضروری و معنی اول اینجا مناسبتر است
چه غالب استعمال آن در معنی دوم باعی میباشد و اگر بمعنی دوم مراد میبود بجای اذکانت
واجبة اذکان واجبا مناسبتر بود الرسول مبتدا است محمد عطف بیان یا بدل است صلی الله علیه و آله
جمله معترضه است خاتم النبیین نعت محمد است واحد خبر مبتدا است پس هرچه باشد
در کتاب کافی از تقصیر پس گناه ما نیست چه نقصیر نکرده نیت و قصد ما در فرستاده
خالص گفتگو سوی دوستان مراد اینست که آن تقصیر اگر از ماست از روی خطا واقع شد
و اگر از راویان پیش از ما یا کاتبان پس از ماست ما را تقصیری نیست چه بوده خالص گفتگو
واجب بر ما یا بر هر که از او آید برای برادران ما و اهل دین ما که شیعه دوازده امام باشند
پس حق دداری از خالص گفتگو حرام و باعث عذابست با وجود آنکه امید داریم که باشیم شریک
در ثواب با هر کسی که کسب نور حق کند ازین کتاب و عمل کند با نچه حقست و درین کتابست
در زمان ما که حاضر است و در آینده آن تا سر آمدن دنیا و این امید بنا بر اینست
که حق تغییری نمی یابد چه صاحب کل اختیار عالم جل و عز یکیست که اگر دو میبود ممکن بود

که خلاف

که خلاف شریعت محمدی حق شود و رسول که محمد است صلی الله علیه و آله آخر پیغمبر است یکیست که اگر
پیغمبری دیگر می آمد ممکن بود که خلاف شریعت محمدی حق شود و شریعت محمدی یکیست که
اگر متعدد میبود موافق گفته بعض اهل اجتهاد که ایشان مصوبه میباشند ممکن بود که
خلاف این شریعت حق شود حاصل آنکه هر گاه در ترك نصیحت بیم عذاب آخرت باشد
و در کردن نصیحت امید این قدر ثواب باشد پس تقصیری که واقع شده باشد دانسته نخواهد
بود مخفی نماند که این عبارات دلالت میکند بر اینکه دعوی علم بمضمون هر حدیث کتاب
کافی نیست مگر آنکه مراد از تقصیر معنی دوم باشد **اصل** وَحَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ
إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ **شرح** مانند این عبارت می آید در حدیث نوزدهم باب البدع از کتاب العقل
یعنی وآنچه محمد علیه السلام ~~در مسلمین~~ امت خود بیان حلال بودن آن کرده حلالست و آنچه بیان
حرام بودن آن کرده حرامست تا روز قیامت حق مخالف آن در نخواهد آمد و این هم
باعث امید نیست که مذکور شد **اصل** وَوَسَّعْنَا قَلِيلاً كِتَابَ الْحُجَّةِ وَإِنْ لَمْ نُكَمِّلْهُ عَلَى
اسْتِحْقَاقِهِ لِأَنَّا كَرِهْنَا أَنْ نَبْخَسَ حُظُوظَهُ كُلَّهَا وَأَرْجُو أَنْ يُسَهِّلَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ إِمْضَاءَ
مَا قَدَّمْنَا مِنَ النِّيَّةِ إِنْ تَأَخَّرَ الْأَجَلُ صَنَّفْنَا كِتَاباً أَوْسَعَ وَأَكْمَلَ مِنْهُ نُوَفِّيهِ حُقُوقَهُ
كُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَبِهِ الْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ وَإِلَيْهِ الرَّغْبَةُ فِي الزِّيَادَةِ فِي الْمَعُونَةِ
وَالتَّوْفِيقِ وَالصَّلٰوةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ **شرح** للحول بفتح
حاء بی نقطه و سکون واو مصدر باب نصر پیچیده و کج شدن و مراد اینجا پیچیدگی عزم
و برگشتن آن از کاریست و مقابله آن با قوت عزم باعتبار اینست که پیچیده ضعیف
میباشد مثل چشم احول **یعنی** و گشاده کردیم اندکی کتاب حجة را یعنی کتابی که در آن
مذکور شده احادیث متعلقه باحوال امام مفترض الطاعه خواه رسول و خواه وصی عالم

صلی الله علیه و آله بدل م

فی الحجة توفیة

نبخس بباء یکنقطه و خاء بانقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب منع ام

بجمیع احکام که پیروی ظن نکند اگرچه کامل نساختیم کتاب حجت را بر قدری که لایق آنست و وجه
گشاده کردن اندک اینست که قصد سابق ما این بود که میخواستیم که چیزی کم کنیم از هرچه لایق
آنست و ازین قصد در وقت تصنیف کتاب کافی اندک میسر شد و باقی میسر نشد و امید
میدارم که آسان کند الله جل و عز بعمل آوردن آن قصد سابق را اگر پس افتد زمان
مرگ تصنیف کنیم کتابی علیحده در احادیث حجت گشاده تر و کاملتر ازین کتاب حجت و دهیم
آن کتاب را هرچه حق آنست اگر خواسته باشد الله تعالی و بوسیله انگیزی اوست و بسبب بهم رسیده
شدن عزم از کاری و قوت عزم بر کاری مثل انقباض نفس مطیع از عصیان و نفس عاصی
از طاعت و با وجود وسعت فی الجمله در قدرت و انبساط نفس مطیع در طاعت و نفس
عاصی در عصیان بی جبر و بیان این میشود در باب السعادة والشقاوة و باب الاستطاعة
از کتاب التوحید و بسوی اوست و بس توجه برای زیادتی در مدد و توفیق و درود بر
پیشوای ما محمد پیغمبر خدای تعالی و بر اهل بیت او که پاکانند از گناه و پیکرهااند اصل و اول ما ابتدا
به وافتتح به کتابی هذا کتاب العقل وفضایل العلم وارتفاع درجة اهله وعلو قدرهم
ونقص الجهل وخساسة اهله وسقوط منزلتهم اذ کان العقل هو القطب والذی علیه
المدار وبه یحتج وله الثواب وعلیه العقاب شرح ~~العقل خرد که شرط تکلیف است~~
~~ولکن صفتی است که اقتضای پیروی حق میکند و آن دو مقابل دارد اول مقابل باعتبار~~
~~مقتضا و آن جهل است و آن صفتی است که اقتضای پیروی باطل میکند و این در مقابل~~ در
~~یک محل میباشد دوم مقابل باعتبار محل و آن جنون است پس محل عقل و محل جنون~~
~~غیر یکدیگر است و در بعض آیات و احادیث که نفی عقل از پیرو باطل شده باعتبار اول~~ ست
~~با معنی که مقتضای آن در او نیست و در بعضی که اثبات عقل برای پیرو باطل شده باعتبار~~

کتاب کافی بنابر ظاهر حال و بنابر آنچه منقولست از شهید ثانی شیخ زین الدین رحمه الله تعالی
که کتاب الروضه جزو کافی نیست مشتمل برسی و سه کتاب است کتاب العقل کتاب
التوحید کتاب الحجة کتاب الایمان والکفر کتاب الدعا کتاب فضل القرآن
کتاب العشرة کتاب الطهارة کتاب الحیض کتاب الجنایز کتاب الصلوة
کتاب الزکوة کتاب الصیام کتاب الحج کتاب الجهاد کتاب المعیشة
کتاب النکاح کتاب العقیقه کتاب الطلاق کتاب العتق والتدبیر والکتابة
کتاب الصید کتاب الذبایح کتاب الاطعمه کتاب الاشربه
کتاب الزی والتجمل والمروه کتاب الدواجن کتاب الوصایا کتاب
المواریث کتاب الحدود کتاب الدیات کتاب الشهادات
کتاب القضایا والاحکام شرح کتاب الایمان والنذور والکفارات و اگر کتاب الروضه
جزو کافی شمرده شود کتاب سی و چهارم خواهد بود و شیخ طوسی در فهرست کتاب الروضه
جزو کافی شمرده و مع هذا عدد کتب کافی را سی شمرده با بیرونش که کتاب العشرة را ذکر نکرده
و کتاب الطهارة والحیض را یکی شمرده و کتاب العقیقه را ذکر نکرده و کتاب الاطعمه والاشربه را
یکی شمرده و ایضا کتاب الاول را کتاب العقل وفضل العلم گفته و تغییر داده بعض ترتیب
ما بعد کتاب الطهاره والحیض را و بهر تقدیر آنچه پیش از کتاب الطهارة است
اصولی است که ابتدا بآنها میشود و اول آن اصول کتاب العقل است و مراد بعقل اینجا
خردی که شرط تکلیف است نیست بلکه مراد خرد صلبیت و آن رعایت اداب حسنه ازتحصیل
علم دین و عمل بآن است بقدر وسع پس مسائل کتاب العقل برای سایر کتب مسائل
دین مانند مسائل فن منطق فلسفه است که مقدم است بر سایر فنون ایشان و فضایل

وفضایل مرفوع و معطوف بر کتاب العقل است عطف تفسیر و تفصیل بعد از عنوان کتاب العقل نیست
ولهذا در تعلیل مذکور نمیشود الفلاح العلم برای عهد خارجیست واشارتست بعلم الدین
که در فقرات سابقه مثل فقره وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع
فنون علم الدین ضمیر اهله در اول راجع بالعلم است و مراد باهله جمعیست که عمل کنند بعلم دین
ونقص بفتح نون و سکون قاف و صاد بینقطه ضد فضیلتاست و آن عطف است بر فضایل
وتغیر اسلوب بذکر فضایل العلم بلفظ جمع ونقص الجهل بلفظ مفرد برای اشارتست باینست
که مراد بجهل اینجا ضد علم نیست بلکه ضد عقل است و آن اخلال بآداب حسنه است
ضمیر اهله در دوم راجع بالجهل است و مراد باهله جمعیست که عمل بظن کنند در مسایل دین
مثل اهل دهر که مذکور شدند در کلام مصنف که قد فهمت یا اخی ما شکوت من اصطلاح
اهل دهرنا علی الجهالة اذ برای تعلیل تقدیم کتاب العقل بر سایر کتب است ذکر لفظ کان
اشارتست باینکه ابتدای خلق مکلفین و تکلیف برای عقل بوده موافق احتمالی در آیت سوره
ذاریات که فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
و آن اینست که ضمیر یعبدون راجع بمؤمنین باشد که عاقلانند القطب مضروب و خبر کان
یا مرفوع و خبر هو است و قطب در اصل بمعنی میخ آسیاست و اینجا عبارتست از مناط
انتظام چیزی المدار بفتح میم مصدر میمی باب نصر انتظام کاری و مراد اینجا انتظام خلق
مکلفین و تکلیف ایشانست و در این کلام تشبیه عقل است بمیخ آسیا و تشبیه تکلیف
است بآسیا و تشبیه انتظام تکلیف است بگردش آسیا یحتج بحاء بینقطه و تشدید جیم
بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است الاحتجاج ایراد حجت بر خصم و مراد اینجا
ایراد حجت بر اهل جهل است و اشارتست باینکه در میان مکلفین اهل عقل نمیبودند

اصلا

اصلا حجت بر اهل جهل تمام نمیشد لام در له الثواب تعلیلیه است و علی در علیه العقاب
بنائیه است و این مبنی بر نوعی از مجاز است نظیر آنچه می آید در حدیث اول باب اول
کتاب العقل که وایاک اعاقب وایاک اثیب و بیان میشود واول آنچه ابتدا میکنم
بآن و کشاد میدهم بآن این کتاب کافی خود را کتاب العقل است که بیان فضیلتهای علم دین
و برداشته شدن پایه اهل آن علم و بلندی قدر ایشان و زشتی اخلال بآداب حسنه
در تحصیل علم دین و زبونی اهل آن اخلال و فرو افتادگی مرتبه ایشانست زیرا که بوده
عقل و بس مناطی که مدار است گردش تکلیف و بآن حجت گرفته میشود و برای آنست ثواب عاقلان
و بنا بر آنست عقاب جاهلان در کتاب العقل سی و سه بابست باب العقل والجهل
باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث علیه باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء
باب اصناف الناس باب ثواب العالم والمتعلم باب صفة العلماء باب حق العالم
باب فقد العلماء باب مجالسة العلماء وصحبتهم باب سؤال العالم وتذاکره
باب بذل العلم باب النهی عن القول بغیر علم باب من عمل بغیر علم باب استعمال
العلم باب المستأکل بعلمه والمباهی به باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید الامر علیه
باب النوادر باب روایة الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب
باب التقلید باب البدع والرأی والمقاییس باب الرد الی الکتاب
والسنة وانه لیس شیء من الحلال والحرام وجمیع ما یحتاج الیه الناس الا وقد جاء فیه کتاب
او سنة باب اختلاف الحدیث باب الاخذ بالسنة وشواهد الکتاب
در نسخ مشهوره بجای باب اینجا کتاب است و ظاهر فهرست
شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله تعالی اینست که در نسخه او باب بوده و ما بنا بر آن گذاشتیم

تا موافق ابواب کتب آینده باشد   این باب بیان رعایت اداب حسنه در تحصیل علم دین
و عمل بآن و بیان اخلال بآن ادابست چون مصنف رحمه الله تعالی بیان کرد که هر حدیث
که در کتاب کافیست صحیحست پر احتیاجی در شرح بذکر چه سند احادیث نیست و اختصار
بهتر است مگر در جایی که توضیح معنی حدیث موقوف بر ذکر سند باشد   انچه در بیان
معنی آیات غیر محکمات میگوییم یا نقل از دیگریست یا محض اظهار احتمال است چه معنی آنها
غیر الله تعالی و رسول و دوازده امام کسی نمیداند مگر انکه از ایشان برسد و پیروی ظن
جایز نیست و بیان معنی احادیث نیز چنین است در این باب سی و چهار حدیثست
اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ اِسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اَقْبِلْ فَاَقْبَلَ
ثُمَّ قَالَ لَهُ اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْكَ وَلَا
اَكْمَلْتُكَ اِلَّا فِیمَنْ اُحِبُّ اَمَا اِنِّی اِیَّاكَ آمُرُ وَاِیَّاكَ اَنْهَی وَاِیَّاكَ اُعَاقِبُ وَاِیَّاكَ اُثِیبُ
شرح الخلق افریدن و آن تقدیر و تدبیر است و اعم از تکوین است مراد بعقل خرد مندیست
و آن رعایت اداب حسنه در تحصیل علم دین و عمل بآن بقدر وسع است و آن مقابل جهل
بمعنی اخلال بآن ادابست نه انچه شرط تکلیف است و مقابل جنون است بقرینه اینکه
اول احب است سوی الله تعالی از دوم الاستنطاق سخن کو شمردن و مراد سخن عقل
ایجاب راه نمودن آنست صاحبش را سوی علم دین که اشرف علوم است و عمل بآن که اشرف
اعمال است ثم در اول برای تراخی زمان تکلیف یا قبال از زمان حدوث و استنطاق عقل است
و مراد با قبال توجه سوی رب العالمین است برای معرفت احکام دین است بتوسط
وحی یا بتوسط رسول موافق انچه می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم باب اول که ان
من عرف ان له ربا فقد ینبغی له ان یعرف ان لذلك الرب رضا و سخطا و انه لا یعرف رضاه

وسخط

وسخطه الا بوحی او رسول و بیان میشود و مراد با دبار استقلال بحکم است
در غیر احکام دین خواه از روی ظن باشد مثل حکم در قیم متلفات و مقادیر جراحات
موجبه دیات و عدالت رواة و مانند آنها و خواه از روی علم باشد مثل
حکم در امثال اینکه من مستطیع حجم و از این ظاهر میشود که ثم در دوم برای تراخی
مرتبه است برای اشارت باینکه اقبال اهم از ادبار است بسیار اگرچه اقبال
متراخی است از ادبار باعتبار زمان زیرا که معرفت آنچه ذهن آدمی مستقل است
در آن بیش از معرفت چیزیست که مستقل در آن نیست بسیار و لهذا در حدیث
چهار دهم این باب عکس این ترتیب مذکور میشود ولا اکملتك بصیغه ماضی
نفی متکلم معلوم باب افعالست و ترك تکرار لا با وجود انکه داخل فعل ماضی شده
مانند فلا صدق ولا صلی بدو وجه است اول اینکه لا زایده برای تاکید نفی است
مثل ما قرئت ولا جنبت دوم اینکه جمله قسمیه است مثل والله لا فعلت کذا و وجوب
تکرار لا مخصوص اصلیه در جمله خبریه است و میتواند بود که اکملنك بنون تاکید
ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال یا باب تفعیل باشد
و کمال عقل عبارتست از استجماع جنودی که مذکور میشود در حدیث چهار دهم
این باب احب بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعالست اما بفتح همزه و تخفیف
میم است ایاك چهار جا بکسر همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین ضمیر منفصل منصوب است
محلا و مفعول به فعل بعد از انست و از قبیل وضع سبب است در موضع مفعول له
بنوعی از مجاز و میتواند بود که ایا بمعنی نور و حسن باشد و مضاف
بضمیر متصل شده باشد و مفعول له باشد بنا بر مذهب بعض نحاة و اختیار

واختيار شيخ رضي در شرح كافيه در مبحث مفعول له كه جايز است
كه فاعل مفعول له غير فاعل عاملش باشد صاحب قاموس گفته كه ايا
الشمس بالكسر والقصر وبالفتح والمد وإياتها بالكسر والفتح نورها و
حسنها وكذا من النبات وبر هر تقدير تقديم براي حصر است و
مراد اينست كه اگر رعايت آداب حسنه براي تحصيل علم دين وعمل
بآن نميبود در مؤمنان خلق جن وانس نميبود پس ثواب وعقاب
وامر ونهي نميبود خ روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه وقتي
كه افريد الله تعالى خردمند را راهنما شمرد آنرا سوي علم دين وعمل باو
بعد از ان الله تعالى گفت او را كه متوجه شو سوي ما در احكام دين
پس متوجه شد بعد از ان گفت او را كه پس خود شو در غير احكام
دين پس پس خود شد بعد از ان گفت خردمند را كه قسم بعزت وبزرگي
خودم كه نيافريدم آفريده را كه آن محبوبتر باشد سوي من از تو ونه
كامل كردم البته ترا مگر در كسي كه دوست ميدارم او را كه انبيا واوصيا ومانند
ايشانند آگاه باش بدرستي كه من براي تو امر ميكنم وبراي تو نهي ميكنم و
براي تو عذاب ميكنم وبراي تو ثواب ميدهم ترجمه عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ
صَلَّى اللهُ عَلَيهِ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ
فَاخْتَرْهَا وَدَعْ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ عَلَيهِ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ
فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالدِّينُ فَقَالَ آدَمُ عَلَيهِ السَّلَامُ إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ
فَقَالَ جَبْرَئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَاهُ فَقَالَا يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا

قال هبط جبرئيل على آدم

اَنْ نَكُونَ

أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنَكُمَا وَعَرَجَ ش الحيا بفتح حاء بي نقطه وتخفيف
ياء دو نقطه در پايين والف ممدوده مصدر معتل العين يائي ومعتل اللام
يائي باب علم شرم ومراد اينجا نگاه داشتن حد خود است بترك خود
رايي وحكم از پيش خود در آنچه اختلاف در ان مستمر باشد خواه خود
رايي بدعوى علم بوسيله مكاشفه بي توسط وحي برسولي باشد
وخواه بغير آن باشد موافق آيت سوره زمر قُلِ اللَّهُمَّ
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ
بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ الدين بكسر دال بي نقطه مصدر
باب ضرب فرمان برداري ومراد اينجا طاعت الله ورسول است
در احكام معلومه از ايشان مثل سؤال اهل الذكر عليهم السلام از
احكام غير معلومه از ايشان خ روايتست از امير المؤمنين
عليه السلم گفت كه فرود آمد جبرئيل عليه السلم بر آدم صفي صلى الله عليه
پس گفت كه اي آدم بتحقيق من مامور شدم از جانب الله تعالى
باينكه ترا گويم كه بگزيني يكي از سه صفت را پس بگزيني ان يك را
وبگذاري دو را پس گفت او را آدم عليه السلم كه اي جبرئيل وچيست
ان سه پس گفت جبرئيل كه ان سه خردمندي وشرم وطاعت است
پس گفت آدم عليه السلم كه بدرستي كه من بتحقيق گزيدم خردمندي را
پس گفت جبرئيل شرم وطاعت را كه برگرديد وبگذاريد آدم را
با خردمندي پس گفتند كه اي جبرئيل بدرستي ما ماموريم

از جانب الله تعالی با بینکه باشیم با خردمندی هرجا که باشد
گفت جبرئیل علیه السلم پس بکار خود باشید و بالا رفت بمحل
از آسمان مخفی نماند که این کلام تمثیل است و مقصود اینست
که خردمندی اصلست و شرم و طاعت لازم آن
و پی آن میباشند سیم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ
اِلَی اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السلم قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ
مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ
قَالَ قُلْتُ فَالَّذِی کَانَ فِی مُعٰوِیَةَ فَقَالَ تِلْکَ النَّکْرَاءُ
النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَةُ وَهِیَ شَبِیهَةٌ بِالْعَقْلِ
وَلَیْسَتْ بِالْعَقْلِ شرح النکراء بفتح نون وسکون
کاف و راء بی نقط والف ممدوده آنچه از آن باید کرد بحث
یعنی روایتست از بعض یاران ما بالا برد راوی سند
حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم گفت راوی که گفتم
امام را که چیست ~~خردمندی گفت که چیزیست که بپرستش~~

خردمندی

~~یعنی بالا برد راوی سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم گفت راوی که گفتم امام را چیست~~
~~خردی که ... و آنرا خردمندی نیز نامند~~ گفت چیزیست که پرستش کرده شده است
بآن الله تعالی و بهم رسانیده شده است بآن باغهای بهشت گفت راوی که گفتم پس آنچه
بود در معویه چه بود پس گفت امام علیه السلم آن بلایی بود آن بدخواهی بود آن مانند خردمندی
بود و خردمندی نبود چه پیروی حق نمی کرد و زیرکی دنیا و نیز خردمندی نیست چهارم
اصل سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلم یَقُولُ صَدِیقُ کُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ شرح شنیدم
از امام رضا علیه السلم که میگفت دوست هرکس خردمندیش است و دشمن هرکس ناخردمندیش
است چه اگر خردمندی دارد پیروی حق دارد و دشمنی هیچکس باو ضرر نمیرساند و
دوستان دیگر عبثند و اگر ناخردمندی دارد پیروی باطل دارد و دوستی هیچکس باو نفع
نمیرساند و دشمنان دیگر بیکارند پنجم اصل قُلْتُ لِاَبِی الْحَسَنِ علیه السلم اِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا
لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَلَیْسَتْ لَهُمْ تِلْکَ الْعَزِیمَةُ یَقُولُونَ بِهٰذَا الْقَوْلِ فَقَالَ علیه السلم لَیْسَ اُولٰئِکَ
مِمَّنْ عَاتَبَ اللهُ اِنَّمَا قَالَ اللهُ فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ شرح گفتم امام رضا علیه السلم
را که بتحقیق نزد ما جمعی هستند که ایشان را دوستی با شما هست و نیست ایشان را آن جد
که می باید در دوستی چون دین خود را از محکمات قرآن بعلم و یقین و بصیرت فرا نگرفته اند
اقرار رسمی میکنند بآنچه ما اقرار میکنیم آیا بآن مومن میشوند یا نه پس گفت امام علیه السلم
نیستند این قوم از خردمندانی که ادب آموزی کرده ایشان را الله تعالی چه الله تعالی با این
قوم خطاب نکرده و بخردمندان خطاب کرده که گفته در سوره حشر پس عبرت گیرید
ای صاحبان دیده و ریها مراد اینست که این قوم داخل مومنان حقیقی نیستند بلکه اهل
شکند و کار ایشان با الله تعالی است چنانچه گذشت در شرح و الامر فی الشاک تا آخر

مراد اینست که موافقت مخالفان میکنند در پیروی ظن ح

درخطبهٔ شتم فصل قال ابو عبد الله علیه السلم من كان عاقلا كان له دين ومن كان له دين دخل الجنة
ش الدين بكسر دال جزاری و فروتنی نزد کسی و مراد اینجا فروتنی نزد الله تعالی است باقبال وادبار که مذکور
شد در حدیث اول این باب واینست ایمان حقیقی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که هست
خردمند هست او را ایمان حقیقی و هر که هست او را ایمان حقیقی داخل بهشت میشود چه غیر مؤمن
حقیقی کارش با الله تعالی است چنانچه بیان شد در شرح والامر فی الشاك تا آخر درخطبهٔ هفتم فصل عن
ابی جعفر علیه السلم قال انما يداق الله العباد فی الحساب يوم القيمة علی قدر ما آتاهم من العقول
ش العقل خرد و خردمندی و اینجا مناسب است یداق بدال بینقطه و تشدید قاف صیغهٔ
مضارع معلوم غائب باب مفاعله است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت خرده گیری کند
الله تعالی بر بندگان داور روز قیامت مگر بر قدر آنچه در دنیا بایشان داده از خردمندیهای خود شان
که چرا با وجود اینکه فهم خوب داشتید راه باطل گزیدید یا از خردمندیهای خردمندان که چرا با وجود
اینکه پیروان حق درمیان شما بودند مثل رسولان و امامان و تابعان ایشان فرمان برداری
نکردید و پیروی باطل کردید پس درجایی که مؤمنان بیشتر باشند بر کافران و منافقان آنجا
خرده گیری بیشتر میشود چنانچه عذاب زنان پیغمبر علیه السلم در نافرمانی دو برابر عذاب زنان
دیگر است هشتم فصل قلت لابی عبد الله علیه السلم فلان من عبادته ودينه وفضله فقال
كيف عقله قلت لا ادری فقال ان الثواب علی قدر العقل ان رجلا من بنی اسرائيل
كان يعبد الله فی جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر طاهرة الماء وان
ملكا من الملائكة مر به فقال يا رب ارنی ثواب عبدك هذا فاراه الله ذلك فاستقله
الملك فاوحی الله اليه ان اصحبه فاتاه الملك فی صورة انسی فقال الرجل له من انت
فقال انا رجل عابد بلغنی مكانك وعبادتك فی هذا المكان فاتيتك لاعبد الله معك

فكان معه يومه ذلك فلما اصبح قال له الملك ان مكانك لنزه وما يصلح الا للعبادة فقال
له العابد ان لمكاننا هذا عيبا فقال له وما هو قال ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار
رعيناه فی هذا الموضع فان هذا الحشيش يضيع فقال له الملك وما لربك حمار فقال لو كان
لی حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش فاوحی الله الی الملك انما اثيبه علی قدر عقله ش فلان
مبتدا است من بفتح میم و تشدید نون مرفوع وخبر مقدم بر مبتدا است عبادته مرفوع
و مبتدای دوم است وجملهٔ من عبادته خبر مبتدای اولست المن انعام و مراد اینجا خیر است
که بسبب انعام و توفیق الهی است یا بمعنی که در مرتبه کان است و میتواند بود که من
بکسر میم و سکون نون حرف جر برای تبعیض باشد و ظرف خبر مبتدای محذوف باشد
بتقدیر کذا و کذا و این جمله خبر مبتدای اول باشد الدين بكسر دال پرهیزکاری از معاصی
الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه بخشش مال و مانند آن نضرة بفتح نون و کسر ضاد
با نقطه و راء بینقطه است بمعنی تازه و حرم ان بفتح همزه و سکون نون که مکسور شده
برای التقاء ساکنین مضمره است زیرا که اوحی متضمن معنی قال است يضيع در اول
بصیغهٔ معلوم باب ضرب است و در دوم بصیغهٔ معلوم باب تفعیل و یا باب ضرب میتواند
بود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که فلان کس را ملتست طاعتش و پرهیزکاریش
گفت چگونه است خردمندی و پیروی حقش گفتم نمیدانم گفت که بتحقیق ثواب آخرت بقدر
خردمندی و پیروی حقست و طاعت ظاهر را اعتباری ندارد بیان این آنکه مردی
از فرزندان یعقوب که پیروان موسی یا عیسی بودند طاعت میکرد در جزیره از جزیرهای دریا
که سبز خوش منظر بسیار درخت پاکیزه آب بود و فرشته از فرشتها گذشت بر او پس گفت
فرشته الله تعالی را که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن ثواب این بنده ات را پس نمود

الله تعالی با او آن ثواب را پس کم شمرد فرشته آن ثوابرا نسبت بطاعت آن مرد پس الله تعالی وحی

فرستاد بسوی آن فرشته که با او باش تا حقیقت کار را دانی پس آمد فرشته نزد آن مرد در صورت

آدمی پس گفت آن مرد او را که چه کسی تو گفت چون بصورت مرد شده بود که من مردیم پرستش

کننده بمن رسید احوال جای تو و پرستش تو درینجا پس نزد تو آمدم تا پرستش کنم الله تعالی

را با تو پس بود با او آن روز پس رفت که تصبح روز دیگر رسید گفت آن مرد فرشته که بدرستی که فرشته

جای تو هر آینه پاکیزه جاییست و نمیشاید مگر پرستش برای گفت او علیه السلام بدرستی که این جای ما را

عیبی است پس فرشته گفت چیست آن عیب گفت که اینکه نیست صاحب کل اختیار ما را ستوری

پس اگر میبود او را خری میچرانیدیم آنرا در اینجا چه گیاه باین بسیاری ضایع میشود پس فرشته گفت او را

گفت که و نمیباشد صاحب کل اختیار ترا خری پس عابد گفت که اگر می بود او را خری دور بود که ضایع کند

مثل این گیاهی را پس الله تعالی وحی فرستاد بسوی آن فرشته که ثوابش میدهم الا بقدر خرد مندیش

مخفی نماند که این عابد بالله مستضعف بوده و شاید که معذور بوده باشد یا بی اوبانه فرض محال کرده

پس اعتقاد جسمیت الله تعالی نداشته و کافر نبوده نهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

اِذَا بَلَغَکُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فِی الْعِبَادَةِ فَانْظُرُوا فِی حُسْنِ عَقْلِهِ فَاِنَّمَا یُجَازِی بِعَقْلِهِ

شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که چون رسد بشما از مردی اینکه خوب حالی دارد

در پرستش مثل نماز شب و روزه پس باز نخورید ازان و فکر کنید در اینکه خوبی حال

دارد در خردمندی و پیروی حق یا نه چه جزا داده نمیشود آن مرد در قیامت مگر بقدر خردمندیش

دهم اصل ذَکَرْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام رَجُلًا مُبْتَلًی بِالْوُضُوءِ وَالصَّلٰوةِ وَقُلْتُ هُوَ رَجُلٌ

عَاقِلٌ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام وَاَیُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ یُطِیعُ الشَّیْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَکَیْفَ

یُطِیعُ الشَّیْطَانَ فَقَالَ سَلْهُ هٰذَا الَّذِی یَاْتِیهِ مِنْ اَیِّ شَیْءٍ هُوَ فَاِنَّهُ یَقُولُ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ

شرح

شرح حکایت کردم برای امام جعفر صادق علیه السلام احوال مردی را که ببلای وسواس در نیت وضو و نماز

گرفتار است و گفتم که او مردیست خردمند پس امام علیه السلام گفت که چه خردمندی او داشته باشد

حال آنکه او پیروی شیطان میکند گفتم که چگونه پیروی شیطان میکند امام علیه السلام گفت اگر

خواهی که دانی سؤال کن از آن مرد پس بپرس که این وسواسی که بر سر او در نیت وضو و نماز می آید از چه بابت است

چه او اقرار خواهد کرد که از کار ریست که شیطان میفرماید یازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی

اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَا قَسَمَ اللّٰهُ لِلْعِبَادِ شَیْئًا اَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ اَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ

الْجَاهِلِ وَاِقَامَةُ الْعَاقِلِ فِی بَلَدِهِ اَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ وَلَا بَعَثَ اللّٰهُ نَبِیًّا وَلَا

رَسُولًا حَتّٰی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلَ وَیَکُونَ عَقْلُهُ اَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِیعِ اُمَّتِهِ وَمَا یُضْمِرُ النَّبِیُّ

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ اَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِینَ وَمَا اَدَّی الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللّٰهِ حَتّٰی عَقَلَ فی نفسه

عَنْهُ وَلَا بَلَغَ جَمِیعُ الْعَابِدِینَ فِی فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَالْعُقَلَاءُ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ

الَّذِینَ قَالَ اللّٰهُ وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ شرح النبی انسانی که الله تعالی با او سخن

گوید بی آنکه انسانی دیگر واسطه باشد و مراد اینجا رسولیست که مدتی پیش از آنکه رسول

شود نبی باشد تا کمال اهلیت رسالت بهم رساند و مرتبه او نزد الله تعالی بسیار بزرگ

شود الرسول انسانی که الله تعالی با او سخن گوید بیواسطه انسانی دیگر و فرستاده

شده باشد بسوی غیر خودش و مراد اینجا رسولیست که پیش از رسالت نبی باشد و

تحقیق این می آید در شرح حدیث اول باب سوم کتاب الحجة یعنی گفت رسول الله درکتاب الحجة

صلی الله علیه و آله نصیب نکرده الله تعالی بندگان خود را چیزی بهتر از خردمندی

و پیروی حق چه خواب در شبی خردمند پیرو حق بهتر است از بیداری کشیدن

شبهای ناخردمند پیرو باطل در عبادت و ماندن خردمند پیرو حق در شهر خود

ضمیر عنه راجع بالله یا راجع به نبی است و حاصل مرد و یکیست ... عقل بمعنی معرفت است و مراد ... علم ... است ... تحصیل این علم از الله تعالی ... معرفتها و خالصها ...

بعبارت است از سفر ناخردمند پیرو باطل در عبادت مثل سفر حج و نفرستاده الله تعالی رسول
فرستاده بعد از نبوت و نه رسول ابتدائی را مگر برای طلب کمال خردمندی و پیروی حق
است او و میباشد خردمندی و پیروی حق در نبی و رسول کاملتر از خردمندی و پیروی
در همه امت او و آنچه قصد میکند نبی در دل خود و بجا می آورد بواسطه عذری کاملتر است
از تعب کشیدن هر تعب کشنده غیر نبی در عبادت و بجا آورده بنده الله تعالی فرائض
دادهای الله تعالی را مگر وقتی که فرا گرفته باشد علم آنها را از نبی و پیروی ظن نکرده باشد
یا مراد آنست که فرا گرفته باشد علم آنها را از الله تعالی بسبب وحی نبی و حاصل هر دو یکی است
و نمیرسند همه اطاعت کنندگان غیر فرا گیرندگان علم از نبی در کمال اطاعت خود بآنچه
رسیده بآن فرا گیرنده علم از نبی و فرا گیرندگان علم از نبی ایشانند صاحبان خردمند
که بیان ایشان کرده در چند سوره و می آید در حدیث دوازدهم این باب و بخاطر خود
جا میدهند آنرا که گفتیم در صفت فرا گیرندگان علم از نبی مگر صاحبان خردمند
نماند که چون در قرآن لفظ وَمَا يَذَّكَّرُ مثل نرسید باین روش شرح ظاهر تر نمود اگرچه
میتواند بود که نقل معنی یا قراءتی غیر مشهور باشد دوازدهم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ
قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ
أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ شرح این حدیث چون
دور و دراز است یکجا شرح میشود العقل خردمندی الفهم هوشمندی و فرق میان
این دو آنست که خردمندی سبب هوشمندیست چه بکار بردن خرد باعث
آن میشود که تمیز حق و باطل کنند احسنه عبارت از مضمون آیات محکماتست

که هو العقل

العقل خردمندی الفهم بفتح فا و فتح و سکون ها هوشمندی و فرق
میان این دو اینست که دوم از توابع اولست بتفصیلی که می آید در حدیث
چهاردهم این باب قول اعم است از کلام الله تعالی و کلام رسولش و کلام
اوصیای رسولش و استماع قول عبارتست از ترک خود رایی در احکام
شرعیه و التزام سؤال اهل الذکر در مسائل غیر معلومه به بینات و زبر
احسنه مفعول به است و ضمیر راجع بقول است و احسن قول الله
آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن داله
بر وجوب امام عالم بجمیع احکام و متشابهات تا انقراض دنیاست چنانچه
گفته در سوره حدید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و در سوره آل عمران هُوَ
الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَا
بِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ و بیان این آیت شد
در شرح و حفظ علی غیرهم تا آخر در خطبه مصنف و در سوره زمر اتَّبِعُوا
أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ و در ان سوره اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ
كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ
مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ بنابر اینکه الذین یخشون ربهم عبارت باشد
از جمعی که احتراز میکنند از نزاکر علم و صفت حلم که بیان میشود در حدیث
بیستم باب هفدهم و ذکر الله و هدی الله عبارت از امام عالم بجمیع احکام و متشابهات

باشد موافق آنچه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله
واگر او در زمانی نباشد احسن الحدیث باطل خواهد شد پس دلها قرار نمیگیرد
مگر بمعرفت دلالت آنها بر ذکر الله موافق آیت سورهٔ رعد الا بذکر الله تطمئن
القلوب واحسن قول رسول و اوصیای او محفوظ تر آنست از تغییر راویان لفظ
آن خواه باعتبار جوهر کلمه وخواه باعتبار اعراب بنا بر اعتماد بر جواز نقل بالمعنی
موافق انچه می آید در شرح حدیث سیزدهم باب هفدهم وحدیث اول باب هفتم
وبیان میشود و ایضا متواتر احسن است از غیر متواتر اتباع احسن قول عبارتست
از عمل بآن خواه جایز باشد فتوی وقضا بآن نیز مثل انچه مفهوم میشود از آیات
بینات محکمات وخواه جایز نباشد مثل انچه مفهوم میشود از اخبار احاد
دو اینست از هشام بن حکم اینکه گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام
که ای هشام بدرستی که الله تعالی نوید داد صاحبان خرد صدری و هوشمندان را
در قرآن با پروش که گفت در سورهٔ زمر که و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها
و انابوا الی الله لهم البشری فبشر وجمعی که دوری میکنند از پرستش امام باطل و
تعیین امام را بالله تعالی و امیگذارند ایشانراست پس نوید ببهشت جاودانی
پس نوید ده ای محمد بندگان مرا انچنان بندگانی که گوش میدارند سخن را پس پیروی میکنند
بهترین سخن را آن بندگان و پس کسانیند که نمود توفیق راه نمایی کرده ایشانرا الله تعالی سوی صراط مستقیم
چه ایشان و پس از رسول الله و اوصیای او کسب علم میکنند و فضولی نمیکنند و آن بندگان و پس صاحبان
مغزهااند چه کسی که محکمات را واگذاشت از پی متشابهات افتد و اقرار نکند که برابر نیستند امامانی که هستند
وپیروی ظن نمیکنند با امامانی که نمیدانند وپیروی ظن میکنند کمال بی مغزی دارد یا هشام بالبیان ودلهم

ان الله تبارک وتعالی اکمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبیین ص

و دلّهم

ودلّهم على ربوبيته بالادلة فقال والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم ان
في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر
بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و
بث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والارض
لآيات لقوم يعقلون شرح ای هشام بدرستی که الله تبارک وتعالی کامل ساخت بر مردم
حجتهای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن خود را بجزء عقلی که بر هم و او چیزها
میتواند دانست که این جهان واین کارخانه عبث نیست و برای همین زادن و زیستن
و مردن دنیا نیست بلکه قیامتی خواهد بود که جزای نیک و بد آنجا باشد پس در طلب دانستن
نیک و بد از پی پیغمبری میباید رفت و پیروی ظن نمیباید کرد و الله تعالی بر همه الکتفلکرده باآدم
مد دگر و پیغمبران خود را بتصریح کردن آنچه جزءها میتوان دانست و راهنمایی
کرد در قرآن مردمان را صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن خود بدلیلها باین روش
که گفت در سورهٔ بقره که سزاوار پرستش شما در سزاواری پرستش یگانه است چه نیست
سزاوار پرستش مگر او چه اوست بخشاینده بهمه چیز آنچه را که لایق آن چیز است و
مهربان بمؤمنان بیان این یگانگی آنکه بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین و دگرگون
شدن شب و روز و کشتیهایی که روانست در دریا بارهایی که فایده میدهد آن
بارها مردمان را و آنچه فرو فرستاد از بالا که از چیزها آبی باشد پس زنده کرد بآن آب
زمین را بگیاه بعد از مردن زمین به بی گیاهی و آنچه پراکنده کرد در زمین که هر جنبنده است
باشد و تغییر بادها که گاهی از مشرق و گاهی از مغرب و گاهی از جنوب و گاهی از شمال
و گاهی از میانه اینها می آید و ابری که بفرمان در آورده شده می ایستد با آن سنگینی

میان آسمان و زمین هر آینه دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان
بسبب اینها اقرار میکنند بآنکه این کارخانه بی آفریدکاری عادل حکیم نیست و آن آفریدکار
بعبث نیافریده اینها را و مردگان را زنده خواهد کرد برای جزای بد و نیک پس پیغمبران
وکتابها و امامان فرستاده خواهد بود جهة بیان نیک و بد نفی از اختلاف از روی ظن
پس اختلاف از روی ظن نباید کرد و در طلب علم از پیغمبران وکتابهای آلهی و امامان حق
سعی باید کرد اصل یَا هِشَامُ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ دَلِيلاً عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّرًا فَقَالَ وَسَخَّرَ
لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ شرح ای هشام تحقیق کردانیده الله تعالی آنها را که در آیت سابق مذکور شد راهنما
بر شناخت عقلا او را بعنوان شخص و نه بعنوان کنه ذات بلکه بعنوان اینکه مردمان را تدبیر
کننده بزرکی هست و آنها همگی را برای منافع ایشان آفریده پس صریح کرده اینمعنی را و
کفته در سوره نحل بعد از شمردن پاره نعمتها که جهة مردمان آفریده و بکار کش شما کرده
الله تعالی شب و روز و آفتاب و ماه و ستارها همگی بکار کشند برای شما بکاری که الله تعالی
میداند و بس بدرستی که درین بکار کش کردن اینها دلیلهاست برای جمعی که خردمندی
میکنند که اینها برای زیستن دنیا و بس نیست پس اختلاف از روی ظن نباید کرد
و تابع رسولان وکتابهای ایشان و امامانی که اوصیای ایشانند باید بود اصل وقال
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا
مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شرح این عطف است بر فقال والهکم تا آخر نه بر فقال و
سخر تا آخر یعنی و کفت در سوره مؤمن که الله تعالی کسیست که آفرید شما مکلفان را از خاک بعد

ازان

جدایشان بانها اقرار میکنند

بعد ازان از آب منی بعد ازان از خون بسته بعد ازان بیرون می آرد شما را از شکم مادرانها
یکطفل یکطفل چه از یکشکم دو طفل یکبار بیرون نمی آید بلکه اگر دو کس در یکشکم باشند پیش و پس
بیرون می آیند که مبادا مادر تاب نیاورد بعد ازان باقی میدارد شما را تا رسید بقوت خرد خود
که آن زمان بلوغ مینامند می آید در باب آخر کتاب الوصایا که آن بحساب سال در مردکامی سیزده سال
تمام است و این منافات ندارد با اینکه در اکثر پانزده سال تمام باشد چنانچه می آید در کتاب الصیام
در حدیث دوم باب چهل و پنجم که باب صوم الصبیان ومتی یؤخذون به است بعد ازان باقی
میدارد بعض شما را تا باشید پیران و بعض شما فوت میشود پیش از پیری و اینرا در اینجا کفت
بیشتر برای آنکه مکلف پیش از بلوغ فوت میشود و اینها همگی شده تا هر یک از شما دریابید اجل
معین از جانب الله تعالی را و تا شاید که خردمندی کنید باقرار باینکه اینها برای زیست دنیا
و بس نیست پس در تمیز نیک و بد اختلاف از روی ظن نباید کرد بلکه طلب علم از رسولان
وکتابهای آلهی و اوصیای رسولان باید کرد اصل وَقَالَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ والسحاب المسخر بين السماء والارض
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ شرح مضمون این آیه در سوره جاثیه است اما لفظ موافق نیست
پس میتواند بود که نقل مضمون شده باشد یا این قراءتی غیر مشهور باشد یا
~~کاتبان کافی غلطی کرده باشد بهر حال آنچه را که اینجاست شرح میکنیم~~ یعنی و الله تعالی
کفت که بدرستی که در دکرکون شدن شب و روز و در آنچه فرو فرستاد الله تعالی از
بالا که رزق خلایق باشد چه باران سبب رزق است پس زنده کرد بآن باران
زمین را بکیاه بعد از مردن آن زمین به بی کیاهی و در تغییر بادها از شرق بغرب
و عکس آن و مانند آنها هر آینه دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند و

نیک وبد اختلاف از بروی ظن نمیکنند بلکه اقرار باحتیاج برسولان وکتابهای ایشان و
اوصیای ایشان میکنند اصل وَقَالَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ
تَعْقِلُونَ شرح وگفت در سوره حدید زنده میکند الله تعالی زمین را بعد از مردن آن بتحقیق
صریح ساختیم برای شما دلیلهای ربوبیت خود را تا شاید شما خردمندی کنید و در نیک و بد
اقرار باحتیاج برسولان وکتابهای ایشان واوصیای ایشان کنید اصل وَقَالَ وَجَنَّاتٌ
مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى
بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ شرح وگفت در سوره رعد وَفِی الْأَرْضِ
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ و در زمین پارهای پهلوی هم هست که هر یکی خاصیتی وصفتی ضد آن
دیگر دارد مثل آنکه یکی گرم سیر ویکی دیگری هم سردسیر است واز یکی چشمه آب گرم بیرون می آید واز دیگری
سرد و در یکی کوه هست و در دیگری نیست و در یکی معدن است و در دیگری نیست و یکی
قابل رویدن گیاه هست و دیگری نیست و در زمین یا در پارهای پهلوی هم باغها هست
از انگورها و زراعت هست و درختان خرما هست بعض آنها درختان دو تنه از یک
بیخ و بعض دیگر غیر آنها که درختان یک تنه باشد واین غیر آب داده میشود بیکروش
در بسیاری وکمی و با وجود این بهتر میکنیم بعض آن باغها و زراعت و درختان را یا
بعض آن پارهای پهلوی هم را از بعض دیگر در خوردنی بدرستی که در آنچه مذکور
شد هر آینه دلیلهاست بر صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن ما برای جمعی که خردمندی
وپیروی حق میکنند اصل وَقَالَ وَمِنْ آیَاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنَزِّلُ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ
شرح وگفت در سوره روم واز دلیلهای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله

تعالی

تعالی آنکه مینماید شما را برق در حالی که ترسان شوید و امیدوار شوید و فرو میفرستد از بالا
آبی را پس زنده میکند بآن آب زمین را یکباره بعد از مردن آن زمین به بی گیاهی بدرستی که
در آنچه مذکور شد هر آینه دلیلهاست بر صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی
برای جمعی که خردمندی وپیروی حق میکنند وَقَالَ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ
أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَکُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ
وَإِیَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ از جمله احتمالات در این آیت از سوره انعام
اینست که ما موصوله است أن مفسره است زیرا که هر یک از تحریم وتلاوت متضمن معنی
قولست می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب ششصت و نهم که باب البر
بالوالدین است که امام جعفر صادق علیه السلام گفته که فی بر الوالدین فی قول الله عز وجل
وبالوالدین احسانا و بیان میشود که فی دو جا یعنی بر دیبار مفتوحه است وفی بر والدی
اشارتست بدو آیت یکی از سوره لقمان و دیگری از سوره عنکبوت که وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ
بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا تا آخر وفی قول الله عز وجل وبالوالدین احسانا اشارتست بآیت سوره
انعام بنا بر آنکه اکثر وبالوالدین احسانا در سوره بقره و سوره نسا و سوره بنی
اسرائیل نیز هست لیک مقتضای سیاق اینها اینست که مراد بوالدین در اینها پدر
و مادر نسبی باشند بخلاف مقتضای سیاق آیت سوره انعام و علی ابن ابراهیم در تفسیر
آیت سوره انعام گفته والدین رسول الله صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و بنا بر این میگوییم که وبالوالدین احسانا عطف بر به شیئا است پس تقدیر اینست که لا
تشرکوا بالوالدین احسانا و احسان عبارتست از نعمت الله تعالی که بخلایق داده ومراد اینست

که رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما اجل و اعظم نعمتهای
الله تعالی اند و هیچ نعمتی با ایشان برابری نمیکند زیرا که اگر ایشان نمیبودند
یک نفس در روی زمین نمیبود پس معرفت ایشان فرض عین و عین فرض است
مشار الیه ذلکم لا تشرکوا به شیئا تا آخر است ما ظهر منها عبارتست از قدر مشترک
میان آنچه مدلول مطابقی یا تضمنی قرآن باشد و آنچه عاملش اثرا از مردمان
پنهان نکند و مانند آنها و ما بطن عبارتست از قدر مشترک میان آنچه مدلوله
مدلول التزامی قرآن باشد و آنچه عاملش اثرا از مردمان پنهان کند و مانند
آنها و مثالها برای هر کدام می آید در کتاب الحجة در حدیث دهم باب
من ادعی الامامة تا آخر که باب هشتاد و چهارمست و در کتاب النکاح در
حدیث چهل و هفتم باب نوادر که باب صد و نود و دوم است و در کتاب الاشربه در
حدیث اول باب تحریم الخمر فی الکتاب که باب بیستم است تحریم در حرم الله
بمعنی گرامی کردن چیزیست مثل عند بیتک المحرم پس اینجا اشارتست بآیت سورهٔ
بنی اسرائیل و لقد کرمنا بنی آدم و گفت در سورهٔ انعام که بگو ای محمد خلایق
را که بیایید تا خوانم آنچه را که حرام کرده صاحب کل اختیار شما بر شما که شریک مکنید
با او چیزیرا در عبادت و شریک مکنید با بنی و وصی نعمتی از نعمتهای الله تعالی را و
مکشید فرزندان خود را از ترس مفلسی ما روزی میدهیم شما را و ایشان را و نزدیک مشوید بسوالها
خواه آنچه ظاهر باشد از جملهٔ سوالها و خواه آنچه پنهان باشد و مکشید جانداریرا که گرامی کرده الله تعالی مگر
بحق اینها را بآن تا شاید خردمندی کنید و قال هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما
رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل

الایات

الآیات لقوم یعقلون و گفت برای منع خلایق از اینکه شریک شوند با او در حکم نیک و بد
باین روش که به پیروی ظن تصرف کنند در سورهٔ روم که آیا شما را هستند از جملهٔ غلام
و کنیز شما شریکان در مالی که روزی شما کردیم پس شما و غلام و کنیز همگی در تصرف آن مال برابر
باشید باین روش که بترسید از غلام و کنیز خود چنانچه از هم میترسید اگر شریک هم باشید
در مالی که مبادا شریک تصرفی بقدر حصهٔ خود کند بی صلاح دید شما چنین بیان مکرر
میکنیم دلیلهای ربوبیت خود را برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان اقرار میکنند
که هرگاه خودشان راضی باین شنک نمیشوند که غلام و کنیز ایشان بی امر و نهی ایشان تصرف
در مالی که ما بایشان داده ایم کنند پس الله تعالی چون راضی باشد که بندگان او بسر خود
به پیروی ظن تصرف و حکمی در تمیز نیک و بد در کارخانهٔ او که دیگری باو نداده کنند الی
یا هشام ثم وعظ اهل العقل و رغبهم فی الآخرة فقال و ما الحیوة الدنیا الا لعب
و لهو و للدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون ای هشام الله تعالی
اکتفا بکامل کردن حجتها بخردها و مدد پیغمبران ببیان دلیلها نکرد بلکه بعد از
اینها همه پند داد خردمندانرا و حرص فرمود ایشانرا در خانه که بعد از زندگی دنیاست
باین روش که در جواب جمعی که گفته اند نیست زندگی مگر همین زندگی دنیا گفت در سورهٔ
انعام نیست اکتفا کردن ما بزندگی دنیای شما مگر بازی و غفلت و ما بازی کن
و غافل نیستیم و هر آینه خانه که بعد از زندگی دنیاست بهتر است برای جمعی که از عذاب
الهی میترسند و خردمندی میکنند آیا با وجود اینها خردمندی نمیکنید بطلب علم
نیک و بد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن نکند و فضل انبیا را
در سورهٔ انبیا نیز بیان کرده و گفته و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین

لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق

علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون و نیافریده ایم آسمان و زمین

را وآنچه میان آنهاست در حالی که ما بازیگر باشیم که پیروی ظن و اختلاف کنند و هیچ

نگوییم اگر بر فرض محال میخواستیم که سازیم بازیچه و مشغولی را که اختلاف از روی ظن باشد

هر آینه در کتابهای خود بر رسولان خود بیان قاعدهای آن میکردیم و حال آنکه در کتابهای

ما و گفته رسولان ما این نیست بلکه میگوییم در کتابهای خود با آیات محکمات که در آنها

نفی صریح اختلاف از روی ظن است بر باطل که اختلاف از روی ظن باشد پس باطل را

سرشکسته و پریشان دماغ میکند و وای بر شما بسبب اینکه از خود قاعدها قرار داده افترا

بر الله تعالی میکنید اصل یا هشام ثم خوف الذین لا یعقلون عقابه فقال عز وجل ثم

دمرنا الآخرین وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلا تعقلون شرح ای هشام

الله تعالی اکتفا باین پند نکرد بلکه بعد از آن ترسانید جمعی را که خردمندی نمیکنند از عذاب

خود باین روش که گفت در سوره صافات بعد از نجات لوط و اهلش مگر پیرزنی هلاک

کردیم دیگران را و بدرستی که شما ای اهل مکه هر آینه میگذرید بر جای قوم لوط در صبح و در

شب آیا با وجود اینها خردمندی نمیکنید بطلب علم به نیک و بد از الله تعالی به پیروی قرآن

و رسول یا امامی که پیروی ظن نکند و می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث علی بن الحسین

مع یزید لعنه الله که گذشتن اهل مکه بر جای قوم لوط آنست که در خواندن قرآن

در روز و شب بحکایت قوم لوط میرسند پس ایشان نیز باید که عبرت گیرند اصل

وقال انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون ولقد

ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون یا هشام ان العقل مع العلم فقال وتلک

الامثال

الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون شرح والله تعالی حکایت سخن فرشتهها

با لوط کرده گفت در سوره عنکبوت بتحقیق که بدرستی که ما فرود آورنده ایم بر مردم این شهر

یا ده که سدوم باشد و اهلش قوم لوط بودند عذابی از آسمان بسبب آنکه سرکشی میکردند

از حکم الله تعالی و پیروی رسول و کتاب او نبودند تا اینجا سخن فرشتههاست و هر آینه بتحقیق وا

گذاشتیم از آنجا دلیلی ظاهر بر ربوبیت و یگانگی خود برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان

بسبب آنها اقرار میکنند باینکه سهل انگاری نمی باید کرد در پیروی رسول و کتاب او و بر

فکرهای خام هیچ اعتماد نمی باید کرد ای هشام بدرستی که خردمندی با پیروی علم است

با پیروی ظن چه پس از آن آیه که گذشت در سوره عنکبوت گفته و آن مثلهای که

میزنیم آنها را برای مردمان پیرو ظن که خودپرستی و مانندپرستی میکنند و خردمندی فرا

نمیگیرد آن مثلها را کسی مگر جمعی که پیرو علمند و پیرو ظن نیستند چه جمعی که نمیخواهند

که ترک پیروی ظن کنند این مثلها را و مانند اینها را حمل بر مذمت بت پرستان ظاهری

میکنند اصل یا هشام ثم ذم الذین لا یعقلون فقال واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله

قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئاً ولا یهتدون

وقال ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی

فهم لا یعقلون شرح ای هشام الله تعالی اکتفا بترسانیدن از عذاب خود نیز نکرد بلکه

بعد از آن سرزنش کرد جمعی را که خردمندی نمیکنند باین روش که در سوره بقره

ایشان را دو قسم کرد تابعان و پیشوایان و در بیان تابعان گفت و وقتی که گفته شود

ایشان را که تابع شوید آنچه را که الله تعالی فرو فرستاده در محکمات قرآن که نفی اختلاف

و پیشوایان و پدران را هر چند که آن پیشوایان و پدران خردمندی نکرده باشند اصلا آیا

مراد آنست که بخردمندی فرا گرفته باشند چه زیرا که حاصل هر دو یکیست و راه نیافته باشند
آن پیشوایان و پیران اهل سنت و بد و در اختلاف از پیروی ظن مانده باشند و در بیان
پیشوایان گفت و صفت آن جماعت که کافر شده اند و تابع رسول و قرآن نشده مردم را با
باطل خوانده اند صفت کسی است که فریاد میزند بگوسفندان که براه سلاح خانه میروند
و نمیشنوند مگر طلبیدن و فریاد زدن را چه نمیفهمند معنی را که از آنکس سرزنند و صریح باشد
که این راه سلاح خانه است و ایشان را بکشتن میبرم این تابعان و پیشوایان مانند کران
و لالان و کوران اند اینها ایشان خردمندی نمیکنند اصل وَقَالَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ
أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ترجمه در مقامی که حضرت رسول علیه السلام
خورده که چرا این ناخردمندان گوش نمینهند تا براهین واضحات محکمات
و دیگر آنها براه آیند الله تعالی جهت تسلی رسول خود سرزنش رسول خود ناخردمندان کرده
گفت در سوره یونس و بعضی از ایشان گوش بتوای محمد مینهند و براه نمی آیند و با
این همه بیخودی آیا پس تو میشنوانی کران را هر چند که کار ایشان این باشد که خردمندی
نکنند این اشارت بآنست که کسی که گوش انداز و اجتهاد بقصد قبول نکردن مانند کران
در واقع شنیدن از سخن بحق نماند که یستمع در سوره انعام و سوره محمد است و تتمه موافق
در سوره یونس یستمعون است پس میتواند بود که از کاتبان کافی غلطی شده باشد
این قرائت نیز مشهور یا نقل بمعنی باشد اصل وَقَالَ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ
يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ترجمه و گفت جهت تسلی رسول علیه السلام
و سرزنش ناخردمندان در سوره فرقان بلکه کمان میبری ای محمد اینکه بیشتر این جماعت
که گوش بتو مینهند اند گوش دارند می شنوند یا اگر بشنوند خردمندی میکنند و پیروی

حق

حق میکنند و عناد صریح نخواهند کرد نیستند اینها مگر یا آنکه بیشتر مگر مانند چارپایان کاو و گوسفند و شتر
در نشنیدن غیر آواز بلکه گمراه ترند چه چارپایان عناد نمیکنند در ترک پیروی حق صریح
و نه غیر صریح و اینها عناد میکنند هم غیر صریح و هم صریح اصل وَقَالَ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي
قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ترجمه و گفت در سرزنش ناخردمندان در سوره حشر جنگ
نمیکنند یهودان همه با شما مگر در دههای استوار کرده شده چند تنها و مانند آنها
یا در پس دیوار ها چه از خصم بسیار میترسند کمان میبری که باهم اتفاق دارند و حال
آنکه دلهای ایشان مختلف است و این اختلاف بسبب آنست که خردمندی نمیکنند
که ترک اختلاف و پیروی ظن کنند تا باهم دوست شوند و بیرون آمده جنگ کنند
و برای علم در راه حق جانبازی کنند اصل وَقَالَ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ترجمه و الله تعالی در سوره بقره در سرزنش ناخردمندان گفته یهودان یا ا
محمد علیه السلام أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ آیا میفرمائید مردم را به نیکوئی که پیروی حق
باشد و فراموش میکنید خود را که پیروی ظن میکنید و میپوشانید حق را که علم است
بلباس باطل که ظن است و شما میخوانید کتاب الله تعالی را که توریة باشد یا قرآن آیا
با وجود خواندن کتاب و دانستن محکمات که در آنها منع صریح از پیروی ظن هست
خردمندی نمیکنید و پیروی ظن میکنید اصل یا هشام ثم ذم الله الکثرة فقال وَإِنْ تُطِعْ
أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ترجمه ای هشام الله تعالی اکثر را سرزنش
ناخردمندان نیز نکرده چون دانست که پیروان ظن بسیاری خود را دلیل حقیت خود
میکنند سرزنش کرد الله تعالی بیشتر مردم روی زمین را گمراه میکنند ترا از راه الله تعالی

با پیروان آنها کفته در سوره انعام ادعا تابع سوره
بیشتر مردمان این سریع

که پیروی علم و ترک پیروی ظن باشد اصل وَقَالَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ
الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شرح این آیت در سوره لقمان است
لیکن بجای لا یعقلون لا یعلمون است پس میتواند بود که بیان معنی باشد یا از کاتبان
کافی غلطی شده باشد یعنی و گفت در سرزنش بیشتر مردم که هر آینه اگر بپرسی جمیع آنکه تابع پیشوایان
و پیرانند در پیروی ظن و مضطر خواهند شد بعذاب سخت که آیا که آفرید آسمانها و زمین را
هر آینه میگویند البته که الله تعالی آفرید بگوای محمد ستایش الله راست که بیجا عذاب نمیکند
بلکه بیشتر مردم روی زمین بخردمندی فرا نمیگیرند گفته خود را با آنکه آفریننده آسمان و زمین را
میدانند و این باعث است بر اقرار باینکه هرچه در آسمانها و زمین است از الله تعالی است
و پس به پیروی ظن شریک در حکم میشوند مخفی نماند که در سوره زخرف و سوره زمر صدر این
آیت هست و تفسیر آن می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هشتم که باب فیه
نُتَفٌ وَجَوَامِعُ فِي الْوِلَايَةِ است و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب سوم و در حدیث
چهارم باب ششم اصل وَقَالَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شرح و گفت
در سوره عنکبوت برای سرزنش بیشتر مردم که اگر هر آینه بپرسی جمیع آنکه گرویده اند بباطل
که بازیچه باشد و آن اختلاف او پیروی ظن است آیا که فرو فرستاد از بالا آبی پس زنده
کرد بآن آب زمین را بعد از مردن آن زمین هر آینه میگویند البته الله تعالی فرو فرستاد
بگوای محمد ستایش الله تعالی راست که بیجا عذاب نمیکند بلکه بیشتر اهل زمین با وجود
دانستن این خردمندی نمیکنند و بباطل میگروند و برای آن مستحق عذاب میشوند
اصل یا هشام ثم مدح القلة فقال وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَقَالَ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَقَالَ

باالله تعالی و بولایه مستحق عذاب سخت میشوند

وَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ وَقَالَ وَمَنْ
آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ شرح ای هشام الله تعالی اکتفا بسرزنش بیشتر نیز نکرد چون دانست
که پیروان ظن کمی و بی اعتباری مخالفان خود را دلیل بطلان ایشان میکنند تا بجائی که
دعوی اجماع میکنند بواسطه این کمی و بی اعتباری نوازش اهل حق کرد با کمی ایشان بانیکه
گفت در سوره سبا که کمی از بندگان من شکر گذار است و گفت در سوره ص و کم کنند ایشان
که ایمان و عمل صالح دارند و گفت در سوره مؤمن که و گفت مردی مؤمن از خویشان فرعون که از
ترس پوشیده میداشت ایمان خود را آیا میکشید مردی را مراد موسی است بهمین گناه که
گوید که صاحب کل اختیار من الله تعالی است و پس مراد اینست که در تمیز نیک و بد احتیاج
بوحی او بر سولی هست و به پیروی ظن شریک او نمیتوان شد در حکم و گفت در سوره
مؤمن و گفت در حکایت نوح در سوره هود که و بردار ای نوح در کشتی هر کرا که ایمان آورده
از غیر اهلت نیز و ایمان نیاورد با نوح مگر جمعی اندک گفته اند از غیر اهلش هفتاد و دو
مرد و زن بود و از اهلش هفت بودند زن مسلمانش و سه پسرش و سام و حام
و یافث و زنان ایشان اصل وَقَالَ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَقَالَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
شرح باز امام علیه السلم بر سر بیان حال بیشتر مردمان رفته فرمود که و گفت الله تعالی در سوره دخان
که نیافریده ایم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست بر حالی که بازیگر باشیم تا مردمان بآن بازیچه
مشغول بوده پیروی ظن کنند و هیچ نگوییم نیافریده ایم آنها را مگر بحق تا اینکه مردمان به پیروی
علم کنند و لیکن بیشتر مردم روی زمین پیروی ظن کرده نمیدانند آنچه را که میکنند و می
گویند و مانند این آیت در سوره یونس و سوره قصص نیز هست و گفت برای مذمت
پیروی مشهور میان مردمان بی آنکه نصی از الله تعالی یا خلیفه او در آن معلوم باشد در سوره

سائده ولکنّ الّذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون وجه سفرت بعض
قواعد سیان مردم نص آلهی نیست ولیکن منکران افترا میکنند بر الله تعالی دروغ را بامعنی که بظن
خود حکم میکنند چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب صد و شصت
سوم که باب مجالسة اهل المعاصی است وبیشتر مردم آن خردمندی نمیکنند که تمیز کنند افترا را
از غیر افترا اند عنها مشهور میشود وسنتها متروک میشود چنانچه بعد از این آیت گفته که واگر گفته
شود بایشان که بیایید بسوی قرآن وبسوی رسول گویند بس است مارا آنچه بران یافته ایم
پیشوایان وپدران خود را اصل وقال اکثرهم لا یعقلون شرح وگفت بیشتر مردم امت هر رسولی
بی شعوری کرده پند ارند که مدد کردن الله تعالی ایشان را بمال وفرزندان دلالت میکند بر اینکه
الله تعالی بایشان خیرخواهی میکند بآنکه خلاف قول هر رسولی کرده اختلاف از پیروی ظن
میکنند مخفی نماند که این لفظ در قرآن بنظر نیامده ودر سوره مؤمنون چنین است
بل لا یشعرون پس میتواند بود که نقل مضمون آن شده باشد تا اشارت شود باینکه
مراد بیشتر امت هر رسولی است نه همه چه همه خلاف گفته الله تعالی ورسولی که بایشان
آمده نکرده اند وراه اختلاف از پیروی ظن پیش نگرفته اند اصل یا هشام ثم ذکر
اولی الالباب باحسن الذکر وحلاهم باحسن الحلیة فقال یؤتی الحکمة من یشاء
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب شرح الحکمة بکسر حا
وسکون کاف خودداری در گفتار ودر کردار از پیروی ظن مشتق است از حکمة
بفتح کاف یعنی دهنه لجام که چارپا را نگاه میدارد از حرکات بد ومراد اینجا ضد فحشا است
که در آیت سابقه براین مذکور است که الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله
یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم وفحشاء حکم بی علم است بی علم بآن چنانچه

ودر سوره یونس وسوره نحل اکثرهم لا یشکرون مسطور است

حاونتح

بیان میشود در شرح حدیث اول باب یازدهم کتاب الحجة وتفسیر حکمه بفهم وعقل می آید
در اینحدیث ومی آید در حدیث چهاردهم این باب که والحکمه وضدها الهوا ومی آید در
کتاب التوحید در کلام مصنف در ذیل باب چهاردهم که والحکمة وضدها الهوا الخطا و
حاصل هر همه یکیست ذکر مضارع در ومن یؤت وذکر ماضی در فقد اوتی نظر الا
فقد نصره الله برای اشعار باینست که خیر کثیر مقدم است بر حکمت وباعث آنست چنانچه
حکمت مقدم است بر مغفرت وفضل وباعث انهاست خیر اینجا ضد فقر است که مذکور است
در آیت سابقه براین وآن در اصل مالداریست مثل آیت سورة العادیات وانه لحب
الخیر لشدید ومراد اینجا جاری مجری مالداری وبهتر از آنست چنانچه بیان میشود
در کتاب الدعا در شرح حدیث اول باب نوزدهم که باب من ابطأت علیه الاجابة است
وتفسیر خیر کثیر بطاعة الله ومعرفة الامام می آید در کتاب الحجة در حدیث یازدهم
باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است یعنی ای هشام الله تعالی اکتفا بر زینت
ونوازش که گذشت نکرد بلکه با وجود آن یاد کرد صاحبان خردمندیها را به بهترین
یادی وزیور داد ایشان را به بهترین یادی وزیور داد ایشان را به بهترین زیوری
روشن که گفت در سوره بقره که میدهد الله تعالی بتوفیق خود نگاهداری خود از حکم بظن را
بهر که خواهد ومصلحت داند وهر که داده شود نگاهداری خود پس بتحقیق داده
شده بی نیازی بسیار ودر خاطر خود جا نمیدهد این خیر کثیر را کسی مگر صاحبان
خردمندیها چه دیگران از بی مال وجاه دنیا می شتابند واین خیر کثیر را سهل میشمارند
اصل وقال والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر
الا اولوا الالباب شرح مراد به الراسخون فی العلم ائمه معصومین است چنانچه

ومما یدل در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب شانزدهم که فیه نکت الحکمة والفهم والقضاء

ونصب امام که عرفان امام واجتناب از امام باطل باشد نوعی آید در حدیث نوزدهم باب ملعون دوازدهم مثل باب عبادات والکفر که باب الکبائر است وحاصل همه یکیست

می آید در کتاب الحجة در باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلم معنی رسوخ در علم فتوی وقضا
در مسائلست بی اختلاف که ناشی از حکم از روی اجتهاد وظن میشود چنانچه بیان می شود
در کتاب الحجة در حدیث اول باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر وتفسیرها در شرح
نان قالوا من الراسخون فی العلم فقل من لا یختلف فی علمه وظاهر حدیث دوم باب ان
الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلم اینست که ایمان اینجا بمعنی امین کردن شیعه از خطاء در تاویل
متشابه قران باشد واین موافق است با آنچه می آید در کتاب التوحید ودر حدیث آخر باب
سیت وسوم ودر کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم ومیتواند که
بمعنی کرویدن باشد ضمیر به راجع بتاویلست یا راجع بمتشابه است چنانچه می آید در کتاب
الدعاء در باب پنجاه وهشتم که باب الدعاء عند قراءة القران است که وایمانا بمتشابهه ومی
تواند بود که راجع بمضمون وما یعلم تاویله الا الله باشد وحاصل همه یکیست یعنی وگفت در
سوره آل عمران بعد از آنچه گذشت در شرح وحظ علی علیهم در خطبه وثابت قدمان در
دانش میگویند که امین کردیم تابعان خود را بتاویل متشابه قران یعنی که ببرهان معلوم
تابعان ما شد که خطا در تاویل متشابه قران نکردیم یا مراد اینست که گرویدیم باینکه علم بتاویل
متشابه قران در وقت نزول آن نمیدارد مگر الله تعالی بیان این آنکه هرچه میگوییم در تاویل
متشابه بتعمق فکر ما نیست از جانب همه صاحب کل اختیار ماست بوحی خفی حمیده برای
بیان متشابهات چنانچه گفته در سوره قیمة فَاِذَا قَرَاْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهُ
وبخاطر خود قرار نمیدهد فرق میان تاویلات پیشوایان اهل زیغ وتاویلات راسخان در
علم را کسی مگر صاحبان خردها مغزهام که سلمان وابوذر ومقداد وامثال ایشان باشند
از اهل قلوب سلیمه وافهام مستقیمه تایب یکی از صنوبات بتشنیع گفت تاویلاتی

که در

که در احادیث کافی منقول شده بدل نمیچسبد وتاویلات زمخشری وبیضاوی بدل می چسبد
گفتم ذٰلِكَ هُدَى اللهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشَاۤءُ وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ اصل وَقَالَ اِنَّ
فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ شرح وگفت در
سوره آل عمران که بدرستی که در آفریدن آسمانها وزمین وذکرگون شدن شب وروز هر آینه
دلیلها بر ربوبیت الله تعالی هست برای صاحبان خردمندیها مغزها چه ایشان اقرار میکنند که اینها
بعبث وبازیچه آفریده نشده وپیروی ظن نکرده سعی در طلب علم دین از الله تعالی بسبب پیغمبران
میکنند اصل وَقَالَ اَفَمَنْ یَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ اَعْمٰى اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ
اُولُوا الْاَلْبَابِ شرح وگفت در سوره رعد که آیا آنکس که میداند واقرار میکند که قرانی که فرو
فرستاده شده بسوی محمد از صاحب کل اختیار تو در بیان آنچه بیکباره اختلاف در آن دور
دلیل آن رود بکار آمدن آنست دبس وهر بیانی که در قران بناشد پوچ وبکار نیامدنی است
مانند کسی است که او کور است واقرار باین نمیکند بخاطر خود جا نمیدهد این اقرار را تفاوت
میان این دانا وآن کور نمیفهمد کسی مگر صاحبان خردمندیها مغزها که شیعه دوازده امامیند
اصل وَقَالَ اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اٰنَاۤءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَاۤئِمًا یَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَیَرْجُوْا رَحْمَةَ
رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ
شرح ابوبکر ابن ابی قحافه فتنه ساخت هایزوش که عمر بن خطاب وابو عبیده بن جراح
وسالم مولای ابی حذیفه وعبد الرحمن بن عوف ومغیرة بن شعبه را در زمان حیوة
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در درون کعبه جمع کرده وهمقسم شدند وکاغذی نوشتند
که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را با علی وسایر اهل بیت محمد وانگذارند چنانچه می
آید در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح والله تعالی خبر داد رسول خود را در این

در عهد

ذکر رفت در کتاب امام ابی ... الله
در کتاب احتجاج طبرسی ... بجای ... عبد الرحمن بن عوف ومغیرة بن شعبه ...

آیتها از آن فتنه وخبر داد از کافر بودن ابوبکر و کی زمان خلافتش چه دو سال بوده چنانچه
می آید در کتاب الحجة در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف
من التنزیل فی الولایة است ومشهور دو سال و چهار ماه و یا سه ماه و نه روز است و خبر داد
از راه خلاص شیعیان دوازده امام از آن فتنه تا روز قیامت وگفت در سوره آل عمران
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ آیا پس بنا بر این بیان که با هم کردند منافقان
که اگر محمد بمیرد یا کشته شود بر میگردید بر پاشنهای خود یعنی اینکه مرتد میشوید از ایمان بخدا
و رسول و دعوی ایمان میکنید مانند کسی که برگردد از جای پا بیروش که پاشنه پیش
کند و این قسم برگشتن را قهقری مینامند و رسول صلی الله علیه و آله خبر داد زن خود زینب
از این فتنه وگفت از روی اضطراب لا اله الا الله وای بر عرب از شر فسادی که نزدیک شد
گشوده شد امروز از بند یاجوج و ماجوج اینقدر و انگشت شست خود را با انگشت
پهلوی آن حلقه کرد چنانچه مذکور است در آخر نصف اول کتاب صحیح بخاری در باب قول
الله تعالی ویسئلونک عن ذی القرنین ام در اینجا بمعنی بلکه و استفهام انکاریست
وگفت در سوره زمر وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا
إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ وگردانید مردی برای الله تعالی مانندها که
امامان باطل باشند چه بر حضت الله تعالی فرمان برداری ایشان میشود پس معبود
خواهند بود تا مردم را بعد از رسول صلی الله علیه و آله گمراه کنند وگرداند از راه الله تعالی که پیروی
امامان حق باشد بگو ای محمد که بهره مند شو بکفر خود اندک زمانی بدرستی که تو از اهل جهنمی
بلکه کافر بهری که از اهل جهنم کسی است که او بجا آورنده طاعتست در ساعتهای شب
خواه در حال فروتنی و مظلومی وخواه در حال ایستادن بکار امامت چه دین خود را

ببازیچه

ببازیچه نگرفته و پیروی ظن نمیکند میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب
کل اختیار خود را این اشارت بآنست که هر که قبول نکند امام حق را کافر است پس یا ابوبکر و
تابعانش کافرند یا علی بن ابی طالب و تابعانش که فاطمه و حسن و حسین تا آخر دوازده امام
باشند چه مخالفان اقرار کرده اند که علی علیه السلم بیعت با ابوبکر نکرد تا شش ماه و بعد از فوت
فاطمه و زیادتی بد سلوکی هواخواهان ابوبکر لاعلاج بیعت کرد چنانچه در کتاب صحیح بخاری
مکرر نقل شده و می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث نوم صالح اینکه مراد بامرد ابوبکر است
و مراد بمن هو قانت تا آخر علی علیه السلم است بگو ای محمد که آیا برابر میتوانند بود جمعی که میدانند جمیع
مسایل دین را و جمعی که نمیدانند این اشارت بآنست که تا روز قیامت اشتباهی نخواهد
بود نزد صاحب انصاف و فرق ظاهر خواهد بود میان سلسله امامان باطل و سلسله امامان
حق که دوازده امام باشند بخاطر خود جا میدهد این فرق را کسی مگر صاحبان خردمندیها می آید
در کتاب الحجة در باب سی و یکم که باب ان من وصفه الله تعالی کتابه بالعلم هو الائمة علیهم السلم
اینکه ما آن جمعیم که میدانند و دشمنان ما آن جمعند که نمیدانند و شیعه ما آن خردمندانند

اصل وَقَالَ كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ شرح وگفت
در سوره ص که این قرآن کتابیست پر فایده که فرو فرستاده ایم آنرا سوی تو ای محمد تا مردم
فکر کنند آیتهای آنرا و محکم آنرا از متشابه جدا کنند و تا بخاطر خود جا دهند فرق میان آن
آیتها را صاحبان خردمندیها چه ایشان اقرار میکنند باینکه اول از پی محکمات میباید رفت
تا امام حق معلوم شود و بعد از آن متشابهات را از او باید پرسید و پیروی ظن نباید کرد
اصل وَقَالَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَىٰ
لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَقَالَ وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ شرح وگفت در سوره مؤمن

صاحبان مغزها اند
انزلناه

جهة تسلی پیغمبر صلی الله علیه و آله تا صبر کند بر نگرویدن ناخردمندان باو وایشان از اهل ستم اند که

آینه بتحقیق دادیم بسبب وحی موسی را راستی که آداب الهی باشد و دادیم بعد از آن

پیغمبران سابق بر موسی فرزندان یعقوب را که امت موسی بودند کتاب که توریة

باشد این دادن برای راه نمودن بحق و بیاد انداختن حق مر صاحبان خردها را

بود مراد اینست که جمعی که ایمان نمی آورند ناخردمندند و نزد الله تعالی اعتباری ندارند

والله تعالی گفته در سوره ذاریات که بیاد انداز مردم را چه بدرستی که بیاد انداختن

حق فائده میرساند گروندگان بخدا و رسول را مراد اینست که مؤمنین در این آیه

و اولی الالباب در آیت سابق یکجماعتند و غیر ایشان بی اعتبارند نزد الله تعالی

اصل یا هِشَامُ اِنَّ اللهَ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرَی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ یعنی عقل

شرح ای هشام بدرستیکه الله تعالی میگوید در کتاب خود در سوره ق که بدرستی که در بیان احوال

اهل بهشت و اهل جهنم هر آینه بیاد انداختن حق است برای کسی که بوده باشد او را

دل امام علیه السلام گفت یعنی خردمندی چه ناخردمند مانند کسی است که دل ندارد

اصل وَقَالَ وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ قَالَ الْفَهْمُ وَالْعَقْلُ شرح و گفت در سوره لقمان که

آینه بتحقیق دادیم لقمان را حکمت امام علیه السلام فرمود که مراد از حکمت هوشمندی و خردمندیست

نه پیغمبری اصل یا هِشَامُ اِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِاِبْنِهِ تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَکُنْ اَعْقَلَ النَّاسِ وَاِنَّ

الْکَیِّسَ لَدَی الْحَقِّ یَسِیرٌ یَا بُنَیَّ اِنَّ الدُّنْیَا بَحْرٌ عَمِیقٌ قَدْ غَرِقَ فِیهَا عَالَمٌ کَثِیرٌ

فَلْتَکُنْ سَفِینَتُکَ فِیهَا تَقْوَی اللهِ وَحَشْوُهَا الْاِیمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَکُّلَ وَقَیِّمُهَا

الْعَقْلَ وَدَلِیلُهَا الْعِلْمَ وَسُکَّانُهَا الصَّبْرَ شرح الحق بکار آمدنی پس باطل بکار نیاید

و هر جا که حق و باطل استعمال کنند این دو معنی منظور است و مراد اینجا حق اداء

که الله

که الله تعالی در کتاب خود به پیغمبر هر زمانی فرستاده السکّان بضم سین بی نقطه و تشدید

کاف جمع ساکن و مراد اینجا سکّان کشتی است که مانند دلو است برای کشتی باعتبار اینکه

هر کشتی که آنرا اندازه مسافران دریا در آن ساکن میشوند یعنی ای هشام بدرستی که

لقمان حکیم گفت پسرش را که فروتنی کن برای احکام کتاب الله تعالی تا باشی خردمندترین مردم

و بدرستی که خردمند نزد حق کم است چه بیشتر مردم کتاب الهی را گذاشته از پی شبهها

میروند ای پسرک من دنیا دریاییست ته دار بتحقیق فرو رفته و هلاک شده اند در آن

دنیا جمعی بسیار پس باید که باشد کشتی نجات تو از این دنیای پر شر و شور ترس الله تعالی

و باشد متاع کشتی تو گرویدن بخدا و رسول و باشد بادبان کشتی تو واگذاشتن

کار خود بخدای تعالی که آنچه او گوید که بکن کنی و آنچه گوید که مکن نکنی یا مراد اینست که

طلب حاجتهای خود از او کنی و باشد کارفرمای کشتی تو خردمندی و باشد معلم کشتی تو

علم که اول از پی محکمات کتاب الهی روی تا متشابهات معلوم شود و به روی ظن

نکنی و باشد سکان کشتی تو صبر که چیزی که ندانی نگویی که مبادا کشتی از راه راست

بدر رود اصل یا هِشَامُ اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ دَلِیلاً وَدَلِیلُ الْعَقْلِ التَّفَکُّرُ وَدَلِیلُ التَّفَکُّرِ الصَّمْتُ وَلِکُلِّ شَیْءٍ

مَطِیَّةٌ وَمَطِیَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ وَکَفَی بِکَ جَهْلاً اَنْ تَرْکَبَ مَا نُهِیتَ عَنْهُ شرح

المطیه بفتح میم و کسر طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین چهار پایی است

که سوارش را زود بمنزل میرساند و مراد اینجا مدد کار است یعنی ای هشام بدرستی

که هر چیزی را راه نمایی هست که بآن راهنما بچیز مطلب میرسد و راهنمای خردمندی

فکر است در عاقبت کارها و راهنمای فکر خاموشی است و بدرستی که هر چیزی را مددکاری

و مددکار خردمندی فروتنی است چه تکبر و دعویهای گزاف خردمند را از راه میاندازد

وبس است ترا در ناخردمندی اینکه کنی چیزی را که الله تعالی ترا نهی از آن کرده و آن خود را بیت

چه این دلیل ظاهریست بر ناخردمندی اصل یا هشام ما بعث الله انبیاءه ورسله

الی عباده الا لیعقلوا عن الله فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة واعلمهم بامر الله

احسنهم عقلا واکملهم عقلا ارفعهم درجة فی الدنیا والآخرة شرح ای هشام

نفرستاده الله تعالی رسولان بزرگ را که پیش از رسالت مدتی نبوت داشته اند و نه رسولان

دیگر را بسوی بندگانش مگر برای اینکه بخردمندی فرا گیرند از الله تعالی علم را در هر چه

بیکباره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و احتیاج بهم بندگانم دانستن آن شود پس هر که

ذو دانا تر بندگان بکار امر تعالی که به رسولان وحی کرده بهتر بندگانست باعتبار فرا گرفتن سخن

~~مردم بهتر بپروی رسولان میکنند و دانا تر مردم است این اشارت است بیطلان~~

احکام از امر تعالی و کاملتر بندگانست باعتبار فرا گرفتن احکام از امر تعالی تمام

~~جمعی که عوام را بازی میدهند و میگویند دانش بریاضت و صفای باطن بهم میرسد~~

~~و میگویند دانش از پیروی کتابهای جماعت فلاسفه بهم میرسد و دانا تر مردم~~

~~امر تعالی که بر رسولان وحی کرده بهتر مردم است در خردمندی و بهتر مردم در~~

بلند پایه ترین مردم است در دنیا و آخرت اما در دنیا برای آنکه لذت تسلیم

و پیروی حق از همه بالاتر است و اما در آخرت برای بسیاری ثواب اصل یا هشام ان لله

علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و

الانبیاء والائمة واما الباطنة فالعقول شرح ای هشام بدرستی که الله تعالی

راست بر مردمان دو حجت که بآنها غالب میشود در روز قیامت بر جمعی که پیروی ظن کرده

باشند یکی آشکارا و دیگری پنهان اما حجت آشکارا پس رسولان و پیغمبران و امامانند

و اما حجت پنهان پس خردها ~~یعنی که مردم ملامی وارند و خردمندی نمیکنند~~ اصل

یا هشام ان العاقل الذی لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره شرح ای

لا یشغل

بهترین بندگان او باعتبار قبول دعوت انبیا و رسل کسیست که بهترین بندگان او است باعتبار شناخت آنچه مذکور شد که فایده بعثت انبیا و رسل منحصر است در آنکه بندگان از او فرا گیرند و خود در آن تکلم نکنند

خردمند است که بیان شد در شرح یا هشام ان الله تبارک وتعالی اکمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبیین بالبیان

نور رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکاة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لا یغفلون بالقطع و باین منقطع از ابناء خود و برادران اصلا و جز از آن مستکف از رزق ... قیامت

~~کتاب الدعاء حدیث هشتم و نهم باب الدعاء للرزق که باب پنجاه و سوم است اینکه~~

~~توت نبیین و مصلین است یعنی کتاب او از حلال رزق است که سید بن شاد~~

یعنی ای هشام بدرستی که خردمند کسیست که باز نمیگرداند او را هیچ حلال شکرش را ~~و~~ باز نمیدارد

~~حلال را میداند هر چند که کم باشد و شکر آن البته میکند و خراب نمیکند بسیاری~~ حرام

~~صبرش را چه خرد حرام را میداند و تقرب و حرام نمیکند هر چند که بسیار باشد~~ اصل

یا هشام من سلط ثلثا علی ثلث فکانما اعان علی هدم عقله من اظلم نور

تفکره بطول امله ومحا طرائف حکمته بفضول کلامه واطفأ نور عبرته بشهوات

نفسه فکانما اعان هواه علی هدم عقله ومن هدم عقله افسد علیه دینه ودنیاه

شرح ای هشام هر که مسلط کرد سه چیز را بر سه چیز پس گویا خود مدد کرده بر خراب کردن

خردمندی خود بیان این آنکه هر که تاریک کرد روشنی فکر خود را بسبب درازی آرزوی

خود و برطرف کرد سخنهای خوش آینده را که از روی خواهش نفس باشد بسبب مشغولی

بسخنهای زیادتی پوچ و خاموش کرد چراغ عاقبت اندیشی خود را بسبب خواهشهای نفس

خود پس گویا مدد کرده خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود و هر که خراب کرد

کند خردمندی خود را ضایع کرد بر خود آخرت و دنیا را اصل یا هشام کیف یزکو عملک

وانت قد شغلت قلبک عن امر ربک واطعت هواک علی غلبة عقلک شرح

ای هشام اگر خردمندی نکنی چون کنی پسندیده درگاه الهی میشود طاعت تو و حال آنکه

تو کرده ای دل خود را از کار صاحب کل اختیار خود که قرآن باشد چه طلب علم مشکلات

بسبب قرآن و رسول یا امام نکردی و الله تعالی گفته که بیایید در طلب علم بسوی الله تعالی

و رسولش و پس از رسول بسوی دانایان بجمیع قرآن که دوازده امام باشند و فرمان

بردباری خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی اصل یا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ
عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا
عِنْدَ اللهِ وَكَانَ اللهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ
عَشِيرَةٍ شرح ای هشام صبر کردن بر تنهایی نشان توانایی خردمندیست پس هر که بخرد
فرا گیرد علم را از الله تعالی بسبب قرآن و رسول و امام کناره میگیرد از دنیاداران و دل
بستگان بدنیا و دل می بندد بآنچه نزد الله تعالی است که بهشت و رضوانست و هست الله تعالی
دلخوشی او در وقت یگانگی او از مردمان و رفیق او در وقت تنهایی و مالداری او در وقت
مفلسی و عزت او بی‌حاجت بخویش و قوم اصل یا هِشَامُ نُصِبَ الْحَقُّ لِطَاعَةِ اللهِ وَلَا
نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَلُ وَلَا عِلْمَ
إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ شرح الرب صاحب کل اختیار چیزی و استعمال آن
در غیر الله تعالی نمیکنند مگر با قیدی و مجازست و الربانی منسوب بر بسبت بزیادة الف و نون
برای مبالغه و مراد کسی است که ~~بتمام دل کرویده باشد بر ربوبیت رب العالمین یعنی اینکه در~~
مسئله که یکباره اختلاف در آن و در دلیل آن روا دارد حکم نکند خواه از علما باشد
خواه از متعلمین ~~و بیان این می آید در شرح حدیث اول باب یلزمهم که باب بذل العلم~~ است
یعنی ای هشام واداشته شده بکار آمدنی که آن قرآن باشد میان مردمان تا فرمان بردار
الله کنند و نمیباشد خلاصی مردمان از عذاب الهی مگر باین فرمان برداری و این فرمان
برداری بدانش است نه بظن و دانستن چیزی که یکباره اختلاف در آن و در دلیل
آن روا باد گرفتن از کسی بهم میرسد نه بریاضت یا فکر و یاد گرفتن بخردمندی تمیز
کرده میشود از باطل طلب جهل مرکب و بیان این آخر آنست که دانستن چیزی که یکباره اختلاف

فی الوحشة و صاحبه م

راغب در ثواب و زهد در دنیا بی نصیب م

دران

درآن و در دلیل آن روا نمیباشد مگر دانستنی که باین کس رسد از دانایی که آن دانا بالله
~~تعالی رب العالمین و اند بتمام دل~~ خود رای نباشد اصلا مثل رسول و وصی رسول چه
بوسیله دیگران شبهه بهم میرسد نه برهان چنانچه الله تعالی در سوره مؤمنون گفته که
وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ و شناختن دانایی آن دانا و فرق کردن میان
او و گمراهان گمراه کننده بخردمندی است و پس پس اصل نجات خردمندی باشد
اصل یا هِشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ
مَرْدُودٌ شرح ای هشام طاعت هر چند کم باشد از دانا که پیروی ظن در آن نکرده باشد
الهیست و ثواب آن چندین برابر است و طاعت هر چند که بسیار باشد از صاحب
خود رایی ناپسندیده الهی است اصل یا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا
مَعَ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا فَلِذَلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ شرح ای
هشام بدرستی که خردمند به راضی شده بمرتبه پایین از دنیا بر حالی که با خردمندی
و هوشمندی باشد و راضی نشده بمرتبه پایین از خردمندی و هوشمندی بر حالی که
با جمیع دنیا باشد چه جای بعض آن پس برای این دادن بسیار دنیا و ستدن بسیار
خردمندی و هوشمندی صاحب فایده شده سودای خردمندان چه فایده بهشت
جاودانی در این سوداست اصل یا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ
الذُّنُوبُ وَتَرْكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرْكُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ شرح ای هشام بدرستی
که خردمندان ترک کرده اند طلب زیادتیهای دنیا را پس چون ترک گناهان از ایشان
سر زند و حال آنکه ترک زیادتیهای دنیا از جمله بهتریست و ترک گناهان از جمله
واجب لازم مراد بزیادتی دنیا چیزیست که از پی آن رفتن نه واجبست و نه مستحب

زاهد در دنیا با خردمندی م

نا خردمندی م

ترک آن بهتراست چه زیادتی مال واعتبار فریبنده است حکایت شخصی گفت که میبا
که الله تعالی بمن مال بسیار دهد تا دانی که چه قسم خیرات خواهم کرد گفتم چون میدانی
که خواهی کرد گفت در دل منست چون بتو خاطرنشان کنم گفتم اگر تو خاطرنشان نمیتوانی
کردن من میتوانم کرد رضا بقضا یمن واجبست واجب را ترک کردی وخیال سنت
ازخواهش نفس اصل يَا هِشَامُ اِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ اِلَى الدُّنْيَا وَاِلَى اَهْلِهَا فَعَلِمَ اَنَّهَا لَا تُنَالُ اِلَّا بِ
بِالْمَشَقَّةِ وَنَظَرَ اِلَى الْاٰخِرَةِ فَعَلِمَ اَنَّهَا لَا تُنَالُ اِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ اَبْقَاهُمَا
شرح ای هشام بدرستی که خردمند نگاه کرد بسوی دنیاداران مگر بجفای بسیار ونگاه
کرد سوی آخرت پس دانست که آخرت دریافته نمیشود مگر بجفای بسیار پس طلب کرد
بجفای بسیار آخرترا که پایدارتراین دواست اصل يَا هِشَامُ اِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا
فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْاٰخِرَةِ لِاَنَّهُمْ عَلِمُوا اَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْاٰخِرَةَ
طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْاٰخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَ
مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْاٰخِرَةُ فَيَاْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَاٰخِرَتَهُ
شرح ای هشام بدرستی که خردمندان حرص نورزیدند در دنیا وحرص ورزیدند
در ثواب آخرت برای اینکه ایشان دانستند که دنیا خواهنده است وخواسته
شده است وآخرت نیز خواهنده است وخواسته شده است بایزوش که هرکه
خواهد ثواب آخرت را خواهش میکند او را دنیا تا تمام دریابد از دنیا رزق خود را
وهرکه خواهش کند دنیا را خواهش میکند او را آخرت بایزوش که می آید او را
مرگ پس ضایع میکند بر او دنیای او را وثواب آخرت او را چه دیگر طاعتی برای
ثواب آخرت نمیتواند کرد اصل يَا هِشَامُ مَنْ اَرَادَ الْغِنَاءَ بِلَا مَالٍ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ

نعلم انها

پس دانست که دنیا دریافته نمیشود

الحسد

لْحَسَدِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ اِلَى اللّٰهِ فِي مَسْئَلَتِهِ بِاَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ
بِمَا يَكْفِيهِ اِسْتَغْنَى وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَاءَ اَبَدًا شرح ای هشام هرکه
خواهد بی نیازی بی مال وخلاصی دل از حسود بر او باقی ماندن حقیقت اسلام را پس باید که
زاری کند بسوی الله تعالی در خواستن حاجتهای خود بایزوش که الله تعالی کامل کند خردمندی
او را چه هرکه خردمندی کند قناعت میکند بآنچه او را بس است چشم بر مال مردم ندارد
پس خلاصی دل از حسودی دارد وهرکه قناعت نکند بآنچه او را بس است در نیابد بی نیازی
را هرگز چه هرچه بهم میرسد بالاتر از آن میخواهد اصل يَا هِشَامُ اِنَّ اللّٰهَ حَكَى عَنْ قَوْمٍ الصَّالِحِينَ
اَنَّهُمْ قَالُوا رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ
الْوَهَّابُ حِينَ عَلِمُوا اَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ اِلَى عَمَاهَا وَرَدَاهَا اِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللّٰهَ
مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللّٰهِ شرح مراد بقوم صالحین اولوا الالباب است در قول الله تعالی وَمَا يَذَّكَّرُ
اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ ربنا لا تزغ وعبارت از سلمان وابوذر ومقداد وامثال ایشانست
قالوا بلفظ ماضی مبنی بر تغلیب زمان نقل بر زمان منقولست چه یذکر بلفظ
مضارعست ودر بنا بتقدیر قائلین ربنا است وحالست از فاعل یذکر پس این قول
در وقت وفات رسول صلی الله علیه وآله است که نسبت بزمان نزول آیه مستقبل است
ونسبت بزمان نقل امام علیه السلام ماضی است الا ازاغه بر گردانیدن دل از ایمان
با وجود بقای زمان بر دعوی ایمان از ظرف است وعبارت از زمان حیوة
رسول صلی الله علیه وآله است ومضاف بهدیتنا چه آن زمان نسبت بزمان قول
ماضی است رحمة عبارت از امام حق از جمله اهل البیت است چنانچه می آید در
کتاب الحجة در حدیث هشتاد وسوم وهشتاد وششم باب صد وهفتم که باب فیه نکت

ومن قنع بما یکفیه

پس ای بی نیازی بمال دارد وهرکه قناعت نکند بآنچه او را بس است

ونتف من التنزیل فی الولایه است حین ظرف قالوا است علموا بصیغه معلوم مجردات
الف لام القلوب برای عهد خارجی است ومراد دلهای جمعی از اصحاب است که امیر
المؤمنین علیه السلم را امام اول نشمردند پس تزیغ وتعود بمعنی حالست نه استقبال
ای هشام باقیماندن حقیقت اسلام تا آخر عمر مطلبی بزرگست چه بدرستی که الله تعالی
در سوره آل عمران بعد از آنچه بیان شد در این حدیث در شرح وقال والراسخون تا آخر
نقل کرده از جماعتی صالحان اینکه گفته اند در زاری بسوی الله تعالی ای صاحب کل اختیار
مامگردان دلهای ما را از حقیقت اسلام بعد از زمانی که راه نمودی ما را بسبب رسول
وببخش بما از جانب خود رحمتی بدرستی که توئی بغایت بخشنده این گفتن ایشان
وقتی بود که دانستند که دلهای جمعی از اصحاب بسبب بی توفیقی میکردند از ایمان
وتباه میکردند بسوی کوریشان وزشتیشان با وجود دعوی ایمان بزبانها
~~که شان اینست که نترسیده از بی توفیقی الله تعالی کسی که بجز بسندی فرا گرفته از الله~~
تعالی احکام او را وخودرایی کرده یا فرا گرفته مراد او را در امثال این آیات میتوانند
بود که این علم حاصل شده باشد برای قوم صالحین در زمان حیوة رسول
رسول صلی الله علیه وآله پس تزیغ وتعود برای استقبال باشد وبراین تقدیر میتواند بود که علموا
بصیغه مجهول باب تفعیل باشد ومخالفان اعتراف باینمضمون کرده اند وتغافل
میکنند بیان این آنکه در صحیح بخاری درباب سورة المائدة روایت شده از
رسول علیه السلم که گفت بعد از بیان بعض احوال قیامت الا وانّه یجاء برجال من
اُمّتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا ربّ اُصیحابی فیقال انّک لا تدری
ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت

بینهم

بینهم فلمّا توفّیتنی کنت انت الرّقیب علیهم فیقال انّ هؤلاء لم یزالوا مرتدّین
علی اعقابهم منذ فارقتهم آگاه باشید وبدرستی که در روز قیامت آورده میشوند فوجی از امت من
پس برده میشوند بجانب چپ بجهنم پس میگویم که ای صاحب کل اختیار من اینها نزدیکان منند که مهربانی
با ایشان میکردم چرا بجهنم برده میشوند پس گفته میشود که بدرستی که تو نمیدانی که چه کار کردند بعد از وفات تو
پس میگویم چنانچه گفت بنده صالح عیسی بن مریم علیه السلام که بودم بر ایشان مطلع چندانکه باقی بودم در
ایشان پس وقتی که قبض کردی مرا تو بودی وبس نگاهبان بر ایشان پس گفته میشود که بدرستی که
ایشان پیوسته بودند مرتدان قهقرایی که با وجود ارتداد دعوی ایمان میکردند مانند کسی که از جایی برگردد بر پاشنه
عقب رو وپس از ایشان که جدا شدی از ایشان انّه لم یخف الله من لم یعقل عن الله ومن
لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی معرفة ثابتة یبصرها ویجد حقیقتها فی قلبه ولا یکون
احد کذلک الّا من کان قوله لفعله مصدّقا وسرّه لعلانیته موافقا لانّ الله تبارک
وتعالی اسمه لم یدلّ علی الباطن الخفیّ من العقل الّا بظاهر منه وناطق عنه شرح لم یعقد
بیاء بنقطه وقاف ودال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است قلبه منصوب ومفعول به است مرقوم نابته
عبارت است از شناختن بینات محکمات قرآن که در آنها امر بسؤال اهل الذکر ونهی از پیروی ظن مرجح شده پس این
کلام از قبیل قول الله تعالی است در سوره نمل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ودر سوره آل عمران وما اختلف الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب ولا یکون احد کذلک باعتبار رسمها دة
یعنی متوسمین بظاهر حالت نه باعتبار نفس الامر که غیب است وبیان متوسمین مر آید در کتاب الحجة در احادیث
باب انّ المتوسّمین الذین ذکرهم الله عزّ وجلّ فی کتابه هم الائمّة والسبیل فیهم مقیم که باب بیست وهشتم است وقوله عبارت است
از قوت وقضا فعله بکسر وفتح فاء وسکون عین عبارت است از قدر مشترک میان عقل وجهل بنا بر اینکه هرکدام از آنها از

اقا عقلی است و مراد به تصدیق قولش تصدیق دلالت قولش است بر آنکه نفسش عاقل است نه جاهل
و این در ظهور نیست و قولش مخصوص علوم نیست و در معمول کتب شعر یا گوید و عیدام سره بکرسی منقط و
تشدید را منقط عبارت است از آنچه در خلوت با همراز خود در میشود و یقل و اذا خلوا الی شیاطینهم علانیه عبارت است
از آنچه در حضور جماعت از وها در میشود و لان استدلالست بر آنکه قول کذبست تا آنکه مراد اینست که در حکم
بر متوسمین معقل کی ظن کافیست بنا بر آنکه نفس حکم اله نیست بلکه محل حکم آیت مثل یقینی قبلم و قیم منقوت
و علم با آن از وسع غیر متوسمین بیرون است یعنی هر کسی که رسالت اینست که نترسیده از عذاب اله تعالی
کسی که بخود منسوب فرا نگرفته از اله تعالی احکام او را و صاحب باطن دارد و بتوسط راسخان در علم و خود درایی کرده
و هر کسی که بخود منسوب فرا نگرفته از اله تعالی بسته دل خود را بر شناختنی پاینده که میپندارد که در دل خود می یابد که از آن
در دل خود بسیار باشد کی فرا گرفته احکام از اله تعالی که کی بعد یاسر گفته ظاهر او برابر فعل باطن او راست کند بعد یاسر گفته
در کرده پنهان او برابر گفته و کرده انکار او موافق زیرا که اله تبارک اسمه راه ننموده غیر متوسمین را بر باطن پنهان دیگری
که خودمند نیست که راه راست نکه بود که ظاهر شعر از و حکایت کند از باطن او   یا هشام کان امیر المؤمنین
یقول ما عبد الله بشیء افضل من العقل یعنی ای هشام بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که پرستیده
نشده اله تعالی بطاعتی بهتر از خودمندی توضیح این میشود در شرح حدیث اول باب سیت و چهارم کتاب التوحید که باب البداء ست
متن وما تمّ عقل امرءٍ حتی یکون فیه خصال شتّی الکفر والشرّ منه مأمونان والرشد والخیر منه
مأمولان وفضل ماله مبذول وفضل قوله مکفوف ونصیبه من الدنیا القوت لا یشبع
من العلم دهره الذلّ أحبّ إلیه مع الله من العزّ مع غیره والتواضع أحبّ إلیه من الشرف
یستکثر قلیل المعروف من غیره ویستقلّ کثیر المعروف من نفسه ویری الناس کلهم خیرا
منه وأنّه شرّهم فی نفسه وهو تمام الأمر شرح ملکی است این از تتمه کلام امیر المؤمنین علیه السلام که

و ملکی است در تتمه آن خواهد آمد یعنی و کامل نمیشود خودمندی مردی تا آنکه بوده باشد در او صفتهای جدا جدا اول آنکه از کفران نعمت و ضرر رسانیدن
او خاطر جمع باشند دوم آنکه شکر نعمت او و نفع رسانیدن او را امیدوار باشند سوم آنکه مال زیادتی او
در راه اله تعالی داده میشده باشد چهارم آنکه سخن زیادتی گفتنی نکند پنجم آنکه زیاده از قدر قوت بدن نمیخورده باشد
ششم آنکه سیر نشود از دانش همه عمرش مراد اینست که همیشه در پی تحصیل مسائل ضروری دانش است در دین دانشمند
هیچ کس تفاوت ندارد با آنکه می آید در اول باب [illegible] کل علم [illegible] که حرص در طلب علم بد است چه مراد آنجا
طلب علم غیر ضروریست که طلب آن آنکس را از طلب علم ضروری وا میدارد هفتم آنکه خواری با پرستش اله تعالی باشد
پسندیده تر باشد پیش او از عزتی که با پرستش غیر اله تعالی باشد مثل پیروی امامان نادان که پرستش ایشان است چه اله تعالی
رخصت نداده در پیروی ایشان هشتم آنکه فروتنی پسندیده تر باشد پیش او از اظهار بزرگی نهم آنکه بسیار شمرد
اندک نیکی مردمان را با او و کم شمرد بسیار نیکی خود را با مردمان دهم آنکه با مردمان سلوکی نماید که گمان میبرد
که مردمان همگی بهترند از او و گمان میبرد این که او بدترین مردمان است در باطن کار رسی چه عاقبت کار معلوم کسی غیر اله تعالی
نیست [illegible] کافری که مومن شود بتوفیق و [illegible] مومنی که کافر شود بخذلان چنانکه گذشت در شرح یا هشام ان اله حکی
و این صفت دهم تمامی کار عمده است یعنی که از همه بزرگتر است یا با جمیع آنچه نام است دیگر چیزی نمانده اصل یا هشام
ان العاقل لا یکذب وان کان فیه هواه یعنی ای هشام بدرستی که خودمند دروغ نمیگوید هرچند که در آن خواهش
طبعش باشد متن یا هشام لا دین لمن لا مروّة له ولا مروّة لمن لا عقل له وانّ اعظم الناس
قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا الا انّ ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها
بغیرها شرح المروة بضم میم و ضم را بی نقطه و سکون واو و همزه و گاهی منقلب بواو میشود مصدر باب حسن است یعنی
مردمی الخطر بفتح خا با نقطه و فتح طا بی نقطه و را بی نقطه گرد و در اینجا بهاست یعنی ای هشام ثواب آخرت نیست
کسی را که مردمی نیست و در مردمی نیست کسی را که خودمندی نیست و بدرستی بزرگترین مردمان باعتبار مرتبه کسی است
که نمی بیند دنیا را برای خود کسی گرد یا این معنی که دین او برابر دنیا نیست و آگاه باشید بدرستی
که بدنهای شما را نیست بهای لایق مگر بهشت پس مفروشید آنها را ببهای غیر بهشت مراد اینست که بدنها را مفروشید

اصل بإسناد ان امیر المؤمنین علیه السلام کان یقول من علامة العاقل ان یکون فیه
ثلث خصال یجیب اذا سئل وینطق اذا عجز القوم ویشیر بالرای الذی یکون فیه
صلاح اهله فمن لم یکن فیه من هذه الخصال الثلث شیء فهو احمق شرح من در اول برای
تبعیض است واین مبنی بر این است که چنانکه مجموع سه خصلت علامت است یعنی اینها نیز علامت است وصفی نبی صلی الله علیه وآله
بر امامت کسی نیز علامت است [illegible] وراد اینجا لازم خاص است [illegible] مراد
[illegible] از جمله [illegible] امامت [illegible] بس عبارت [illegible] این سه خصلت مستلزم است [illegible] این کلام
بیان [illegible] بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] سابقت [illegible]
[illegible] عنی [illegible] هیچ [illegible] محتاج الیه
رعیت [illegible] وسوال کرده [illegible] ادری [illegible] میگفتند [illegible] مراد بقوم
[illegible] دولت [illegible] است [illegible] در کتاب الحجه در حدیث چهارم
باب [illegible] که باب [illegible] برای سوال از مشکلات
داده [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] کفت [illegible]
از آنکس الرای [illegible] وسکون [illegible] راجع بالذی است [illegible] راجع
بالذی است [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مشهور است [illegible] در کتاب
[illegible] از رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] برای
[illegible] جاهل است یعنی نادانی
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امام حق اینست [illegible] سه خصلت [illegible] جواب میکوید
چون [illegible] امیر المؤمنین [illegible] این سه خصلت
[illegible] جاهل است اصل وقال الحسن
بن علی علیهما السلام اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها

مِنْ اَهْلِهَا قِیلَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ وَمَنْ اَهْلُهَا قَالَ الَّذِینَ قَصَّ اللّهُ فِی کِتَابِهِ وَذَکَرَهُمْ
فَقَالَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ قَالَ هُمْ اُولُوا الْعُقُولِ شرح وگفت امام حسن پسر
امیر المؤمنین علیهما السلام اگر درخواست کنید حاجتهای خود را که آموختن علم ومانند آن
باشد پس درخواست کنید از جمعی که قابل درخواست آن حاجتها باشند در مجلس گفته
شد ای فرزند رسول خدا کدامند آن جمع که قابلند گفت آن جمعی اند که حکایت کرده
الله تعالی حال ایشان را در کتاب خود قرآن وثنا گفته ایشان را باین روش که گفته در سوره رعد
که بخاطر خود جا نمیدهد فرق را میان کسی که داند که حق در قرآنست وپس کسی که
کور باشد وآن را نداند مگر صاحبان خردمندیها [مغزها] وگفته در سوره زمر که بخاطر خود جا نمیدهد
فرق را میان امامان دانا وامامان نادان مگر صاحبان خردمندیها [مغزها] امام حسن
علیه السلام گفت که آن جمع که قابلند یا مراد بلفظ اولوا الالباب صاحبان خردمندیها اند اصل
وَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام مُجَالَسَةُ الصَّالِحِینَ دَاعِیَةٌ اِلَی الصَّلَاحِ وَآدَابُ الْعُلَمَاءِ
زِیَادَةٌ فِی الْعَقْلِ وَطَاعَةُ وُلَاةِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوَّةِ وَاِرْشَادُ
الْمُسْتَشِیرِ قَضَاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَةِ وَکَفُّ الْاَذَی مِنْ کَمَالِ الْعَقْلِ وَفِیهِ رَاحَةٌ لِلْبَدَنِ
عَاجِلًا وَآجِلًا شرح وگفت امام زین العابدین علیه السلام که همنشینی خوبان باعث خوبیست
ودیدن روشهای دانایان که با مردم چگونه سلوک میکنند یا در مشکلها چگونه رفتار
میکنند باعث زیادتی خردمندیست وفرمان برداری پادشاهان عدالت شعار
باعث کمال عزتست وبهره بردن از سرمایه بسود ومانند آن جهة نفقه عیال کمال مردمیست
چه با آن احتیاج بگدایی وآزار کردن مردم نمیشود وراه نمودن کسی که مشورت کند
بجا آوردن شکر نعمت الله تعالی است که اینکس را فهمی داده یا نعمت آنکس چه این کس را

قابل مشورت شمرده و باز داشتن آزار خود از مردم از کمال خردمندیست و در این
آزادی فراغت تن را در دنیا و در آخرت اما در دنیا برای آنکه کم دشمن بهم میرسد و
اما در آخرت برای خلاصی از عذاب ستم اینکس و از حساب تلافی ستم مردم
بر اینکس اصل یا هِشَامُ اِنَّ العَاقِلَ لَا یُحَدِّثُ مَنْ یَخَافُ تَکْذِیْبَهُ وَلَا یَسْأَلُ مَنْ
یَخَافُ مَنْعَهُ وَلَا یَعِدُ مَا لَا یَقْدِرُ عَلَیْهِ وَلَا یَرْجُو مَا یُعَنَّفُ بِرَجَائِهِ وَلَا یَقْدِمُ عَلَی
مَا یَخَافُ فَوْتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ شرح ای هشام بدرستی که خردمند حکایت نمیکند با کسی
که میترسد که آنکس او را دروغگو شمارد و نمیطلبد چیزی از کسی که میترسد ندادن
آنکس را و وعده بکسی نمیکند چیزی را که توانائی بر آن نخواهد داشت و امید ندارد
چیزی را که سرزنش کرده میشود بامید آن مثل خیالهای خام مردم و آرزوهای دور و
دراز ایشان در نمی آورد بر چیزی که میترسد شدن آنرا بسبب عاجز شدن
او از آن سیزدهم اصل قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِیْرٌ وَالْفَضْلُ جَمَالٌ
ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ
وَتَظْهَرْ لَكَ الْمَحَبَّةُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام خردمندی پرده ایست پنهان و
بخشش مال خوبیست نمایان پس اگر بی اندامی از تو سرزند بپوشان آنرا بداد و
بخشش خود و جنگ کن با خواهش نفس بخردمندیت که مبادا دیگر بی اندامی
از تو سرزند تا بی غش ماند برای تو دوستی باطنی مردم ترا و نمایان شود برای تو
دوستی ظاهری مردم ترا مخفی نماند که در اواخر نهج البلاغه منقول از امیر المؤمنین
علیه السلام چنین است الحلم غطاء ساتر والعقل حسام قاطع فاستر خلل خلقك بحلمك
وقاتل هواك بعقلك چهاردهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام

وعنده

وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِیْهِ فَجَرَی ذِکْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ علیه السلام اِعْرِفُوا الْعَقْلَ
وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوْا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ اِلَّا مَا
عَرَّفْتَنَا فَقَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ علیه السلام اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ اَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ
الرُّوْحَانِیِّیْنَ عَنْ یَمِیْنِ الْعَرْشِ مِنْ نُوْرِهِ فَقَالَ لَهُ اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ اَقْبِلْ فَاَقْبَلَ
فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَی خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِیْمًا وَکَرَّمْتُكَ عَلَی جَمِیْعِ خَلْقِی قَالَ ثُمَّ خَلَقَ
الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْاُجَاجِ ظُلْمَانِیًّا فَقَالَ لَهُ اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ اَقْبِلْ فَلَمْ یُقْبِلْ فَقَالَ لَهُ
اِسْتَکْبَرْتَ فَلَعَنَهُ شرح روایتست از سماعه که گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و
نزد او جمعی از شیعیان او بودند پس گذشت در مجلس یاد خردمندی و ناخردمندی پس
گفت امام علیه السلام که بشناسید خردمند را و لشکر آنرا تا راه یابید بحق گفت سماعه پس گفتم
نمیشناسیم چیزی را مگر چیزی را که بشناسانی بما پس گفت امام علیه السلام بدرستی که
الله عز وجل آفرید خردمند را و آن اول آفریده ایست از نفیسها آفرید آنرا در دست راست
عرش خود از نور خود مراد بعرش تخت حکومت پادشاهی الله تعالی است و می آید در کتاب
التوحید در باب هفتم که باب العرش والکرسی است که عرش اسم علمیست که وحی
شده برسل و مراد بدست راست عرش نیکوکارانند و آنچه نسبت بایشان دارد
پس بدکاران و آنچه نسبت بایشان دارد دست چپ عرش است و مراد بنور الله
تعالی آب خوشگوار است که از آن آفرید بهشت و اهل طاعت را چنانچه می آید در حدیث
هیجدهم و بیستم باب بیستم و گفته در سوره هود وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ پس گفت الله
تعالی عقل را برو و خود بدان بی احتیاج بوحی آنچه ~~مدرک غیب~~ نیست پس عقل رفت
بعد از آن گفت عقل را بیا بسوی ما ~~و~~ بوحی ~~بدان آنچه مدرک غیب~~ است پس عقل آمد

پس گفت الله تعالی آفریدم ترا آفریدهٔ بزرگ و سرافراز کردم ترا بر جمیع آفریدهای خود امام
گفت که بعد از آن الله تعالی آفرید ناخردمندیرا از دریای شور تلخ که از آن آتش جهنم و
بدکاران آفریده شده اند در حالی که تاریک بود پس گفت الله تعالی ناخردمندیرا
که برو وخود بدان بی احتیاج بوحی پس رفت بعد از آن گفت
خردمندیرا که بیا بسوی ما به پس بیامد و ایمان بغیب
بیاورد پس الله تعالی گفت ناخردمندیرا زیاده سری کردی پس دور کرد او را از رحمت خود
نماند که این سخن برحقیقت نیست چنانچه گذشت در حدیث
اول این باب الخ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللهُ
بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ
وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ
فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ
قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً اشح بعد از آن الله تعالی کرامت کرد
خردمندی هفتاد و پنج چیز را که لشکر اوست پس چون دید ناخردمندی آنچه را
که گرامی کرد الله تعالی بآن خردمندیرا و آنچه را که بخشید الله تعالی خردمندیرا در دل گرفت
دشمنی خردمندیرا پس ناخردمندی گفت الله تعالی را ای صاحب کل اختیار من این
خردمندی آفریده ایست همچشم من او را پیش از من آفریدی و سرافراز کردی و با وجود
این او را توانا نیز کردی و من همچنگ اویم و نیست مرا توانایی برابر توانایی او پس
بمن از لشکر مانند آنچه دادی باو پس الله تعالی گفت آری میدهم باین شرط که اگر
نافرمانی کنی بعد از آن لشکر بیرون کنم ترا و

لشکر

ولشکر ترا از رحمت خود ناخردمندی گفت که بتحقیق راضی شدم باین شرط پس داد
او را هفتاد و پنج چیز که لشکر اوست مخفی نماند که این سخن نیز برحقیقت نیست و
مراد اینست که میباید صفت چند آفریده شود که نصف آنها باعث قوت خردمندی
و نصفی دیگر باعث قوت ناخردمندی باشند تا از مرد الله تعالی مردمان را تکلیف خوب
باشد و فرمان بردار قابل بهشت شود و نافرمان بردار قابل جهنم شود الخ فکان مما
أُعْطِيَ الْعَقْلُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ
الْجَهْلِ وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ وَالتَّصْدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُحُودُ الخ فا در فکان برای تعقیب است
ومن در مما برای تبعیض است و در من الخمسة برای بیت است الخیر مرفوع و اسم کان
والایمان مرفوع معطف بر الخیر است و همچنین است والتصدیق و مراد اینست که
این سه خصلت و امثال آنها بعد از اعطا هفتاد و پنج مذکور است و سبب انهاست و مراد
بخیر نفع رسانیدن بخلق است و مراد بشر ضرر رسانیدن بخلق است و مراد بایمان
گرویدن از ته دل بخدا و رسولست و گاهی مستعمل میشود در اتیان بجمیع فرایض و
اجتناب از هر کبیره و مراد بتصدیق اقرار قولی یا فعلی است بتصدیق خدا و رسولش
در جمیع آنچه گفته اند و گاهی مستعمل میشود در بودن با صادقان که ائمه معصومین اند
و مذکورند در آیت سوره توبه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
پس بود از جمله الخ الله تعالی بخشید خردمندیرا بسبب هفتاد و پنج که لشکر خردمندی است
نیکویی با مردمان و آن مدد کار خردمندیست در همه کار و گرداندن ضد آن ضرر
رسانیدن او آن مدد کار ناخردمندیست در همه کار و گرویدن بخدا و رسول
وضد آن ناگرویدنست و اظهار راستگویی خدا و رسولش و ضد آن انکار است

والرجاء وضده القنوط والعدل وضده الجور والرضا وضده السخط والشكر وضده الكفران والطمع وضده اليأس والتوكل وضده الحرص والرأفة وضدها القسوة والرحمة وضدها الغضب والعلم وضده الجهل والفهم وضده الحمق والعفة وضدها التهتك والزهد وضده الرغبة والرفق وضده الخرق والرهبة وضدها الجرأة والتواضع وضده الكبر واو

والرجاء بمعنی مع است برای تأکید اتصالی که مفهوم شد از فا در فکان بین الرجاء منصوبست واول هفتاد و پنج است و نظائر آن منصوبست بعطف بر آن و ما هفتاد و پنج را پنج طایفه میکنیم چنانچه هر لشکری پنج طایفه میشوند مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه و هر طایفه را پانزده میکنیم فرق میان رجا بفتح را و الف ممدوده و طمع که رجا امید است و آن در دل است خواه اثری از ان ظاهر شود و خواه نه و طمع اظهار رجا است و آن خواستن است خواه بزبان و خواه بجوارح دیگر و هر کدام از اینها چون از الله تعالی باشد محمود است و از جود عقل است و چون از خلق باشد مذموم است موافق انچه مذکور است در کتاب الروضه در خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلم و هی خطبة الوسیله که فان سنح له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص فهم اینجا بفتح فا و سکون یا فتح ها بمعنی زیرکی در معاشرت با مردمان است الحمق بضم حا و سکون و ضم میم کودنی در معاشرت با مردمان تا امید از الله تعالی و ضد آن نا امیدی است و عدالت و ضد آن ظلم است و راضی بودن بقضای الله تعالی و ضد آن ناراضی بقضاست و شکر نعمت و ضد آن کافر نعمتیست و خواستن از الله تعالی و ضدان بریدن خواستن است و کارسازی خود بخدا گذاشتن و ضدان حریص بودنست در جمیع

اسباب

اسباب کارسازی و نرم دلی و ضد آن سخت دلیست و گذشتن از آزار کسی و ضد آن آزار کردنست و پیروی دانش و ضد آن پیروی نادانیست و زیرکی در معاشرت و ضد آن کودنیست و پرده بر عیب خود پوشیدن و ضد آن پرده خود دریدنست و بی اعتباری دنیا در نظر اینکس و ضد آن میل دنیا داشتنست و خوشخوئی با مردمان و ضد آن بدخوئیست و ترس از بدی و ضد آن بی باکی و فروتنی برای حق و ضد آن خود بینیست مخفی نماند که استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی گفته که رجا و طمع که درین پانزده است یکیست و گفته که فهم که درین پانزده است و فهم که در پانزده سوم یکیست و گفته که سلامت که در پانزده سوم است و عافیت که در پانزده پنجم است یکیست و گفته که کاتبان غلط کرده اند و التؤدة وضدها التسرع والحلم وضده السفه والصمت وضده الهذر والاستسلام وضده الاستكبار والتسليم وضده التسلط والحفظ وضده النسيان والتعطف وضده القطيعة والقنوع وضده الحرص والمواساة وضدها المنع والمودة وضدها العداوة والوفاء وضده الغدر التؤدة بضم تا و دو نقطه در بالا و همزه منقلبه از واو و فتح و سکون همزه و دال بی نقطه اسم مصدر باب افتعال تأمل در عاقبت کار ها حلم بکسر حا و سکون لام است السفه بفتح سین بی نقطه و فتح فا مصدر باب علم تندی و آن زود از جا در آمدنست الهذر بفتح ها و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر هرزه گوئی الاستسلام انقیاد و آن اباست الاستکبار بزرگ منشی و آن سرکشی است التسلیم دادن عنان اختیار خود بکسی

والقناع وضده الفقر

برای شنیدن و راضی شدن بهرچه انکس فرماید واینجا عبارتست از یقین کردن بمدلول
ایات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن وآن امامت ائمه هدی
علیهم السلم است موافق انچه کذشت در خطبه در شرح فقره فحج الله تا اخر السلک اضطراب
خاطر در مدلول ایات بینات محکمات الغنا بفتح غین بانقط و الف وهمزه منقلبه از یای
نیازی واینجا عبارتست از کسب محتاج الیه از جمله علم وعمل پس فقره معنی دستی از محتاج آنه
در علم وعمل است المؤاساة بهمزه که کاهی منقلب بواو میشود و سین بینقط والف مصدر
باب مفاعله مدد کردن بمال ومانند آن المنع ندادن چیزی بکسی المودة بفتح میم و فتح واو
و تشدید دال بینقط مصدر باب علم ومنع دوستی صالحان موافق ایت سوره شوری قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و تامل وضد آن شتاب زدکی است و بردباری
وضد آن تندی است وخاموشی وضد آن هرزه کوییست وآبادانی و ضد آن بزرک منشیست
ویقین بمدلول محکمات کتاب الهی وضد آن شک در انست وتاب آمد در بلاها وضد آن بی تابیست
وچشم پوشانیدن از بی ادبی کسی وضد آن باز یافت بی ادبیست وبی نیازی وضد آن تهی
دستیست و در نظر داشتن چیزی وضد آن غافل شدنست و بیاد نکاه داشتن چیزی
وضد آن فراموش کردنست و مهربانی کردن باخویشان و دوستان وضد آن دوری
ازیشانست وقناعت بانچه بیست وضد آن زیاده طلبیست و مدد کردن محتاجان
وضد آن ندادن چیزی بکسی است و دوستی صالحان وضد آن دشمنی است ودر دست
بیمان بودن وضد آن بیمان شکنی است والطاعة وضدها المعصیة والخضوع
وضده التطاول والسلامة وضدها البلاء والحب وضده البغض والصدق
وضده الکذب والحق وضده الباطل والامانة وضدها الخیانة والاخلاص

وضده

وضده الشوب والشهامة وضدها البلادة والفهم وضده الغباوة والمعرفة
وضدها الانکار والمداراة وضدها المکاشفة وسلامة الغیب وضدها
المماکرة والکتمان وضده الافشاء والصلوة وضدها الاضاعة السلامة
بفتح سین بینقط وتخفیف لام مصدر باب علم اجتناب از محل فتنه واشوب البلاء بفتح با
وتخفیف لام والف وهمزه منقلبه از واو مصدر باب نصر آزمودن و مراد اینجا کرفتاری
بفتنه وآشوبست الشهامه بفتح شین بانقط مصدر باب حسن تندی در تصور مبادی
در وقت اراده فکر فهم بفتح فا و فتح یا سکون ها بمعنی تندی در انتقال از مبادی سوی
مطالب است در فکر برای تحصیل علم بقضایایی که متعلق بمعاشرت با مردمان نیست
الغباوه بفتح غین و با یکنقط مصدر باب علم کندی دران انتقال مداراة بدال بینقط
والف که کاهی بجای آن همزه میباشد مصدر باب مفاعله است غیب بفتح غین بانقط
وسکون یا مصدر باب ضرب است وبتخفیف یا مفتوحه جمع غایب است مثل خدم خادم
وبضم غین وتشدید یا مفتوحه نیز جمع غایب است و بنابر اول مصدر بمعنی اسم فاعلست
وافراد وجمع دران مساویست وبرهر تقدیر مراد بسلامة الغیب اینست که غایبان
از ازار او نکشند بید کویی بلکه غیبت وحضور ایشان یکسانست و فرمان برداری وضد آن
نافرمان برداریست وزاری وضد آن بلندیست واجتناب از محل فتنه وضد آن کرفتار
شدنست و دوستی ظاهر با مردمان وضد آن دشمنی کسی ظاهر کردنست وراستکویی
وضد آن دروغکوییست وکردن بکار امدنی وضد آن کردن بکار نیامدنیست ورعایت
سپرده وضد آن تصرف بیجا در سپرده است وبی غرض سخن کفتن وضد آن غرض
الوده کفتن است وتندی در تصور مبادی وضد آن کندی در ان تصور است وتندی

در انتقال از مبادی بسوی مطالب در قضایای عقلیه وضد آن کندی در انست و شناختن
قدر اهل فضل وضد آن ناشناسیست و تغافل از بدکسی وضد آن بدروی کسی آوردن است
ودر حاضرانه وغایبانه مردمان بنکوهش بودن وضد آن دور و بودنست وراز خود
نگاه داشتن وضد آن برملا کردن راز است ونماز صحیح گذاردن وضد آن ضایع گذاردن
نماز است چنانچه گفته در آیت سوره مریم اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات والصوم
وَضِدُّهُ الْاِفْطَارُ وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ النُّكُولُ وَالْحَجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ وَصَوْنُ الْحَدِيثِ
وَضِدُّهُ النَّمِيمَةُ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ وَالْمَعْرُوفُ وَ
ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَالسَّتْرُ وَضِدُّهُ التَّبَرُّجُ وَالتَّقِيَّةُ وَضِدُّهَا الْاِذَاعَةُ وَالْاِنْصَافُ وَضِدُّهُ
الْحَمِيَّةُ وَالتَّهْيِئَةُ وَضِدُّهَا الْبَغْيُ وَالنَّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَذَرُ وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهُ الْخَلْعُ
وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ میثاق عبارتست از پیمان
الهی که گرفته شده در هر کتاب الهی بر جمیع مردمان اینکه نگویند بر الله تعالی مگر حق را و این
اشارتست بچند آیت از انجمله سوره حج وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَاْتُوكَ و اعلام کن در میان مردمان
بحج تا آیند نزد تو که امامی پس اصل تکلیف بحج برای ملاقات امام هر زمان وطلب علم دین
وتول بیروی ظن است ولهذا گفته میشود نزد حجر اسود که امانتی ادیتها ومیثاقی
تعاهدته لتشهد لی بالموافاة المعروف شناخته شده بخوبی و اینجا عبارتست از ماصرح به
در هر کتاب شرعیتی و آن تقدیم آیات بپیروی آیات بینات محکمات بر پیروی آیات متشابهات
بهاتست پس منکر بفتح کاف عبارتست از منهی عنه در هر کتاب شرعیتی و آن تقدیم پیروی
متشابهات بر پیروی محکماتست و این اشارتست بآیت سوره آل عمران و توبه يَاْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و آیت سوره اعراف وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

واین

وایت سوره آل عمران فَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ التبرج بفتح
سین بی نقط و سکون تا دو نقطه در بالا مصدر باب تفعل برده نوشیدن بر حالی خوب
موافق آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث پانزدهم باب بیست و سوم که باب
بی عنوان و بعد از باب الاستدراج است که ان قدرت ان لا تعرف فافعل التبرج بتاء بی نقط
وراء بی نقط وجیم خود نمائی وروزه داشتن وضد آن رخنه در روزه کردنست
وجنگ با دشمن دین وضد آن سر باز زدن از حق است و آهنگ کعبه کردن وضد آن
انداختن پیمان الهی است و سخن مردمان نگاه داشتن وضد آن سخن چینی است
ونیکویی با پدر و مادر وضد آن نافرمان برداری پدر و مادر است و بجا آوردن
فرمان چنانچه می باید وضد آن محض صورت فرمان بجا آوردنست و شناختن شدن
بخوبی وضد آن ناشناخته شده است و پوشانیدن حال خود وضد آن خودنمائیست
ودین خود را از مخالف پنهان داشتن از ترس آزار وضد آن بی باکیست با ظهار
دین نزد مخالف ومیانه گیری وضد آن طرف گیری قوم خود یا دوست خود است که می آید در کتاب
الایمان والکفر در احادیث باب العصبیة که باب صد و بیست و سوم است و رضا
از دشمن بآنچه صلاح هر دو طرف در آنست وضد آن زیاده رویست و پاکیزگی وضد آن
چرکی است و شرم وضد آن بی شرمیست ومیانه روی وضد آن از حد گذشتن است
و آسودگی بترک طلب فضول دنیا وضد آن خود را بزحمت داشتن است والسهولة
وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَالْبَرَكَةُ وَضِدُّهَا الْمَحْقُ وَالْعَافِيَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَالْقَوَامُ وَ
ضِدُّهَا الْمُكَاثَرَةُ وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَى وَالْوَقَارُ وَضِدُّهُ الْخِفَّةُ وَالسَّعَادَةُ وَضِدُّهَا
الشَّقَاوَةُ وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْاِصْرَارُ وَالْاِسْتِغْفَارُ وَضِدُّهُ الْاِغْتِرَارُ وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدُّهَا

التَّهاوُن وَالدُّعاء وَضِدُّهُ الاِسْتِنْكافُ وَالنَّشاطُ وَضِدُّهُ الكَسَلُ وَالفَرَحُ وَضِدُّهُ الحُزْنُ
وَالاُلْفَةُ وَضِدُّها الفُرْقَةُ وَالسَّخاءُ وَضِدُّهُ البُخْلُ ا السعود بضم سین بی‌نقط مصدر باب
حسن خوشحالی الصعوبة بضم صاد بی‌نقط وضم عین بی‌نقط و با یک‌نقط مصدر باب حسن
بدحالی البرکة بفتح با یک‌نقط وفتح را بی‌نقط مصدر باب نصر حسن تدبیر در اصلاح خیرها
و مبارک که مصدر باب تفاعل است فوق آنست و از آن ماخوذ است اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ
مُبَارَكَةٍ که صیغه اسم مفعول است و تبارک که صیغه باب تفاعل است فوق همه است مثل
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ومثل فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و از جمله برکت مثلی که باعث
تا پایداری بهره‌مندی از مال باشد مثل کسب آن از ممر حلال وخرج آن بی اسراف و تقتیر
المحق بفتح میم و سکون حا بی‌نقط مصدر باب منع نابود کردن چیزی مثل کسب مال از ممر
حرام و مثل اسراف در خرج و مثل اقتراض ربا موافق آیت سوره بقره يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا
سوره آل عمران لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً و بیان میشود در کتاب المعیشة در
بعض احادیث باب بیخاه و یکم که باب الرباست العافیة بعین بی‌نقط و کسر فا و تخفیف
منقلبه از واو مصدر باب نصر فارغ بودن از اهتمام بامور دنیا و کمالش اینست که از آمدن
چیزی خوشحال نشود و از رفتنش آزرده نشود و اینکه اگر کل دنیا لقمه شود در دهن یکی
نگوید که برای او زیاد است موافق آنچه می‌آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم
باب ذم الدنیا والزهد فیها که باب شصت و یکم است که لا یجد الرجل حلاوة الایمان حتی
لا یبالی من اکل الدنیا البلاء بکسر با یک‌نقط و تخفیف لام والف وهمزه منقلبه از واو مصدر
باب مساعد اهتمام بامور دنیا ومهمو منقلبه از یا مصدر باب علم لنگی جا و مانند آن
وحاصل همه دلیست زیرا که اهتمام بامور دنیا سمت کهنه و منسوخ و مردمان

القوام

القوام بفتح قاف مصدر باب نصر عدالت و مراد اینجا اکتفا بطلب قدر است از علم دین
که بآن عمل کرده شود موافق آنچه می‌آید در حدیث چهارم باب چهارم دهم که باب استعمال
العلم است المکاثرة بثا سه‌نقط و را بی‌نقط مصدر باب مفاعله خواهش اب بسیار برای
آشامیدن چنانچه در مرض استسقا می‌باشد و مراد اینجا تحصیل علمیست که بسیار
زیاد از حد محتاج الیه در عمل است و این مبنی بر تشبیه علم بآب است موافق آنچه
در حدیث ششم باب بیستم که حتی اذا ارتوی من آجن و اکتنز من غیر طائل الحکمة خود
داری از خواهش نفس که مذکور است در آیت سوره نازعات وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى
الهوی پیروی خواهش نفس که اماره بسو است الوقار بفتح واو و تخفیف قاف و را بی‌نقط
مصدر باب حسن سنگینی از روی تدبیر السعادة بفتح سین بی‌نقط مصدر باب علم نیک
بختی و آن کسب روزی از ممریست که سختی در آن نباشد مثل تجارة الشقاوة بفتح و کسر شین
با نقط مصدر باب علم بدبختی و آن از کتاب ممر معاشی است که در آن سختی هست مثل
و فسانی والمحافظة اشارت است بآیت سوره بقره حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطٰى
و آیت سوره انعام وَهُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و سوره مؤمنون عَلٰى صَلَوٰاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ الاستنکاف ننگ داشتن و با استکبار مذکور است در آیت سوره مؤمن وَقَالَ رَبُّكُمُ
ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ النَّشاط
بفتح نون و شین با نقط و طا بی‌نقط مصدر باب علم خوشدل بودن در کار ذی الکسل بفتح
کاف و فتح سین بی‌نقط کاهلی که مذکور است در آیت سوره نساء وَاِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ
قَامُوا كُسَالٰى فرح دو قسم است یکی ممدوح است و دیگری مذموم است و برابر قیاس است
حزن و از جمله فرح ممدوح است خوشحالی بنعمتی یا دفع مکروهی که حادث شود در دیگری

از ابنا جنس و اندوه از آن مذموم است و از قبیل حسد است و از جمله فرح ممدوح است
خوشحالی با یمان برسول الله و بوصی او موافق ایت سوره یونس قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ
فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ و موافق آنچه می آید در کتاب الدعاء در حدیث سیم
آخر ابواب که فانه غیر منقوص ما اعطیتنی پس اندوه با وجود ایمان بایشان بسبب فقدان
دنیا مذموم است و فرح مذموم مذکور است در آیات بسیار از انجمله آیت سوره قصص
لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ حزن بضم حاء بی نقط و سکون زای با نقط و بفتح حاء و فتح زا
مصدر باب علم است الف بضم همزه و سکون لام و فا اسم مصدر باب علم یا باب افتعال است
فرقه بضم فا و سکون را بی نقط و قاف اسم مصدر باب افتعال یا باب مفاعله است سخا بفتح سین
بی نقط و خاء با نقط و الف و همزه منقلبه از واو مصدر باب نصر و منع و علم و حسن است بخل
بضم باء یک نقط و ضم خاء با نقط و بفتح با و سکون و فتح خا مصدر باب حسن و علم است
و خوشخوئی و ضد آن بدخوئی است و حسن تدبیر در اصلاح و ضد آن نابود کردن آست
و فراغت و ضد آن مبالاتست و عدالت و ضد آن طلب علم زیاده از حد است و خود داری
و ضد آن پیروی خواهش نفس است و سنگین بودن و ضد آن سبکی است و نیکبختی و
ضد آن بدبختی است و پشیمان شدن از بد و ضد آن مجد بودن در بدیست و طلب
آمرزش گناه و ضد آن بازی خوردن بنعمتها با وجود گناهانست و نگاه داری جانب اوقات
وحد و دنمازها و ضد آن سهل انگاری انهاست و طلب حاجتها از درگاه الهی و ضد آن
استکبار است و ملولی در فرمان برداری و ضد آن کاهلی است و خوشحالی و ضد آن
دلگیریست و همنشینی با اهل صلاح و ضد آن جدائی از ایشانست و کرم بمال و ضد آن بخیلیست
وَلَا تَجْتَمِعُ هٰذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ اَجْنَادِ الْعَقْلِ اِلَّا فِي نَبِيٍّ اَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ اَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيمَانِ وَاَمَّا

سایر

سَائِرُ ذٰلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَاِنَّ اَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ اَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هٰذِهِ الْجُنُودِ
حَتّٰى يَسْتَكْمِلَ وَيَنْقٰى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْاَنْبِيَاءِ
وَالْاَوْصِيَاءِ وَاِنَّمَا يُدْرَكُ ذٰلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ
وَفَّقَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ شرح و جمع میشود این صفتهای خوب حاصل از
از خصلتها که پنج لشکر خردمندی اند مگر در پیغمبری یا کسی که پیغمبر او را بحکم الله تعالی جانشین
خود درست کرده باشد یا شیعه ما که بتحقیق خالص کرده باشد الله تعالی بتوفیق خود
دل او را تا شیعه ما شود و اما باقیمانده آن از شیعیان ما پس بدرستی که بعض ایشان
خالی نیست از اینکه بوده باشد در او بعض هر یک از این ده لشکر خردمندی و ناخردمندی
تا وقتی که کامل کند خود را و پاک شود از لشکرهای ناخردمندی پس نزد آن کامل
کردن و پاک شدن میباشد در پایه بلند با پیغمبران و جانشینان ایشان و
دریافته میشود این پایه بلند مگر بشناختن خردمندی و لشکرهای آن و بدوری
جستن از ناخردمندی و لشکرهای آن توفیق دهاد الله تعالی ما را و شما را برای
فرمان برداری و عمل که جای بسیاری رضای اوست پانزدهم اصل عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ
قَطُّ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّا مَعَاشِرَ الْاَنْبِيَاءِ اُمِرْنَا اَنْ نُكَلِّمَ
النَّاسَ عَلٰى قَدْرِ عُقُولِهِمْ شرح مراد بعباد غیر اوصیاء است چنانچه ظاهر حدیث
اول باب اختلاف الحدیث است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
سخن نگفت رسول الله صلی الله علیه و آله با بندگان الله تعالی بتمام خرد خود هرگز
اگر چه ایشان عیفهمید ندهمه را بواسطه بسیاری مقدمات زیرا که او واو صیای

مؤید بروح من امرنا چنانچه می آید در کتاب الحجة در باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام بخلاف باقی مردم و امام علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ما گروه پیغمبران مامور شده ایم از جانب الله تعالی باینکه سخن گوییم با مردم بر اندازه خردهای ایشان شانزدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام انَّ قلوبَ الجهّالِ تستفزّها الاطماعُ وَ ترتهنها المُنى وَ تستعلقها الخدائع شرح تستفز بفا و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب استفعال است المنی بضم میم و فتح نون و الف منقلبه از یا جمع منیه بضم میم و سکون نون آرزوها تستعلق بعین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم غائبه باب استفعال است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که دلهای ناخردمندان مانند جانور شکاریست از جا در می آورد ایشان را طمعها و بنظر گرو میگیرد ایشان را آرزوهای دور و دراز و بدام می اندازد ایشان را فریبهای شیطان و دنیا هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اکمل الناسِ عقلاً احسنهم خُلقاً شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام کاملترِ مردم در خردمندی کسی است که بهترِ مردم باشد در خوش سلوکی با الله تعالی و مردم این اشارتست باینکه کسی که خود را خردمند داند میباید که فسق و ظلم نکند هیجدهم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال کنا عند الرضا علیه السلام فتذاکرنا العقل و الادب فقال یا ابا هاشم العقل حباء من الله و الادب کلفة فمن تکلف الادب قدر علیه و من تکلف العقل لم یزدد بذلک الا جهلا شرح روایتست از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت بودیم نزد امام رضا علیه السلام پس در هم زبانی یاد کردیم تفاوت مردم را در خرد و در خردمندی پس امام گفت که ای ابو هاشم خرد بخششی است از جانب الله تعالی هر کسی را قدری از آن داده و باختیار آنکس نیست چه بعضی زیرک

آفریده

آفریده میشوند و بعضی کودن و خردمندی اختیاری نیست پس هر که خود را بخردمندی وا دارد توانایی آن دارد و هر که خود را بر خردمندی زیاده بر وسع خود وا دارد و کسب علم از بلند پایه تر از خود نکند یا دعوی خردمندی زیاد از آن وا دارد مثل کسی که دعوی کند که مؤید بروح من امرنا باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث یازدهم و دعوی امامت کند

نوزدهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک انَّ لی جاراً کثیر الصلوة کثیر الصدقة کثیر الحج لا بأس به قال فقال یا اسحق کیف عقله قال قلت و جعلت فداک لیس له عقل قال فقال لا یرتفع بذلک منه شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم امام را قربانت شوم بدرستی که مرا همسایه ایست بسیار نماز بسیار تصدق بسیار حج هیچ عیبی ندارد اسحق گفت که پس گفت امام علیه السلام ای اسحق چگونست خردمندیش آیا پیروی ما میکند یا نه اسحق گفت گفتم قربانت شوم نیست او را خردمندی اسحق گفت پس امام علیه السلام گفت فایده در روز قیامت نمیبرد بآنچه میکند بواسطه ناخردمندیش

بیستم اصل عن ابی یعقوب البغدادی قال قال ابن السکیت لابی الحسن علیه السلام لما ذا بعث الله موسی بن عمران بالعصا و یده البیضاء و آلة السحر و بعث عیسی علیه السلام بآلة الطب و بعث محمدا صلی الله علیه و آله علی جمیع الانبیاء بالکلام و الخطب فقال ابو الحسن علیه السلام انَّ الله لما بعث موسی علیه السلام کان الغالب علی اهل عصره السحر فأتاهم من عند الله بما لم یکن فی وسعهم مثله و ما ابطل به سحرهم و اثبت به الحجة علیهم و انَّ الله بعث عیسی علیه السلام فی وقت قد ظهرت فیه الزمانات و احتاج الناس الی الطب فأتاهم من عند الله

بما لم یکن عندهم مثله وبما احیی لهم الموتی وابرأ الاکمه والابرص باذن الله و
اثبت به الحجة علیهم شرح الزمانه بفتح زای بانقطه آفتی که استمرار میدارد احتیاج
بسوی طب کنایتست از ماهر شدن دران علم برص بفتح بار یکنقطه وفتح را بینقطه
سفیدی است که در ظاهر پوست بهم میرسد از ریخته شدن بلغم در آن و فرق
میان آن وبهق سفید اینست که موضع برص فرو رفته میشود مانند موضع داغ
وبراق میباشد وچون سوزنی در آن فرو برند نه خون ظاهر میشود ونه خوناب بخلاف
بهق سفید وشاید که نکته در ذکر ابرص وعدم ذکر اجذم این باشد که برص چون
برودتست معلوم است که سرایت نمیکند ولهذا صاحب آن در میان اهل خود
باشد سالها وباحدی از ایشان سرایت نمیکند پس ابرص نزد پادشاه حاضر میتوا(ند)
باشد برای امتحان معجز عیسی علیه السلم بخلاف اجذم زیرا که جذام از حرارتست وتوهم سرایت
در آن بسیار است یعنی روایتست از ابی یعقوب بغدادی اینکه گفت که گفت ابن
السکیت امام علی نقی علیه السلم را که چرا فرستاد الله تعالی به پیغمبری موسی بن عمران با عصایی که
همه جادوها را فرو برد وبا دست خودش که بگریبان می برد وسفید وتابان بیرون می
آمد وبا چیزهای دیگر که مانند جادو بود ~~وجادو نبود~~ وچرا فرستاد الله تعالی عیسی علیه السلم
را به پیغمبری با چیزی که ~~مانند طب بود ودوا فرمودن به بیماران ودوا فرمودن نبود~~ وچرا
فرستاد به پیغمبری محمد را صلوات فرستد الله تعالی بر او وبر جمیع پیغمبران با سخن وچیزی
~~که مانند سخنهای جماعت عرب در حیره وشعر بود وآنها نبود~~ مخفی نماند که معجزات محمد علیه السلم
بسیار است پس بعد از آنها وچیزی که امت او را تا روز قیامت معلوم شود که قرآ(ن)
اکتفا کرد پس در جواب گفت امام علی نقی علیه السلم که بدرستی که الله تعالی وقتی که فرستاد

موسی را

موسی را بود که بیشتر پیشوایان زمانه او جادوگری ویاد گرفتن آن پس داد موسی ایشان را
از نزد الله تعالی چیزی که نبود در توانائی ایشان مثل آن وچیزی که برطرف کرد بسبب آن
جادوی ایشان را چه ایشان بی اعتقاد بجادو شدند وثابت ساخت موسی بسبب آنچه
داد حجت الله تعالی را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند و
بدرستی که الله تعالی فرستاد عیسی را در وقتی که فاش شده بود در آن وقت کوفتهای
سخت ومحتاج شده بودند مردم به دوا فرمودن ویاد گرفتن آن پس داد عیسی
ایشان را از نزد الله تعالی چیزی که نبود نزد ایشان مثل آن وآن زنده کردن مردهها
برای ایشان وبینا کردن کور مادر زاد است وخوب کردن صاحب برص بحضرت
الله تعالی است وثابت ساخت عیسی بسبب آنچه آورد حجت الله تعالی را بر آن جماعت
تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند اصل وان الله بعث محمدا صلی الله
علیه وآله فی وقت کان الغالب علی اهل عصره الخطب والکلام واظنه قال الشعر
فاتاهم من عند الله من مواعظه واحکامه ما ابطل به قولهم واثبت به
الحجة علیهم قال فقال ابن السکیت تالله ما رأیت مثلک قط فما الحجة علی الخلق
الیوم قال فقال علیه السلم العقل تعرف به الصادق علی الله فتصدقه والکاذب علی
الله فتکذبه قال فقال ابن السکیت هذا والله هو الجواب شرح وبدرستی که الله تعالی
فرستاد محمد را صلی الله علیه وآله در زمانی که بود کار بیشتر پیشوایان آن زمانه سخنهای
در حیره وشعر وسخن ~~مانند آنها شعر راوی از ابو یعقوب گفت در میان نقل~~
حدیث وگمان می برم که امام بجای الکلام الشعر گفته باشد پس داد ایشان را از جانب
الله تعالی از پندهای الله تعالی وحکمهای او چیزی که باطل ساخت بسبب آنچه

کفته ایشانرا وآن چیز قرآنست وثابت ساخت محمد بسبب آن چیز حجت الله تعالی را
برآنجماعت تا اگر بیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند ابو یعقوب گفت که چون
ابن السکیت آن جوابها از امام علیه السلام شنید گفت از روی تعجب بخدا قسم که ندیدم
مثل ترا در علم هرگز پس بگو که چیست حجت الله تعالی برای امام بر خلایق در این زمان
که محمد صلی الله علیه و آله رفته و دین او باقیمانده و امام از جانب الله تعالی آشکارا نمی آورد
چیزی را که موسی یا عیسی یا محمد آوردند ابو یعقوب گفت پس امام علیه السلام در جواب او گفت که آن
حجت خرد است چه بشناسی با آن بعد از ملاحظه محکات قران امام علیه السلام راستگو را
در خبری که از جانب الله تعالی میدهد که الله تعالی راضی با مامت هست پس ورا راستگو می
شماری و میشناسی با آن امام دروغگو را در آن خبر پس دروغگو میشمری او را ابو یعقوب
گفت که چون ابن السکیت این جواب شنید گفت که بخدا قسم که جواب حق همین است و بس
و تفصیل این گذشت در شرح و خطر علی علیهم تا آخر در خطبه حاصل اینکه در محکمات قران
نهی از اختلاف از روی ظن هست اگر امام با بیروی آن محکمات حکم در میان خلایق
میکند پس در دعوی امامت راستگو است و اگر نه دروغگو پس چون خرد هست
قران محمد صلی الله علیه و آله برای امام نیز بس است و احتیاج بمعجز تازه ندارد بیست یکم اصل عَنْ اَبِي
جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ
وَاَكْمَلَتْ بِهِ اَحْلَامُهُمْ شرح و کملت بتاب تفعیل یا بر باب نصر و حسن و علم عطف است بر وضع الاحلام
بدو معنا و با این معنی مفرد ندارد و قارها و باین معنی جمع حلم بکسر حاء و سکون لام است و معنی اول
اینجا مناسبتر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که چون بکار امامت ایستد
قایم آل محمد مراد صاحب الزمان علیه السلام است بگذارد الله تعالی دست رحمت و توفیق خود را

برسربندکان

برسربندکان خود پس جمع کرده شود با آن گذاشتن خردمندیهای ایشان مراد این است
که اتفاق میکنند باهم در بیروی امام حق و در بدبیر کارها و قوی شود بسبب آن
گذاشتن و جمع کردن بدنهای ایشان در حدیثی که هر مؤمنی قوت چهل مرد بهم میرساند
بیست دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللّٰهِ الْعَقْلُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت که حجت الله تعالی بر بندگانش در ظاهر پیغمبر صلی الله علیه و آله است که معجز قران آورده
و حجت الله تعالی بر بندگانش در پنهان که میان ایشانست و میان الله تعالی خرد است
که با آن پیغمبر شناخته میشود با آوردن قران و مانند آن و امام هر زمانی شناخته
میشود بمحکمات قران که در آنها نهی از بیروی ظن هست و بیان این سند در شرح حدیث
بیستم این باب بیست سیوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام دِعَامَةُ الْاِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ
مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَ
مِفْتَاحُ اَمْرِهِ فَاِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فَطِنًا
فَهِمًا فَعَلِمَ بِذٰلِكَ كَيْفَ وَلِمَ وَحَيْثُ وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَمَنْ غَشَّهُ فَاِذَا عَرَفَ
ذٰلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ وَاَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلّٰهِ تَعَالَى وَالْاِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ
فَاِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ وَوَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ
فِيهِ وَلِاَيِّ شَيْءٍ هُوَ هٰهُنَا وَمِنْ اَيْنَ يَأْتِيهِ وَاِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَذٰلِكَ كُلُّهُ مِنْ
تَأْيِيدِ الْعَقْلِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ستون خوبیهای آدمی خردمندیست
و خردمندی چیزیست که از آن بهم میرسد چهار چیز اول پی بردن بعیب امامان باطل
بسبب محکمات قران دوم فهمیدن پایه امامان حق سوم نگاهداشتن حد خود در

قران و مانند آن یا ادم یاد کرفتن مسائل دین از امامان حق بخردمندی کامل میشود آدمی

و این خردمندی راهنمای آدمیست و چراغیست که آلت دیده وری اوست و کلید کار بسته او

پس اکر شد مددکاری خردمندی آدمی از جانب برهان مثل شواهد ربوبیت و محکمات قران

که هر یک دالست بر حاجت در هر زمان بامامی که پیروی ظن نکند چنانچه کذشت در شرح خطبه

شد دانا بمسائل دین نکاه دارنده حد خود شناکوی امامان حق عیب کوی امامان باطل فهم

کننده امامان حق پس شد دانا بسبب آن صفتها باینکه چون شد حال این امت بعد از

پیغمبر علیه السلم و اینکه چرا چنین امری شد که راه باطل پیش کرفتند مراد اینست که بسبب ایثار حیوة

دنیا بر آخرت چنانچه الله تعالی خبر از آن داده در سوره الاعلی یا بسبب نفاق منافقان شد

چنانچه بیان میشود در حدیث اول باب بیست و دوم که باب اختلاف الحدیث است و دلالت

بر آن میکند آنچه منقولست در صحیح مسلم کتاب از عمار از حذیفه از رسول صلی الله علیه و آله

در اوایل عشر دهم در باب صفات المنافقین و اینکه امامت بحق در جایی و کسی است که

محکمات قران دلالت بر امامت او کند و شناخت امامی را که براه حق مینماید او را و امامی

را که براه باطل مینماید او را پس وقتی که آدمی شناخت آنها را که کفتیم شناخت سلوک خود را

و کسی را که با او باید پیوست و کسی را که از او جدایی باید کرد و خالص کرد یکانکی را برای الله تعالی

~~بسبب ترک پیروی ظن در احکام الهی چه آن شریک تراشیدن است برای الله تعالی در حکم~~

~~و خالص کرد~~ اقرار بزبان برداری خود را برای الله تعالی و رسولش و جانشین رسولش

بسبب ترک پیروی ظن پس وقتی که آدمی بجا آورد این اخلاص را شد تلافی کننده آنچه را

که برطرف شده از میان اکثر مردم از آن اتباع محکمات قرانست و سر راه کیرنده بر دشمنی

که در کار آمد نست بر سر او آن دشمن شیطان و تابعان او از مخالفان است چه می شناسد

آن

آن آدمی مذهبی را که او در آنست و میشناسد اینرا که بر اوست او چه در آن مذهبست

مراد اینست که بدلالت شواهد ربوبیت و محکمات قرانست و میشناسد اینرا که از کجا

و کدام راه آن دشمن می آید او را و میشناسد اینرا که بازکشت آن دشمن بسوی حیست

از شبهات و اینها که مذکور شد همکی بسبب مددکاری خردمندیست او را یا مراد اینست

که بسبب مددکاری محکمات قرانست خردمند را بیست و چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ

علیه السلم قَالَ الْعَقْلُ دَلِیلُ الْمُؤْمِنِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که

کفت خردمندی راهنمای کرونده بخدا و رسولش است بیست و پنجم اصل قَالَ رَسُولُ

اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَا عَلِیُّ لَا فَقْرَ اَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ اَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ

شرح لا برای نفی جنس است فقر مبنی بر فتح است اشد مرفوع و خبر لاست یعنی

کفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی هیچ بی چیزی بدتر از ناخردمندی نیست و

هیچ دارایی پر فایده تر از خردمندی نیست بیست و ششم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ

لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ اَقْبِلْ فَاَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ فَقَالَ لَهُ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی

مَا خَلَقْتُ خَلْقًا اَحْسَنَ مِنْكَ اِیَّاكَ آمُرُ وَ اِیَّاكَ اَنْهَی وَ اِیَّاكَ اُثِیبُ وَ اِیَّاكَ

اُعَاقِبُ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب بیست و هفتم اصل عَنْ اِسْحٰقَ

بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم الرَّجُلُ آتِیهِ وَ اُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِی فَیَعْرِفُهُ كُلَّهُ

وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِیهِ فَاُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَیَسْتَوْفِی كَلَامِی كُلَّهُ ثُمَّ یَرُدُّهُ عَلَیَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ

آتِیهِ فَاُكَلِّمُهُ فَیَقُولُ اَعِدْ عَلَیَّ فَقَالَ یَا اِسْحٰقُ وَمَا تَدْرِی لِمَ هٰذَا قُلْتُ لَا قَالَ الَّذِی

تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَیَعْرِفُهُ كُلَّهُ فَذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ فَاَمَّا الَّذِی

تُكَلِّمُهُ فَیَسْتَوْفِی كَلَامَكَ ثُمَّ یُجِیبُكَ عَلَی كَلَامِكَ فَذَاكَ الَّذِی رُكِّبَ عَقْلُهُ

نِیَّتِهِ فی بَطْنِ اُمِّهِ وَاَمَّا الَّذی تُکَلِّمُهُ بِالْکَلامِ فَیَقُولُ اَعِدْ عَلَیَّ فَذاکَ الَّذی رُکِّبَ
عَقْلُهُ فیهِ فی بَعْدِ ما کَبُرَ فَهُوَ یَقُولُ لَکَ اَعِدْ عَلَیَّ شرح روایتست از اسحق بن عمار
که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که گاهست که نزد او می آیم و میگویم با او بعض سخن
خود را پس تمام نکرده همه آنرا میفهمد و بعض مردم کسی است که نزد او می آیم پس با ادمی
گویم تمام سخن خود را پس همه آنرا میفهمد و جواب میگوید چنانچه گفته ام با او و بعض
مردم کسی است که نزد او می آیم پس با او میگویم تمام سخن خود را پس چون نمیفهمد
میگوید باز بگو سخن خود را با من پس امام علیه السلم گفت ای اسحق ایا تو نمیدانی که
چراست این گفتم نه گفت آنکه سخن را تمام نکرده میفهمد کسی است که خمیر کرده آب
که نطفه او ازان حاصل شده با خردش در پشت پدر و آنکه تمام سخن خود را با ادمی
گوئی پس همه را میفهمد پس ازان جواب میگوید چنانچه گفته کسی است
که جا داده شده خرد او درا در شکم مادرش و آنکه تمام سخن خود را با او میگوئی
پس میگوید باز بگو کسی است که جا داده شده خرد او در او بعد از بیرون آمدن از
شکم مادرش پس او میگوید ترا باز گو با من مراد اینست که این تفاوت باختیار غیر الله
تعالی نیست بیست و هشتم اصل قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِذا رَاَیْتُمُ الرَّجُلَ کَثیرَ
الصَّلوةِ کَثیرَ الصِّیامِ فَلا تُباهُوا بِهِ حَتّی تَنْظُرُوا کَیْفَ عَقْلُهُ شرح گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم که دیدید مردم را بسیار نماز و بسیار روزه پس منازید
بآن تا نگر کنید که چونست خردمندی و پیروی حق او بیست و نهم اصل عَنْ مُفَضَّل
بْنِ عُمَرَ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ علیه السلم قالَ یا مُفَضَّلُ لا یُفْلِحُ مَنْ لا یَعْقِلُ وَلا یَعْقِلُ
مَنْ لا یَعْلَمُ وَسَوْفَ یَنْجُبُ مَنْ یَفْهَمُ وَیَظْفَرُ مَنْ یَحْلُمُ وَالْعِلْمُ جُنَّةٌ وَالصِّدْقُ

عزّ

عِزٌّ وَالذُّلُّ لِلْجَهْلِ ذُلٌّ وَالْفَهْمُ مَجْدٌ وَالْجُودُ بِالْمالِ نُجْحٌ وَحُسْنُ الْخُلْقِ مَجْلَبَةٌ
لِلْمَوَدَّةِ شرح یفلح بفا و حا بینقطه بصیغه مضارع غایب باب افعالست ینجب
بنون و جیم و با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است یحلم بحا
بینقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است جنه بضم جیم و تشدید نون
است نجح بضم نون و سکون جیم و فتح لام و باء یکنقطه و تاء تانیث بصیغه
اسم مکان باب نصر و ضرب برای کثرت است یعنی روایتست از مفضل بن عمر
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت ای مفضل نجات از عذاب آخرت نمییابد کسی
که خردمندی نمیکند و خردمندی نمیکند کسی که پیروی ظن میکند و طلب علم
دین از علما که دوازده امام باشند نمیکنند یا مراد آنست که گوش بمحکمات قران
که در آنها نهی از پیروی ظن هست نمیکند تا علم حاصل کند بمضمون آنها چون در
زمان حضرت رسول علیه السلم پیش از شوکت اهل اسلام کافران و منافقان مسلمانانرا
اراذل و ذلیلان مینامیدند میگفتند که مسلمانان زادگی ندارند و خوار و خود را
نجیب و عزیز میشمردند شیعه حلم ورزیده میگذرانند تا زمان ظهور صاحب الزمان
علیه السلم پس امام علیه السلم اشارت بآن کرده جزو اول از ظهور صاحب الزمان با یزد و ش
که گفت و خواهد آمد بعد ازین بزمانی بسیار زمانی که زادگی و نجابت بهم رساند
باقرار مخالفان هر که میفهمد بمحکمات قران امامان حق را و ظفر بر دشمنان یابد کسی که
میگذراند بیچگونی و آزار دشمنانرا بعد ازان اشارت کرد امام علیه السلم بجواب این
پوچهای مخالفان و گفت که و دانستن محکمات قران که در آنها نهی از پیروی ظن
و جواب پوچهای کافران و منافقان هست سپریست که بآن دفع شبهه‌های

مخالفان دمز شیطان میشود مراستکوی کسی هر احکام الهی چنانچه مردم ایمن میشوند
ازخطای او عزیست نه بزرگی دنیا این اشارتست بجوابی که الله تعالی منافقان را
داده چه گفته در سوره منافقین وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَعْلَمُونَ زیراکه لام در لله برای ملکیت است ومراد بمؤمنین ائمه است چنانچه
می آید درکتاب الحجة درحدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام ومراد اینست
که عزت سروری مملوک الله تعالی است وبس وثابتست برای رسولش وبرای این
کنندگان بدادن الله تعالی نظیر قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء ولیکن
منافقان کارشان اینست که گوش بحجت نمیکنند تادانند وناخردمندی خواهش است
نه بی اعتباری دنیا وبخشیدن امام دانا بزرگیست نه تن دردادن بدننگ چاکری امام
نادان برای بزرگی دنیای فانی بعد ازان امام علیه السلام اشارت کرد باینکه مخالفان
گوش بمحکمات قران اگرنکنند تقیه بایدکرد بانیروش که گفت وبخشش مال بطلب رسید نیست
چه بآن دفع ضرر دشمنان میتواندکرد وخوشخوی جای کشش بسیاراست دوستی بالطبع را
۴۰ ل وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ شح ودانا باحوال اهل زمانه خود درنمی آورد
براو شبهها اشارت بجواب مخالفانست که میگویند چون میشود که اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
که درجنگها همراهیها کرده باشند وشب وروز درخدمت باشند یکبار ترک گفته او کرده
ازدین او مرتد شوند وترک وصی او کنند مگرجماعت کمی جواب اینست که کسی که مشهور
آن بصلاح را از اهل زمانه خود می بیند که چون دنیایی رو بایشان کند پیتاب شده از حال
خود میگیرند باکی ازمانند این شبهها ویر دهاندارد دربرگشتن امت را مگرجماعت کمی را
نمی انکارد دمی آید درکتاب الروضه بعد ازحدیث نوح والله ما العجب ممن هلک کیف هلک

ولکن

ولکن اعجب ممن نجا کیف نجا بخدا قسم که تعجب نمیکنم از جمعی که گمراه شدند بعد از رسول که چگونه
گمراه شدند ولیکن تعجب میکنم ازان جمعی که ازاین فتنه نجات یافتند ورگفته رسول ایستادند
که چگونه نجات یافتند چه دنیا وحکومت را ترک کردن برای رضای الهی بسیار مشکل
است بر بیشتر مردم ۴۱ ل وَالْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ شح دوراندیشی اینست که از ظاهر مردم بازی
نخورند وبدگمان باشند تاخلافش معلوم شود چه باطن اکثر مردم بد است ۴۲ ل وَبَيْنَ
الْمَرْءِ وَالْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَالْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا شح ووصلت مرد وخردمندی امامیست
امام دانا دوست میدارد که هرمردی باخردمندی باشد تادین اسلام رواج گیرد
وامام نادان میخواهد که هرمردی بیخردمندی باشد تاشرک رواج گیرد درصورت اسلام
ازاین تقریر ظاهر میشود که بین مرفوع ومبتدا است العالم بکسر لام مضاف الیه است والحکمة
عطف است برالمرء نعمه مرفوع وخبرمبتدا است العالم بکسر لام مضاف الیه است والجاهل
مرفوع وخبرمبتدا است ومضاف الیه است وضمیرهما راجع بالمرء والحکمه است ۴۳ ل
وَاللّٰهُ وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ وَعَدُوُّ مَنْ تَكَلَّفَهُ شح وخدای تعالی دوست کسی است که خدا را
بربوبیت میشناسد وپیروی ظن نمیکند ودشمن کسی است که بجز دلبسته خدا
شناسی را و را رب العالمین نشمرده پیروی ظن میکند چه قبول کردن حکم غیرالله
تعالی درمسئلی که بیکاره اختلاف درآن ودردلیل آن میرود قبول کردن شریکیست
برای الله تعالی ۴۴ ل وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ وَالْجَاهِلُ خَتُورٌ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ وَإِنْ
شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَمَنْ كَرُمَ أَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ
كَبِدُهُ وَمَنْ فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ
هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ شح خردمند بخشاینده بی ادبیهاست

وامام نادان ازرده وصلت مرد وخردمندیست
چه امام دانا دوست میدارد که هرمردی باخردمندی
باشد تادین اسلام رواج گیرد والمرء مرفوع
المرء مضاف الیه است والحکمه عطف است برالمرء
والنعمه مرفوع و خبرمبتدا است

وناخردسند وزیب دهنده است اظهار بخشایش میکند و در دل میکیرد واکر خواهی کرامی داشتن

مردم ترا پس نرمی کن با مردم واکر خواهی خوار داشتن مردم ترا پس درشتی کن با مردم وهرکه

خوبست خاك او که ازان آفریده شده نرم است دل او وهرکه نخاله است خاك او صاحب

جکراست وجرات بر مردم میکند وهرکه شتاب میکند در کفتن وکردن در می افتد در بلایی

که دور می افتد در آن از نجات وهرکه عاقبت اندیشی میکند خود داری میکند از دخول در امور مشتبه

در آنچه نمیداند وهرکه رود در آمد در کاری بیدانش برید بینی خود را وخود را عیبناک کرد

اصل وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يُكْرَمْ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ

تَهَضَّمَ كَانَ أَلْوَمَ وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ أَحْرَى أَنْ يَنْدَمَ شرح لم يسلم بسین بی نقطه

بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب افعال است تهضم بتشدید

بضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب تفعل است الوم بفتح همزه وسکون لام وفتح واو

افعل التفضیل برای مفعول است احری بحاء بی نقطه و راء بی نقطه والف منقلب از

یاء بصیغه افعل التفضیل باب علم است ان بتقدیر بان است یندم بنون ودال بی نقطه

بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است یعنی وهرکه کوش نکند محکمات قرآن را تا دانند

آنها را نمیفهمد بیقین که امام حق کیست چه پندارد که کسی که پیروی ظن کنند

امام میتواند بود وهرکه آنرا نفهمد سلامت نماند از شبهتی چند که مخالفان شیعه امامیه

میکنند وهرکه ازین سلامت نماند عزیز نیست نزد الله تعالی وهرکه عزیز نیست نزد او بی توفیق

میشود وهرکه بی توفیق باشد میشود سرزنش کرده شده تر مردم در روز قیامت وهرکه

میشود سزاوار تر مردم باینکه پشیمان شود از کرده خود سیم ام اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

مَنِ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَاغْتَفَرْتُ فَقْدَ مَا سِوَاهَا

(و من تفقهم)

(باشد ضایع)

ولا

وَلَا أَغْتَفِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَلَا دِينٍ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَوةٍ

مَعَ مَخَافَةٍ وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَوةِ وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ شرح الاستحکام استوار

وصاحب اعتبار شدن الخصلة بفتح خاء با نقطه صفت خوب وصفت خوب خواه

بد وا ینجا هر دو مناسبت الخیر دین واری وتفسیر دین کذشت در شرح حدیث ششم

این باب وکذشت در حدیث چهاردهم این باب که خیر وزیر عقل است پس هفتاد و

چهار صفت این باب تابع خیر خواهند بود یعنی کفت امیر المؤمنین علیه السلام هرکه استوار شود

برای من در او یك صفت از صفتهایی که تابع خیرند که وزیر عقل است قبول میکنم او را

که از شیعه من است برای آن صفت که استوار شده ومی بخشم استوار نبودن غیر

آن صفت را در او ومی بخشم نبودن خردمندی را که لازم دارد نبودن دین او را نیز چه

جدایی پیرو از دینداری جدایی از ایمن بودن از عذاب الهیست پس آنکس که دین

داری ندارد کوارایی ندارد زندکی با ترس عذاب الهی ونداشتن خردمندی نداشتن

زندکیست وسنجیده نمیشود ناخردمند مکر بمردکان چه مانند ایشانست وپس

مخفی نماند که درین کفتکو اشارت شده باینکه کسی که عقل ودین ندارد هیچ خصلتی

در او استوار نیست پس اکر خصلتی در او باشد محض ظاهر خواهد بود ودر روز قیامت

اعتباری نخواهد داشت سی یکم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ

دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ شرح امیر المؤمنین علیه السلام کفت که خود پسندی مرد دلیل است بر

سستی خرد او ومراد بخود پسندی ادبار در مواضع اقبال است وبیان شد در شرح حدیث

اول یا مراد اعم ازان آیت چنانچه کفته اند که راست بدتر از دروغ خودستایی است اکر

راست باشد پس اکر دروغ باشد چون خواهد بود سی دوم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ

عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال ذکر عنده اصحابنا و ذکر العقل قال فقال لا یعبأ
باهل الدین ممن لا عقل له قلت جعلت فداک ان ممن یصف هذا الامر قوما
لا باس بهم عندنا و لیست لهم تلک العقول فقال لیس هولاء ممن خاطب
الله ان الله خلق العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال و عزتی و
جلالی ما خلقت شیئا احسن منک او احب الی منک بک آخذ و بک اعطی

شرح روایتست از حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلم حسن گفت که مذکور شد نزد امام
رضا علیه السلم طاعت یاران ما که شیعیان باشند و مذکور شد که نشان خردمندی است
که بواسطه علم بوجه حکم نکنند در مسئله که در آن و در دلیل آن یکباره اختلاف رود
خواه با دعوی علم بآن مسئله باشد و خواه با اقرار بظن حسن گفت که پس امام رضا
علیه السلم گفت اعتبار کرده نمیشود نزد الله تعالی اهل ورع و طاعت از جمله جماعتی که خردمندی
با معنی که دین دارند اما دین حق ندارند و اقبال و ادبار که مذکور شد در حدیث
اول این باب نمیکنند گفتم قرابت شوم بدرستی که از جمله جمعی که اعتقاد دارند با ما
شما قومی اند که عیبی ندارند باعتقاد ما و نیست ایشان را آن خردمندیهایی که
میگویی مراد اینست که خود رایی میکنند پس امام علیه السلم گفت در بیان اینکه ایشان
عیب بزرگی دارند که نیستند این قوم از جمله جماعتی که الله تعالی ایشان را اعتبار کرده و
با ایشان سخن گفت در ضمن سخن با خردمندی بیان این آنست که بدرستی
که الله تعالی آفرید خردمندی را پس گفت باو بیا بسوی ما وحی پیغمبران در آن چه عیب است
~~از مسائل پس او آمد مرا تعیب معلوم است که در آن و در دلیل آن اختلاف یکباره~~
~~میرود و ببینم با گوش یا مانند آن فدا است نشده گفت او را که برو و حکم کن در عمل~~

پ

با احتیاج بوحی ~~الهام~~ ~~غیب~~ پس او رفت پس الله تعالی گفت که قسم بعزت و
بزرگی خودم که دنیا نیافریدم چیزی بهتر از تو حسن شک کرد و گفت که یا بجای بهتر از تو
گفت که محبوبتر بسوی من از تو سبب وجود ~~تو بهشت را از بعضی و لیکیم و بجمعی~~ بیان
این گذشت در حدیث اول این باب سی و سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس
بین الایمان و الکفر الا قلة العقل قال قیل و کیف ذاک یا ابن رسول الله قال
ان العبد یرفع رغبته الی مخلوق فلو اخلص نیته لله لاتاه الله الذی یرید فی
اسرع من ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که نیست پرده میان ایمان
یعنی نگاه دارنده کفر ایمان را از انکه کار در که بر کفر غالب آید مگر کمی خردمندی راوی گفت که
گفته شد در مجلس که برای چه بود این سخن ای فرزند پیغمبر خدا گفت که برای آنکه
بنده گاهی از کمی خردمندی میبرد حاجت خود را بسوی بنده دیگر پس اگر صاف نیاز
بقصد خود را برای الله تعالی و طلبد آن حاجت را هر آینه میدهد او را الله تعالی آنچه
میخواهد در زمانی زودتر از زمان بردن حاجت بسوی آن مخلوق یا از زمان
دادن آن مخلوق اگر دهد مراد اینست که چون این بخاطر رسید گفتم از کمی خردمندی
چنانچه این سنادی می آید که بدتر از این است سی و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان امیر المؤمنین علیه السلم یقول بالعقل استخرج غور الحکمة و بالحکمة استخرج
غور العقل و بحسن السیاسة یکون الادب الصالح قال و کان یقول التفکر
حیوة قلب البصیر کما یمشی الماشی فی النور بحسن التخلص و قلة التربص شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امیر المؤمنین علیه السلم میگفت در
بیان اینکه خردمندی و خودداری در خواهشهای نفس هر کدام آن دیگری را کامل

سیازد که بخردمندی پیدا کرده میشود بهایت خودداری در خواهشهای نفس و بجود آرد
در خواهشهای نفس پیدا کرده میشود بهایت خردمندی و بخوبی نگاهبانی خود حاصل
میشود آداب خوب که در قرآن الله تعالی مردم را بآن تکلیف کرده امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که و میگفت امیر المؤمنین علیه السلم که فکر کردن در عاقبت کارها زندگی دل مرد دیده
وراست و مانند مشعلیست که میرود در تاریکیهای شب بآن مشعل مرد رونده با خوبی
نجات از چاه و مانند آن و کمی در رنگ در راه رفتن باب دوم اصل باب فرض العلم و وجوب
طلبه والحث علیه شرح این باب بیان لازم ساختن الله تعالی است علم دین را و واجب
بودن طلب علم دین و حریص کردن ائمه معصومین علیهم السلم مردم را بطلب علم دین در این
باب ده حدیثست اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل
مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب علم دین لازم
ساخته الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر مسلمان مراد آنست که بر هر کس طلب علم لازم است
و مسلمان فرمان برداری میکند آگاه باشید بدرستی که الله تعالی دوست میدارد طالبان
علم دین را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال طلب العلم فریضة شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت طلب علم دین لازم ساخته الله تعالی است در محکمات قرآن بر هر
کس سوم اصل سئل ابو الحسن علیه السلم هل یسع الناس ترک المسئلة عما یحتاجون الیه
فقال لا شرح پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا گنجایش دارد مردم را نپرسیدن حکم
چیزی که حاجت می‌افتد ایشان را بآن چیز پس امام علیه السلم گفت که نه چهارم اصل سمعت امیر
المؤمنین علیه السلم یقول ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا وان
طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه

عادل

عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم والعلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه من اهله
فاطلبوه شرح شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلم میگفت که ای مردمان بدانید که صحت
فروتنی نزد الله تعالی طلب علم باحکام الهی و عمل بآنست آگاه باشید و بدرستی که طلب
علم باحکام الهی واجبتر است بر شما از طلب رزق چه بدرستی که رزق قسمت کرده
شده است میان شما و ضمان داده شده است برای شما بآن روش که بتحقیق قسمت کرده
رزق را عادلی که الله تعالی باشد و ظلم و خلاف مصلحت در قسمت نمیکند و ضامن شده این
رزق را در قرآن و البته وفا بضمان خود میکند و علم نه چنین است بلکه در خزانه‌های
امامان بحق جا داده شده است و بتحقیق شما مامور شدید بطلب آن علم از آن امامان
کسی برای شما ضامن نشده چنانچه در سوره انعام گفته و ما انا علیکم بحفیظ پس طلب کنید
آن علم را پنجم قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة این ظاهر است
از شرح حدیث اول ششم قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل
مسلم الا و ان الله یحب بغاة العلم این ظاهر است از شرح حدیث اول هفتم سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو
اعرابی ان الله یقول فی کتابه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا
الیهم لعلهم یحذرون شرح التفقه مصدر باب تفعل که مطاوع باب تفعیل است
فرا گرفتن کسی از دیگری فقه را الفقه بکسر فا و سکون قاف مصدر باب علم و حسن فهمیدن
و فهمیدن چیزی بمعنی علمی که عمل بآن شود پس فقه و فهم اخص مطلق است از علم زیرا که علم را بعمل
فقه نمیگویند الدین بکسر دال و سکون یا خداپرستی و آن دو قسم است اول حق دوم باطل
دین حق آنست که موافق ما انزل الله علی رسوله باشد و ما انزل الله علی رسوله عبارتست

از آنچه در محکمات قرآن بسیار صریح و مکرر شده و آن نفی از پیروی ظن و از اختلاف در
فتوی یا قضا از روی ظن است موافق آیت سوره بقره إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ
الْبَيِّنَاتِ و آن در جمیع شرایع انبیا قرار داده شده چنانچه در امثال آیت سوره شوری است که
شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ
اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ و آن صراط مستقیم و ملة ابراهیم است
مثل آیت سوره فاتحه که اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و بیان شد در شرح اول خطبه و سوره
انعام که قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و آنست احسن الحدیث و کتاب متشابه و مثانی که در آیت سوره زمر است
که اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ و بیان میشود در کتاب التوحید
در شرح حدیث سوم باب النوادر که باب بیست و سوم است و باین واضح میشود
آیت سوره توبه که الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ بنابر این حدود بمعنی اطراف باشد خواه اطراف داخله
و خواه اطراف خارجه موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب الرد الی الکتاب
والسنه که باب بیست و یکم است که ما خلق الله حلالا و لا حراما الا و له حد کحد الدار
فما کان من الطریق فهو من الطریق و ما کان من الدار فهو من الدار پس حدود ما انزل
الله علی رسوله دو نوع باشد اول حدود داخله و آن مسائلی باشد که عمل بآن محکمات
بی علم بآن مسائل میسر نیست دوم حدود خارجه مثل غلو و انتحال و تاویل که بیان میشود
در شرح حدیث دوم باب آینده و علم اعراب بآن حدود موقوفست بر آمدن بعض ایشان

سوی

سوی دار العلم و سؤال اهل الذکر و آن اعراب بنا نمیدند و بمکابره از محکمات تاویل
و تخصیص نامعقول کردند و پیروی ظن در بعض احکام الله تعالی و اختلاف از روی
ظن کردند بغفلت از اینکه در هر زمان تا انقراض دنیا عالمی بجمیع نفس احکام الله تعالی
خواهد بود و اگر متمکن نشوند از علم ببعض احکام الله تعالی در آن مسائل میکنند بوسیله
طوایف فرق بین آن اعراب کافر مدعی ایمان شدند موافق آیت سوره حجرات قَالَتِ
الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مراد
باعراب درین دو آیت اکثر اعرابست بقرینه آیت سوره توبه که وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ منکر احتراز است از کسی که آن محکمات قرآن را شنیده باشد
و احتراز است از کسی که آنها را شنیده باشد و معنی تحت اللفظ آنها را نفهمیده باشد
مثل بعض عجم زیرا که ایشان مستضعفند و شاید که معذور باشند الاعرابی بتشدید یا
نسبت واحد اعراب که بمعنی ساکنان بادیه از جمله عربست نظیر جن و جنی و مراد اینجا
صاحب کفر و نفاق است که حال اکثر اعرابست در سوره توبه چنین است وَمَا
كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي
الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ و درین آیت چند
احتمال است از آنجمله که مستنبط است از قول امام درین حدیث که فهو اعرابی اینست
که الْمُؤْمِنُونَ عبارتست از بعض اعراب که مذکور شدند در آیت وَمِنَ الْأَعْرَابِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایشان جمعی اند که طایفه از جمله خود را فرستادند
برای تفقه در دین و آن طایفه انذار کردند قوم خود را پس جمیع ایشان مؤمن شدند

بی لزوم حرج و تکلیف ما لا یطاق لام در لینفروا برای تاکید نفی است یا برای تعلیل است
باعتبار اینکه مومنان برای خداپرستی مخلوق شده اند موافق ایت سورهٔ ذاریات
که وَذَکِّرْ فَاِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ خواه ضمیر جمع راجع
بمومنین باشد و خواه راجع بجن و انس باشد و چون خداپرستی جمعی بعنوان حق موقوف
باشد بر تفقه در دین و آن موقوف باشد بر نفر بس خداپرستی ایشان موقوف بر نفر
خواهد بود بس خلق ایشان برای نفر نیز خواهد بود فا در فلولا برای تفریع است بر بیان
سهولت طریق حصول تفقه در دین برای مومنان از جملهٔ بادیه نشینان عرب باعتبار
اینکه موقوف بر نفر کافهٔ ایشان نشد لولا برای توبیخ و تندیم است ضمیر منهم راجع
بالمومنین نیست بلکه راجع بالاعراب در ایت الاعراب اشد کفرا و نفاقا است و ایشان بند
که دعوی ایمان بخدا و برسولش و بقرآن کردند و ایمان نداشتند و این توبیخ ایشان است
باینکه حجت الله تعالی بر ایشان تمام شده بسبب محکمات قرآن که متواتر شده نزد ایشان
و ایشان خود را بازی داده تغافل کرده اند و بتاویل و تخصیص نامعقول پیروی ظن
و اختلاف از روی ظن کرده اند و رؤسای ضلالت بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
مستظهر بامثال ایشان شدند و باشتهای خود ازرا اجتهاد نام کردند و قواعد برای آن
اختراع کردند و آنها را حدود ما انزل الله علی رسوله شمردند و اگر نفر برای تفقه
در دین میکردند میدانستند که حدود ما انزل الله علی رسوله آنها نیست بلکه
سؤال اهل الذکر است از هر چیز معلوم که حاجت بان افتد بیواسطه یا بواسطهٔ معلوم
الصدق اگر میسر باشد و بواسطه غیر معلومة الصدق لیس و ظاهر میشود نزد شیعهٔ امامیه
در جواز عمل بخبر واحد بی انکه مناط عمل بخبر واحد ظن بنفس حکم واقعی باشد و بی انکه

فتوی

فتوی یا قضا بآن واقع شود الا انذار ترسانیدن از عذاب اخرت که در
صریح قرآن وعید بآن شده بر مخالفت ایات محکمات ناهیه از پیروی ظن
و ذکر انذار بجای اخبار در اینمقام اشارتست باینکه پیروی ظن بعد از اطلاع
بر محکمات باعث انذار است سوای معارضهٔ وهمیه و ترک التفات سوی ذکر الله چنانچه
بیان میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث سیم باب بیست و سوم که باب النوادر است
در دفع معارضهٔ وهمیه کافیست اظهار احتمال و تنبیه بر موضع خطا چه جای استدلال
بایات داله بر وجوب عالمی بجمیع نفس احکام الهی در هر زمان تا انقراض دنیا این تقریر
منطوق این ایت است و استدلال بمفهوم این ایت بر وجوب معرفت امام زمان
می آید در کتاب الحجة در احادیث باب هشتاد و هشتم که باب ما یجب علی الناس
عند مضی الامام است و بیان میشود و ازین تقریر ظاهر میشود که این آیت دلیلست
بر نفی جواز عمل بخبر واحد بطریقت مخالفان که مناط آنرا حصول ظن بنفس حکم الله
واقعی میشمرند و تجویز میکنند افتا و قضا را بان ظن عجب انکه بعض مخالفان این ایت را
دلیل حجیت عمل بخبر واحد بطریقت خود شان شمرده اند   شنیدم از امام جعفر صادق ع
میگفت که خوب دانا شوید در خداپرستی چه بدرستی که شان اینست که هر که
خوب دانا نشد از جمله شما در خداپرستی بس او مانند یکی از کافران و منافقان
بادیه نشینان عرب است بیان انکه بدرستی که الله میگوید در قرآن در سورهٔ توبه
که وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِیَنْفِرُوْا کَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوْا
و شوند مومنان از جملهٔ بادیه نشینان عرب البته که آیند بمهلت سوی دار العلم
بس جرا نیامدند از هر اهل سرزمینی علیحده از جملهٔ صاحبان کفر و نفاق بادیه نشینان

عرب یعنی سوی دار العلم برای اینکه خوب دانا شوند در حذا برستی و برای
اینکه بترسانند از عذاب الهی که در پیروی ظنی است قوم خود شان را چون برگردند
سوی آنقوم تا شاید که همگی آن بادیه نشینان اجتناب کنند از پیروی ظن در نفس
حکم الله تعالی و از عذاب آن ثانی سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السلام یَقُولُ عَلَیْکُمْ بِالتَّفَقُّهِ
فِي دِینِ اللّٰهِ وَلَا تَکُونُوا اَعْرَابًا فَاِنَّهُ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فِي دِینِ اللّٰهِ لَمْ یَنْظُرِ اللّٰهُ اِلَیْهِ یَوْمَ
القِیٰمَةِ وَلَمْ یُزَکِّ لَهُ عَمَلًا شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بر شما باد
یاد گرفتن مسائل در فرمان بردار ی الله تعالی و مباشید مانند اکثر بادیه نشینان
عرب که بطلب علم دین نیامده اند چه هر که یاد نگرفت مسایل را در فرمان بر
داری الله تعالی نظر رحمت نمیکند الله تعالی سوی او در روز قیامت و قبول نمیکند
برای او هیچ طاعتش را ثالث عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السلام قَالَ لَوَدِدْتُ اَنَّ اَصْحَابِي
ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسِّیَاطِ حَتّٰی یَتَفَقَّهُوا رابع روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر اینه دوست داشتم اینرا که شیعه من زده شود سرهای ایشان بتازیانها
تا طلب علم دین کنند مراد شکایت است از شیعه خامس عَنْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السلام قَالَ لَهُ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ عَرَفَ هٰذَا الْاَمْرَ لَزِمَ بَیْتَهُ وَلَمْ
یَتَعَرَّفْ اِلٰی اَحَدٍ مِنْ اِخْوَانِهِ قَالَ فَقَالَ کَیْفَ یَتَفَقَّهُ هٰذَا فِي دِینِهِ روایتست
از انکه روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت او را
مردی که قربان شوم مردی که شناخت امامت شما را در خانه خود نشسته و در
آشنایی برادران مومن را بر خود بسته راوی گفت که پس امام علیه السلام گفت که چگونه
طلب علم میکند این مرد در آنچه فرموده الله تعالی او را مراد اینست هفتم این آیت میباید که بود

که بگردد چه این مخالفت
ایت سوره توبه است چنانچه
گذشت در شرح حدیث خو

آید

آید و آشنایی کند تا طلب علم دین کند باب سوم اصل باب صفة العلم و فضله و فضل
العلماء شرح این باب بیان نشان علمی است که الله تعالی امر بطلب آن کرده و بیان فضیلت
آن علم و بیان فضیلت علمای آن علم در این باب ده حدیثست اول اصل عَنْ اَبِي
الْحَسَنِ مُوسٰی علیه السلام قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ فَاِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ اَطَافُوا
بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هٰذَا فَقِیلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ اَعْلَمُ النَّاسِ بِاَنْسَابِ
الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَاَیَّامِ الْجَاهِلِیَّةِ وَالْاَشْعَارِ وَالْعَرَبِیَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ ذَاكَ عِلْمٌ لَا یَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَلَا یَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ شرح روایتست از امام کاظم
علیه السلام که گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه پس ناگاه دید
جماعتی را دور مردی گرفته اند پس گفت چیست این جمعیت یا اینمرد پس گفته شد که
مردیست بسیار دانا پس گفت که او چیست این بسیار دانا که برای خود اسم رسانیده
پس گفتند رسول الله را صلی الله علیه و آله که اینمرد داناترین مردمان است بنسبهای عرب و تاریخ عرب
در روزگار گذشته که پیش از ظهور پیغمبری شما بوده و شعرهای عرب و قاعدهایی که
در زبان عربیست امام گفت که پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دانش اینمرد هرزه است
دانشی است که ضرری نمیرساند بکسی که نداند آنرا و نفعی نمیرساند بکسی که داند آنرا
اصل ثم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلٰثَةٌ اٰیَةٌ مُحْکَمَةٌ اَوْ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ اَوْ سُنَّةٌ
قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ شرح الفرض بریدن و مراد بفریضه اینجا مسئله فروع
فقه است چه در آن کار باخر رسیده و حکم افعال شخصیه معلوم شده العدول
کیبیدن السنة راه و روش و مراد اینجا مسئله اصول فقه است القایم کارساز
ضعیفان و مراد اینجا مسئله معلومیست از اصول فقه که در مسایل غیر معلوم

که بتحقیق

بکار آید نفی بعد از ان کفت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست دانشی که ضرر رساند بکسی که نداند آنرا
و نفع رساند بکسی که داند آنرا مکر سه دانش اول دانستن مضمون آیتی از قران که صریح باشد
در معنی خود و معلوم باشد که نسخ نشده پس اگر کسی صاحب تتبع باشد و کوید این آیت
منسوخ نشده ناسخی ندارد یا کوید منسوخ شده مکابره صریح میکند یا خود را بازی میزند مثل آیتهایی که در آنها
نفی از قرار دادن شریک برای الله تعالی و اختلاف فهر وی ظن هست دوم دانستن مسئله
قطع و فصل آلهی باشد باینمعنی که در آن مسئله الله تعالی حکم افراد شخصیه فعل مکلف را بیان کرده
باشد بی واسطه بیان حکم افراد کلیه آن و آن مسئله عدول کرده باشد از محکمات قران باینمعنی
که در محکمات قران نباشد مثل اینکه بر هر عاقل و بالغ واجبست در هر وقت ظهر چهار رکعت
و مستحب است در هر سحر یازده رکعت و مانند آنها از مسائل فروع فقه چه مقصود بی واسطه از
آنها دانستن حکم افراد شخصیه نماز ظهر و نماز شب و مانند آنهاست سوم دانستن مسئله
که در آن مسئله بیان راه و روش باشد باینمعنی که مقصود بی واسطه از آن دانستن حکم
افعال کلیه باشد و آن مسئله کارسازی مسائل ندانسته کند باینمعنی که بواسطه دانستن
آن مسئله افعال شخصیه که حکم آلهی در آنها دانسته نشده بجا آورده شود مثل اینکه
در مسئله ندانسته عمل بظاهر قران میتوان کرد بی فتوی و قضا و مثل اینکه اگر در ظاهر قران
نیز نباشد عمل بخبر واحد صحیح میتوان کرد در آن و مانند اینها از مسائلی که از اصول
فقه است و قطع و فصل در آنها نشده باینمعنی که بعد از دانستن آنها فائده
از آنها در افعال شخصیه میتوان برد بی احتیاج بانتظار سخنی دیگر در بیان حکم
افعال شخصیه مثل ظاهر قران و خبر واحد و مصنف اشارت کرد باین قسم سوم
که کفت بالآثار الصحیحه و السنن القائمه و بیان شد در شرح و قلت انک تحب

تا آخر

تا آخر در خطبه و هرچه غیر این سه قسم دانش است و نسبتی باینها ندارد زیادتست
باینمعنی که هرزه است دانستن آن فایده ندارد و ندانستن آن ضرر ندارد
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السّلم قَالَ اِنَّ العلماء وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَ ذَالِكَ اَنَّ
الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ اِنَّمَا اَوْرَثُوا اَحَادِيثَ مِنْ اَحَادِيثِهِمْ
فَمَنْ اَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هٰذَا عَمَّنْ تَاْخُذُونَهُ
فَاِنَّ فِينَا اَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ
الْمُبْطِلِينَ وَ تَاْوِيلَ الْجَاهِلِينَ مراد بعلما انجادانایان بآیات بینات محکمات
ناهیه از اتباع ظن اند و بسؤال اهل الذکر است بروشی که با آن غلو و انتحال
و تاویل نباشد و مراد بانبیا صاحبان شریعت علیحده و کتاب علیحده است
و ایشان شش کسند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و اله
و علیهم ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر لان است احادیث عبارتست
از آن آیات بینات محکمات که مضمون اینها مشترکست میان جمیع شش کتاب
شریعت و من تبعیضیه باعتبار اینست که در هر کتابی غیر آن آیات نیز هست از جمله
احادیث اگرچه آن آیات احسن الحدیث است موافق آیت سوره زمر اَللهُ
نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ و آیت سوره یوسف که مَا كَانَ حَدِيثًا
يُفْتَرٰى وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ تشبیه متشابها مبنی بر اینست که مضمون آن آیات
یکیست و تکرار برای تاکید اتمام حجت است و لهذا آنها را متشابه بمعنی متوافق
و مثانی میناميد بس تمسک بیکی از اینها کما هو حقه تمسک بجمیع اینهاست حظ وافر
مبنی بر اینست که آن ام الکتاب و اصل شریعت است و تمسک بان معنی است

سوی ترک خودرایی و پیروی ائمه هدی در هر مشتبه و آن باعث صحت
عبادتست و فوز به بهشت و رضوانست موافق آیت سوره حدید هُوَ
الَّذِی یُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَإِنَّ اللَّهَ بِکُمْ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ علمکم هذا عبارتست از مضمون آیات بینات است
من استفهامیه است و مراد اینست که بوسیله عنبر امام هدی دفع معارضات
وهمیه از آن علم نمیشود فی در فینا و در فی کل برای تعلیل است وظرف دوم
بدل ظرف اولست و از قبیل بدل بعض از کل است اهل منصوب باختصاص
است خلف بفتح خاء با نقطه و فتح لام عبارتست از امام حی از جمله اهل البیت
که جانشین امام گذشته میباشد در هر زمان تا انقراض تکلیف العدول جمع
عدل بمعنی عادل متوسطان میان افراط و تفریط از جمله شیعه امامیه و این
اشارتست بآیت سوره نور یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ دیبات
میشود در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام
والرد الیه است ینفون بضم فا ماخوذ است از نفی بمعنی اعتقاد و بطلان
چیزی یا بمعنی استدلال بر بطلان چیزی التحریف گردانیدن چیزی از
وسط سوی حرف بمعنی طرف خارج غالین عبارتست از جمعی که مبالغه را
بحدی رسانیده اند که تجویز پیروی ظن در محل حکم شرعی نیز نمیکنند و منکر
میشوند احادیثی را که در سهو نبی و ائمه علیهم السلام واقع شده مثل انچه مذکور است
در کتاب الصلوة در حدیث اول باب چهل و دوم که باب من تکلم فی صلوته
او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس است و ابن بابویه در فقیه

در کتاب

در کتاب الصلوة در باب احکام السهو فی الصلوة تشنیع بر ایشان کرده
بقول او که ان الغلاة المفوضة لعنهم الله ینکرون سهو النبی تا آخر الانتحال
انتحال بنون و حاء بی نقطه مصدر باب افتعال بستن دینی بر خود بساختگی
مراد بمبطلین جمعیست که خود را از شیعه امامیه میشمرند و مع هذا پیروی
ظن و اختلاف از روی ظن میکنند بدعوی اضطرار
یا بدعوی اینکه ما را ازین اخبار آحاد علم بهم رسیده و مقصود ایشان
صرف وجوه ناس سوی خود شان بافتا و قضاست موافق
آنچه مذکور است در کتاب الروضه در تحت خطبة لامیر المؤمنین
علیه السلام و هی خطبة الوسیله که جابر بن یزید گفت امام
محمد باقر علیه السلام را که سوخت مرا اختلاف شیعه در مذاهبشان
و امام جواب گفت که ایشان انتحال کرده اند و در حقیقت منکر
امام زمانند تاویل الجاهلین عبارتست از انچه مفسران مخالف
در ان آیات بینات میگویند برای اینکه معزول از منصب فتوی
و قضا نشوند مثل اینکه مراد بظن اعتقادیست که از روی قرینه
و دلیل نباشد و مراد بعلم اعتقادیست که از روی قرینه
یا دلیل باشد و مثل تخصیص آن آیات باصول دین یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که دانایان
وارثان پیغمبرانند و آن برای اینست که پیغمبران میراث
نگذاشته اند برای اهل عصر خود و آینده گان بعد از ایشان

مسکوک نقره را و نه مسکوک طلا را و جز این نیست که بمیراث گذاشته اند
سخنی چند را از جملهٔ سخنان ایشان پس هر که متمسک شد بچیزی از جملهٔ آن
سخنی چند بتحقیق فرا گرفته نصیبی کامل را پس و از سید ای شیوا ان علم
خود را که از که فرا میگیرید آنرا چه بدرستی که بوسیلهٔ ما خانواده محمد صلی الله
علیه و آله بوسیله هر جانشینی عادل نبند که نفی میکنند از آن علم تحریف
از حد غالیان را و ساختگی اهل اختلاف را و تاویل جاهلون را ٥
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اراد الله بعبد خیراً فقهه
فی الدین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون
خواهد الله تعالی برای بندهٔ خود خوبی و بهشت را توفیق فهمی
میدهد او را در خدا پرستی عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم
قال قال الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة
و تقدیر المعیشة شرح روایتست از مردی از امام محمد باقر
علیه السلم راوی گفت که گفت امام علیه السلم که خردمندی
که آن همگی خردمندی است سه چیز است کسب فهمیدن
در فرمودهٔ الله تعالی و صبر کردن
بر انچه پیش آید در دنیا از سختیها و
میانه روی در خرج که نسبت بدخل نه
تلف کاری باشد و نه سخت
گیری

اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال العلماء امناء و الاتقیاء حصون و الاوصیاء سادة
شرح الاتقیا جمع تقی پرهیزکاران از گناهان بزرگ و ایشان در هر زمانی از زمانهایی
که بعد از محمد صلی الله علیه و آله است تا روز قیامت مانند حصاری اند که از دشمنان باید نگاه
داشت و چنانچه هر حصاری نگاهبان و سردار میخواهد ایشان نیز میخواهند تا از شر
دشمنان که شیطان و تابعانش باشند امین شوند یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت که علما مانند نگاهبانند که بایشان سپرده شده جا بجای حصار در هر
زمانی و پرهیزکاران مانند حصارها اند در هر زمانی جمعی از ایشان حصاری اند
و جمعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را جانشین خود کرده در امت خود سردارانند در هر زمانی
یکی از ایشان سردار است در این حدیث اشارت شده که جمعی که پرهیزکار نیستند
از حصار بیرون شده و در زندانخانهٔ شیطان اسیرند ششم اصل و فی روایة اخری العلماء
منار و الاتقیاء حصون و العلماء سادة شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلم چنین است
که علما مانند جای بلندند که آتش در آنجا افروخته شده تا راه گم کردگان است بآن راه
یابند و صالحان امت مانند حصارها اند در هر زمانی حصاری و علمای خانوادهٔ
محمد صلی الله علیه و آله سرداران حصارها اند در هر زمانی سرداری هفتم اصل عن بشیر الدهان
قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا خیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا یا بشیر ان الرجل منهم
اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو
لا یعلم شرح روایتست از بشیر روغن فروش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم نیست
خوبی در کسی از شیعیان ما که یاد نمیگیرد از ما مسایل دین را ای بشیر بدرستیکه مردی از
شیعیان ما وقتی که بی نیاز نشود بدانش خود یعنی دانشی که طریق شیعیان ماست محتاج

میشود بمخالفان ما و بکتابهای ایشان بگمان اینکه این کتابها را میخوانم آنچه حق است قبول
میکنم و آنچه باطلست قبول نمیکنم پس وقتی که محتاج بآن شد آهسته آهسته داخل میسازند
مخالفان ما او را در گمراهی ایشان و او نمیداند که داخل آن در شده مراد ببدر گمراهی
پیروی ظن است چه بآن در داخل همه گمراهیها میشود و پندارد که هنوز از شیعه است هشتم
اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ
وَاعٍ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست خوبی مر در زندگانی مگر دو کس را دانایی که
سخنش را شنوند و عمل کنند یا شنونده از آن دانا که خوب در دل خود جا دهد آنچه را باید که هم
که شنود نهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که دانایی که فائده برده شود در دین بدانایی
او بهتر است نزد الله تعالی از هفتاد هزار عبادت کننده که فایده اش بخودش رسد و بس
دهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُثُّ ذٰلِكَ فِي النَّاسِ وَيُشَدِّدُهُ
فِي قُلُوبِهِمْ وَقُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَلَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هٰذِهِ الرِّوَايَةُ أَيُّهُمَا
أَفْضَلُ قَالَ الرَّاوِيَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که مردی هست بسیار روایت کننده حدیث شما که مشهور میکند حدیث شما را
در مردمان و وا مینماید راستی حدیث شما را در دلهای مخالفان و در دلهای شیعیان شما
و مردی دیگر هست عبادت کننده شاید این قسم روایت بسیار و وا نمودن راستی حدیث
شما در دلها نداشته باشد کدام از این دو مرد بهتر است نزد الله تعالی گفت بسیار روایت
کننده حدیث ما بر حالی که پا برجا میکند بحدیث ما دلهای شیعیان ما را بهتر است
نزد الله تعالی از هزار عبادت کننده چنان مخفی نماند که تفاوت میان این حدیث و حدیث سابق

که دران

که دران هفتاد هزار بود آنست که عابد در حدیث سابق روایت حدیث نمیکند اصلا و
عابد در این حدیث روایت میکند اما نه آنقدر و نه آنچنان که آن مرد میکند و در این خبر
اشارتی هست باینکه با مخالفان گفتگو کردن در زمان تقیه خوب نیست چه در خبر اول
اکتفا بدلهای شیعه کرد و دلهای مردمان دیگر را نگفت باب چهارم اصل باب اصناف الناس
شرح این باب بیان قسمهای مردمان است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و در این باب
چهار حدیثست اول اصل سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ آلُوا بَعْدَ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى ثَلَاثَةٍ آلُوا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللّٰهِ قَدْ أَغْنَاهُ
اللّٰهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ وَجَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ
الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرَهُ وَمُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ وَنَجَاةٍ ثُمَّ هَلَكَ
مَنِ ادَّعَى وَخَابَ مَنِ افْتَرَى شرح المعجب بضم میم وسکون عین بی‌نقطه
و فتح جیم کسی که خوش آمده او را چیزی یعنی شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام می
گفت که بدرستی که مردمان بازگشت کردند در زمان بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بی
فاصله بسوی سه قسم یعنی اینکه بر این سه قسم قرار یافتند اول دانایی که بر راستی است
که از جانب توفیق الله تعالی باو رسیده چه معصوم است از جمیع گناهان بی نیاز بتحقیق
کرده او را الله تعالی بدانشی که دارد از دانش دیگران چه جمیع احکام الهی را چنانچه
هست میداند و این صفت امیر المؤمنین علیهم السلام است دوم نادانی که دعوی دانش
میکند بمسئله اصول فقه که جاهلان قرار داده اند و آن اینست که جایز است
پیروی ظن خود یا ظن دیگری در احکام الهی نیست او را دانش چه این مسئله باطلست
و اعتقاد کننده آن الله تعالی را نشناخته بربوبیت و یگانگی در حکم پس رسول را

و چیزی از احکام دین را نداسته خواهد بود و چه کسی که فرستنده رسول را نشناسد رسولش و حکمش را در حقیقت نداسته خواهد بود اصلا فراغیة شده است

با آنچه نزد اوست از فکرهای خوشنمای پوچ که در مصلحت بینی و نظم و نسق دنیا میکند بتحقیق در خودرایی و گمراهی انداخته او را دوستی دنیا و حکومت و او خود رایی و گمراهی

انداخته دیگران را و این صفت ابی بکر و تابعان اوست سوم نادان که از رسانیدن خود میکند و از دانا یاد میگیرد آنچه را که عمید اند بر راه راستی امامی است که راستی از جانب

توفیق الله تعالی باو رسیده و برنجاست از شبهتهای مخالفان و از عذاب الهی و این صفت شیعیان امیر المومنین علیه السلام است و بعد از آن زمان جهنی شد آنکه بجای ابو بکر

نشست و دعوی امامت کرد و این صفت عمر است و مطلب نرسید آنکه افترا بر الله تعالی و رسولش بست و تغییر احکام قران کرد و این صفت عثمان است که بخواری در کنج خانه

کشته شد در شهری که امیر المؤمنین و اولادش علیهم السلام حاضر بودند و کشندگان فرمان بردار ایشان بودند دوم حِل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ النَّاسُ ثَلٰثَةٌ عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ

وَغُثَاءٌ شرح الغثا بضم عین با نقطه و تخفیف ثا سه نقطه خار و خاشاک و مراد اینجا مردم هرزه کار است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که مردم

بر سه قسمند اول دانا بجمیع احکام الهی که امام حق باشد دوم یادگیرنده از امام حق بی‌واسطه یا بواسطه آنچه را که نداند از احکام الهی که شیعیان باشند و سوم هرزه

کار عمر ضایع کن که امامان ناحق و تابعان ایشان باشند سوم حل عَنْ اَبِی حَمْزَةَ

الثُّمَالِی قَالَ قَالَ لِی اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام اُغْدُ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا اَوْ اَحِبَّ اَهْلَ الْعِلْمِ

وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ شرح اغد بغین با نقطه و دال بی نقطه بصیغه

امر

امر معتل اللام باب نصر از اغدال ناقصه است یعنی روایتست از ابی حمزه ثمالی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که میباش هر صبح یکی از سه قسم اول دانا بجمیع احکام الهی دوم یادگیرنده از دانا بجمیع احکام آنچه را که نداند بی‌واسطه یا بواسطه سوم دوست دارنده

آن دانا اگر آن دانا غایب باشد و نشان دوست دار آنست که هر صبح و شام منتظر او باشد و پیروی ظن نکند چنانچه دشمنانش میکنند و مباش قسم چهارم که دانا نباشی و اگر دانا حاضر است نپرسی و اگر غایب است انتظارش نکشی و پیروی ظن کنی که جهنمی میشوی بدشمنی این سه قسم حکایت ثمالی گفت اینکه شیعه در حق ما میگویند که ما دشمنیم علی بن ابی طالبیم محض افتراست چگونه دشمن باشد کسی با امام چهارم خود و ما علی را پیش از شیعه دوست میداریم چه میگوییم کسی جدا آن نداشت که با علی دشمنی کند و او تغافل کند گفتم آیا ترسایان که میگویند الله تعالی خدای سیم است دشمن الله تعالی اند یا دوست گفت دشمنند گفتم چگونه دشمن باشد کسی با خدای سیم خود گفت این جوابیست که جان دارد گفتم آیا جمعی که دانند که الله تعالی هست و دشنام او دهند نادانسته چنانچه الله تعالی گفته در سوره انعام فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ دشمن او نیند باید گفت این هم مانند اول گفتم آیا جهودان در دعوی اینکه ایشان الله تعالی را دوست میدارند و هیچکس مثل ایشان دوست نمیدارد چنانچه الله تعالی در سوره جمعه حکایت کرده راست میگویند باعتقاد اهل اسلام یا دروغ گفت که دروغ گفتم شما در دعوی زیادتی دوستی مانند ایشانید باعتقاد شیعه و علی زیاده بر رسول صلی الله علیه و آله علیه السلام و جمیع اصحابش نیست که از دشمنان گریخت بغار و برگشت از حدیبیه چون کفار سر راه گرفتند و زیاده بر الله تعالی نیست که مردم را احکام او را نابوده انگاشته

انواع بی ادبی میکنند و میگذارند تا دوزدیوان بزرگ وگویا که دروغیرا که در عهد علی علیه السلام از نفرت
عثمان در وقت کشته شدن او ساخته اند بخاطر ندارند **چهارم اصل** عَنْ جَمِیلٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللّٰهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ یَغْدُوا النَّاسُ عَلَی ثَلٰثَةِ اَصْنَافٍ عَالِمٍ وَمُتَعَلِّمٍ وَغُثَاءٍ فَنَحْنُ
الْعُلَمَاءُ وَشِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَسَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ **شرح** روایتست از جمیل بن دراج از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از او که میگفت هر صبح میباشند مردم بر سه قسم دانای
مسایل دین و یادگیرنده و هرزه کار بیان این آنست که ما خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دانایانیم
هر یکی در زمانی و شیعیان ما یادگیرندگان اند و باقی مردم هرزه کارند **باب پنجم اصل**
باب ثواب العالم و المتعلم شرح این باب بیان ثواب دانای مسایل دین و ثواب
یادگیرنده مسایل دین است و در این باب شش حدیثست **اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ سَلَکَ طَرِیقًا یَطْلُبُ فِیهِ عِلْمًا سَلَکَ اللّٰهُ بِهِ طَرِیقًا اِلَی الْجَنَّةِ وَاِنَّ
الْمَلٰئِکَةَ لَتَضَعُ اَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَاِنَّهُ یَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ
فِی السَّمَاءِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که رود براهی که طلب کند در آن راه علم دین را میبرد الله تعالی او را براهی بسوی بهشت
و بدرستی که فرشتگان هر آینه میگسترانند بالهای خود را برای طالب علم دین تا قدم
بر آن بالها نهند از بسکه راضیند باو یعنی که دوست میدارند او را و بدرستی که
از الله تعالی آمرزش میخواهند برای طالب علم دین هر که در آسمانست از فرشتگان و
ارواح انبیا و اوصیا و هر که در زمین است از آدمیان و جنیان و جنبندگان تا ماهی
در دریا مخفی نماند که استغفار ماهی و مانند آن مثل آنست که از هدهد و مورچه
صادر شد نزد سلیمان علیه السلام یا بزبان حالست و مراد آنست که برکت و فایده علم دین

بایشان

۸۹

باشان نیز میرسد و این باعث آمرزش طالب علم دین میشود پس گویا ایشان استغفار
برای او میکنند **اصل** وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ النُّجُومِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ
وَاِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ اِنَّ الْاَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلٰکِنْ وَرَّثُوا
الْعِلْمَ فَمَنْ اَخَذَ مِنْهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ **شرح** و زیادتی خوبی دانای مسایل دین که مردم نفع از
دانش او برند بر خوبی عبادت کننده که نفعش بخودش رسد و بس مانند زیادتی روشنی
ماهست بر روشنی ستارهای دیگر در شب چهاردهم پس امام غایب مانند آفتاب است
در شب و علمائی که کسب نور از او کرده اند مانند ماه شب چهارده اند و عابدان
راه حق مانند ستارهای دیگر اند در آن شب و باقی مردم روسیاهند مانند باقی
آسمان در شب و بدرستی که دانایان مسائل دین وارثان پیغمبران اند در هر امتی بیان
این آنست که پیغمبران برای امت خود نگذاشته اند زر طلا را و نه زر نقره را ولیکن
گذاشته اند دانش مسائل دین را نزد جانشینان خود چنانچه می آید در حدیث
چهاردهم باب سیم پس هر که فرا گیرد از این دانش چیزی را فرا گرفته و چنگ زده بهره ای
بسیار رسا چه میراث وارثان جهان از پیغمبران دنیویست هیچکدام مثل این نیست **دوم**
اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِنَّ الَّذِی یُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکُمْ لَهُ اَجْرٌ مِثْلُ اَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَلَهُ الْفَضْلُ
عَلَیْهِ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ وَعَلِّمُوهُ اِخْوَانَکُمْ کَمَا عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَمَاءُ **شرح** روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که بدرستی که آنکه یاد میدهد علم دین را از جمله شما که شیعیانید
او راست ثواب یادگیرنده علم دین و ثوابی دیگر زیاده بر آن ثواب چه ثواب یاد گرفتن را
هر دو دارند و ثواب یاد دادن مر آن شخص را خودش ندارد و در ثواب یاد دادن آن شخص
بدیگران هر دو شریکند چنانچه می آید بعد از این بفاصله پس یاد گیرید علم دین را

باقی ظاهرست از شرح حدیث دوم باب سیوم ...

شیعه امامیه

و برای صحیح است حق لعنت بر ... ثواب ...

از برادرندگان علم دین و یاد دهید آن علم دین را برادران مؤمن خود چنانچه
یاد داده اند بشما دانایان علم دین بی زیاده و نقصان سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عليه السلم يَقُولُ مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَاِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذٰلِكَ لَهُ قَالَ
اِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَاِنْ مَاتَ قَالَ وَاِنْ مَاتَ شرح شنیدم از امام جعفر
صادق عليه السلم میگفت که هرکه یاد دهد کسی را علم دین پس او راست مانند ثواب کسی که عمل
کند آن علم دین گفتم پس اگر یاد دهد آنکس نیز بغیر خودش آیا بآن مرد اول میرسد ثواب
عمل آن غیر گفت اگر آنکس یاد دهد بمردم همه و عمل کنند ثواب هر یک باو میرسد برابر
ثواب عمل هر یک گفتم پس اگر آن مرد اول میرد و آنکس یاد دهد بعد از مردن او بمردم و عمل
کنند بآن باز ثواب بآن مرد میرسد گفت تفاوتی ندارد و اگر میرد هم ثواب میرسد چهارم
اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ
اُولٰئِكَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ اَوْزَارِ مَنْ
عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ اُولٰئِكَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا شرح روایتست از امام محمد باقر عليه
السلام که گفت که هرکه یاد دهد بجمعی راه راستی پس او راست مثل ثواب هر که عمل می کند
بآن و کم کرده نمیشوند آن جمع از ثوابهای عمل خود چیزی و هرکه یاد دهد بجمعی راه کجی
هست بر او مثل گناهان جمعی که عمل میکنند بآن و کم کرده نمیشوند آن جمع از گناهان
عمل خود چیزی پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلم قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا
فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهَجِ وَخَوْضِ اللُّجَجِ اِنَّ اللّٰهَ تعالى اَوْحَى اِلَى دَانِيَالَ
اِنَّ اَمْقَتَ عَبِيدِي اِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ اَهْلِ الْعِلْمِ التَّارِكُ لِلْاِقْتِدَاءِ
بِهِمْ وَاِنَّ اَحَبَّ عَبِيدِي اِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ اللَّازِمُ لِلْعُلَمَاءِ

التابع

وان نشر علیه و تعلیم و نشر علیه شنوا
بعض ح

التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ شرح روایتست از امام زین العابدین عليه السلم
گفت که اگر میدانستند مردمان ثوابیرا که در طلب علم دین است هر آینه طلب
میکردند آنرا هرچند که باشد بریختن خونهای مخالفانی که مانع طلب علمند و
فرو رفتن در شمشیرهای آن مخالفان یعنی زدن بر قلب لشکر ایشان بدرستی که
الله تعالی وحی فرستاد بسوی دانیال پیغمبر که بدرستی که دشمن داشته شده ترین کسان
من بسوی من نادرمندیست که سبک میشمرد قدر علمای دین را ترک میکند پیروی
ایشانرا و بدرستی که دوست داشته شده ترین کسان من بسوی من پرهیزکاریست
که طلب کننده است ثواب بزرگرا که ثواب آخرتست از علما جدا نمیشود پیرو خردمندانست
قبول کننده است سخن جمعی را که خود را باز میدارند از خواهش نفس
ششم اصل قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلّٰهِ دُعِيَ
فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلّٰهِ وَعَمِلَ لِلّٰهِ وَعَلَّمَ لِلّٰهِ شرح العلم منصوب
و مفعول به است و عبارتست از آیات بینات محکمات قرآن که صریحست در نهی
از پیروی ظن و امر بسؤال اهل الذکر از هر مشتبه که آنکس محتاج بآن شود در دین
و تعلم علم و تفهیم آن که مذکور میشود در حدیث سوم باب آینده عبارتست از
استنباط نتیجه از آن علم و آن امامت امیر المؤمنین و اوصیای معصومین او
تا انقراض تکلیف است بنا بر اتفاق امت بر اینکه معارضان ایشان پیروی
ظن میکنند علم بتقدیر علمه است لله متعلق بهر یک از سه فعل است دعی بصیغه
ماضی غایب مجهول باب نصر است یعنی سمی الملکوت بفتح میم و فتح لام مبالغه ملک
بضم میم و سکون لام کمال پادشاهی و تسخیر هر چیز و اینجا عبارتست از ملائکه

که اثر پادشاهی الله تعالی در ایشان ظاهرتراست و باطل در ایشان نمیباشد عظیم
یعنی نامیست که بزرگست فا در فقبل برای بیانست و مراد اینست که آن نام
عظیم جل تعلم الله نا اخراست نظیر اینکه جملهٔ لا تأخذه سنة و لا نوم از اسماء الله تعالی
شمرده میشود در کتاب التوحید در حدیث اول باب پانزدهم که باب حدوث
الاسماء است میتواند بود که قایل این کلام ملائکهٔ مقربین باشد که باتباع خود
از ملائکه گویند و میتواند بود که الله تعالی باشد که بملائکه گوید حذف مفعول به
در تعلم الله و در نظیرش برای عموم است و مراد اینست که عمده و اصل انچه نازل
شده از الله تعالی بر رسولش آن ایاتست پس هرکه تعلم و عمل و تعلیم آن کند ثوابش
مثل ثواب تعلم و عمل و تعلیم جمیع منزل بر رسولست خواه در محکم قران و خواه در
متشابه آن نظیر آیت سورهٔ مائده وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه یادگرفت علم را و عمل کرد بآن علم و یاد
دادن علم را بدیگران برای رضای الله خوانده شد بنامی بزرگ در فرشتگان آسمانها
بیان این آنکه گفته شد در فرشتگان که یادگرفت جمیع شریعت را برای رضای الله تعالی
و عمل کرد بجمیع شریعت برای رضای الله تعالی و یاد داد جمیع شریعت را بدیگران
برای رضای الله تعالی باب [illegible] این باب بیان
نشان علمای دینست درین باب هفت حدیث است ا سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ
الْعِلْمَ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ
بِحَقِّكُمْ یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که طلب کنید علم دین را و زینت

دهید

دهید خود را با آن بزیور خردمندی و آهستگی و فروتنی کنید نزد کسی که یاد
میدهید او را علم دین تا بیشتر رغبت کند در طلب علم با آنکه او این صفت را نیز از
شما یاد گیرد و فروتنی کنید نزد کسی که از او یاد گرفته اید علم دین را تا حق او را
رعایت کرده باشید و مباشید علمای متکبرین بر و کار نیامدنی شما بکار آمدنی
شما را مراد اینست که تکبر شما باعث این میشود که مردمان کسب علم دین از شما نکنند
و از ین ثواب محروم شوید ۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا
يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ قَالَ يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ
فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ الخشیة شدت خوف چنانچه ظاهر میشود از انچه می آید
در کتاب ایمان والکفر در حدیث هفتم باب الخوف والرجا که باب سی و سوم است العلماء آیت
کنندگان شرط الهی که مذکور شد در کلام مصنف در خطبه که والشرط من الله جل ذکره فیما
استعبد به خلقه ان یؤدوا جمیع فرایضه بعلم و یقین و بصیرة و ایشان ائمه هدی و اخبار یعنی
شیعهٔ امامیه اند زیرا که غیر ایشان پیروی ظن حاصل باجتهاد میکنند و آن
منافی ایات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است
و دعوی ایشان که ظن حاصل باجتهاد مستلزم علم براءت ذمه در عمل است مکابره
صریح است ۳ روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ
فاطر حاصل اینست که بسیار ترس الله تعالی دارند از بندگان او دانایان امام گفت
که میخواهد الله تعالی از علما کسی را که موافقت کند کردهٔ او انچه را که دانند و گویند و هرکه
موافقت نکند کردهٔ او گفته او را پس داخل مراد بعالم درین ایت نیست چه علم بی عمل بدتر از
جهلست و قابل مدح الله تعالی نیست نظیر این می آید در حدیث سیم باب چهاردهم

القماط

سیوم عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ
حَقِّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ
فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ شرح عده بکسر عین بی‌نقطه و تشدید دال
بی‌نقطه است عدة من اصحابنا اینجا عبارتست از چهار کس علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبد الله
ابن اذینه و احمد بن عبد الله بن ابیه و علی بن الحسن برقی بفتح بای یک‌نقطه و سکون رای بی‌نقطه
و قاف منسوبست به برقه رود و آن دهیست از قم مهران بکسر میم و سکون ها و رای بی‌نقطه غیر
منصرفست القماط بفتح قاف و تشدید میم و الف و طای بی‌نقطه فروشنده قماط بکسر قاف و تخفیف میم
و آن جامه است که طفل را بسبب آن گهواره بستن در آن می‌پیچند حلبی بفتح حای بی‌نقطه و فتح لام عبید الله
علی بن ابی شعبه است التخبیر بسیار دانا کردن کسی را بچیزی مثل اینکه بنا بنهای آن چیز را
همگی یا اکثر یاد دهند لم یقنط بقاف و نون و طای بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل
ماخوذ است از قنوط و آن ضد رجاء است چنانچه مذکور شد در حدیث چهاردهم باب
اول و می‌آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دهم باب صد و دوازدهم که باب الکبایر است که الکبائر
القنوط من رحمة الله و الایاس من روح الله و الامن من مکر الله تا آخر و فرق میان رحمت و روح
بفتح را و سکون واو و حای بی‌نقطه اینست که رحمت رسانیدن نفع است مثل دادن فرزند
بابراهیم بعد از پیری زوجه او ساره که مذکور است در سوره حجر و روح دفع ضرر است
مثل دور کردن غم یعقوب بپیدا شدن برادر یوسف و برادرانش که مذکور است در سوره یوسف میشود اند
بود که مراد بعذاب الله اینجا مکر الله باشد که مذکور است در آیت سوره اعراف که فلا یامن
مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ و گاهی رحمت الله و عذاب الله مستعمل میشود در امام هدی و امام ضلالت

امیه

موافق

موافق آیت سوره اعراف عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و بیان میشود در کتاب
الحجه در حدیث هشتاد و سوم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است
و گاهی مستعمل میشود در بهشت و جهنم ترخیص در معاصی لازم مذهب چند طایفه است از آنجمله
مرجئه که میگویند که ایمان محض علم است بتصدیق جمیع ما جاء به الرسول و عمل خارج از آنست و لازم آن نیست
پس قوت ایمان افسق فساق در مرتبه قوت ایمان جبرئیل و میکائیل است چنانچه می‌آید در کتاب
الحجه در حدیث دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و من هم که باب صد و دوم است
رغبت بفتح رای بی‌نقطه و سکون غین با نقطه و بای یک‌نقطه مصدر باب علم چون متعدی بعن شود بمعنی
نفرت است و آن منصوب و مفعول له است و ترک قرآن بسبب نفرت از آن مذهب دو طایفه از
سفیهانست اول جمعی که عالم بجمیع متشابهات قرآن نیستند و مع هذا هوس منصب فتوی و قضا دارند
پس تجویز حکم از روی ظن و اختلاف از روی ظن میکنند و بسبب آن نفرت میکنند از آیات بینات
محکمات ناهیه از اختلاف از روی ظن امر بسوال اهل الذکر از هر غیر معلوم قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ و بیان میشود در کتاب الحجه در شرح حدیث بیست و هفتم
باب صد و هفتم دوم بعض عوام صوفیه که میگویند که علم حاصل بمکاشفه اعلی و اقوی از علم حاصل
حاصل بقول انبیاست و وجوه فساد این بسیار است اقل آنها اینکه تشکیک باعتبار قوت و ضعف
در علم معقول نیست ترجمه روایت کردند چهار کس از احمد بن محمد برقی از اسمعیل بن مهران از
ابو سعید قماط از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که آیا بسیار
دانا نکنم شما را بدانایی که بکار آمدنی است آن دانا بیست که چهار صفت داشته باشد اول اینکه
ناامید نکند مردمان را از رحمت الله تعالی دوم اینکه ایمن نکند مردمان را از عذاب الله تعالی سوم اینکه رخصت ندهد
برای مردمان در معصیتهای الله تعالی چهارم اینکه ترک نکند قرآن را بسبب نفرت از آن و رغبت بسوی غیر آن

از یاران امام

الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم الا لا خیر فی قراءة لیس فیها تدبر الا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفکر

وفی روایة الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم الا لا خیر فی قراءة لیس فیها تدبر الا لا خیر فی عبادة لا فقه فیها الا لا خیر فی نسك لا ورع فیه الا همه جا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه است و این

ناظر است بفقرهٔ اخیره که ولم یترك القرآن رغبة عنه الی غیره است مراد بعلم و تفهم گذشت در شرح حدیث

باب سابق و فقره فیه هم جا بمعنی مع است و فی روایة اخری مبنی بر اینست که سابق روایت بعض از حدیث

و ما بعد روایت بعضی دیگر از آن حدیث کرده است و حاصل هر دو روایت یکیست زیرا که فقه بمعنی فهم است

و آن غیره تفکر است و نسك بفتح و ضم در نون و سکون سین بی نقط و بضم نون و ضم سین بمعنی عبادت است و ورع

بفتح واو و فتح راء بی نقط و عین بی نقط بمعنی پرهیزکاریست و آن راجح بفهمی که میشود این فقره را بود در روایت اخری

تأکید فقرهٔ ثالثه است و مضمونی دیگر نیست و لهذا در روایت اول ذکر نشده و حاصل هر دو روایت اینست

که مخالفان امامیه از جملهٔ اهل قبله سه قسم اند اول جمعی که مبتلا اند که مضمون آن آیات متشابهات محکمات نفی انها بر

ظن و اختلاف از روی ظن است و نمیفهمند که این لازم دارد امامی را که مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام و متشابهات

باشد در هر زمانی تا انقراض تکلیف و فقرهٔ اولی برای سرزنش ایشانست دوم جمعی که نمیدانند که در این آیات نهی

از پیروی ظن شده و قرائت قرآن میکنند و نمیشوند به تدبیر در مدلول صریح آن و فقرهٔ ثانیه برای سرزنش ایشانست

موافق آیت سورهٔ محمد افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها سوم جمعی که عوام الناس اند و نمیدانند مضمون

این محکمات را و قرائت قرآن نمیکنند مگر سورهٔ فاتحه و آنچه در نمازها واجب شده و در سورهٔ فاتحه تفکر نمیکنند

تا فهمند که صریح است در نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن چنانچه بیان شد در شرح اول خطبهٔ مصنف

و بوی هیچ احتیاط از پیروی اهل ظن و ائمهٔ ضلالت نمیکنند و فقرهٔ ثالثه برای سرزنش ایشانست و باین اشارت شده

در آیت سورهٔ عنکبوت که و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و بیان میشود در شرح

در نمازی که نیت با آن تفکر در مدلول صریح سورهٔ فاتحه و مضمون باقی ظاهر است از آنچه مذکور شد [illegible]

حدیث اول کتاب اول فضل القرآن بغ
آگاه باشید نیست خوبی در دانستنی که نیست
با آن استنباط نتیجه آگاه باشید نیست خوبی
در قرائت قرآنی که نیست با آن تدبر در مدلول
صریح آن آگاه باشید نیست خوبی

چهارم

قرآن که نیست در آن تامل در اسالیب آن آگاه باشید نیست خوبی در عبادتی که نیست در آن

دانستن مسائل آن اشارتست بقول الله تعالی الذین یتقون که مذکور شد در شرح حدیث

سابق و مراد نفی از پیروی ائمهٔ ضلالت اهل سنت آگاه باشید نیست خوبی در مداومت

بر پرهیزگاری که نیست اجتناب از معاصی در آن اشارتست بقول الله تعالی و یؤتون الزکوة

که مذکور شد در شرح حدیث سابق و مراد اینست که با مداومت بر اظهار مذهب شیعه

امامیه از تجارب تولی از روی ظن که ضد ایثار الزکوة است خوبی نیست پنجم

حل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال ان من علامات الفقه الحلم و الصمت شرح روایتست از امام

رضا علیه السلام که گفت بدرستی که از نشانهای علم دین دو چیز است اول بردباری یعنی

کندراسیدن بی ادبی از فرومایه تر از خود دوم خاموشی یعنی آنکه هرچه نداند نگوید و

دانسته نیز نگوید تا ضرورت نشود ششم حل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یکون السفه و

العزة فی قلب العالم شرح العزة بکسر عین با نقطه و تشدید زاء بی نقطه غفلت و بیزاری

یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام نمیباشد سبکی و باز یچه خوردن از شیطان بخود بستن در

دل دانای علم دین پس دور از جاده نمی آید و در جواب هرچه پرسند نمیگوید هفتم

حل قال عیسی بن مریم علیهما السلام یا معشر الحواریین لی الیکم حاجة اقضوها لی قالوا قضیت

حاجتك یا روح الله فقام فغسل اقدامهم فقالوا کنا نحن احق بهذا یا روح

الله فقال ان احق الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا لکیما تتواضعوا

بعدی فی الناس کتواضعی لکم ثم قال علیه السلام بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر و

کذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل شرح گفت عیسی بن مریم علیهما السلام ای جماعت

خاصان مرا سوی شما حاجتیست روا کنید آن را گفتند روا کرده شده ای حاجت تو

جان الله تعالی که بجلایق داده این اشارتست بانکه هرکدام از کتاب الهی و رسول یا عالم
حق جان خلایقست که اگر نباشد همه میمیرند در یکدم پس عیسی برخواست پس شست
پاهای ایشانرا از گرد راه پس گفتند بودیم ما سزاوارتر باین خدمت ای جان خدای تعالی
پس گفت بدرستی که سزاوارتر مردم بخدمت داناست تا مردم تواضع یاد گیرند نکردم
تواضع چنین را مگر برای آنکه تواضع کنید بعد از جدا شدن از من در میان مردم
مانند تواضع من برای شما بعد از آن گفت عیسی علیه السلم که بتواضع آباد میشود صفت
خود داری از خواهش نفس نه بتکبر و همچنین در زمین هموار نرم میروید آنچه کاشته گ
ند در کوه هشتم اصل كَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلم يَقُولُ يَا طَالِبَ الْعِلْمِ اِنَّ لِلْعَالِمِ ثَلٰثَ
عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلٰثُ عَلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ
بِالْمَعْصِيَةِ وَيَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَيُظَاهِرُ الظَّلَمَةَ شرح امیر المومنین علیه السلم میگفت که
ای طلب کننده علم دین بدرستی که برای دانایی که علم دین از او فرا میتوان گرفت سه
نشانست اول دانستن حد خود نزد دانا تر از خود دوم بردباری یعنی کنارایدن بی
ادبی از فرو پایه تر از خود سوم خاموشی یعنی آنکه هر چه نداند نگوید و دانسته را نیز بی جا
گفتن نگوید و نادانی را که دانش علم دین بر خود لسبته سه نشانست اول آنکه در نزاع
در می آید با بالا تر از خود به بی ادبی دوم آنکه ظلم میکند بر فرو پایه از تر خود بتندی و
درشتی سوم آنکه مدد میکند مخالفانی را که ظلم بر خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و موافقت
میکند با ایشان به پیروی ظن در مسئله ندانسته باب هفتم اصل باب حق العالم شرح این
باب بیان رعایت حق دانا بمسایل دین است در این باب یک حدیث است اصل كَانَ اَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عليه السلم يَقُولُ اِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ اَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ وَلَا تَأْخُذَهُ

بثوبه

بِثَوْبِهِ وَاِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَاجْلِسْ
بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَلَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ وَلَا تُشِرْ بِيَدِكَ وَلَا تُكْثِرْ مِنْ قَوْلِ
قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافًا لِقَوْلِهِ وَلَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَاِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ
النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتّٰى يَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ وَالْعَالِمُ اَعْظَمُ اَجْرًا مِنَ الصَّائِمِ
الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللّٰهِ شرح امیر المومنین علیه السلم میگفت بدرستی که از جمله رعایت
حق دانا بمسایل دین اینست که بسیار زحمت ندهی او را بپرسیدن مسایل بسیار
و بیان این می آید در حدیث چهارم باب چهاردهم و حدیث پنجم باب بیست و یکم
و حدیث اول باب بیست و دوم و اگر خواهد که از مجلس برخیزد دامن او نگیری که دمی
دیگر بنشین و وقتی که بمجلس او داخل شوی سلام کن بر اهل مجلس همگی و مخصوص ساز
او را بثنا یعنی آنکه در حضور او دیگری از اهل مجلس را ثنا مگو مثل ثنای او و بنشین
برابر او و منشین در پی سر او در مجلس او اشارت مکن بچشم بر هم زدن و دست
جنبانیدن بلکه بزبان بگو آنچه را که میخواهی و اگر سخنی گوید مگو که فلان چنین گفته
و فلان چنان گفته بقصد آنکه مخالفت گفته آن عالم اظهار کنی و دلگیر مشو از
درازی زمان همصحبتی او چه نیست صفت دانا مگر مانند صفت درخت خرمای
که انتظار میکشی تا فرود آید بر تو از آن درخت چیزی اشارتست باینست که اگر
عالم خود سخنی گوید پخته تر است از آنچه در جواب سوال تو گوید مانند درخت
میوه که اگر از آن میوه خود فرود آید پخته تر خواهد بود و اگر تو بچینی خام و پخته
در هم است و دانای مسایل دین که مردم از دانش او فایده برند بزرگتر است در
ثواب آخرت از کسی که روزه دار سحر خیز جهاد کننده در راه خدای تعالی باشد

چون داخل شوی برای برعالم باشند نزد او
تخصیص کن سلام

و بسیار مگو از گفتن ایشان

مردم از دانش او فایده نبرند باب هشتم اصل باب فقد العلماء شرح این باب بیان حال مردن دانایان مسائل دین است در این باب شش حدیثست اول اصل

عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ اَحَدٍ یَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَحَبَّ اِلَی اِبْلِیسَ مِنْ مَوْتِ فَقِیهٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نیست هیچ مرگ مؤمنی محبوبتر بسوی شیطان از مرگ دانا بمسایل دین که مردم از دانش او فایده برند

دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِیهُ ثُلِمَ فِی الْاِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ شرح ثلم بثاء سه نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است الثلم بفتح ثاء و سکون لام والتثلیم چیزی را صاحب رخنه کردن یا بصیغه ماضی معلوم باب علم است الثلم بفتح ثاء سه نقطه و فتح لام صاحب رخنه شدن فی حرف جر است الثلم بضم ثاء سه نقطه و سکون لام رخنه ثلمة منصوب و مفعول مطلق است مثل انبته نباتا و ظرف نائب فاعلست یا ثلمة مرفوع و نائب فاعل یا فاعلست برای مبالغه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون بمیرد مؤمنی که دانا بمسایل دین باشد و مردم از دانش او فایده برند رخنه کرده می شود در اسلام رخنه که نمی بندد آن رخنه را چیزی بیان این می آید در حدیث آینده

سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام یَقُولُ اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ وَ بِقَاعُ الْاَرْضِ الَّتِی کَانَ یَعْبُدُ اللهَ عَلَیْهَا وَ اَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِی کَانَ یُصْعَدُ فِیهَا بِاَعْمَالِهِ وَ ثُلِمَ فِی الْاِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ لِاَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْاِسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَةِ لَهَا شرح مؤمن در اذا مات المؤمن بمعنی مؤمن فقیه است چنانچه در حدیث دوم سابق تصریح بآن شده ~~کحصن سور است~~ و ظرف

عن علی بن ابی حمزة قال

خبر بقاع

بقاع بکسر باء یکنقطه جمع بقعه بضم و فتح با و سکون قاف است الحصون بضم حاء و ضم صاد جمع حصن بکسر حاء و سکون صاد حصارها که نگاهدار شهر و مانند آنست از ضرر دشمن و اینجا استعاره شده بمعنی نگاهبانان و اضافه در حصون الاسلام لامیه است کحصن بکسر حا و سکون صاد خبر مبتدای محذوف است بتقدیر کل واحد و این برای بیان وجه شبه در استعاره است سور بضم سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه مضاف الیه مضاف است و اضافه در حصن سور بیانیه است و برای احتراز از معنی مجازی حصن است و مقصود تشبیه هر یک از فقها بحصن سور است و این حدیث بسندی دیگر می آید در کتاب الجنائز در حدیث سیزدهم آخر ابواب و آنجا کحصن است بجای کحصن و بیان میشود لام در لها اثبات بانچه مذکور شد که اضافه در حصون الاسلام لامیه است ضمیر راجع بالمدینه است و ظرف متعلق بحصن است باعتبار تضمن معنی حافظ روایتست از علی بن ابی حمزه گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که چون میرد مؤمن فهمید مسائل دین گریه میکنند بر او فرشتگان و سر زمینهای که عبادت میکرد الله تعالی را در اینها و درهای آسمانی که بالا برده میشد در اینها عبادتهای او و رخنه کرده میشود در دین اسلام رخنه که نمی بندد آن را چیزی خواه مؤمن دانا و خواه غیر آن زیرا که مؤمنان دانایان بمسائل دین که مردمان نفع برند از دانش ایشان نگاهبانانند برای اسلام هر کدام مانند حصار شهر بند است برای آن شهر مراد اینست که هر مؤمن فقیه برای اسلام مانند قلعه است برای شهری بنا بر اینکه مؤمن فقیه کسی است که احاطه تامه بجزئی از اجزای اسلام که در اشنایان اوست کرده باشد و اصلا خللی در آن نگذاشته باشد پس چنانچه اگر قلعه شهری از شهرهای اهل اسلام بالکلیه خراب شود رخنه در آن شهر بهم میرسد که رخنه بندی نمیتوان کرد بلکه قلعه دیگر از نو میباید ساخت و پیش از ساختن آن شهر بی انتظام میشود بسبب حضور دشمن بد و وجه اینکه انتفاء انتظام جزء او لازم دارد و انتفاء انتظام مجموع من حیث المجموع را

دوم اینکه اهل شهرهای اسلام مانند اعضای یکبدن‌اند تن خلل در یکی در حکم خلل در دیگر است همچنانکه از مؤمن فقیه سیفعل نمیشود و رخنه بندی ممکن نیست بلکه مؤمن فقیهی از نو میباید و چون مؤمن فقیه کمیاب است مثل قیام مؤمن در مقام اول شبانی بی‌حد و اسلام را بی انتظام میکند عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهٍ این موافق حدیث اول است قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يُهْبِطُهُ وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعَالِمُ فَيَذْهَبُ بِمَا يَعْلَمُ فَتَلِيهِمُ الْجُفَاةُ فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ وَلَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لا یقبض بقاف و با یکنقطه و ضاد بانقطه بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب ضرب است العلم منصوب و مفعول به است و عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن آمره بسؤال اهل الذکر از هر مشتبه که محتاج الیه باشد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث آخر باب پنجم که باب ثواب العالم است ماده و جا مصدریه است عالم عبارتست از دانای آن آیات و مراد بموت العالم اینست که کم و ضعیف میشوند باقی‌ماندگان آن دانایان مثل اینکه بموت رسول الله ص کم و ضعیف شدند بموت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کمتر و ضعیفتر گشتند و مرتبه مرتبه ضعف بجائی رسید که امام زمان غایب شد فتلیهم بهمزه و تشدید میم و ضمیر راجع بمردمان که مفهوم است از لا یقبض یا از فیذهب بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است با در بما برای تعدیه یا برای مصاحبت است الجفاة بضم جیم و تخفیف فا جمع جافی دور افتادگان از آن علم بتاویل و تخصیص نامعقول بخیال اینکه بغیر پیروی ظن چاره نیست لا خیر فی شیء لیس له اصل برای بیان اینست که کسی که آیات بینات محکمات را اصل نساخته باشد در اقوال و افعال خود سرگردان و گمراه کننده است و آن حال مخالفان شیعه امامیه است گفت امام جعفر صادق ع که بدرستی که پدر من امام ع میگفت که بدرستی که الله عز و جل باز نمیگرداند از مردمان آیات بینات محکمات را بعد از آنکه فرو میفرستد از اول لیک میمیرد دانای آن آیات بینات محکمات پس میبرد از میان مردمان دانش خود را پس پیشوایی میکنند مردمان را دور افتادگان از آن آیات بینات محکمات پس گمراه میشوند آن پیشوایان و گمراه میکنند دیگران را و نیست خوبی در چیزی و طریقی که نیست از اساس و بنیادش آیات بینات محکمات قرآن کریم

نبطه

امام محمد باقر علیه السلام

ششم اصل

مردم دانایان این قاعده و از محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده و آنها را تاویل میکنند بخیال اینکه بغیر پیروی ظن علاجی نیست پس گمراه می‌شوند آن پیشوایان و گمراه میکنند دیگران را و نیست خوبی در چیزی از مختلف فیه که نیست اصل آن در محکمات قرآن یا در قرآن چنانچه می آید در حدیث ششم باب هیجدهم ششم اصل كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ إِنَّهُ يُسَخِّي نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فِينَا قَوْلُ اللهِ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَهُوَ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ شرح الاطراف جمع طریف نفیسها یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت که بدرستی که بی‌مضایقه میکند مرا در شتابیدن مردن و کشته شدن در ما علما قول الله تعالی در سورهٔ رعد آیا از دلیلهای بی اعتباری زندگی دنیا نزد ما که وسیلهٔ علم بوجوب تکلیف و بعث رسول و تعیین وصی و ثواب و عقاب آخرتست و الا بازیچه خواهد بود اینها هم ندیده و ندانسته اند که ما می‌آییم و خراب میکنیم زمین را به بیهوش که نقصان در زمین میکنیم از بردن خوبان زمین امام علیه السلام گفت مراد از این خراب شدن و نقصان بهم رسیدن در زمین مرگ دانایان مسایل دین است مراد امام اینست که هرگاه الله تعالی آمدن بزمین را بخود نسبت داده باشد در وقت میرانیدن دانایان مانند کسی که باستقبال کسی آید از کمال دوستی و آنرا باعث خرابی و نقصان زمین و بی اعتباری دنیا گفته باشد برای تعظیم دانایان پس دانا مضایقه در مرگ و کشته شدن خود نمیباید داشته باشد باب نهم اصل باب مجالسة العلماء و صحبتهم شرح این باب بیان خوبی هم نشینی دانایان مسایل دین و همراه ایشان بودنست در این باب پنج حدیث است اول اصل

قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ
اللّٰهَ جَلَّ وَعَزَّ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا نَفَعَكَ عِلْمُكَ وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلًا
عَلَّمُوكَ وَلَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَيَعُمَّكَ مَعَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا
يَذْكُرُونَ اللّٰهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعْكَ عِلْمُكَ وَإِنْ كُنْتَ
جَاهِلًا يَزِيدُوكَ إِلَّا جَهْلًا وَلَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَتِهِ فَيَعُمَّكَ مَعَهُمْ شرح
کفت لقمان حکیم پسر خودرا ای پسرک من بکزین مجلسی چند را از مجلسهای درس و وعظ
و مانند آنها را که بر بالای چشم خود جا دهی آن کزیدها را با بینش بکزین که اکر دیدی
جمعیرا در مجلسی که یاد الله جل وعز میکنند بمعنی که از او میترسند و کروه کفته
ایشان موافقست با محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست
پس منشین با ایشان چه اکر دانا باشی با آنچه میکویند فایده میرساند ترا آن دانش
چه هرکه چیزی داند از شنیدن سخنی که موافق آن باشد و از روی دانش
باشد خوشحال میشود و از فراموشی دورتر میشود و اکر نادان باشی آنچه را که میکویند
یاد میدهند ترا و راه دانش خود بتو مینمایند و فایده دیکر آنکه شاید الله تعالی باران
این وقت فرود آورد بر این جمع رحمتی پس ترا نیز فرو کیرد آن رحمت ایشان
برای همنشینی ایشان چه رحمت الهی بر جمعیت اهل حق بیشتر فرود می آید از
تنها و اکر دیدی جمعیرا در مجلسی که یاد الله تعالی میکنند بآن معنی که کذشت پس
منشین با ایشان چه اکر دانا باشی با آنچه میکویند فایده نمیرساند ترا دانش تو
از شنیدن سخن ایشان چه هرچند که موافق باشد باطل است چون از روی
پیروی ظن است و اکر نادان باشی در آنچه میکویند در تو چیزی زیاد نمیکنند

مکر

مکر آنکه نادانیرا در تو پا برجا کنند چه طبع آدمی بسیار مایل است بسخن کفتن از روی
ظن پس هرکاه بشنود که دیکری کفت آن میل قویتر میشود و اکر کوینده نادانی پا برجا
میشود در او ضرری دیکر آنکه شاید الله تعالی در این وقت فرود آورد بر آن جمع لعنتی که
باعث عذاب ایشان شود پس ترا نیز فرو کیرد آن لعنت با ایشان برای همنشینی ایشان
دوم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ
مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَابِيِّ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام که کفت که
همزبانی با دانا بمسایل دین بر جاهایی سرکین بهتر است از همزبانی با نادان بر فرشهای
مخمل سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللّٰهِ مَنْ
نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَمَلُهُ شرح کفت رسول الله صلی الله علیه و آله کفتند خاصان عیسی او را ای جان خدا
که الله تعالی بایشان فرستاده با که همنشینی کنیم کفت با کسی که الله تعالی را بیاد شما اندازد
ترساند شما را از الله تعالی دیدن او و زیاد کند دانش شما را سخن او و حرص فرماید شما را
در ثواب آخرت آنچه میکند چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَالَسَةُ أَهْلِ
الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شرح کفت رسول الله صلی الله علیه و آله همنشینی جمعی
که دانا بمسایل دین و عمل کننده بآنها باشند عزیزی دنیا و آخرتست پنجم اصل
سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَثِقُ بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ
عَمَلِ سَنَةٍ شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میکفت که هر آینه نشستن من با
کسی که دانا باشد بمسایل و اعتماد او داشته باشم محکمتر می آید از عبادت یکسال
باب دهم اصل باب سؤال العالم وتذاکره شرح این باب پرسیدن مسئله نداننده

که سوی ...
نشستنی نشینم آن ...
اعتماد ... العلم

قال لقمان لابنه یا بنیّ اختر المجالس علی عینك فان رایت قوما یذکرون
الله جلّ وعزّ فاجلس معهم فان تکن عالما نفعك علمك وان تکن جاهلا
علّموك ولعلّ الله ان یظلّهم برحمته فتعمّك معهم واذا رایت قوما لا
یذکرون الله فلا تجلس معهم فان تکن عالما لم ینفعك علمك وان کنت
جاهلا لا یزیدوك الا جهلا ولعلّ الله ان یظلّهم بعقوبته فتعمّك معهم شرح
گفت لقمان حکیم پسرش را ای پسرك من بگزین مجلسی چند را از مجلسهای درس و وعظ
و مانند آنها را که بر بالای چشم خود جا دهی آن گزیدها را بانیروش بگزین که اگر دیدی
جمعیرا در مجلسی که یاد الله جل وعز میکنند با معنی که از او میترسند وکرده و گفته
ایشان موافقست با محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست
پس منشین با ایشان چه اگر دانا باشی با آنچه میگویند فایده میرساند ترا آن دانش
چه هر که چیزی داند از شنیدن سخنی که موافق آن باشد و از روی دانش
باشد خوشحال میشود و از فراموشی دورتر میشود و اگر نادان باشی آنچه را که میگویند
یاد میدهند ترا و راه دانش خود بتو مینمایند و فایده دیگر آنکه شاید الله تعالی بیاد
این وقت فرود آورد بر این جمع رحمتی پس ترا نیز فرو گیرد آن رحمت با ایشان
برای هم نشینی ایشان چه رحمت الهی بر جمعیت اهل حق بیشتر فرود می آید از
تنها و اگر دیدی جمعیرا در مجلسی که یاد الله تعالی نمیکنند بآن معنی که گذشت پس
منشین با ایشان چه اگر دانا باشی با آنچه میگویند فایده نمیرساند ترا دانش تو
از شنیدن سخن ایشان چه هر چند که موافق باشد باطل است چون از روی
پیروی ظن است و اگر نادان باشی در آنچه میگویند در تو چیزی زیاد نمیکنند
مکر

مکر انکه نادانیرا در تو پا برجا کنند چه طبع آدمی بسیار مایل است بسخن گفتن از روی
ظن پس هر گاه بشنود که دیگری گفت آن میل قویتر میشود و اگر گویند نادانی پا برجا
میشود در او ضرری دیگر آنکه شاید الله تعالی در این وقت فرود آورد بر آنجمع لعنتی که
باعث عذاب ایشان شود پس ترا نیز فرو گیرد آن لعنت با ایشان برای همنشینی ایشان
دوم اصل عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلم قال محادثة العالم علی المزابل خیر
من محادثة الجاهل علی الزرابی شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم که گفت که
همزبانی با دانا بمسایل دین بر جاهایی سرگین بهتراست از همزبانی با نادان بر فرشهای
مخمل سوم اصل قال رسول الله صلّی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من
نجالس قال من یذکّرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغّبکم فی الآخرة
عمله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند خاصان عیسی او را ای جان خدای
که الله تعالی با ایشان فرستاده با که همنشینی کنیم گفت با کسی که الله تعالی را بیاد شما اندازد و
ترساند شما را از الله تعالی دیدن او و زیاد کند دانش شما را سخن او و حرص فرماید شما را
در ثواب آخرت آنچه میکند چهارم اصل قال رسول الله صلّی الله علیه و آله مجالسة اهل
الدین شرف الدنیا والآخرة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله همنشینی جمعی
که دانا بمسایل دین و عمل کننده بآنها باشند عزیزی دنیا و آخرتست پنجم اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول لمجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من
عمل سنة شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت که هر آینه نشستن من با
کسی که دانا باشد بمسایل و اعتماد او داشته باشم خوشترم می آید از عبادت یکسال
باب دهم اصل باب سؤال العالم وتذاکره شرح این باب پرسیدن مسئله ندانسته از

دانا بمسایل دین وکفتکو با او ~~است~~ در این باب ده حدیثست اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

علیه السلم قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ اَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَغَسَّلُوهُ فَمَاتَ قَالَ قَتَلُوهُ اَلَاسَأَلُوا

فَاِنَّ دَوَاءَ الْعِیِّ السُّؤَالُ شرح الا بفتح همزه وتشدید لام حرف تقدیم است العی بکسر

عین بی‌نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین مصدر معتل العین یائی ومعتل

اللام یائی باب علم کندی ومراد اینجا کندی ذهن است بنادانی مسایل دین یعنی

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت پرسیدم او را ازین مسئله که شخصی

صاحب آبله بود جنب شده بود پس مردم غسلش دادند وبسبب این مرد کفت

ایشان کشته اند او را میبایست پرسند این مسئله را از دانا چه نادانی مسایل دین

درد نیست که دوائی ندارد جز پرسیدن دوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم لِحُمْرَانَ بْنِ

اَعْیَنَ فِی شَیْءٍ سَأَلَهُ اِنَّمَا یَهْلِكُ النَّاسُ لِاَنَّهُمْ لَا یَسْأَلُونَ شرح کفت امام جعفر

صادق علیه السلم حمران ابن اعین را در جواب چیزی که پرسیده بود او را هلاک نبودن مردم

نیست مکر برای آنکه از دانائی پرسند چیزی را که نمیدانند وبپیروی ظن خود یا ظن

دیکری میکنند سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ قَالَ اِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ عَلَیْهِ قُفْلٌ وَمِفْتَاحُهُ

الْمَسْأَلَةُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت که امام کفت بدرستی که این

دانستن مسائل دین که اختلاف در آن ودر دلیل آن میرود بیچاره قفلی دارد که کلید

کشوده میشود چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ لَا یَسَعُ النَّاسَ حَتّٰی یَسْأَلُوا

وَیَتَفَقَّهُوا وَیَعْرِفُوا اِمَامَهُمْ وَیَسَعُهُمْ اَنْ یَأْخُذُوا بِمَا یَقُولُ وَاِنْ كَانَ تَقِیَّةً شرح روایتست

~~از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت کنجایش ندارد مردم را هیچ حالتی مکر آنکه پرسند~~

از دانای مسایل دین آنچه را که ندانند چنانچه در آیت سورهٔ نحل وسورهٔ انبیا است

مراد بسؤال اینجا سؤال مردمان یکدیکر را از حدود ما انزل الله علی رسوله است ومراد بتفقه

معرفت آن حدود است بسؤال وایشان اشارتست بآیهٔ سورهٔ توبه فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ

وبیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم که باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث علیه است

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت که کنجایش ندارد مردمان را هیچ حالتی مکر آنکه بپرسند

از حدود ما انزل الله علی رسوله وبفهمند آن حدود را وبشناسند بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله امام

زمان خود را بدلالت آن حدود وتتبع احوال مدعیان در هر زمان که باشند یا بنص امام

سابق وکنجایش دارد ایشان را آنکه عمل کنند بفتوی وقضا با آنچه امام میکوید هرچند که

احتمال تقیه داشته باشد قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله اُفٍّ لِرَجُلٍ لَا یُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِی كُلِّ جُمُعَةٍ لِاَمْرِ

دِینِهِ فَیَتَعَاهَدَهُ وَیَسْأَلَ عَنْ دِینِهِ کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اف باد مردی را که فارغ نمیسازد خویش را

از شغل دنیا در هر روز آدینه یا در هر هفته روزی برای کار عمدهٔ آخرت خود تا واپرسد بآن کار وپرسد

از مسائل خود که ندانسته است وبکار آخرت او می آید وَفِی رِوَایَةٍ اُخْرٰی لِكُلِّ مُسْلِمٍ ودر روایت دیکر

بجای مرد، مرد مسلمانی است ان شاء الله قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَیْنَ عِبَادِی

مِمَّا یُحْیِی عَلَیْهِ الْقُلُوبَ الْمَیْتَةَ اِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِیهِ اِلٰی اَمْرِی مراد بعلم آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن واز اختلاف

از روی ظن است باعتبار آنکه مرجحست ومفید علم است برای رعیت نیز ومراد با مری آیهٔ سورهٔ نحل وانبیاست

کَفَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وبیان میشود در شرح حدیث دوم باب هفدهم که باب النوادرست وحاصل اینست که تذاکر علم

اکر منتهی شود بسوی تسلیم بامر که دلالت بر وجوب معرفت امام هر زمان میکند باعث تاویل وتخصیص نا متوکل کرانه

در آن آیات ناهیه میشود وهم آنکه بود موافق آیت سورهٔ فرقان وَالَّذِینَ اِذَا ذُكِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَعُمْیَانًا

کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستیکه الله عز وجل میکوید که بیاد دیکر یکدیکر آوردن علم در میان بندکان من از جمله چیزیست که زنده

زنده میشود دلهای مرده اکر برسند در آن بیاد آوردن بسوی فرمان من عَنْ اَبِی الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ

ظن الف لام العلم برای عهد خارجیست مثل الف لام العلم در قول الله تعالی در سوره
آل عمران اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ اِلَّا مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ چه این اشارتست بعلم قائم بقسط که در آیت سابقه
مذکور است که اولوا العلم قائما بالقسط بنابر آنکه قائما حال از مضاف الیه باشد و مراد
بقسط محکمات باشد که در آنها نفی از اختلاف و پیروی ظن شده و مراد بقیام بقسط
این باشد که بر صاحب آن علم عهد گرفته شده که اگر تمکین یابد و سوال کنند چنان
تعلیم کند که هیچکس را احتیاج باختلاف و پیروی ظن نباشد الف لام الجهل نیز
برای عهد خارجی است و مراد بآن اختلافیست که مذکور شد در آیت آل عمران که
ضد حقیقت اسلام است پس خلاف عهد الهی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت خواندم در کتابی که علی بن ابی طالب علیه السلام بخط خود نوشته از گفتهای
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن نزد اهل علم زمان ما باشد چنانچه می آید در حدیث چهاردهم باب
بیستم بدرستی که الله تعالی نگرفته بر اهل اختلاف در مسائل پیمان طلب دانش مگر
آنکه گرفته بر ائمه که دانایانند پیمان با آموختن دانش بخود آن نادانان چه علم قائم
بقسط همیشه در هر شریعتی بوده پیش از آن اختلاف در مسائل که خلاف عهد الهی
است دوم حل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی هٰذِهِ الْآیَةِ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ
قَالَ لِیَکُنِ النَّاسُ عِنْدَکَ فِی الْعِلْمِ سَوَاءً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در این آیت در سوره لقمن که و مپیچان روی خود را که پهلوی رو ظاهر کنی
برای مردمان امام گفت مراد اینست که میباید که مردمان نزد تو در آموختن دانش برابر
باشند چنان نشود که از بعضی رو گردانی و یاد دهی و آن بعض اهل باشند چنانچه

قرآنه موافق است با امثال این آیه اللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِیثِ جلاء در اول بفتح جیم و تخفیف لام و الف
ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر است بمعنی انکشاف و خروج از کدورات و مستعمل شده
بمعنی باعث انکشاف و خروج از کدورات برای مبالغه للقلوب صفت جلاء است و لام برای تقویت
تعدیه نیست زیرا که جلاء اینجا مصدر لازم است بمناسبت جلاء در دوم مطرزی در مغرب گفته
الجلاء بالفتح و المد الخروج عن الوطن او الاخراج یقال جلاء السلطان القوم عن اوطانهم و اجلاهم
فجلوا او اجلوا ای اخرجهم فخرجوا کلاهما یتعدی و لا یتعدی ترین برای بینقطه و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع معلوم باب ضرب ماخوذ است از رین بفتح راء و سکون یاء بمعنی زنگ و چرک و مانند
آنها که محیط بدل یا شمشیر میشود جلاء در دوم بتشدید و تخفیف لام میتواند بود و بنابر اول
مبالغه حالی است و بنابر دوم مصدر مستعمل شده در اسم فاعل برای مبالغه و حاصل هر دو یکیست
حدید بفتح حاء بینقطه و کسر دال اول بمعنی تند است مثل فبصرک الیوم حدید و مراد اینست که جلاء
شمشیر چند آنکه جلاء بیشتر دارد کارگرتر است دل نیز چنانکه جلاء بیشتر دارد بوسیله حدیث کارگر
تر است در طاعت الله تعالی پس جمله جلاؤه الحدید استیناف بیانی برای تقویت تشبیهی است
که مذکور است سابقا حد گفت رسول الله ص که بیاد هم آرید آیات بینات محکمات را و باهم
ملاقات کنید و باهم گفتگو کنید در دفع شبهات از آن آیات چه آن آیات بغایت بغایت
باعث جلاء برای دلهاست بدرستی که دلها هر آینه زنگ میگیرد چنانکه زنگ
میگیرد شمشیر میان این آنکه بغایت جلاء دارد از جمله شمشیر شکل دکار زنگ است
دهم حل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ تَذَاکُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ
وَالدِّرَاسَةُ صَلوٰةٌ حَسَنَةٌ شرح

الدراسة

الدراسه

می آید در حدیث چهارم سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال زکوة العلم ان تعلمه عباد
الله شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت چنانچه زر وطلا ونقره وماننده آن زکوة دارد
دانستن مسایل دین نیز زکوة دارد وزکوة آن اینست که آموزی آنرا به بندگان الله تعالی چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قام عیسی بن مریم خطیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل
لا تحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت ایستاد عیسی پسر مریم برحالی که وعظ ونصیحت کننده بود در میان
فرزندان یعقوب پس گفت ای فرزندان یعقوب هم زبانی مکنید با ناخردمندان باد
الهی به معنی تمام کردن حجت برایشان که ستم بر آنکه ادب میشود ومپوشانید آنرا از خردمندان
در غیر تقیه که ستم برایشان میشود باب دوازدهم اصل باب النهی عن القول بغیر علم شرح
این باب بیان نهی الله تعالی است از گفتن مسایل دین بی دانش و در این باب نه حدیثست
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم انهاک عن خصلتین فیهما هلک الرجال انهاک ان
تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که نهی میکنم ترا از دو خصلت که بسبب آن دو جهنمی شدند مردان نهی میکنم ترا از
اینکه کاری برای چشم ثواب آخرت از الله تعالی کنی بچیزی که بکار نیامدنی مراد از بکار نیامدنی
پیروی ظن است چنانچه الله تعالی گفته در سورهٔ یونس وسورهٔ نجم ان الظن لا
یغنی من الحق شیئا بدرستی که ظن جای بکار آمدنی نمیگیرد اصلا پس همیشه ظن
بکار نیامدنیست هرچند موافق واقع افتد ونهی میکنم ترا از اینکه فتوی دهی مردم را
بچیزی که نمیدانی آنرا وپیروی ظن در آن میکنی دوم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم
ایاک وخصلتین ففیهما هلک من هلک ایاک ان تفتی الناس برایک

او تدین

او تدین بما لا تعلم شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم دوری کن از دو صفت چه بسبب
آن دو صفت جهنمی شد که هر که جهنمی شد دوری کن از فتوی دادن تو مردم را
به پیروی خود با چشم داشتن ثواب آخرت بسبب کاری که نمیدانی مسئلهٔ فقه را
ونه مسئله اصول فقه را در آن وپیروی ظن میکنی سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال من افتی الناس بغیر علم ولا هدی لعنته ملائکة الرحمة وملائکة العذاب
ولحقه وزر من عمل بفتیاه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت هر که فتوی
دهد مردم را باید انستی که از محکمات قران باشد وبی راهنمایی کسی که معنی متشابهات
قران داند لعنت میکنند براو فرشتهای رحمت که بر بهشت وماننده آن موکلند
وفرشتهای عذاب که بر جهنم وماننده آن موکلند وباو میرسد گناه هر که عمل کند
بگفته او ومخفی نماند که دانا بمعنی آیت متشابه الله تعالی است وکسی که بسبب انزال
ملائکه وروح وتحدیث در شب قدر وماننده آن دانسته باشد چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا الله اعلم ان الرجل لینتزع
الآیة من القرآن یخر فیها ابعد ما بین السماء والارض شرح روایتست از
امام محمد باقر علیه السلم که گفت آنچه دانید پس گوئید وآنچه ندانید پس با خود گوئید
الله تعالی داناتر است باین معنی که فتوی بآن مدهید بیان این آنکه بدرستی که مرد
هر آینه گاهی جدا میکند آیتی را از متشابهات قران که تفسیر آن کند از پیش
خود وبپیروی ظن وحال آنکه می افتد در تفسیر آن آیت در جایی که دورتر است
از میانهٔ آسمان وزمین مراد اینست که در جهنم می افتد که آزار افتاده در آن
بیشتر از آزار کسی است که از آسمان در زمین افتد پنجم اصل عن ابی عبد الله

علیه السلام قال للعالم اذا سئل عن شیء وهو لا یعلمه ان یقول الله اعلم ولیس لغیر العالم
ان یقول ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت جایز است دانای بعضی
جهات مسئله را چون پرسیده شود از چیزی از آن مسئله و آن را نداند اینکه گوید
جای جواب که الله تعالی داناتر است و جایز نیست جاهل بالکلیه را آن ششم صل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اذا سئل الرجل منکم عما لا یعلم فلیقل لا ادری ولا یقل الله اعلم
فیوقع فی قلب صاحبه شکا واذا قال المسئول لا ادری فلا یتهمه السائل شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اگر پرسیده شود مردی از شما از مسئله که نمیداند
جمیع جهت آن را پس باید که گوید که نمیدانم و نگوید الله تعالی داناتر است پس در دل پرسنده شک
اندازد که میداند بعض آن را وجواب نمی گوید که گوید نمیدانم پس تهمت دانستن و نگفتن نمی اندازد
او مر پرسنده یا مراد آنست که باید که تهمت ندارد او را پرسنده منافات نیست
میان این حدیث و حدیث چهارم این باب زیرا که این حدیث در جواب سوال است
بجمیع جهات و حدیث چهارم و اینجا منافات نیست میان این حدیث و شق اول حدیث پنجم
این باب زیرا که این حدیث در حق جاهل بالکلیه است هفتم اصل سألت ابا جعفر
علیه السلام ما حق الله علی العباد قال ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند ما لا
یعلمون شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که چیست عمده حق الله تعالی بر بندگانش
گفت آنکه وقت حاجت گویند آنچه را که دانند و نگویند آنچه را که ندانند هشتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله خص عباده بآیتین من کتابه ان لا
یقولوا حتی یعلموا ولا یردوا ما لم یعلموا وقال عز وجل الم یؤخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا

بعلمه

بعلمه ولما یأتهم تأویله شرح حض بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف
باب نصر است ان لا یقولوا بتقدیر علی ان لا یقولوا است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت بدرستی که الله تعالی حرص فرمود بندگان خود را بدو آیت از قرآن بر دو
چیز اول اینکه نگویند چیزی را مگر وقتی که دانند دوم اینکه وا نزنند تفسیر این آیت
که گفته عز وجل در سوره اعراف در سرزنش جهودان که آیا گرفته نشده بر ایشان پیمانی که
در هر کتاب الهی هست آن پیمان اینست که نگویند بنا بر الله تعالی بلیغی که اختلاف
و پیروی ظن نکنند لیکن گویند حق را و گفت در سوره یونس در سرزنش جمعی
بلکه دروغ میشمارند چیزی را که بی تعلیم دیگری فرو نگرفته اند بدانش تفصیل آن و
هنوز بتعلیم دیگری نیامده نزد ایشان بیان مشکل این نهم اصل عن ابن شبرمة
قال ما ذکرت حدیثا سمعته عن جعفر بن محمد علیهما السلام الا کاد ان یتصدع قلبی
قال حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال ابن شبرمة و
اقسم بالله ما کذب ابوه علی جده ولا جده علی رسول الله صلی الله علیه وآله من عمل
بالمقاییس فقد هلک واهلک ومن افتی الناس وهو لا یعلم الناسخ من
المنسوخ والمحکم من المتشابه فقد هلک واهلک شرح ناسخ و منسوخ گاهی مستعمل
میشود در امام باقی و امام ماضی چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
چهارم باب چهل و دوم که باب العباده است و می آید در کتاب المعیشه در باب دخول
الصوفیه علی ابی عبد الله علیه السلام واحتجاجهم علیه و چنین میشود در کتاب الزکوه در باب
الایثار و گاهی مستعمل میشود در آیتی از قرآن که رفع حکم سابق کند و آنکه حکمش
مرفوع شود چنانچه می آید در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر یعنی روایتست

بیرون از ظن که بلکه تکذیب کردن اشتغال
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا را با آنکه
احاطه نکرده اند بعلم صحت آن تکذیب

از عبد الله بن شبرمه که از علمای مخالفان بود و قاضی کوفه و تابع آنکه بود از جانب منصور
دوانیقی که گفت هیچ وقت بیادم نمی آید حدیثی که شنیدم آنرا از جعفر بن محمد علیهما السلم
مکر آنکه نزدیکست که بترکد دلم گفت جعفر بن محمد که روایت کرد پدرم از جدم از رسول
الله صلی الله علیه و آله درمیان این سخن ابن شبرمه گفت و من قسم میخورم بخدا که
دروغ نگفت پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول الله صلی الله علیه و آله باز ابن شبرمه
بر سر نقل تتمه سخن اول رفت که گفت جدم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که عمل
کند بشبیهای قیاس یعنی موافق کردن حکم مسئله نادانسته بحکم مسئله دانسته را
مانند هم بودن آن دو مسئله پس بتحقیق جهنمی شده و جهنمی کرده مردمیرا که تابع او شده اند
و هر که فتوی دهد مردم را در هر چه پرسند و او بدانش جدا نکند برطرف کننده را از برطرف
شده و آیتهای صریح را که احتمال نسخ در آنها هست از غیر آن پس بتحقیق جهنمی شده
و جهنمی کرده دیگر انرا اشارت بآنست که نهی از فتوی به پیروی ظن در آیتهای صریح
هست و آنها احتمال نسخ شدن ندارد چه در آنها هست که این نهی از اختلاف
پیروی ظن در هر کتاب الهی بوده و هیچ پیغمبری فرستاده نشده مکر برای نهی از
اختلاف و پیروی ظن باب سیزدهم اصل باب من عمل بغیر علم شرح این باب سر زنش
کسی است که عمل کند بی دانش هر چند که فتوی نهد مراد بدانش آنست که در
حدیث اول باب صفة العلم گذشت و در شرح و قلت انک تحتاج تا آخر در خطبه بیان
شد در این باب سه حدیثست اول اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السلم يَقُولُ العَامِلُ
عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ اِلَّا بُعْداً شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت کسی که عمل کند بی دیده وری و دانش مسئله

فقه

فقه یا مسئله اصول فقه مانند راه روی است که براه مطلب خود بیند چندانکه
شتاب بیشتر میکند از مطلب دورتر میشود دوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السلم يَقُولُ
لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ عَمَلاً اِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةَ اِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى
الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ اِلَّا اَنَّ الْاِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ شرح المعرفة
شناختن و مراد اینجا گرویدن بصاحب کل اختیار بودن الله تعالی است بترک خود رای
در قول و فعل لا در ولا معرفه برای نفی جنس است الایمان گرویدن و مراد اینجا مرکب
از معرفه و عمل است باعتبار اینکه معرفت گرویدنست و عمل لازم گرویدنست و در کثرت
و قلت برطبق قوت و ضعف انست چنانچه الله تعالی گفته در سوره بنی اسرائیل کل
یعمل علی شاکلته و بیان میشود در باب یازدهم و شانزدهم کتاب الایمان و الکفر یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که قبول نمیکند الله تعالی از کسی طاعتی را
مکر با شناخت ربوبیت رب العالمین بدانستن مسئله فقه یا مسئله اصول
فقه و ترک پیروی ظن در آن و نمیباشد این شناخت مکر با طاعت پس هر که
شناخت داده در راهنمایی میکند او را بطاعت و کسیکه طاعت نمیکند شناخت بس نیست
او را بدرستی که بعض اجزای ایمان بسبب بعضی دیگر است سوم اصل قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ اَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که فرمان برداری کند بی دانش مسئله فقه یا
مسئله اصول فقه تباه کاری او در آن فرمانبرداری بیش از نیکوکاری است
بیان این شد در حدیث اول این باب باب چهاردهم اصل باب استعمال العلم
شرح این باب بیان کار فرمودن دانش است در این باب هفت حدیثست

اول اصل سَمِعتُ اميرَ المؤمنينَ عليه السلام يُحدِّثُ عنِ النبيِّ صلَّى اللهُ عليهِ وآلهِ انه قال
في كلامٍ له العلماءُ رجلانِ رجلٌ عالمٌ آخذٌ بعلمِهِ فهذا ناجٍ وعالمٌ تاركٌ لعلمِهِ فهذا هالكٌ
وانّ اشدَّ اهلِ النارِ ندامةً وحسرةً رجلٌ دعا عبدًا الى اللهِ فاستجابَ له وقبِلَ
منهُ فاطاعَ اللهَ فادخلَهُ اللهُ الجنّةَ وادخلَ الداعيَ النارَ بتركِهِ علمَهُ واتّباعِهِ
الهوى وطولِ الامَلِ امّا اتّباعُ الهوى فيصدُّ عنِ الحقِّ وطولُ الامَلِ يُنسي الآخرةَ
شرح شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که حکایت میکرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه گفت پیغمبر
در گفتگویی که میکرد دانایان دو قسمند اول دانای کارفرمای دانش خود پس این
مرد نجات دارد در قیامت دوم دانای ترک کننده عمل بدانش خود پس این مرد
جهنمی است و بدرستی که اهل آتش جهنم هر آینه آزرده میشوند از بوی بد دانای ترک
کننده عمل بدانش خود و بدرستی که سخت ترین اهل آتش جهنم از روی پشیمانی
و حسرت مردیست که خوانده بنده را بسوی فرمان برداری الله تعالی پس قبول
کرد آن بنده گفته او را و فرمان برداری کرد پس داخل کرد الله تعالی آن بنده را
در بهشت و داخل کرد آن خواننده را در آتش جهنم برای ترک او دانش خود را و
پیروی او خواهش نفس را و دور داری آرزوی او اما ضرر پیروی خواهش
نفس پس اینست که باز میدارد از بجا آمدن که پیروی محکمات قرآن باشد
و پیروی ظن میفرماید و ضرر دور داری آرزو اینست که فراموش میسازد آخرت را
و از تهدید های الهی غافل میکند دوم اصل عَنْ ابي عبدِ اللهِ عليه السلام قالَ
العلمُ مقرونٌ الى العملِ فمَن علِمَ عمِلَ ومَن عمِلَ علِمَ والعلمُ يهتفُ بالعملِ
فانْ اجابَهُ والّا ارتحلَ عنهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

وان اهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه

المعرو

[illegible]

بتوان یافت و از اینجا معلوم میشود که باب نبوت و کردن بسته شده [illegible] سوره ابراهیم و ترک الهی بودند متوبین
فی الاضلال و مراد اینجا بی فایده و ناقبول درگاه الهیست موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب مستعمل باب صفة العلماء
و مراد اینست که عمل باعث کمال علم میشود [illegible] علم عمل امر در صورت جزئیت و تجلی است [illegible] عمل علم و میتواند
بود که امر اینجا برای اباحت باشد و راجع شود به نهی از طلب علم پیش از عمل بآنچه معلوم شده موافق آنچه می آید در حدیث چهارم این
باب یهتف بتاء [illegible] در بالا و فی [illegible] باب ضرب [illegible] یهتف به علم ان العمل مجرور بباء و منصوب [illegible]
میتواند بود و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که صاحبش را میگوید العمل تقدیر اترک العمل [illegible] در اجابه و ماز در [illegible]
راجع به علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دانش نزد الله تعالی اعتبار ندارد تا وقتی که عمل آن
پس هر که دانش دارد باید که عمل بآن کند و هر که عمل بدانش کرد باید که دیگر دانش بهم رساند بآنچه ندانسته و دانش میطلبد از
صاحبش عمل را پس اگر صاحبش اجابت کرد دانش را ماند دانش و صاحب اعتبار شد و اگر اجابت نکرد دور شد از صاحبش
نسبت و صاحبش بی اعتباری سوم عَنْ ابي عبدِ اللهِ عليه السلام قالَ انّ العالِمَ اذا لم يعملْ بعلمِهِ زلّتْ
موعظتُهُ عنِ القلوبِ كما يزِلُّ المطرُ عنِ الصَّفا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
دانا هرگاه عمل نکند بدانش خود پند میگوید نصیحت او در دلها چنانچه پند میگوید باران در برابر سنگ هموار چهارم جاءَ رجلٌ
الى عليِّ بنِ الحسينِ عليهما السلام فسألَهُ عن مسائلَ فاجابَ ثمّ عادَ ليسألَ عن مثلِها
فقالَ عليُّ بنُ الحسينِ عليهما السلام مكتوبٌ في الانجيلِ لا تطلبوا علمَ ما لا تعلمونَ ولمّا
تعملوا بما علمتُم فانّ العلمَ اذا لم يُعمَلْ بهِ لم يزدَدْ صاحبُهُ الّا كفرًا ولم يزدَدْ من اللهِ الّا بعدًا
شرح آمد مردی بسوی امام زین العابدین علیه السلام پس پرسید او را از مسئله چند پس امام جواب آنها گفت آن مرد بعد از رفتن
برگشت تا مسئله چند دیگر پرسد پس امام علیه السلام گفت که نوشته شده در انجیل عیسی [illegible] دانش و برای [illegible]
بر حالی که هنوز عمل نکرده اید بآنچه دانسته اید دانش که عمل کرده نشود بآن زیاد نشد صاحبش مگر باعتبار [illegible] و زیاد نشد صاحبش
نسبت بالله تعالی مگر باعتبار دوری پنجم عن المفضّلِ بنِ عمرَ عن ابي عبدِ اللهِ عليه السلام قالَ قلتُ له بمَ يُعرفُ

[illegible]

روایتست از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق ع مفضل میگوید که گفتم امر که بجه شناخته میشود صاحب نجات قیامت
امام گفت هر که کردارش با گفتارش موافق است پس جز این نیست که ثابت است برای او دلیل گواهی بنجات
قیامت و هر که کردارش با گفتارش موافق نیست پس نیست او مگر مثل عاریت ایمان یعنی اینکه مؤمن نیست
به حقیقت پس حظ خود دارد چنانچه گذشت در شرح و ذلک بنوبنی الله تا آخر خطبه قال امیر المؤمنین ع فی کلام
له خطب علی المنبر ایها الناس اذا علمتم فاعملوا لعلکم تهتدون ان العالم العامل
بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق عن جهله بل قد رأیت ان الحجة علیه اعظم
والحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما
حائر بائر
وضمیر راجع بالعالم العامل بغیره است علی هذا العالم المنسلخ من علمه بدل علیه است منها متعلق باعظم است و ضمیر راجع بالحجة
علی هذا الجاهل متعلق ... پس ترک ذکر نظیر اینها در والحسرة ادوم با وجود اینکه عطف است
و جواب ... والحسرة علیه ادوم علی هذا العالم المنسلخ تا آخر و درین مقام ...
ذکر علیه در اول و ذکر علی هذا العالم در آخر ... حسرت بر عالم منسلخ است
بر جاهل بعد از ... در روز قیامت موافق آنچه می آید در کتاب الجنائز ... باب ...
فی البر و من ... قال ابو عبد الله ع ... الکفر ...
الکو ... یکی ... و دیگری ... زیرا که دوام
لازم ندارد و ... صحبت است ... ضلالت است و عبارت است از طاغوت که امام ضلالت است سلطان
انهم عبارة است از امام عالم بجمیع مسائل دین از جانب الله تعالی خواه نبی و خواه وصی نبی ضمیر مستتر در کبر راجع بعز است
یا راجع بمصدر ... است ... در آیات بینات

[illegible]

احداث شک ... انها میکند موافق آنچه می آید در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب
... در کتاب ... الله تعالی بر این دانا ... اشاره بآیتی است که بیان میشود در حدیث ... باب ... و پشیمان پاینده تر است بر این
دانائی جدا از دانش خود از پشیمانی که بر این نادانیست که در ماندهٔ در نادانی خود و هر کدام
ایشان حیران هلاک است باین معنی که هر دو در مانده اند یکی در نادانی و دیگری در
بیرون از دانش که بدتر از نادانیست و هر دو ... لا ترتابوا فتشکوا ولا تشکوا
فتکفروا ولا ترخصوا لانفسکم فتدهنوا ولا تدهنوا فی الحق فتخسروا وان من الحق
ان تفقهوا ومن الفقه ان لا تغتروا وان انصحکم لنفسه اطوعکم لربه واغشکم
لنفسه اعصاکم لربه ومن یطع الله یأمن ویستبشر ومن یعص الله یخب ویندم
الادهان ارباب ... انفعال ... یعنی
طلب شک مکنید در آنچه دانسته شده از محکمات قرآن که آخر شک میکنید در آن یعنی
که خود را بازی میدهید و شک میکنید در آن که کافر میشوید و رخصت مکنید نفسهای خود را
در خواهش اختلاف ... ظن که آخر سهل انکار میشوید و آنچه در محکمات قرآنست
و سهل انکار میشوید مر آنچه در محکمات قرآنست که زیانکار در آخرت میشوید و بدرستی که از
جمله آنچه ... در محکمات قرآن ... که دانا بمسایل دین شوید و از جمله
مسایل دین ... که بازی نخورید از مکر ... الله تعالی ...
الله تعالی گفته در سورهٔ اعراف فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون ...
جمع نمیشود کسی از ... الله تعالی ... و مهلت مکر ...
بدرستی که اخلاص مند ترین شما با خود کسی است که ... صاحب کل اختیار
خود را ... کسی که بلذتهای حرام مشغول باشد و آخر خود را بعذاب الهی گرفتار کند

باب النهی عن الکلام فی الکیفیة که باب هشتم است
که باب باد ایاک والخصومات فانها تورث الشک
وتحبط العمل وتردی صاحبها و عسی ان یتکلم
فی الشیء فلا یغفر له ...
مصدر باب ... و الادهان مصدر باب افعال
نفاق و مراد اینجا ... است ...
... باب ...
... حدیث هفتم باب دوم ...
انفعال ...
... سوره آل عمران لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد ...

اخلاص تر شما باخود کسی است که نافرمان صاحب کل اختیار خود بیشتر میکند و خود را که
عذاب الهی گرفتار میکند نه کسی که ترک انتقای حرام فرمانبرداری صاحب کل اختیار
خود کند و آخر ثواب الهی او را دریابد وهر که فرمان برد الله تعالی را خاطر جمع میشود از عذاب
الله تعالی و خوشحالی داخل شدن بهشت باو میرسد در وقت مردن وهر که نافرمانی کند
بمراد و پشیمان میشود صفحهٔ اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ اِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ
فَاسْتَعْمِلُوهُ وَلْتَتَّسِعْ قُلُوبُكُمْ فَاِنَّ الْعِلْمَ اِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قَدَرَ الشَّيْطَانُ
عَلَيْهِ فَاِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ فَاِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ
ضَعِيفًا فَقُلْتُ وَمَا الَّذِي نَعْرِفُهُ قَالَ خَاصِمُوهُ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت که چون بشنوید احادیث را
بپرسید مسایل را پس کار فرمایید آن دانش را و باید که فراخ باشد دلهای شما و صاحب
حوصله باشید چه دانش وقتی که بسیار شود در دل مردی که حوصله آن ندارد
شیطان دست براو می یابد و او را خود ستایی میخواند پس اگر این دشمنی کند
با شما شیطان جهاد کنید با او بآن چیزی که میشناسید آن را چه بدرستی که حیلت
شیطان همیشه ضعیف بوده چنانچه در سوره نساء است راوی گفت که پس
گفتم چیست آنچیز که میشناسیم آن را امام گفت دشمنی کنید و جواب گویید شیطان را
بآنچه معلوم شده شما را و آن قدرتیست که الله تعالی نموده در آفریدن محمد و دوازده
امام علیهم السلام که دانا باشند بجمیع قرآن وجمیع مسایل دین باینمعنی که دانش خود را
با دانش ایشان قیاس کنید که دانش شما در نظر شما سهل نماید و خود ستایی
نکنید باب پانزدهم اصل باب المستاکل بعلمه والمباهي به شرح این باب

کسی است

کسی است که دانستن احادیث را وسیله خوردن مال مردمان کرده و کسی که مینازد بدان
احادیث را ابن بابویه رحمه الله تعالی در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از امام جعفر صادق
که گفت اِنَّمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيُبْطِلَ بِهِ الْحُقُوقَ طَمَعًا
فِي حُطَامِ الدُّنْيَا نشان کسی که دانش را وسیله خوردن مال مردمان کرده اینست که فتوی میدهد بسبب آن دانش
احادیثی انکه اصل مسئله را داند از محکمات قرآن و بی راهنمایی کسی که متشابهات قرآن داند
بپیروی ظن میکند در فتوی تا با محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست انکار
بواسطه طمع در متاع دنیا در این باب شش حدیث است قال رسول الله صلی الله علیه وآله مَنْهُومَانِ لَا
يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَطَالِبُ عِلْمٍ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا اَحَلَّ اللهُ لَهُ سَلِمَ وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا
هَلَكَ اِلَّا اَنْ يَتُوبَ اَوْ يُرَاجِعَ وَمَنْ اَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ اَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَمَنْ اَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا
فَهِيَ حَظُّهُ يراجع بکسر جیم است المراجعه برگردانیدن شریک از شریک چیزی را ماخوذ است از رجع
بفتح را و سکون جیم که مصدر متعدی باب ضرب است و اصل آن اینست که چون دو کس شریک باشند
در مالی حصه هر کدام مشاع است و در هر جزوی از اجزای آن مال هست پس هر جزوی در تصرف هر دو است
و چون قسمت کنند و قرعه زنند هر کدام برگرداند حصه را که باو رسید از تصرف دیگری در آن
و مراد اینجا اینست که اگر در دنیا توبه نکرده باشد به پشیمانی و واپس دادن مال مغصوب و مانند آن حال او
در آخرت از دو صورت بیرون نیست اول آنکه آن حق محیط باشد بجمیع حسناتش پس هالک است موافق
آیت سوره بقره بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
دوم آنکه محیط نباشد پس مراجعه خواهد کرد در آخرت و با او حسناتی میماند پس هلاک از نجات یابد
موافق آنچه می آید در کتاب ایمان والکفر در حدیث اول باب صد و نود و پنجم که باب فی ان الذنوب
ثلثه است که واما الذنب الذی لا يغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض تا قول او که فيقتص للعباد بعضهم من بعض

حتى لا يبقى لاحد على احد مظلمة
ثم يبعثهم للحساب در موافق انجام

در نهج البلاغه است در خطبه اولئك انشفوا ببیان الله است که واما الظلم الذی لا یترك فظلم العباد بعضهم بعضا
تبعیضیه یا ابتدائیه است و بنا بر اول ضمیر راجع بمصدر اخذ یا راجع بعلم است و مراد با هل کسیست که مستحق
فراگرفتن علم باشد و این احتراز است از کسی که فراگرفتن علم او بنقص عمل و ثواب اخرت نیست و ذکر و عمل
به برای احتراز است از کسی که قصدا و متغیر نشود و بعد از فراگرفتن علم مایل بدنیا شود و بنا بر دوم
ضمیر اهله راجع بعلم است و مراد با هل کسی است که برهانی نقلی یا عقلی باشد بر اینکه او از علما هست و ذوا
سؤال او از مشکلات مثل ائمه اهل البیت علیهم السلام چنانچه منقول میشود از رسول الله صلعم در کتاب الحجه
در بعض احادیث باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم
و ذکر من اهله احتراز است از کسی که اکتفا کند با خذ علم از محکمات قران و از امت در بعض روایات دین
و سؤال اهل الذکر از مشکلات نکند   گفت رسول الله صلعم که دو دولت حریص هرگز سیر نمیشوند یکی حریص
مال دنیا و دیگر حریص دانش پس هر که قناعت کند از مال دنیا بر انچه حلال کرده الله تعالی برای او و طلب
از عذاب الهی و هر که در یابد مال دنیا را بی آنکه حلال باشد حیفی میشود مگر آنکه در دنیا توبه کند
بر گرداند حسانی را از تصرف شریک و باعث نجات او شود و هر که فرا گیرد دانش را از جمله اهل فرا گرفتن
و عمل کند بان دانش نجات از عذاب الهی دارد و هر که قصد کند بفرا گرفتن دانش دنیا را بس همان دنیا بهره او
و در اخرت بهره ندارد   عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع قَالَ مَنْ اَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْاٰخِرَةِ
نَصِیبٌ وَمَنْ اَرَادَ بِهِ خَیْرَ الْاٰخِرَةِ اَعْطَاهُ اللهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ   روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت که هر که طلب علم حدیث کرد برای فایده دنیا مثل انکه منصب غایت معلوم باب نصر یا باب تفعیل است
والتوسط کناه داری ماموصله و مصدریه میتواند بود و بنا بر اول از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است برای
تعلیل یعنی بحوط الحدا ایاه است و بنا بر دوم مصدریه ظرف زمانست و غایه مقدر است یعنی بحوط
مدة حبه ایاه است پس اگر حب زایل شود حوط زایل میشود   روایتست از امام جعفر صادق ع گفت

...دانا را

اَدْنَی مَا اَنَا صَانِعٌ بِهِمْ اَنْ اَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِی شرح و گفت امام علیه السلام در بیان آنچه
گذشت وحی فرستاد الله تعالی بداود پیغمبر علیه السلام که مگردان واسطه میان من و میان
خودت دانائی را که گرفتار بدنیا باشد تا منع کند ترا از راه دوستی من چه ایشان
راهزنان بندگان منند که قصد ثواب من دارند بدرستی که سهلتر چیزی که
من میکنم با ایشان اینست که بر میدارم لذت گفتگوی خود را از دلهای ایشان
باینمعنی که ایشان التفات بمحکمات کتاب من نمیکنند و پیروی ظن در فتوی مینمایند
یا باینمعنی که ایشان لذت خواهش مطلبها نزد من بتضرع ندارند پنجم فصل قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْفُقَهَاءُ اُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ یَدْخُلُوا فِی الدُّنْیَا قِیلَ یَا رَسُولَ
اللهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِی الدُّنْیَا قَالَ اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَاِذَا فَعَلُوا فَاحْذَرُوهُمْ عَلَی
دِینِکُمْ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دانایان باحادیث امینان پیغمبرانند
در امتهای ایشان مادامی که داخل در دوستی دنیا نشوند گفته شد نزد پیغمبر
علیه السلام ای رسول الله چیست نشان داخل شدن ایشان در دنیا گفت همراهی پادشاه
غیر عادل بودن پس اگر کردند این همراهی را بپرهیزید از ایشان که مبادا دین شما را
ضایع کنند بفتواهای ناحق از روی پیروی ظن چه غیر این قسم مردی با آن
پادشاه همراهی نمیتواند کرد ششم فصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِیُبَاهِیَ
بِهِ الْعُلَمَاءَ اَوْ یُمَارِیَ بِهِ السُّفَهَاءَ اَوْ یَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ اِلَیْهِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ
مِنَ النَّارِ اِنَّ الرِّیَاسَةَ لَا تَصْلُحُ اِلَّا لِاَهْلِهَا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت که هر که طلب دانش کند تا بنازد بآن در مجلس دانایان یا لجاج کند بآن
در مجلس بیچ گویان یا آنکه بگرداند بآن روهای مردم را بسوی خود بسبب منصب فتوی

بالمنه انهم

یا قضا پس کو قرار کیرد در جای خود از جاهای آتش جهنم مراد اینست که البته بجهنم میرود چه بد رستی که سرکردکی جماعت اهل اسلام خوب نیست برای کسی مکر کسی که او دانا بجمیع مسایل دین باشد پی بر دی ظن پس کسی که دانا باحادیث باشد و اصول مسایل را نداند سرکردکی را نمیشاید **باب شانزدهم اصل باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید الامر علیه شرح** این باب بیان باینده بودن حجت الله تعالی است بر دانا وبیان سخت کیری الله تعالی کار را بر دانا یا بمعنی که هرکه داند وعید آلهی را بر فعل معصیتی ووعده او را بر ترک آن ومع هذا آن معصیت را کند حال او بدتر است از حال کسی که نداند وکند اکرچه میدانند که معصیت است یا بامعنی که هرکه داند محکمات قرانرا که در آنها نهی از اختلاف از پیروی ظن هست وعمل بآنها نکند حال او در قیامت بدتر است از حال کسی که آنها را نداند وپیروی ظن کند اکرچه هر دو خوب نیستند چنانچه مصنف بیان کرد در خطبه درجواب سوال اول ودراین باب چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ قَالَ یَا حَفْصُ یُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ **شرح** روایتست از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که امام کفت ای حفص بخشیده می شود برای نادان هفتاد کناه پیش از آنکه بخشیده شود برای دانا یک کناه **دوم اصل** قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام وَیْلٌ لِلْعُلَمَاءِ السُّوءِ کَیْفَ تَلَظَّی عَلَیْهِمُ النَّارُ **شرح** کفت عیسی پسر مریم علیه السلام وای بر دانایانی که بد خوبند افروخته خواهد شد بر ایشان آتش دوزخ لفظ کیف ~~در اینجا برای تعجب است پس مراد آنست که سخت افروخته خواهد شد~~ **سوم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ اِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هٰهُنَا وَاَشَارَ بِیَدِهِ اِلَی حَلْقِهِ لَمْ یَکُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ ثُمَّ قَرَاَ اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ **شرح** در سوره نساء

السوء بضم سین بنقطه وسکون واو وهمزه آنست که بدی ومراد اینجا آنست که بدی را در مان است پس بسبب دنیا وپیروی ظن وماننداین کیف برای تعجب است ومراد آنست که سخت افروخته خواهد شد یعنی ...

نفس بفتح نون وسکون فاست وظاهر این ابطال تجرد نفس ناطقه است مراد بعالم دانا است بکبیره بودن کبیره ازو صادر میشود وکبیره کناهیست که وعید بجهنم بران شده باشد پس مراد بجاهل نادان بکبیره بودن آنست با وجود علم بحرام بودن آن در سوره نسا چنین است انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما دراین آیت چند احتمالست از آنجمله آنکه علی در اصل از برای افزار است ومستعمل شده اینجا بنوعی از مجاز در قبول عملی با وجود کذشتن وقت مقرر آن برای بشارت با آنکه اکر پشیمانی از کناه پیش از بلوغ نفس بحلق باشد مقبول نزد است نزد الله تعالی وظرف خبر مقدم است للذین متعلق بظرف سابق است یا خبر بعد از خبر است سوء بضم سین وسکون واو وهمزه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی بدی وازان ماخوذ است فعل ذم مثل ساء ما یحکمون واینجا مستعمل شده بمعنی بد بعنوان مبالغه پس عبارت از کبیره است با در بجهالة از برای ملابست است واین محل استشهاد است زیراکه افاده این میکند که اکر با علم بکبیره بودن باشد توبه آن وقت مقبول نبود واصلا بلکه اکر حق الناس باشد ومرجعیت باشد احتمال نجات است بعد از حساب والا فلا چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق واکر حق الله باشد احتمال نجات هست بعد از حساب ثم برای تراخی است من بمعنی فی است قریب عبارت است از وقتی که متصل بوقت ماندن اسم واین وقت بلوغ نفس بحلق است فا در فاولئک برای بیان ودفع توهم آنست که سنکینی قبول آن توبه بر الله تعالی باعث ترک قبول آن شود **چهارم** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که چون رسد جان باینجا واشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود نیست برای دانا بکبیره بودن آن کرده باشد آنکه الله تعالی قبول کند توبه او را بعد از آن امام علیه السلام خواند کفته الله تعالی در سوره نسا را جزاین نیست که قبول توبه سنکین است بر الله تعالی برای جمعی که میکنند کبیره را با نادانی ایشان بکبیره بودن آن وبعد از آن توبه میکنند در وقتی که نزدیک بمردن است جان بحلق رسیده است بیان این آنکه آن جماعت بازکشت میکند الله تعالی بر ایشان بقبول توبه ایشان وبوده الله تعالی مبالغه رعایت کننده مصالح **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ قال هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره **شرح** تفسیر این آیت مر آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب من وصف عدلا ...

ای عنوان ومقدم است بر باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها وبنابراین میکوییم ضمیر هم در دوم راجع بمجموع مرجع ضمیر فکبکبوا است

بکره ج

توم عبارة از قوم محمد صلی الله علیه وآله است که قریش اصحاب یا امت او اند نمط اوسط شناختن حال چیزی العدل توسط میان
افراط و تفریط و مراد اینجا صدق است که مذکور است در آیه سوره زمر والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون
موافق آیه سوره انعام وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته والان عبارة است از آیات بینات
ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن که مخرجه از ظلمات سوی نور است چه آن در هر امری میزان عدل است که هر علمی و هر کمی را
بآن باید سنجید و السنهم نعت عدلا است و اشاره است بآنکه معقول لسن عدل معلوم ایشان است ثم برای تعجب است خالفوه الی غیره
ضد وصدق به است که در آیه سوره زمر است وازین حدیث تفسیر آیه سوره زمر مستنبط میشود بوجهی که اذهان بسیار را
مفسران بآن نرسیده وازان معلوم میشود که منقول مخترند در اخبار بین شیعه امامیه **یعنی** روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام
در قول الله عز وجل در سوره شعرا در بیان حال جمعی که بغیر حق حکم کردند و حال جمعی دیگر که بگمراهی تابع ایشان شدند و عبادت ایشان
کردند انهی انداخته شدند سرنشیب در جهنم لسن معبودان و گمراهان که پرستش ایشان کردند امام گفت که آن سرنشیب انداخته شده کان
جمعند که شناختند میزان عدلی را که بزبانهای ایشان است و بعد ازان مخالفت کردند از آن رفتن سوی ضد آن **باب هفدهم فی النوادر**

شرح این باب احادیث متفرقه است که نسبتی بکتاب عقل دارد و درین باب پانزده حدیث است **اول**

کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول روحوا انفسکم ببدیع الحکمة فانها تکل کما تکل الابدان
بود امیر المؤمنین ع که میگفت که راحت فرمایید روحهای خود را بحدیث تازه از جمله آنچه منقولست از حکما که الهام حق اند چه روحها مانده میشود
از کارهای دور و دراز چنانچه بدنها مانده میشوند از کارها **دوم اصل** کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول یا طالب العلم
ان العلم ذو فضائل کثیرة فرأسه التواضع وعینه البراءة من الحسد واذنه الفهم ولسانه
الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن النیة وعقله معرفة الاشیاء والامور ویده الرحمة
ورجله زیارة العلماء وهمته السلامة **شرح** تواضع عبارة است از فروتنی برای حق موافق آنچه گذشت در حدیث
دوازدهم باب اول یا هشام ان لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس مراد بچشم دوختن بر متاع دنیا است که از دیگر است
از روی آرزو و دل منهی عنه است در آیه سوره نسا ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و آیه سوره حجر و سوره طه لا تمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم چنانچه ظاهر میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب الحسد که باب صد و بیست و دوم است و وجه مناسبت

برائت از حسد بعین اینست که کسی که چشم دوخت بر متاع دنیا چشم دلش پوشیده میشود از نگاه در عبرتهای حرام لسن و عبرت
از تغیرهای آن موافق حدیث حبک للشیء یعمی ویصم و آیه سوره حج افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب
یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
فهم بفتح فا و سکون ها بمعنی خوبی بصیرت بامر دانست و آن ضد حمق است چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب اول و وجه
مناسبت فهم به اذن اینست که قباحت فهمی از گوش انداختن لسخن اداب دانا بهم میرسد الحفظ بکسر حا بی نقطه و سکون فا
وظا بانقطه مصدر باب علم نگاهداری از تلف و شاید که ذکر لسن در میان لسان و قلب باعتبار تشبیه لسن لسانهرت
یا کردن باشد باعتبار اینکه حرف هر کدام را نساط نگاهداری از تلف میشمرند مثل اینکه تا شاهر کم میجنبد فلان کار
واقع میشود الفحص بفتح فا و سکون حا بی نقطه و صاد بی نقطه مصدر باب منع سوال از مشکل و مانند آن و مراد اینست که علم
کسی بجمیع مسائل دین که محتاج الیه اوست باقی نمیماند در صورتی که مسئله محتاج الیها تجدد شود و او سوال اهل الذکر ازان نکند
تفهیم نموده نه بواسطه زیرا که کل مشتق است با اشتغال و فرق میان علم و معرفت اینست که علم مستعمل میشود در دانستن قواعد کلیه که
کبریات شکل اول اند و مثل نفس احکام الله تعالی در مسائل فقهیه و معرفت مستعمل میشود در شناخت جزئیات که صغریات شکل اول
اند و مثل شناخت عدالت شاهدی و قیمت متلفات و مثل آن از جزئیات و امثال اینها را محال احکام الله تعالی میشمرند و فرق میان اشیا
و امور اینست که اشیا مستعمل میشود در آنچه باعتبار زمکان میست مثل اینکه طلوع فجر شده یا زوال شمس شده یا غروب شمس شده
برای نمازها و امور مستعمل میشود در افعال بندگان مثل مقادیر جنایات که موجب تعیین دیات است **یعنی** بود امیر المؤمنین علیه السلام
که میگفت ای طلبکار دانش عبث نجات آخرت بدرستی که دانشی که باعث نجات آخرت شود دانشی است که
با چندین صفت کمال باشد تا عمل باآن کرده باشد و بی عیب باشد تفصیل این آنست که سر آن دانش فروتنی است برای
حق و چشم لسن دانش بری بودن است از رشک خوردن و گوش لسن دانش قباحت فهمی است و زبان لسن دانش
راست گفتن در گفتنی است و وجه مناسبت ظاهر است و نگاهداری لسن دانش تفحص مسئله مجهوله است که با آن قصد عمل
بآن و ثواب آخرت باشد نه قصد دنیا و خردمندی لسن دانش شناخت چیزها و کارها است و دست لسن دانش مهربانی با زیر
دستان است با آموزانیدن دانش بایشان و مانند آن مناسبت باعتبار اینست که وضع ید بر راس عیال از مهربانی است

[illegible]

جنانچه گذشت در حدیث بیست و یکم باب اول و پای لسن دانش رفتن است بدین دانایان بجمیع محتاج الیه رعیت
یا نادانان بجمیع محتاج الیه خود شان از مسائل دین و معتقد اصحاب اصلی لسن دانش سلامت از عذاب آخرت
و آفات دنیاست مثل خصومات در مباحثات اصل وحِلیتُه الورع ومستقرّه النجاة وقائده العافیة
ومرکبُه الوفاء وسلاحُه لین الکلمة وسیفه الرضا وقوسُه المداراة شرح حلیة بفتح حاء بی
نقطه و فتح کاف است الورع بفتح واو و فتح را بی نقطه مصدر باب ورث احتراز از معصیت آخرت مثل تجاوز از قدر احتیاج
محتاج الیه از جمله مسائل که باعث ترک عمل بمعلوم میشود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب چهاردهم که لا تطلبوا
علم ما لا تعملون ولما تعملوا بما علمتم و مثل خودپسندی چنانچه گذشت در حدیث هفتم آن باب که فان العلم اذا کثر فی قلب رجل
لا یحتمله قدر الشیطان علیه المستقر بفتح قاف و تشدید رای بی نقطه قرارگاه النجاة بفتح نون و تخفیف جیم مصدر باب نصر
رهایی و اینجا عبارتست از مذهب فرقه ناجیه و از شناختن امام زمانست که ذکر الله عبارة از وست چنانچه می آید
در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و این اشارتست بآیت سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب
و آیت سوره زمر تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله القائد بقاف و دال بی نقطه
کشنده و اینجا عبارتست از وسیله استنباط نتیجه از قضایای معلومه العافیة بعین بی نقطه و فا و یا دو نقطه در پایین ضد مرض
و اینجا عبارتست از برائت از امراض قلبیه مثل نفاق چنانچه گفته فی قلوبهم مرض و مثل حب دنیا و پیروی هوای نفس موافق
آنچه در نهج البلاغه است در وصیت بحسن بن علی علیهما السلام تا آخر و ابدأ قبل نظرک فی ذلک بالاستعانة بالهک والرغبة
الیه فی توفیقک وترک کل شائبة اولجتک فی شبهة او اسلمتک الی ضلالة فاذا ایقنت ان قد صفا قلبک فخشع
وتم رایک واجتمع وکان همک فی ذلک هما واحدا فانظر فیما فسرت لک وان انت لم یجتمع لک ما تحب من نفسک وفراغ
نظرک وفکرک فاعلم انما تخبط العشواء وتتورط الظلماء مرکبه بفتح میم و سکون را بی نقطه و فتح کاف و با یکنقطه عبارتست
از وسیله زود رسیدن لسن به نتیجه وفا بفتح واو و الف ممدوده عبارتست از بجا آوردن الی مثل آنچه مذکورست در سوره اعراف
الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب الا یقولوا علی الله الا الحق و می آید در کتاب الحجة در حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه
باب هفتم است که لا یقبل الله الا الوفاء بالشروط والعهود و میتواند بود که شامل رعایت وعده های آنکس با مردمان نیز باشد

لین

لین الکلمه عبارتست از نرمی سخن در مقام اتمام حجت چنانچه الله تعالی گفته در سوره طه که فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی
پس گوید فرعون را سخنی نرم شاید بخاطر خود جا دهد سخن شما را و تصدیق کند یا تکذیب نکند بوسیله ترس از آزار و آفات
دنیا یا آخرت سیف از جمله سلاح است و ضرورتر از سایر سلاحهاست و لهذا هیچ سپاهی بی سیف نمی باشد رضا
بکسر رای بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره عبارتست آنقدر رتبه باعتبار لین کلمه و آن خشنودیست بقضای
الله تعالی در کفر کافر و فسق فاسق و مانند آنها و آن حالت بهم میرسد از رؤیت ملکوت سماوات و ارض چنانچه
در ابراهیم علیه السلام بهم رسید و باعث لین کلمه او شد و بیان میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیستم
که باعث العرش والکرسی است المداراة بدال بی نقطه و رای بی نقطه و همزه که گاهی منقلب بالف میشود مدحت و اینجا عبارة است
از تغافل از غیبت و بیهوده گفتن مخالفان از دور مثل قول شاعر ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت
ثمة قلت لا یعنینی و آن بزرگیست از شیخ کامل بر جاهل دشمن یعنی و دهنه لسن دانش پرهیزکاری از خود
پسندیدنیست و قرارگاه لسن دانش رهاییست و کشنده لسن دانش ~~پرهیزکاری از خودپسندیست و قرارگاه لسن دانش~~
سوی نتیجه بری بودن است از امراض قلبیه و جای سواری لسن دانش رعایت پیمانهاست و یراق جنگ لسن دانش نرمی گفتن است
و شمشیر لسن دانش خشنودیست بقضای الهی در وجوه شر دنیا و کمان لسن دانش تغافل و گذرانیدن بیهوده و سرزنشهای مخالفان است
اصل وجَنّتُه مجاورة العلماء ومآله الادب وذخیرته اجتناب الذنوب وزاده المعروف
ومأواه الموادعة ودلیله الهدی ورفیقه محبة الاخیار شرح ماله بلغت اسم قرار رسیده از وجی روز
بروز و مراد چولیت که اگر نباشد علم فراموش شود چنانچه اگر وجی روز بروز نباشد آدمی میمیرد ادب بفتح همزه و فتح دال بی نقطه
و با یکنقطه عبارتست از افعال واجبه و مستحبه که اگر واقع نشود علم بتمام فراموش میشود غالبا ذخیره استعاره شده از دفینه و آن نقد
که در زیر زمین میکنند برای روز حاجت اجتناب الذنوب مبنی بر تشبیه ذنوب ترک کرده شده است بذخیره باعتبار اینکه
ترک آنها مانند دفن آنها در زیر زمین است برای روز حاجت مثل ترک شرب خمر که در روز قیامت باعث ادراک انهار
من خمر لذة للشاربین میشود هدی عبارتست از امام عالم بهر محتاج الیه است موافق آیت سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من
البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون بنابر اینکه والهدی عطف بر ما انزلنا من

ومیز میّاه راجع بالهدی باشد موافق آیت سوره زمر ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و بیان میشود در کتاب التوحید
در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب النوادر است یعنی و اشکرلی دانش گفتگو کردن با دانایان است
تا دانش نتایج لشن بسیار شود گزاران دانش اتیان بواجبات و مستحبات است و و فیلن دانش برای رو سخنی
دوری کردن از گناه است خواه کبیره باشد و خواه صغیره و نوشته سوزاند دانش که مکرر و هر روزه در دفع شبهه‌های مخالفان
بکار برده میشود نهی از پیروی ظن است که در محکمات هر شریعتی متعارف بوده و آب روی ان دانش و اکنده اش مد است
با بوچکویان و دانایان دانش امام تحت عالم بهر محتاج الیه است و معجب لن دانش و دوستی نیکان است سیوم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه واله نعم وزیر الایمان العلم ونعم وزیر العلم الحلم ونعم وزیر
الحلم الرفق ونعم وزیر الرفق العبرة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه واله که خوب مددکاریست برای گرویدن یکدا
و بنورشی دانش محتاج الیه از جمله مسائل این چه نادان رود به پیروی ظن که شرکت می افتد و صبرش بسیار مشکل است و خوب مددکاریست
برای دانش مع انکار بر مدارا بمعنی مدارا که بیان شد در شرح حدیث سابق و خوب مددکاریست برای بردباری هموار
بمعنی این کلمه بیان شد در شرح حدیث سابق و خوب مددکاریست برای همواری فکر در عاقبت کار جمعی که ناهمواری کرده‌اند و بلاها
بر سر ایشان آمده چهارم اصل جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله ما العلم قال
الانصات قال ثم مه قال الاستماع قال ثم مه قال الحفظ قال ثم مه قال العمل به قال ثم مه یا
رسول الله قال نشره شرح ظاهر تقدیم انصات بر استماع موافق الجزء آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب
بیست و دوم که باب عزائم السجود است که ان لم یکن مستمعا للقراءة مستمعا له انصت که و انصتوا در آیت سوره اعراف و اذا قرئ
القرآن فاستمعوا له وانصتوا عطف بر جواب شرط باشد بلکه عطف بر جمله مرکبه از شرط و جزا باشد و مراد ام السکوت باشد در جای
اراده قرائت قرآن باشد تا رود شروع در آن شود منقطع نشود یعنی آمد مردی سوی رسول الله صلی الله علیه واله پس گفت که ای رسول
به چیز است که باید کرد تا دانش حاصل شود و فایده دهد گفت که خاموشی در مجلس علم بقصد فرا گرفتن علم گفت که بعد از ان چه چیز است
گفت که گوش انداختن کردن و انا گفت که بعد از ان چه چیز است گفت که نگاه داشتن ان در خاطر یا در کتاب تا فراموش و ضایع نشود
گفت که بعد از ان چه چیز است ای رسول الله گفت پراکنده کردن آن دانسته شده
گفت که بعد از ان چه چیز است که بجا آوردن آنچه یاد گرفته شده در میان خلایق تا مردمان دیگر بهره برند پنجم اصل علی بن ابراهیم رفعه

وسخن هم

گفتند و

الی عبدالله ع قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم وصفاتهم صنف یطلبه للجهل
والمراء وصنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه للفقه والعقل
شرح الاعیان جمع عین بفتح عین و سکون یا نظرها و اینجا عبارت است از مقصدها سوی فائده‌ها برای طلب علم
صفات عبارت است از لوازم اعیان و بیان اعیان درین فقره است و بیان صفات در فقرات آینده است
جهل عبارت است از ظنی که حاصل شود باجتهاد متعارف میان مخالفان شیعه امامیه و آن استفراغ وسع در تحصیل ظن بحکم شرعی
فرعی از ادله تفصیلیه است المراء بکسر میم و رای بی نقطه و الف و همزه منقلبه از یا مصدر باب مفاعله جدال و اینجا عبارت است
از احتجاجات ظنیه اهل اجتهاد و هر کدام بر مخالف خود چنانچه مسطور است در کتب استدلالیه اهل اجتهاد و الاستطاله زیاده
روی یعنی طلب رجحان خود بر دیگری الختل بفتح خا با نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا مصدر باب نصر و ضرب فریب دادن
یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم سندی که بالا برده آنرا تا امام جعفر صادق ع گفت که طالبان علم سه قسمند پس بشناس
آن اقسام را بقصدهای که دارند و بصفتهای که بران مترتب میشود قسمی طلب علم میکند بقصد حکم از روی ظن و جدال
با مخالف خود و قسمی طلب علم میکند بقصد تفوق و فریب دادن و قسمی طلب علم میکند بقصد فهمیدن محتاج الیه خود از جمله مسائل دین
و بقصد خردمندی یعنی عمل به آن و ترک تجاوز سوی آنچه لغو است اصل فصاحب الجهل والمراء مؤذ ممار متعرض للمقال
فی اندیة الرجال بتذاکر العلم وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من الورع فدق الله من هذا
خیشومه وقطع منه حیزومه شرح مؤذ بضم میم و سکون همزه و ذال با نقطه اسم فاعل معتل اللام یائی باب افعال است
در سوره احزاب چنین است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة و اعد لهم عذابا مهینا الاندیة جمع ندی بفتح نون و کسر
دال بی نقطه و تشدید یا مجلسها رجال عبارت است از شاگردان و مانند ایشان است تذاکر بذال با نقطه مصدر باب تفاعل است و جز باب
تفاعل موضوع است برای صدور فعل از چند کس نسبت بیکدیگر مثل تقاتل با و تقاتل بواو درین قسم فعل تکرار و مبالغه میباشد غالبا
تذاکر مستعمل شده اینجا بمعنی تکرار ذکر و مبالغه در آن علم بکسر عین و سکون لام عبارت است از آیات بینات محکمات ناهیه از
پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن مثل آیت سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب و صفة عطف بر تذاکر است و عبارت است از مدح و ثنا و مقدر

اینجا مضاف بمفعول به است حلم بکسر حا و سکون لام بمعنی آهستگی و خردمندیست و آن بر مناسب این مقام نمی‌نماید و آنچه
مناسبتر است حلم بضم حا و سکون و ضم لام است بمعنی خیالی فاسده که در خواب دیده شود موافق آیت نور و اذا
بلغ الاطفال منکم الحلم و آن ماخوذ است از احتلام و اینجا استعاره شده برای تاویلاتی که اهل اجتهاد مدعی آن اند برای
بسیار آیات بینات محکمات بمحض زبان میکنند و ایشان میدانند که دروغ است و مشتمل است بر کفر بآیات الله مثل
اینکه آیه مخصوص است باصول دین و مثل اینکه مراد نهی از عمل بالظن ان الظن لا یغنی من الحق شیئا اعتقادی متبع است و مانند اینها
از خیالات فاسده و اهل اجتهاد مدعی آن اند مدح و تحسین آنها میکنند و منکر بآیات الله قال الله سریع الحساب و شاید
که آیت سوره فرقان والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا تعریض بایشان باشد پس شنیدن اکثر العلم و صم
الحلم اشارتست بآیت سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون و بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت
و سیوم که باب مجالسة اهل المعاصی است التسربل بسین بی نقطه و رای بی نقطه و بای یک نقطه مصدر باب تفعل پیراهن پوشیدن
مراد اینجا بصورت فاضلان شدن باعتبار لباس و اتیان بنوافل و مانند آنها ضمیر در دوم و سیوم برای سببیت است
سربال بیه هذا و مرجع ضمیر سربه التفعل است الخیشوم بفتح خا با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضم شین با نقطه منتهای بینی
که دماغ است الحیزوم بفتح حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضم زای با نقطه اسب تنگ سینه که برای جنگ مهیا شده
و مراد اینجا زبان مکر که کار گنگوی حلم است فدق الله اینجا عبارتست از آن و آیت سوره انبیا لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه
من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون یعنی پس قسم اول که مقصد حکم
از روی ظن و جدال دارد آزار کننده است جدال کننده است مقصد لیس گفتگو را در مجالس مردان حکم در تاویل آنها
بتحقیق پوشیده خود را بلباس فروتنی و در دل خالی شده از ترس عذاب الهی پس کوفت الله تعالی در سوره انبیا سبب
این گفتگو دماغ او را و برید بسبب زبان مکر کر او را اصل وصاحب الاستطالة والختل ذو خب وملق
یستطیل علی مثله من اشباهه ویتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم
ولدینه حاطم فاعمی الله علی هذا خبره وقطع من آثار العلماء اثره شرح الحب بکسر حا با نقطه

بزرگی یک از ارباب ثبات ملکات و یعنی
خیالهای بی وجه خود و امثال آنهم

وتشدید

و تشدید با یک نقطه شوریدن در یا و اینجا استعاره شده برای ناهمواری در سخن و مانند آن فشله عبارتست از همسایه او در
علم ترتیبا با یک نقطه من در اول و دوم تبعیضیه است اشباهه بفتح همزه عبارتست از همه بنیان او که شیعه امامیه اند
دونه عبارتست از بیگانه او و دین که مدعیان شیعه امامیه اند فاء در فهو برای تفریع است الحلوا بفتح حای بی نقطه و سکون لام
والف ممدوده آنچه پخته میشود از عسل و روغن و آرد و مانند آن از جمله شیرینی و اینجا استعاره شده برای سخنان نامعقول که آنها را
القا میکنند برای دنیا از جمله مدعیان نقل میکنند حفظه میکنند در طعن بر شیعه امامیه و تحسین تاویلات که مانند اضغاث احلام است
و هضم آن حلوا عبارتست از گذراندن آنها بعد از شنیدن برای طمع در مال اکابر و متمولان همه حلوا عبارت از عطایای
آن اغنیا باشد باعتبار تشبیه ایشان بمرد بکار و تشبیه آن بحلوای بی حد بر که مشهور است و متعارفست دینه بکسر دال
عبارتست از مذهب شیعه امامیه الحاطم بحای بی نقطه و طای بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب ضرب شکننده مراد اینست که او
تنگ است اینست که برای طمع در مال بد رفتار کردن مخالف میرود و آن سخنان را میشنود و میکشد یعنی و قسم دوم که مقصد توفیق و
زینت دارد و صاحب ناهمواری در سخن و تملق است بیان این آنکه تفوق میکند بر همسایه که در علم از جمله مانند آن و فروتنی
میکند برای مالداران از جمله بیگانه او پس او حلوای مالداران را هضم میکند است و دین خود را شکننده است پس پوشاند
الله تعالی برای این کس او را که کسی از اهل حق ستایش او بکند و برآید از اثرهای دانایان که کتابهای حدیث ایشان باشد
اثر پس را که کسی از اهل حق کتاب او را اعتبار نمیکند اصل وصاحب الفقه والعقل ذو کآبة وحزن و
سهر قد تحنک فی برنسه وقام اللیل فی حندسه یعمل ویخشی وجلا داعیا مشفقا مقبلا
علی شانه عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله من هذا ارکانه
واعطاه یوم القیامة امانه شرح التحنک کال زیر ریش بر داری و گردانیدن عمامه بزیر زنخ و اول اینجا مناسبتر است
البرنس بضم با یک نقطه و سکون رای بی نقطه و ضم نون و سین بی نقطه جامه فروتنی و آن کلاه درازیست و استحباب
پوشیدن آن برای نماز می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث چهارم باب لبس الکوب و نوه باب ششم است و در حدیث
اول باب القلانس که باب شانزدهم است و کلاهی سیاه و سالوسان عام و زینت زیر برنس پوشند و خود را متوفق تمام میکنند موافق آنکه
می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب العجب که باب صد و بیست و نهم است الحندس بکسر حای بی نقطه و سکون نون و کسر دال با نقطه

وسببی بی نقطه تاریکی شب اول به فتح واو و کسر جیم کسی را از ترس دلش بلرزد مشتق ماخوذ است از تشنق بفتح سین و فتح فا
یعنی ردای مثل جامه کنده کهنه و مراد اینجا شکستن حال است الاستیحاش ترسان بودن و اینجا عبارت است از پنهان کردن
اسرار حق اگر فاش شود ضرر کند پس این منافات ندارد با امثال آنچه گذشت در حدیث نهم باب دهم و آنچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در حدیث سیزدهم باب حسن الخلق که باب چهل و نهم است که الا خیر فیمن لا یالف ولا یولف یعنی و قسم سوم که فقیه
مهمند کی و خردمندی دارد صاحب بریشانی ظاهر و اندوه دل و بیداری شبها می باشد تحقیق کمال فرمان برداری
کرده در لباس فروتنی خود و برخاسته در تاریکی شب پرستش میکند و میترسد که مبادا پرستش او قبول نشود در حالی که دلش لرزان است
دعا کننده است شکسته حالت رو آورنده است بر حال خود داناست باهل دوران زمان خود که اهل ظلمند ترسانست در بیرون
سر از اعتمادی بر همه بیان خود که مبادا از بیوفائی سری از ایشان ظاهر شود پس استوار کرده است خدا از این پرهیزکاری اصول
این خود را و ایمانش توجه بخدا تعالی و عدالتش و روسولش و امام حق در روز قیامت درست است و داد او را در روز قیامت
ایمنی از خوف و عبادات او بدست راست او چنانکه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم باب دوم که یعطی الامن
بیمینه والملک بیساره و در حدیث دوازدهم باب اول که یقول العزیز الجبار وعدی السلاطین که ما امام رضوان الله العزیز الجبار
والبلا انّه لامام رحمه الله شتم اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول انّ رواة الکتاب کثیر وانّ رعاته قلیل وکم من
مستنصح للحدیث مستغش للکتاب فالعلماء یحزنهم ترک الرعایة والجهال یحزنهم حفظ الروایة
فراع یرعی حیوته وراع یرعی هلکته فعند ذلک اختلف الراعیان وتغایر الفریقان شرح
کم مبتدا است مستنصح بکسر صاد بی نقطه است مستغش بکسر غین با نقطه و تشدید شین با نقطه مرفوع و خبر مبتدا است العلماء جمعی که دانند
و مطلب اصلی از آن ظاهر قرآن عمل بمعانی آنها است ادعا را نیکو کرده اند حقیقی چونی کس را بمعنی عالم بودن آن چه در قرآن کس در کتاب از روضه
و در رساله ابی جعفر الی سعد الخیر است والجهال یعجبهم حفظهم للروایة والعلماء یحزنهم ترکهم للرعایة و مراد آن ظاهر است یعنی شنیدم که
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که راویان قرآن بسیارند و بدرستی که نگاهبانان قرآن کمند و بسا خالص شمرنده حدیث بد خالص
شمرد قرآن را چه آن حدیث مخالف محکمات قرآن است پس بکار می اندازد و ایما بازاز ترک رعایت قرآن و نظر در آن میکنند و سبب
آن لعنت میکنند معانی آن را و بکار می اندازند و اما آن نگاهداری روایت الفاظ قرآن و نظر در آن میکنند و به لسان می پسندند معانی آن را

بشنو

پس تابع دو قسم است یکی تابع میشود باعث زندگی جاودانی خود را از پی قرآن میرود و دیگری تابع میشود باعث هلاکت ابدی
خود را از پی حدیث مخالف قرآن میرود پس از این تحقیق لازم میشود که هلاک جدا میشوند از هم لازم تابع و هم میشوند لازم
طائفه علما و جهال شنید یکی به بهشت میرود و دیگری بجهنم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حفظ
من احادیثنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیمة عالما فقیها شرح حفظ بعینه ماضی غایب معلوم
باب علم است الحفظ بکسر حا و سکون فا نگاهداری و مراد اینجا علم است که عمل با آن شود احادیثنا یعنی احادیث که منقول بطریق
اهل البیت علیهم السلام در مختلف فیه میان امت از جمله مسائل شرعیه و این احتراز است از احادیث که منقول بطریق دیگر است
و از احادیث مشترکه میان جمیع امت نیز زیرا که حفظ متفق علیه اگرچه شرط فقه است اما کافی نیست اربعین حدیثا مبنی بر
اینست که محتاج الیه اکثر مردمان از جمله احادیث زیاده بر چهل نیست بیان شده در شرح حدیث هفتم باب دوم و فقیه
اخص مطلق است از عالم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که نگاهداری کند از جمله حدیثهای ما اهل
حق چهل حدیث را برمی انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت دانای فهمیده در خداپرستی هشتم اصل عن زید الشحام عن
ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک وتعالی فلینظر الانسان الی طعامه قال قلت
ما طعامه قال علمه الذی یاخذه عمن یاخذه شرح روایت است از زید پیه فروش از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره عبس پس باید که نظر کند آدمی بسوی طعام خود که از کجا است راوی گفت که گفتم که چه
چیز مراد است از طعام او امام گفت که مراد دانش اوست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرا میگیرد او را و غذای روح است باید نظر
کند که از که فرا میگیرد آن را چه حدیث را از ما باید فرا گرفت یا بواسطه یا بی واسطه اعتمادی بر شان رسانت با شکم اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احادیث اوف و بسیار کردند چنانکه می آید در حدیث اول باب بیست و دوم نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة وترکک حدیثا لم تروه خیر من
روایتک حدیثا لم تحصیه شرح خیر یعنی کم ضرر است و ضرر و توقف نزد شبهه باعتبار دنیا
بی نفع در سوره بقره اثمهما اکبر من نفعهما حجه و ترکک از قبیل نرقی است لم تروه بسکون را بی نقطه و تخفیف
واو مکسوره صیغه جد لیالیست و مفهوم این صفت احتراز است از حدیثی که عمل بمقتضای آن نشده باشد و از حدیثی

واحصای آن نشده باشد الا احصا شمردن چیزی ومراد اینجا فرو کرفتن علمست بجمیع اجزای چیزی مثل وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت که باز ایستادن از کردار وکفتار نزد شک در جایز بودن آن کم ضررترست از ناکاه درافتادن در آن وبخشم رفتن برای نفع دنیا وترک تو حدیثی را که نقل نکرده باشی از راویان وجه آنکه ضبط کرده باشی از راوی وعمل بمقتضای آن کرده باشی کم ضررترست از نقل تو حدیثی را که ضبط نکرده باشی از آن

عن حمزة بن الطيار انه عرض على ابي عبد الله عا بعض خطب ابيه حتى اذا بلغ موضعا قال له كف واسكت ثم قال ابو عبد الله عليه السلام لا يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون الا الكف عنه والتثبت والرد الى ائمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد ويجلوا عنكم فيه العمى ويعرفوكم فيه الحق قال الله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون **شرح** الذکر سبب علم در جمیع احکام الله تعالی وآن سه قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن دوم رسولی که کتاب الهی بر و نازل شده واو مترجم آن کتابست سوم اوصیای آن رسول که مترجمان کتاب الله اند بعد از آن رسول هر کدام در زمانی ومراد اینجا مرکب از قسم اول وقسم دوم است چنانکه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث اول باب بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله الذکر انا والائمة اهل الذکر ودر حدیث دهم باب شصت وچهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است که قال الکتاب الذکر واهله آل محمد علیهم السلام **شرح** روایتست از حمزة بن محمد طیار بفتح طا بی نقطه وتشدید یا دو نقطه در پایین آنکه او در عرض کرد بر امام جعفر صادق علیه السلام بعض خطبهای پدرش امام محمد باقر علیه السلام را تا آنکه چون رسید بموضعی از آن خطبه امام کفت او را باز ایست از عرض وساکت باش از سخن دیگر بعد از آن کفت امام جعفر صادق علیه السلام که کنجایش ندارد شما را در آنچه فرود می آید بشما از کردار وکفتاری که نمیدانید حکم آن را مکر باز ایستادن از آن واستادن از آن ودر آنکه ایستند نیک وبعد از آن سوی امامان راستی تا دارند شما را در آن بر راه راست ودر طرف کنند از شما در آن نادانی را وشناسانند بشما در آن حق را یعنی چه کفته الله تعالی در سوره نحل که وما ارسلنا من قبلك الا رجالا

~~چنین ایجاد وقسم است یکی آنچه میخواهد کسی که تصدیق به فرمان قرآن ورسول نموده جمعی اهل خود را~~ ~~دانند~~ نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وفرستادیم پیش از تو ای محمد مکر مردان را وحی میکردیم سوی ایشان احکام شریعت را باین معنی که رخصت نمیدادیم ایشان را در پیروی ظن با وجود کمال قرب ظن ایشان بصواب پس این امت محمد سوال کنند از آل محمد را اکر نمیدانسته باشند چیزی را که اختلاف در آن رود باستنباط از ضروریات ومحکمات قرآن هر چند ظن داشته باشند توضیح این میشود در باب بیستم کتاب الحجة ومانند این آیت در سوره انبیا نیز هست **باب نادر مجمل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول وجدت علم الناس كله في اربع اولها ان تعرف ربك والثاني ان تعرف ما صنع بك والثالث ان تعرف ما اراد منك والرابع ان تعرف ما يخرجك من دينك **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میکفت که یافتم دانشی بکار آمدنی مردمان را همکی آن جمیع در چهار کلمه اول آنها آنکه شناسی مالک وصاحب کل اختیار خود را باین معنی که اعتراف کنی بآنکه آن ذات این جهان بی صاحب کل اختیار عالم عادل حکیم یکانه نیست ودوم آنکه شناسی آنچه را آن صاحب کل اختیار با تو کرده باین معنی که اعتراف کنی بآنکه خلق آدمیان وزمین وآسمان اکر برای تکلیف وفرستادن رسولان باحکام وآداب الهی وقیامت وجزای نیک وبد باشد عبث خواهد بود چه دنیا پر شر وشور است وبهمین زایل ونیستی ومردن نمی ارزد چنانکه مقصد رحمت بیان کرد در جواب سوال اول برادر وکذشت در شرح فلولا انه تعالى لم یخلقهم بحاجة الخ تا او در خطبه پس در هر زمان تبلیغ رسولی یا جانشین رسولی جمیع آداب الهی را لازم خواهد بود وسیوم آنکه شناسی آنچه را آن صاحب کل اختیار طلبیده از تو بر رسول زمان تو وحی کرده باین معنی که طلب علم دین کنی ودانی که آداب الهی چیست وچهارم آنکه شناسی آنچه را اکر کنی آنرا بیرون کند ترا از دین تو مثل اقرار بر کبیره ومثل شرک پیروی اهل رای والله اعلم **حدیث دوم** قلت لابي عبد الله عليه السلام ما حق الله على خلقه فقال ان يقولوا ما يعلمون ويكفوا عما لا يعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث هفتم باب دوازدهم **باب سیزدهم** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اعرفوا منازل الناس على قدر روايتهم عنا **شرح** توضیح این به بیان پنج مقدمه میشود اول آنکه جمعی از ثقات اصحاب ائمه علیهم السلام با یکدیگر اختلاف میکردند در فتوا مثل اختلافی که میان محمد بن ابی عمیر ومیان ابو مالک حضرمی وهشام بن الحکم واقع شده ومذکور میشود در کتاب الحجة در حدیث نهم باب صد وچهارم که باب ان الارض کلها للامام علیه السلام است ومثل اختلافی که میان

که میان فضل بن شاذان و میان یونس بن عبدالرحمن واقع شده و می آید در کتاب المواریث در ذیل حدیث دوم باب ابطال میراث اهل الملل منهم علی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله که باب جهل و کم است دوم آنکه ممکن نیست که حکم متنافی از روی علم مبنی بر سنة یکی باشد از روی ظن است بنابر آنکه جزم که منقسم است بجهل مرکب و تقلید نوعی از ظن قولست چنانکه مذکور شده در ممش سیوم آنکه فتوای از روی ظن دو قسم است یکی آنکه صاحبش میداند که از روی ظن است و صفت علم میکند در تاویل آیات بینات محکمات ناهیه از روی ظن و این افترای کذب بر الله تعالی است چنانکه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب دیگری آنکه صاحبش از کمال قوت ظن پنداره که آن علم است چنانچه فراق میان علم و ظن ضروری نیست و این علما باعث تحقیق صاحبش نشود و توضیح این می آید در کتاب ایمان و الکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم که باب مطالبة اهل المعاصی است چهارم آنکه اختلاف میان ثقات اصحاب ائمه مبنی بر انکار مضمون آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن نیست زیرا که آن منافات دارد با ایمان پنجم آنکه مستفتی محتاج است در معرفت رجحان بعض اهل اختلاف در فتوی بر بعضی سوی قاعده کلیه که از آن معلوم شود که راجح کدام است و مرجوح کدام است و این حدیث برای بیان آن قاعده کلیه است

یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که شناسید پایه مردمان را در فتوی و قضا بنا بر کمی و بسیاری روایت ایشان حدیث را از ما باین معنی که هر که در جواب سؤالها در مسئله که باره اختلاف در آن و در دلیل آن میرود در محکمات قرآن نیست اکتفا بنقل حدیث ما بیشتر میکند و تعرف در معنی یا در لفظ کمتر میکند بهتر است چهاردهم ان امیر المؤمنین علیه السلام قال فی بعض خطبه ایها الناس اعلموا انه لیس بعاقل من انزعج من قول الزور فیه و لا بحکیم من رضی بثناء الجاهل علیه شرح بدرستی امیر المؤمنین علیه السلام گفت در بعض سخنهای خود که در نصیحت مردمان گفته ای مردمان بدانید که خردمند نیست کسی که از جا در آید از سخن دروغ در مذمت او زیرا که زور در اینجا و اصلش کج شده پس از جا در آمدن بآن نوعی از تکبر است و نیست کامل در خردمندی کسی که راضی شود به ثنای کسی که نا خردمند برا و هم امطلفه میل سوی ناخردمند است پس احتراز از آن بهتر است اصل الناس ابناء ما یحسنون و قدر کل امرئ ما یحسن فتکلموا فی العلم تبین اقدارکم شرح ابنا اینجا استعاره شده برای جمعی که شناخته شوند بچیزی چنانکه شناخته میشود پسر به پدر ما موصوله و مضاف الیه است یحسنون و یحسن بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است

الاحسان کار نیک کردن و نیکویی او آوردن فی برای تعلیل است الف لام العلم برای عهد خارجیست و مراد آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن است یا مراد علم دین است تبین بباء یک نقطه و نون مشدده و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعل است که حذف یکتاء و جزوم است در جواب امر اقدار کم مرفوع و فاعل است و این اشارت است بآنکه اسکات فی الصحابه بآن آیات بینات زوده تر میشود یا بآنکه علم دین اشرف امور است زیرا که ارسال رسل و انزال کتب از برای آنست یعنی مردمان شناخته میشوند بآنچه میورزند و پایه و بهای هر مردی آنست که خوب بجا می آورد آن را پس گفتگو کنید بتوسط آیات بینات یا برای حصول علم دین تا نمایان و بلند شود پایها و بهاهای شما پانزدهم سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول و عنده رجل من اهل البصرة یقال له عثمان الاعمی و هو یقول ان الحسن البصری یزعم ان الذین یکتمون العلم یؤذی ریح بطونهم اهل النار فقال ابو جعفر علیه السلام فهلک اذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مکتوما منذ بعث الله نوحا فلیذهب الحسن یمینا و شمالا فوالله ما یوجد العلم الا ههنا شرح بصری بکسر باء یک نقطه و سکون صاد بی نقطه منسوب است ببصره و شیخ یا توهم حسن بصری ناشی شده از تقلید آن آیه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و بعد از وجهی دیگر شریک او شده اند درین توهم و غافل شده اند از آنکه نهان کردن دو قسم است اول آنکه از روی هوا و هوس و تاویل بالتخصیص معقول است دوم آنکه از ترس ظالمان است و مراد در آیه قسم اول است و بینات یعنی محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است و هدی یعنی امام عالم بجمیع متشابهات و مشکلات است پس والهدی عطف بر ما انزلنا است و ضمیر بیناه راجع بهدی است که امامت او صریح است در آن بینات للناس اشارت است بآنکه در معنی آن محکمات و دلالت آنها بر هدی اشتباهی نیست اصلا پس هر که تاویل بالتخصیص آنها کند عناد کرده و بمحض زبان گفته برای آنکه مرجع شود در فتوی و قضا موافق آیه سوره نحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم این باب بدانکه رواقض میگویند که هر که تامل از روی انصاف درین آیه کند میداند که مقدم روافض کیست و عاقبت حال نواصب چیست شاید که تخصیص ذکر نوح برای این باشد که اول اولو العزم است و لهذا اول کسی که در قیامت مسئول از تبلیغ قومش اوست چنانچه مذکور است

[illegible]

در کتاب الروضة در حدیث نوح صلی الله علیه وآله یوم البعثة بسیار است منافات ندارد با اینکه وصی آدم هبة الله واولاد ایشان پنهان میکردند علم خود را از ترس قابیل واولاد او چنانکه مذکور است در کتاب الروضة در ذیل حدیث یاد دهم ع مع النجوم [illegible] شنیدم از امام محمد باقر ع میگفت که نمی برخالی نزد او بعض مردی از اهل بصره گفته بسیار جهد او را علمای کور و آمد میکفت سخنی که حسن بصری دعوی میکند از آن جمیع پنهان کننده علم خود رها و میگوید هر کس در آتش جهنم آزار رواهد کم بوی کند در روزهای این اهل آتش جهنم را مرادش اینست که پیغمبر تبلیغ جمیع احکام دین وبیان جمیع متشابهات قرآن المخصوص خانه واده خود نخست بلکه هر چه باید آن گفت به دیگران بگفت و پنهان نکرد پس گفت امام علیه السلام دروغ گفت حسن بصری آن پس چنین شد درین هنگام آن آمد مؤمن آل فرعون ع که الله تعالی در سوره مؤمن گفته او پنهان میکرد ایمان خود را چه این قسم کسی علم خود را بر اظهار نمیکند پیوسته علم پنهان نزد اهلش از زمانی افرستاده الله تعالی نوح ع را به پیغمبری پس کور حسن بصری بر آنه میانه الله تعالی قرار داده برای بندگانش نزدد و بدست راست و دست چپ رود تا روز قیامت چرای علم باید پس نخواهند یافت علم جمیع احکام دین مگر اینجا مراد خانه واده پیغمبر است بیان این می آید در حدیث اول باب بیست و دوم مخفی نماند حسن بصری از کبرای عامه و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در کتاب احتجاج روایت از امیر المؤمنین ع در مذمت او کرده یکی اینکه او سامری امت محمد است باین معنی مردمان بسیار را گمراه کرده مریدان او شدند و بسیاری ازان خود را باو میرسانند و دیگر اینکه شیطان برادر اوست باب هفدهم اصل باب روایة الکتب

والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب

این باب هفت حدیث است ودر نقل کتابها از راویان حدیث و حدیثهایی که سبت دارد به نقل حدیث و فضیلت نوشتن حدیث و فضیلت نگاه داشتن کتابهای حدیث برای تمسک عمل به آنها در این باب پانزده حدیث است

اول اصل قلت لا زیاده و کم در لفظ سکیم آیا جایز است یا نه گفت که اگر باز یاد و کم در لفظ زیاده و کم در معنی نیست واراده معنی منید ی حدیث میکنی پس باکی نیست و جایز است

دوم اصل قلت لابی عبدالله ع

لأبي عبد الله عليه السلام إنّي أسمع الكلام منك فأريد أن أرويه كما سمعته منك فلا يجيئ قال فتعمّد ذلك قلت لا فقال تريد المعاني قلت نعم قال فلا بأس شرح الاعتماد و التعمید چیزی را صاحب عمد کردن وعمد بفتح عین بینقطه وفتح میم آنست که کوهان شتر بر از جرکی چون باشد وظاهرش صحیح باشد و بنفاق را تشبیه عمد میکویند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه گفته در مدح محمد بن ابی بکر لله بلاد فلان فلقد قوّم الاود وداوی العمد تا آخر رای چنداست سعی فلا بکس یا معنی که محل تعجب و بغایت عظیم است مانند نعلی که غیر الله تعالی قادر بر آن نباشد چه هر آینه بتحقیق راست کرد کجی را که در خود میدید از میل سوی خود و دوا کرد مرض نفاق را که در خود میدید از میل سوی خود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من می شنوم سخن را یا معنی که مردم آن را کمان می اندازی که لفظ آنچه نقل میکنی لفظ منست کفتم که نه پس گفت اراده جمیع معنیهای سخن من میکنی بی کم و زیاد کفتم که آری گفت پس باکی نیست چهارم

اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام الحديث أسمعه منك أرويه عن أبيك أو أسمعه من أبيك أرويه عنك قال سواء إلّا أنّك ترويه عن أبي أحبّ إليّ وقال أبو عبد الله عليه السلام لجميل ما سمعت منّي فاروه عن أبي شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را ~~حدیث~~ که حدیث را میشنوم از تو ~~روایت میکنم از پدر تو یا بر عکس اما مطابق واقعست یا نه گفت مطابقست که تو نقل کنی از پدرم~~ محبوب تر است سوی من برای تقیه چه بر امام رفته گرفت و گیری نیست و گفت امام جعفر صادق علیه السلام جمیل را آنچه را که شنیدی از من نقل کن از پدرم برای تقیه پنجم اصل

قلت لأبي عبد الله عليه السلام يجيئني القوم فيسمعون منّي حديثكم فأضجر ولا

از تو پس میخواهم آن نقل کنم از او بدیگران چنانچه شنیده ام از از تو بی کم و زیاد در لفظ پس بیادم نمی آید گفت آیا بظاهر خوب باطن بد میکنی سخن را هم

آیا جایز است در روایت کنم آن را از پدر تو یا میشنوم آن را از پدر تو آیا جایز است در روایت کنم آن را از تو گفت در روایت از من و از پدرم برابرا در مطابقت واقع در هر یک از دو صورت ایک انقدر هست در روایت تو آن را از پدرم در هر یک ازان دو صورت

بلغ

اَتَوْنَی قَالَ فَاقْرَأ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً وَمِنْ وَسَطِهِ حَدِيثاً وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً شرح گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که می آیند نزد من جماعت شیعه پس می شنوند از من کتاب حدیث شما را
پس از بسیاری عدد درس یا دارای آن دلگیر و بی قوت میشوم گفت کتاب را سه حصه کن
پس بخوان بر ایشان از اول کتاب درسی و از میان کتاب درسی از حدیث و از آخر کتاب
درسی از حدیث چه اگر دلگیری از بسیاری عدد درس است راحت بهم میرسد از کی آن
و اگر از دراز نیست راحت بهم میرسد از پراکندگی آن چنانچه گذشت در حدیث اول
باب النوادر ششم اصل قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلم الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي
الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ ارْوِهِ عَنِّي يَجُوزُ لِي أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ
الْكِتَابَ لَهُ فَارْوِهِ عَنْهُ شرح گفتم امام رضا علیه السلم را که مردی از یاران ما میدهد مرا کتاب
حدیث و نمیگوید که نقل کن آنرا بدیگران از من آیا جایز است مرا اینکه نقل کنم آنرا از او بدیگران راوی
گفت پس امام گفت وقتی که دانی که این کتاب از اوست و نقل اوست از امام پس
نقل کن کتاب را بدیگران از او مخفی نماند که این حدیث دلالت میکند بر آنکه سخن جمعی که
اجازت و رخصت را اعتبار میکنند در نقل کتابی که دانسته شده باشد که از فلان مصنف
است بی اعتبار است هفتم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلم إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ
إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِباً فَعَلَيْهِ شرح چون منافقان اصحاب
در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او حدیثهای دروغ موافق مطلبهای ناحق خود بر او
نسبت میدادند چنانچه می آید بتفصیل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث امیرالمؤمنین علیه السلم
این سفارش کرد شیعهٔ خود را و گفت وقتی که نقل کنید حدیثی را از رسول نسبت دهید آنرا
بکسی که آنرا بشما نقل کرده از رسول و بگویید از فلان شنیدم که رسول صلی الله علیه و آله

چنین

چنین گفت چه اگر ظاهر شود که دروغ و مخالف محکمات قرآنست پس ضرر آن بر او خواهد بود
نه بر شما هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که دل آدمی اعتماد میکند بر نوشته مراد اینست که
هرچه بشنوید از حدیث بنویسید تا در آن شکی نکنید نهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
اللهِ عليه السلم يَقُولُ اكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم که میگفت که بنویسید حدیث را چه شما نتوانید که نگاهدارید حدیث را
چه شما نتوانید که نگاهدارید حدیث را مگر وقتی که بنویسید دهم اصل قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلم احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا شرح گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که نگاهدارید برای خود حدیثها را بسبب کتابهای خود و در حدیث
چه شما بعد از این بزمانی بسیار محتاج میشوید بآن کتابها در خاطر کسی به
کتاب غافلند مخفی نماند که در زمان امام جعفر صادق علیه السلم چهار صد اصل
کتاب حدیث نوشته شده و اکثر آنها باقی بماند تا زمان مصنف و غیر آن این احادیث
بما میرسید یازدهم اصل عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلم اكْتُبْ
وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي
عَلَى النَّاسِ زَمَانُ هَرْجٍ لَا يَأْنَسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ شرح روایتست از مفضل
بن عمر که گفت گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که بنویس حدیث را و پراکنده کن دانش
خود را بحدیث در برادران مؤمن خود پس اگر وفات رسید بمیراث
بگذار کتابهای حدیث خود را برای فرزندانت که ایشان دانند که آن کتابها
نقلهای نست از امام چه می آید بر سر مردم زمان فتنه غیبت امام که انس

نمیگیرند مردم مؤمن در آن زمان مگر بکتابهای حدیث خود چون بخدمت امام
خود میرسند دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ایاکم والکذب المفترع
قیل له وما الکذب المفترع قال ان یحدثک الرجل بالحدیث فتترکه و
ترویه عن الذی حدثک عنه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بپرهیزید
از دروغ بکار برده شده مراد دروغ متعارف است در مجلس گفته شد
امام را که چیست دروغ بکار برده شده گفت که اینکه نقل کند بتو مردی حدیثی را
از امام پس واگذاری آن مرد را و نامش نبری و گوئی که امام چنین گفت سیزدهم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اعربوا حدیثنا فانا قوم فصحاء شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که ظاهر سازید چنانچه شنیده اید بی تغییر در لفظ حدیث ما خانواده
رسول صلی الله علیه و آله را در وقت نقل کردن آن بدیگران چه ما جمعی سخنوریم نیک و بد
سخن را خوب میدانیم و اگر تغییر دهید شاید موافق مطلب ما نتوانید نقل
کرد یا مراد اینست که در وقت کتابت حدیث ما حرکاتی و سکناتی را که از ما شنیده اید
نیز بنویسید چهاردهم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و
حدیث ابی حدیث جدی وحدیث جدی حدیث الحسین وحدیث الحسین
حدیث الحسن وحدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین وحدیث امیر المؤمنین حدیث
رسول الله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل شرح شنیدیم از امام
جعفر صادق علیه السلام که میگفت که گفته من گفته پدرم است و گفته پدرم گفته جدم
است و گفته جدم گفته امام حسین است و گفته امام حسین گفته امام حسن است
و گفته امام حسن گفته امیر المؤمنین است و گفته امیر المؤمنین گفته رسول

حذاست

حذاست که خواهی نقل میتوانی کرد و احتیاج بذکر واسطه نیست چه حدیث ما محض
نقل است و خود رایی در آن نیست پانزدهم اصل قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام جعلت
فداک ان مشایخنا رووا عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام وکانت التقیة
شدیدة فکتموا کتبهم فلم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب الینا فقال
حدثوا بها فانها حق شرح شدت تقیه باعتبار زمان بعد از آنست بنابر
ظاهر آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث اول باب شصت و یکم که باب ان الائمة
علیهم السلام لم یفعلوا شیئا تا آخر است و در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب سی
یکم که باب القنوت فی الفریضة تا آخر است یعنی گفتم امام محمد تقی را علیه السلام که قربانت
شوم بدرستی که جمعی که از ایشان حدیث بما رسیده نقل کرده اند از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام و بوده تقیه در زمان ایشان سخت پس پنهان
کرده اند کتابهای حدیث خود را پس نقل کرده نشده آن کتابها از ایشان پس
وقتی که مردند رسید کتابهای ایشان بما آیا نقل کنیم آن کتابها را از ایشان
یا نه پس امام گفت که نقل کنید آنها را از ایشان چه آنها بکار آمدنی است یعنی
اینکه عمل بآنها واجبست هرچند که در آنها تقیه یا غلط راوی یا دروغ او باشد چون
معلوم شما شده که خط ایشان و نقل ایشان است از امامان باب نوزدهم
اصل باب التقلید شرح این باب بیان حال عمل کردن بفتوای دیگریست به بیان
اینکه اگر بنای فتوی بر پیروی ظن است عمل کردن بآن جایز نیست و اگر بنای آن
بر پیروی علم است عمل کردن بآن جایز است خواه آن فتوی بیواسطه بما رسد
و خواه بواسطه راوی اعتمادی در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی

عبد الله علیه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله
فقال اما والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن
احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون
شرح الاحبار جمع حبر بکسر و فتح حاء بی‌نقطه و سکون با یک‌نقطه دانایان الرهبان
بضم راء بی‌نقطه جمع راهب ریاضت کشان یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که سرزنش کرده الله تعالی در سوره توبه ترسایان را باینکه
مشرک شده اند و گرفته اند برای خود علمای خود را و ریاضت کشان خود را
خدایان غیر الله تعالی پس گفت امام در بیان اینکه این شرک پیروی ظن علما
و ریاضت کشانست نه چیزی دیگر آگاه باش بخدا قسم که علما و ریاضت کشان نخواندند
ترسایان را بسوی پرستش صریح خود و اگر میخواندند ترسایان را بسوی پرستش صریح
قبول نمیکردند ولیکن علما و ریاضت کشان عمدا حلال کردند برای ایشان
حرامی را مثل تقلید اهل ظن و حرام کردند بر ایشان حلالی را مثل سؤال اهل
الذکر معصومین و عمل بقول ایشان در جواز اخذ بهر کدام از روایات مختلفه در
عبادات از باب تسلیم نه از باب ترجیح مراد اینست که بفتوای از روی ظن
حلال کردند برای ایشان حلالی را چنانچه متعارف ریاضت کشانست پس
ترسایان عمل بآن کردند و پرستش ایشان کردند از راهی که نمیدانستند که
آن پرستش ایشانست چه معنی پرستش عظیم شمردن چیزیست بصفت
بزرگتر از آن چیز در آن عظیم شمردن و حجت الهی بر ایشان تمام شده در محکمات
کتاب الهی و غیر آنها که اختلاف و پیروی ظن جایز نیست و فرستادن رسولان

حرام کرده برای ایشان حلالی را

برای

برای نهی از آنست دوم اصل عن محمد بن عبیدة قال قال لی ابو الحسن علیه السلام یا محمد
انتم اشد تقلیدا ام المرجئة قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسألك عن هذا
فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال ابو الحسن علیه السلام ان المرجئة
نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه و انتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته
ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم تقلیدا شرح الارجاء التاخیر اشتقاق چیزی و
مراد اینجا المرجئة بضم میم و سکون راء بی‌نقطه و کسر جیم و فتح همزه جمعیتند که پس تاخیر کرده اند
انها اختیار امامت امیر المؤمنین را او را امام چهارم میشمارند النفرقه چیزیرا
واجب شمردن بدلالت محکمات قرآن بر وجوب آن یعنی روایتست از محمد بن عبیده
گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام ای محمد شما جماعت شیعیان سخن شنوترید
امام خود را یا مخالفان گفتم که ما سخن شنوی کردیم و ایشان نیز کردند پس امام گفت که
نپرسیدم ترا از این مراد اینست که جواب مطابق سؤال نیست پس نبود نزد من زیاد
از جواب اول مراد اینست که جواب دیگر نداشتم که بگویم پس امام علیه السلام گفت در
بیان اینکه ایشان سخن شنوترند از شما بدرستی که مخالفان تعیین کردند بامامت
مردیرا که نشمرده اند فرمان برداری او را واجب از جانب الله تعالی در محکمات قرآن
و سخن او شنیدند و شما تعیین کرده اید بامامت مردیرا و واجب شمرده اید
فرمان برداری او را بدلالت محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن
هست با وجود این سخن او نشنیدید پس ایشان سخن شنوترند از شما مراد
شکایت و نهی از گفتن چیز ندانسته است یا از ترک تقیه سوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا
وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در
گفته الله عز وجل در سرزنش ترسایان در سورهٔ توبه که فرا گرفته اند برای خود
علمای خود را و ریاضت کشان خود را خدایان غیر الله تعالی پس امام گفت بخدا
قسم که ترسایان روزه نگرفتند برای رضای ایشان و نماز نکردند برای رضای
ایشان مراد اینست که پرستش صریح نکردند ولیکن علما و ریاضت کشان
حلال کردند برای ترسایان حرامی را و حرام کردند بر ایشان حلالی را پس ایشان
تابع شدند و باین اعتبار مشرک شدند باب بیستم اصل باب البدع والرأی
والمقائیس شرح البدع بکسر باء یکنقطه و فتح دال بینقطه و عین بینقطه
جمع بدعت بکسر باء و سکون دال حکمی چند که در زمان رسول علیه السلام نبوده
و بعد از آن بهم رسیده الرأی بضم راء بینقطه و فتح همزه و آخرش الف جمع
رؤیة ظنها المقائیس بفتح میم و قاف و بعد از الف دو یاء دو نقطه و باین
جمع مقیاس چیزی چند که بسبب آنها قیاس کنند و نسبت دهند چیزها را
بچیزهای دیگر و شریک شمرند چیزهای اول را با چیزهای دوم در حکم الهی
این باب بیان حرام بودن پیروی بدعتها و پیروی ظنها و پیروی شبهای
قیاس است می آید در کتاب الطهارة در آخر باب الثوب یصیبه الدم والمدة که عن
محمد بن الریان قال کتبت الی الرجل علیه السلام هل یجری دم البق مجری دم البراغیث
وهل یجوز لاحد ان یقیس بدم البق علی البراغیث فیصلی فیه وان یقیس علی
نحو هذا فیعمل به فوقع علیه السلام تجوز الصلوة فیه والطهر منه افضل یعنی نماز

بلغ

احکامی را از روی خواهش نفس است و از اعتقاد و مبتدع آنها اندکه هم مستند نیست بسوی قرینه و نه بسوی اصلی را معتبر
علیه بهم موافق آنچه می آید در حدیث اول این باب را اهواء تتبع والاحکام یبتدع ولهذا در رساله را در اول کتاب
الروضه است اهواء بجای بدع مذکور است الرای بفتح راء و سکون همزه مصدر باب منع و بمعنی خواه بحکم
و خواه بدل و مراد اینجا حکم از روی ظن حاصل باستفراغ وسع است بی اصلی را معتبر علیه بهم و از آن گاهی اجتهاد می نامند
ولهذا اجتهاد و گاهی در مقابل قیاس مستعمل میشود المقاییس بفتح میم و قاف و الف و دو یاء دو نقطه در پایین جمع مقیوس
را اصل مقیس است باعتبار اینکه میشود در جمع مکرر دو و میشود بسوی اصلش حکمهای قیاس کرده شده است بر نمونه
را در زمان رسول الله بعضی این باب بیان بدعتها و اجتهاد و قیاس کرده شده هاست درین باب
بیست و دو حدیث است اول خطب امیر المؤمنین ع الناس فقال ایها الناس انما بدء
وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله یتولی فیها رجال رجالا
فلو ان الباطل لم یخف علی ذی حجی ولو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ولکن یؤخذ
من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معا فهنالک استحوذ الشیطان
علی اولیائه ونجا الذین سبقت لهم من الله الحسنی شرح بدء بفتح باء یکنقطه و سکون دال بینقطه
و همزه بمعنی باعث است الفتن بکسر فاء و فتح تاء جمع فتنه اختلافها میان مردمان و مراد اینجا اختلاف اهل اجتهاد و ظن است
در افتاء و قضا در مسائل حلال و حرام و هر یک از گمراهی و گمراه کردن و کفر و آزمودن را بر فتنه نسبت مینماید الاهواء جمع هوای
بفتح هاء و تخفیف واو و الف مقصوره خواهشهای نفس تتبع بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افتعال است و مراد
با هواء متبعه اتباع اهویت والاحکام تبتدع از قبیل عطف تفسیر است و مراد ابتداع احکام است بمعنی حکم کردن از روی اعتقاد
مبتدعه و آن مستند بسوی قرینه و نه بسوی اصلی را معتبر علیه بهم یخالف بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است و این
کلام اشارت است بآیت سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب
و مذکور شد در شرح فقره سیوم حدیث پنجم باب هفدهم را باب النوادر است التولی مصدر باب تفعل کسی را ولی خود
کردن بمعنی کارساز خود کردن مثل تقلید کسی در احکام او و نظیر الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین

خلفهم

والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات فی در تولی فیها برای تفضیل و برای ظرفیت میتواند بود و بنا بر اول مراد تولی تقلید در مسائل حلال و حرام است و بنا بر دوم مراد تقلید در تاویل آیات بینات است الجی بکسر حا بنقطه و تخفیف
جیم و الف مقصوره تود القفف بکسر صاد بانقطه و سکون عین بانقطه و تا سه نقطه دسته گیاه و مانند آن توضیح کرد
در منبر امیر المؤمنین علیه السلام مردمان را با بیرون شدن آنچه گفت ای مردمان جز این نیست که سبب واقع شدن اختلافها خواهشهای
نفس است که پیروی کرده میشود و حکمها نیست که اختراع کرده میشود مخالفت کرده میشود در آن حکمها کتاب الله تعالی
کارساز خود میکنند بوسیله آن حکمها مردانی مردانی را بیان این آنکه اگر اینکه حکمهای باطل که بنا بر پیروی غیر علم است خالص میشود از
خواهش نفس پنهان نمیماند بر صاحب خود و اهل حکم حق را بازی میداد به تاویل محکمات قرآن بر خلاف واقع و اگر اینکه
محکمات قرآن را در آن نهی از اختلاف از روی غیر علم است خالص میشود از کم مددی خواهش نفس و مفهوم اختلاف از
روی غیر علم میان اهل قبله در هیچ مسئله ولیکن نه چنین است بلکه گرفته میشود بسبب خواهش نفس از باطل دسته و از حق
دسته پس بهم داخل کرده میشود پس میآمیزد باطل و حق با هم در ذهن مکلفان پس در اینجا مستولی میشود شیطان
بر دوستان خود در ازای باطل و خواهش نفس میروند چنانکه در سوره مجادله است و نجات مییابند از بند شیطان و از خواهش
نفس و پیروی باطل جمعی که در مشیت الله تعالی گذشته برای ایشان بهترین منزلی که جنت است چنانکه در سوره انبیا است
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن
لم یفعل فعلیه لعنة الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون ظاهر شوند بدعتها در امت من پس باید که ظاهر
سازد دانای مسائل دین دانش خود را و نهی کند مردمان را از بدعت پس هر دانایی که اظهار دانش خود در این وقت نکند پس
بر وی است بار و باد لعنت خدای تعالی در حالی که تقیه واجب نباشد و شرط نیست در آن اثر کردن در مردمان چرا و جهه
آن اثری در ایشان فایده دارد و لازم فایده آنست که عوام توهم نکنند که آن بدعت اجماعی اهل اسلام است و این حدیث
دلالت دارد بر اینکه راضی به بدعت بلکه سهل انگار بدعت ملعونست چنانکه صاحب بدعت ملعونست سوم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه واله من اتی ذا بدعة فعظمه فانما یسعی فی هدم الاسلام شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که آمد نزد صاحب بدعتی پس بزرگ شمرد آن صاحب بدعت را پس سعی میکند این کس مگر در خراب کردن دین

اسلام چو مدد کهر او میشود در بدعت که خراب کننده اسلامست چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
شرح با در بالتوبة برای تقویت تعدیه است و مراد توفیق التوبه است اشرب بصیغه مجهول باب افعالست قلبه مرفوع و نایب
فاعلست حبها منصوب و مفعول دوم است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ابا کرد الله تعالی برای صاحب بدعت
توفیق توبه را گفته شد که ای رسول الله و چگونه است آن گفت که برای اینکه تحقیق اشامیده شده دل او دوستی بدعت
پس ترک بدعت نمیکند پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله ان عند کل بدعة تکون
من بعدی یکاد بها الایمان ولیا من اهل بیتی موکلا به یذب عنه ینطق بالهام من الله
ویعلن الحق وینوره ویرد کید الکائدین یعبر عن الضعفاء فاعتبروا یا اولی الابصار وتوکلوا
علی الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که نزد هر بدعتی که واقع میشود بعد از من مکر کرده میشود با آن
بدعت تصدیق آیات بینات محکمات نا هیه از پیروی ظن امامی هست از خانواده من که نگاهبان و موکل است با آن تصدیق
و دفع میکند از آن تصدیق مکر دشمن خود را که ممکن نیست علم با کثر مسائل حلال و حرام پس چاره نیست جز پیروی ظن بیان این
انکه گفتگو میکند در مسائل حلال و حرام بوسیله تکذیب ملکه و رتبه قدر و مانند آن از جانب الله تعالی و اشکار میکند حق معلوم با آیات
بینات محکمات را و روشن میکند آنرا و بر میگرداند مکر مکر کنندگان را گفتگو میکند از جانب ضعیفان در دفع مکر مکر کنندگان
پس فکر عاقبت کار خود کنید ای هوشمندان و کار خود را بخدا واگذارید او در محکمات قرآن واگذارید تا از اهل بدعت بکسلید
و با آن امام حق بپیوندید ششم اصل عن امیر المؤمنین ع انه قال ان من ابغض الخلائق الی الله عز و جل
لرجلین رجل وکله الله الی نفسه فهو جائر عن قصد السبیل مشعوف بکلام بدعة قد
لهج بالصوم والصلوة فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن هدی من کان قبله مضل لمن
اقتدی به فی حیوته وبعد موته حمال خطایا غیره رهن بخطیئته شرح لهج بکسر جیم بصیغه ماضی معلوم
باب علم است اللهج بفتح لام و فتح ها بسیار عادت کردن بچیزی می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب بخاه و یکم که باب
الصدق و اداء الامانة است که لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصوم حتی لو ترکها استوحش ان انتقال

بازی خوردن و بازی دادن **یعنی** روایت از امیر المؤمنین علیه السلام اینکه گفته که بدرستی که از جمله مبغوض‌ترین مردمان بسوی
الله عز و جل مرآینه دو مرد است اول مردی که قید و آن مرد است که واگذاشته کار او را الله تعالی بخودش یعنی که توفیق نداده
او را در دانستن مسائل راهی که یکباره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و از رسول و قرآن و امام حق کسب کند پس بحیالش
افتاده که هر آنچه معقول در ذهنش افتد از عقل خبیثش قبول کند مشغول است در راه کسب علمی که یکباره اختلاف در آن و در
دلیل آن رود و بحکم ما بنفس آن دانسته شده باشد و ربط و ضمانی ذهن است پس آمرزد و دور است از راه راست که الله تعالی در ملک است
کتاب خود برای خلایق قرار داده که گفته که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر و بیان شد در حدیث دهم باب النوادر
که باب دهم است و تسمیه است یعنی به عبث مراد سخنانی پوچ است که در شعرها بسته شده و طبع جاهلان را خوش می‌آید و پای برهان
و قرآن مسکنه‌اند تحقیق چه پیش شده بروزه و نماز پس بی سبب او بازی دهنده است گمراه را بازی خورده از آنکه شده است از راستی
و درستی بخواهان دین چه اعتقاد پس اینست که راستی آنست که در ذهن او می‌افتد گمراه کننده است کسی را که مرید او شده در زندگی
خود و بعد از آن مردن خود و برگردان خود و برگرفته گناهان غیر را با وجود آنکه در گرو گناه خود است **اصل** وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جُهَّالِ
النَّاسِ عَانٍ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَمْ يَغْنَ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا **شرح** قمش
بقاف و شین با نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است القمش والتقمیش فراهم آوردن جهل عبارت است
از اعتقادی که علم نیست خواه ظنی باشد و خواه اعتقاد تقلید باشد عان بعین بی‌نقطه بصیغهٔ اسم فاعل معتل اللام باب نصر است
العانی الاسیر یا برای الف است الاغباش بفتح همزه و سکون غین با نقطه تاریکیهای آخر شب و اینجا عبارت است از شبهات موسوسه
نفسانیه یعنی اختلاف است اضافه و اغباش بفتنه باعتبار آنست که اغباش باعث اختلاف است و امثال مانند علما است که سلطان
برگردان ایشان گذاشته است و او را اسیر خود کرده لم یغن بسکون غین با نقطه و فتح نون نفی مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب
علم است الغنی بفتح غین با نقطه و نون و الف مقصوره اقامت در جایی و ضمیر فیه راجع به علم است سالما حال فاعل لم یغن است
و مراد سالم از وسوسهٔ شیطانی است و این اشاره است بآنکه لیس در عالم است مضمون آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و منکر
میشود از آنکه معنی زبان بسبب وسوسهٔ شیطان چنانکه گذشت در شرح حدیث پنجم باب النوادر که باب سیزدهم است در شرح تبیان الاکرم و هم
الحکم **یعنی** و دوم مردی است در احکام شرعی مثل قاضی و مفتی الله مرد است که جمع کرده جهل عظیم را در میان همکاران خود که

جاهلان مردمانند اسیر شیطان است و پوشیده تاریکیهای اختلاف تحقیق نام نهادند او را کسانی که در بر مردمان مشابه‌اند و در دام نیستند
دانا و پاینده نبوده در دانشش یک روز که سالم از وسوسهٔ شیطان باشد **اصل** بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ حَتَّى إِذَا ارْتَوَى
مِنْ آجِنٍ وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ وَإِنْ خَالَفَ
قَاضِيًا سَبَقَهُ لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ كَفِعْلِهِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ **شرح** بکر بای یک نقطه
و رای بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التبکیر در اول روز رو در فتن بجایی فاستکثر بتاء سه نقطه و رای بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غایب
معلوم باب استفعال است بتقدیر فاستکثره است و ضمیر محذوف راجع بجهل است الاستکثار کسب چیزی بسیار ما موصوله و مبتدا است و این جمله
معترضه است قل بقاف و تشدید لام بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما است و من برای تبعیض است
و ضمیر راجع بجهل است کثر بثاء سه نقطه و رای بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب حسن بتقدیر کثر منه است و این جمله معترضه کنایت از اینست که ترک
آن جهل بالکلیه بهتر است از شروع در آن چنانکه در عرف میگویند در تیغ که هر چه کمتر بهتر و این قریب است زیرا که شبهات و شکی که این جهالت در ذ
اوکم است رد و قبول حق میکند بلکه کمی که جهالات او در و بسیار راسخ شده **یعنی** بیان فراهم آوردن او جهل را اینست که رو در
هر پس رفته پس کسب کرده جهل بسیار را آنچه کم باشد از جمله آن جهل بهتر است از آنکه بسیار باشد از جمله آن جهل تا آنکه سیراب
شد از آب گندیده جهل و پر شد از لا طائل بی‌فایده نشست در میان مردمان بر حالی که قاضی شده ضامن شده خالص کردن آن امر خفی را
در پرده مانده بر غیر او و اگر مخالفت کند قاضی دیگر را که پیش از و بوده ایمن نیست که حکم او را بشکند دیگری که حکم او بعد است خاطر جمع نیست از آنکه
بشکند حکم این قاضی را بزرگی که بعد از او آید و قاضی شود چنانکه او کرده با قاضی پیشتر اشارت باینست که به پروی ظن شکستن حکم
کسی معمول است تو اگر این راه و اگر و دیگری برخیزی خواهد کرد و با زیچه میشود کار دینی که الله تعالی رسولان فرستاده برای نظم
نسق آن **اصل** وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمُعْضِلَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ
الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ وَلَا يَرَى
أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ **شرح** معضلات بضم میم و کسر ضاد با نقطه اسم
الحشو بفتح حای بی‌نقطه و سکون شین با نقطه پشم و مانند آن که آگنده میکنند بآن بالش و مانند آن و مراد اینجا زبون و ضایع است
و از آنست که نام نهادند شیعهٔ امامیه حشویه شده‌اند مر تبعیضیه و تقلیدیه میتوانند بود ثم برای تعجب است قطع بصیغهٔ ماضی معلوم

باب منع است و مراد جزم است یا مراد اینست که فصل میکند منازعات میان مردمان و این اشارتست بانچه مذکور است
میان ما لنان که ظلمة الطریق لا ینافی قطعیة الحکم فا درهم تفصیلیه است و برای بیان و جه تعجب است اللبس بفتح لام و سکون با
یکنقطه مصدر باب ضرب خلط و آن ضد تمیز است و بضم لام مصدر باب علم پوشیدن لباس و اضافه مصدر بنا بر اول بفاعل است
و بنا بر دوم بمفعول است غزل بفتح غین با نقطه و سکون زا المبنی معزول است لا یحسب بفتح و کسر سین میتواند بود و این جمله برای
بیان وجه راضی شدن او بمثل غزل عنکبوت است لا یری بصیغه معلوم باب منع یا مجهول باب افعال بمعنی لا یظن است و راد
منصوب بنظر فیت است ما موصوله است عبارتست از آنچه منع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است ضمیر مستتر راجع برجل است
و مفعولش محذوفست بتقدیر منع مراده و ان ادرتوا است ضمیر فیه راجع بما است یعنی و اگر فرود آمد باو یکی از مسائل پوشیده مشکل
حاضر کرد برای جواب آن مسئله نامعقولی را از دیدهای عجب الکه بران نامعقول جزم کرد و برید مقابله را بیان این الله اولبس پرده پوشی
شبهها از هر طرف بخاطرش میرسد و علاج نمیتواند کرد در عکسی افتاده بسیار سست مانند بافته کارتن که تنیده اند در ست نمی
یافت که برای این بابی بلا افتاده که میپندارد که دانستن مسائل دین حاصل شود در راهی از راههایی که او میشناسد آن را
و کمان میبرد که در خطا عمرا آنکه مراد خود رسیده در آن راهی دیگر باشد که در آن راه سلامتی از بلا باشد مخفی نماند که این دو عبارت تعریض
برای مردم که غافل شده از راه سوال اهل الذکر بیان شده در حدیث دهم باب النوادر و بر سلطان اهل الذکر را منصوب یا غاصب
میکنند و غافل شده از راه تعلیم او در حدیث اگر سوال اهل الذکر میسر نشد بیان این که اگر قیاس کند و برای حزبی دیگر دروغ
میشمرد که مرود **اصل** وَاِنْ اَظَلَّکُمْ عَلَیْهِ اَمْرٌ اَکَتَتَمَ بِهِ لِمَا یَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِکَیْ لَا یُقَالَ لَهُ لَا
یَعْلَمُ ثُمَّ جَسَرَ فَقَضٰی فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ رَکَّابُ شُبُهَاتٍ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ لَا یَعْتَذِرُ
مِمَّا لَا یَعْلَمُ فَیَسْلَمَ وَلَا یَعَضُّ فِی الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ فَیَغْنَمَ یَذْرِی الرِّوَایَاتِ ذَرْوَ الرِّیحِ
الْهَشِیْمَ **شرح** و ان اظلم عطف است بر مبادلها الاظلام تاریک شدن و مراد اینجا باب شدن حکم از جهة رای است
الاکتتام پنهان کردن باء در به برای تاکید تعدیه است و ضمیر راجع بامر یا راجع بمصدر اظلم است ما موصوله است من برای
تبعیض است و اشارتست باینکه در صورت اول نیز جاهل است لیکن جهل خود را مینماید لا یعلم بصیغه غایب یا فی طلب است
و بنا بر اول لام در له بمعنی فی است و بنا بر دوم صله قال است ثم برای تعجب است فیسلم از باب علم منصوب است و مراد است

ازافترای

از افترای کذب بر الله تعالی است موافق آیه سوره نحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
لا یعض بفتح عین بینقطه و تشدید ضاد با نقطه از باب علم است العض بدندان فرو بردن و در چیزی مراد بعلم اینجا آیات بینات
محکمات ناسخه از بروی نهی امر و سوال اهل الذکر از مشکل است باء در بضرس برای آلت است و عض در علم بضرس قاطع عبارتست
از فهمیدن آیات بینات محکمات چنانکه باید و شاید و این اشارتست باینکه آنچه در آن آیات بینات وصف علم میکند
که بیان شد در حدیث پنجم باب شده که باب النوادر است و در شرح تنبه کرد الله و منه الملم فیغنم بفتح یا نقطه و نون منصوب است و غنیمت
اینجا عبارت است از استفاده دانش مسائل دین و حرام سبب سوال اهل الذکر علیهم السلام یذری بذال با نقطه و را بی نقطه مضارع غایب
معلوم باب ضرب است الذری پراکنده کردن باد چیزی را ذرو بفتح ذال و سکون را منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه است و مضاف
و ذکر یا در فعل و واو در مصدر مبنی بر اینست که غالب در فعل باب ضرب است و غالب در مصدر باب نصر است اگرچه هر کدام در هر کدام روایت
الهشیم منصوب و مفعول به ذرو است و عبارتست از خاشاک بریوح و این اشارتست باینکه روایات را از قبیل دروغ فریح است
و معارضه آیات بینات محکمات از نهی میراند و انها لرام مشیر و موافق آنچه گذشت در حدیث ششم باب نهم که باب النوادر است که
من ستنبح لدریث ستغل بالکتاب **یعنی** و اگر تاریک شود بر او کاری پنهان میکند آن کار را برای آنکه میداند از ابتداء و
خودش که گنه تشو و در او که پنداند با وجود این و اث میکند پس حکم میکند بخلاف با لم یحیلم و در آن بجبال انکه مجتهد در صورت توقف است
در حکم پس او کلید تاریکیهاست بسیار مرکب شبههاست بسیار باشنده در نادانیهاست عذرخواهی نمیکند از آنکه نمیدانند تا سالم از افترای
دروغ بر الله تعالی و دندان فرو نمیبرد در آیات بینات محکمات به دندانی برنده تا غنیمت دانش مسائل حاصل کند پراکنده میکند در هوا روایات
دروغ را مانند پراکنده کردن باد خاشاک را **اصل** تَبْکِی مِنْهُ الْمَوَارِیثُ وَتَصْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ یُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ
الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَیُحَرَّمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ لَا مَلِیءٌ بِاِصْدَارِ مَا عَلَیْهِ وَرَدَ وَلَا هُوَ اَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ
مِنْ اِدِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ **شرح** تصرخ بصاد بینقطه و را بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است ملی بفتح میم
و کسر لام و سکون یا و همزه کاهی منقلب بیا میشود و یا ادغام میشود توانایی ما موصوله است تقدیر لا هو ملی فرط بفا و را بی نقطه و طای با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب نصر برای بیان ما است **یعنی** گریه میکنند بسبب آن مردم میراثها که بعجب ان میرسند و داد خواهی میکنند بسبب آن خونهای
ریخته که بناحق ریخته میشوند و بقصاص نمیرسند حلال شمرده میشود بحکم آن مرد نکاح حرام و حرام شمرده میشود بحکم آن مرد نکاح حلال نه بر دانا

بجواب مسئله که برود فرود آید و نه او سزاوار است جز براه از او بیشتر سر زده در جوابهای مسائل و اکثر دعوای دانستن بجا آمده نیست
در جوابها و حکم نیاران دعوی حدیث پنجم سمعت ابا عبد الله ع یقول ان اصحاب المقاییس طلبوا العلم
بالمقاییس فلم تزدهم المقاییس من الحق الا بعدا وان دین الله لا یصاب بالمقاییس شرح
مقاییس بیان شده در شرح عنوان این باب طلبوا العلم بالمقاییس اشارتست باجماع میان مخالفان مشهور است که طلبه الادلة
لا بنا فی قطعیة الحکم و متواند بود که مراد بمقاییس اجماع مقاییس بطن و طبقی التعدی قیاس باشد حق عبارتست از علوم بابات
ببیانات ملکات ما هم از روی ظن ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که یاران مسائل قیاس کرده
شده جستند دانش حکم الهی را با آن قیاس کرده شده ها پس زیاد نکرد ایشان را آن قیاس کرده شده ها نسبت بحق مگر باعتبار
دوری چه کسی که راه باطل اختیار کرده دیرتر براه حق می آید از کسی که هنوز راهی اختیار نکرده بدرستی که دین الله تعالی دریافته نمیشود بقیاس
کرده شده ها حدیث ششم عن ابی جعفر ع وابی عبد الله علیهما السلام قالا کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها
الی النار شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که گفتند که هر حکمی که مبنی بر خواهش نفس است گمراهیست و هر گمراهی
راهش سوی آتش جهنم است حدیث هفتم عن محمد بن حکیم قال قلت لابی الحسن موسی علیه السلام جعلت فداک
فقهنا فی الدین واغنانا الله بکم عن الناس حتی ان الجماعة منا لتکون فی المجلس ما یسأل رجل صاحبه
تحضره المسألة ویحضره جوابها فیما من الله علینا بکم فربما ورد علینا الشیء لم یأتنا فیه عنک ولا
عن آبائک شیء فنظرنا الی احسن ما یحضرنا واوفق الاشیاء لما جاءنا عنکم فنأخذ به فقال هیهات هیهات
فی ذلک والله هلک من هلک یا ابن حکیم قال ثم قال لعن الله ابا حنیفة کان یقول قال علی وقلت
وقلت قال محمد بن حکیم لهشام بن الحکم والله ما اردت الا ان یرخص لی فی القیاس شرح فقهنا
بفا و قاف بصیغه ماضی معلوم باب حسن یا مجهول باب تفعیل است الناس عبارتست از فقهای مخالفانست ان بکسر همزه و تشدید نون است
لتکون بنون بصیغه مضارع غائبه معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع بالجماعة است الف لام المجلس برای عهد خارجیست و مراد بالمجلس
فقیه مخالفانست ما مصدریه است و مصدر نائب ظرف زمانست ضمیر صاحبه راجع بالمجلس است و صاحبه عبارتست از فقیه مخالفان
تحضره دو جای این لفظ و ضمیر این لفظ بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است الحضر خاطرنشان کردن ضمیر مستتر راجع

بالجماعة است و ضمیر بارز راجع بصاحبه است و مفعول اول است المسألة و جوابها منصوب و مفعول دوم است و این جمله معطوف بر
تکون است بحذف عاطف یا حال ضمیر مستتر در تکون است و بر هر تقدیر مقصود اینست که هرگاه مردی در حضور جماعت سؤال کند
فقیه مخالفان را از مسئله و آن فقیه غافل باشد از شقوق آن مسئله یا گوید بازگو که نفهمیدم که چه گفتی جماعت خاطرنشان میکنند
آن فقیه را شقوق آن مسئله و خاطرنشان میکنند آن فقیه را جواب هر شقی از شقوق آن مسئله فی در فیما برای سببیت است و ما مصدریه
یا موصوله است تحضرنا بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و تحضرنا عبارتست از حکمهایی که بخاطر ما میرسد در آنچه وارد شده
برما و حکم آن از ائمه نشنیده ایم واوفق الاشیاء عطف تفسیر احسن ما تحضرنا است ترجمه روایتست از محمد بن حکیم بضم حاء و فتح
کاف یا بفتح حا و کسر کاف که گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام که قربانت شوم دانا شدیم ما شیعه امامیه در مسائل دین و بی نیاز کرده
ما را الله تعالی بسبب دانش شما خانواده رسول از دانش فقهای مخالفان تا حدی که جماعت ما هر آینه میباشند در مجلس فقیه مخالفان در
وقتی که میپرسد مردی صاحب مجلس را و جماعت ما خاطرنشان میکنند آن صاحب مجلس را آن مسئله و جواب و خاطرنشان میکنند او را
جواب آن مسئله بسبب اینکه منت کرده الله تعالی بر ما بسبب شما پس گاه باشد که وارد شده باشد بر ما مسئله که نرسیده بما در آن باب حدیثی
از تو و نه از پدران تو حکمی پس نظر کرده باشیم سوی بهترین حکمهایی که بخاطر میرسد ما را در آن مسئله و موافق ترین حکمها با آنچه از شما
شنیده ایم در جواب مسائل پس فرا گرفته باشیم این حکم را و حکم بآن کرده باشیم آیا آن جایز است یا نه پس گفت امام علیه السلام
که دور شده دور شده آن عمل از حق چه درین عمل بخدا قسم که جهنمی شد هر که جهنمی شد ای پسر حکیم بیان این می آید در حدیث
سیزدهم راوی گفت که بعد از آن امام گفت که لعنت کناد الله تعالی ابوحنیفه را چه میگفت که گفت علی و من گفتم مرادش اینست
که این فکرهایی که من کرده ام در باب قیاس بخاطر علی نرسیده و فکر من بهتر است گفت محمد بن حکیم هشام بن حکم را که بخدا قسم که
نخواستم از آنچه گفتم با امام مگر اینکه امام رخصت دهد مرا در قیاس مسلم بذا السنة بر مسلم السنة تو بسط تو رخصت در آن قیاس حدیث هشتم
عن یونس بن عبد الرحمن قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام بما اوحد الله عز وجل فقال
یا یونس لا تکونن مبتدعا من نظر برأیه هلک ومن ترک اهل بیت نبیه صلی الله علیه وآله
ضل ومن ترک کتاب الله وقول نبیه کفر ترجمه روایتست از یونس بن عبد الرحمن که گفت که گفتم امام موسی کاظم
علیه السلام را از جهت آنکه وسیله شناخت اینکس الله تعالی را بیگانگی در ربوبیت میشود اگر نباشد اینکس کافر و مشرک میشود پس امام گفت

وای یونس اگر خواهی مشرک نشوی مباش صاحب بدعت بیان این آنکه هر که فکر کند در مسئله به رای خود حکمی میشود
مراد اینست که بر وفق مشرک است و هر که بر وفق خود نکند لیک پیروی فتوای دیگری کند بی رضای خدا و پیغمبر خود گمراه میشود مراد
اینست که پیرو فتوای غیر دوازده امام در مسئله که در محکمات قرآن نیست و بیچاره اختلاف دران و در دلیل آن میرود مشرک است
و هر که پیروی ظن خود بکند در مسائل و پیروی فتوای غیر دوازده امام نکند درانها لیکن لزوم جاهل مشرک نشده مخالفت کند با
آیات بینات محکمات کتاب الهی و احادیث پیغمبر خود که درانها شرک لزوم جاهلیت جری شده منکر میشود لزوم محکمات را
پس مشرک میشود چه درین مسئله پیروی ظن خود کرده یازدهم اصل قلت لابی عبدالله ع تَرِدُ عَلَینَا اَشیاءُ
لَیسَ نَعرِفُهَا فی کتاب الله ولا سُنَّةٍ بَیِّنَةٍ فَنَنظُرُ فِیهَا فقال لا اَمَا اِنَّکَ اِن اَصَبتَ لَم
تُؤجَر وَاِن اَخطَأتَ کَذَبتَ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که وارد میشود بر ما مسئله چند
که نمی‌شناسیم جواب آنها را در کتاب خداوند در بیان رسولش پس به رای خود فکر میکنیم در آنها و جواب میگوئیم آیا جایز است
یا نه پس امام گفت که نه آگاه باش بدرستی

که تو اگر جواب موافق حکم الهی گفتی ثواب داده نشدی و اگر خطا کردی دروغ
گفتی بر خدای عزوجل مراد اینست که رسیدن بحق و خطا کردن درین قسم جایی
اتفاقیست باختیار تو نیست پس در هر دو صورت گناه داری دوازدهم اصل قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ کُلُّ بِدعَةٍ ضَلَالَةٌ وَکُلُّ ضَلَالَةٍ فِی النَّارِ شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله هر حکمی که در زمان پیغمبر نباشد و بعد از آن بهم رسد
گمراهیست و هر گمراهی در آتش جهنم است مراد اینست که با صاحبش در آتش
جهنم است چه صفت بی صاحب نمیباشد سیزدهم اصل عَن سَمَاعَةَ بنِ مِهرَانَ
عَن اَبِی الحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ قُلتُ اَصلَحَکَ اللهُ اِنَّا نَجتَمِعُ فَنَتَذَاکَرُ مَا عِندَنَا
فَمَا یَرِدُ عَلَینَا شَیءٌ اِلَّا وَعِندَنَا فِیهِ شَیءٌ مُسَطَّرٌ وَذَلِکَ مِمَّا اَنعَمَ اللهُ بِهِ عَلَینَا
بِکُم ثُمَّ یَرِدُ عَلَینَا الشَّیءُ الصَّغِیرُ لَیسَ عِندَنَا فِیهِ شَیءٌ فَیَنظُرُ بَعضُنَا اِلَی بَعضٍ وَ
عِندَنَا مَا یُشبِهُهُ فَنَقِیسُ عَلَی اَحسَنِهِ فَقَالَ مَا لَکُم وَلِلقِیَاسِ اِنَّمَا هَلَکَ مَن هَلَکَ
مِن قَبلِکُم بِالقِیَاسِ ثُمَّ قَالَ اِذَا جَاءَکُم مَا تَعلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ وَاِن جَاءَکُم مَا لَا تَعلَمُونَ
فَهَا وَاَهوَی بِیَدِهِ اِلَی فِیهِ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ اَبَا حَنِیفَةَ کَانَ یَقُولُ قَالَ عَلِیٌّ وَقُلتُ
وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلتُ ثُمَّ قَالَ اَکُنتَ تَجلِسُ اِلَیهِ فَقُلتُ لَا وَلَکِن هَذَا کَلَامُهُ شرح روایت
از سماعة بن مهران از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم نگاه داراد ترا الله تعالی بدرستی که
ما شیعیان جمع میشویم یکجا پس گفتگو میکنیم و بیاد می‌آوریم آنچه را که نزد ماست از
جوابهای مسایل که از شما شنیده ایم پس وارد نمیشود بر ما مسئله مگر آنکه نزد ما در آن
مسئله جوابی هست نوشته در کتابهای حدیث ما و آن از نعمتی است که الله تعالی
داده آنرا بما بسبب شما بعد از آن گفتگو وارد میشود بر ما مسئله سهلی که نیست نزد ما در آن

مسئله جوابی که از شما صریح شنیده باشیم پس نگاه میکنند بعضی از ما سوی بعضی دیگر و
عاجز میشویم در آن و نزد ما از جواب مسایلی که از شما شنیده ایم چیزی هست که مانند است
باین مسئله سهل پس قیاس میکنیم این مسئله سهل را بر بهترین یعنی موافقترین
آنچه از شما شنیده ایم پس امام گفت که حیف شما را با قیاس هلاک شدند جمعی که
هلاک شدند پیش از شما از امتان پیغمبران سابق مگر بقیاس که عمده طریقی
روان ظن است این اشارت است بگفته الله تعالی در سوره انعام در جواب پیروان ظن
در این امت که الله تعالی دانسته که خواهند گفت که چون جمیع احکام الهی در محکمات قرآن
صریح نشده پس علاجی نداریم بغیر اینکه پیروی ظن کنیم در بعض احکام الهی كَذَٰلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا چنین در پرده بدروغ نسبت دادند محکمات
کتابهای الهی و پیغمبران را آن مشرکان که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عذاب
ما را بعد از آن امام گفت ~~یعنی کتاب~~ آیه شما را چیزی که میدانید جواب آن را پس جواب
آن را گویید و اگر آید چیزی که نمیدانید پس فرا گیرید آن را و اشارت کرد بدست خود
بسوی دهن خود مراد اینست که جواب آن را از دهن من بشنوید و بعد از آن گوید
بعد از آن امام گفت که لعنت کناد الله تعالی ابوحنیفه را که میگفت که گفت علی و من هم
گفتم و گفتند اصحاب رسول علیه السلام و من هم گفتم مرادش اینست که فکری چند که من
درباب قیاس کرده ام نه بخاطر علی رسیده و نه بخاطر باقی اصحاب رسول و فکر من
بهتر از فکر ایشانست بعد از آن امام گفت مرا آیا می نشستی با ابوحنیفه پس گفتم نه
ولیکن میدانم که این قسم گفتگو سخن اوست اصل فقلت اصلحك الله اتی رسول
الله صلی الله علیه وآله الناس بما یکتفون به فی عهده قال نعم وما یحتاجون

الیه

الیه الی یوم القیمة فقلت فضاع من ذلك شیء فقال لا هو عند اهله شرح پس گفتم
که هدایت کناد ترا الله تعالی آیا داد رسول الله صلی الله علیه وآله مردم را بیانی که کفایت کنند
بآن بیان در زمان خودش تا احتیاج بفکر بدید خود نداشته باشند گفت آری داد
آن را و داد بیان هرچه احتیاج بهم رسانند ایشان بسوی آن تا روز قیامت پس گفتم
پس تلف شد از آن بیان چیزی که کسی نداند پس گفت که نه جمله آن بیان
نزد صاحبش است که امام زمان باشد از دوازده امام و مردم دیگر را حواله به
پرسیدن او شده و نفی از عمل کردن بدید خود شده چهاردهم اصل سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول ضل علم ابن شبرمة عند الجامعة املاء رسول الله صلی الله علیه
وآله وخط علی علیه السلام ان الجامعة لم تدع لاحد کلاما فیها علم الحلال والحرام
ان اصحاب القیاس طلبوا العلم بالقیاس فلم یزدادوا من الحق الا بعدا
ان دین الله لا یصاب بالقیاس شرح ابن شبرمه بضم شین با نقطه و سکون
باء یکنقطه و ضم راء بینقطه قاضی بوده از ~~خلفای بنی العباس~~ و در قیاس
دستی داشته چنانچه می آید در کتاب الوصایا در باب من اعتق وعلیه دین که در مسئله
با ابن ابی لیلی گفتگو کرده و بر ابن ابی لیلی غالب شده بسبب قیاس الجامعة کتابی است
که در آن صریح شده معنیهای آیات متشابهات که در احکام الهیست و نزد امام
زمان از دوازده امام میبوده و هست و بیان میشود در کتاب الحجة در احادیث
باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است الاملاء
آنکه کسی چیزی گوید تا دیگری نویسد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت که
گمراه شده است دانش ابن شبرمه نزد کتاب جامعه که املاء رسول الله صلی الله علیه

واله وخط امیرالمؤمنین ع است چه بدرستی که جامعه نگذاشته برای کسی راه سخنی
که گوید علاجی نیست بغیر قیاس و پیروی ظن بخیال اینکه احکام الهی همگی در محکمات
قران صریح نشده و از پیغمبر متواتر نیست و اگر کسی گوید من میدانم دعوی پیغمبری
نکرده و آن کفر است بعد از پیغمبر ما چه در جامعه دانش همگی حلال و حرام هست و
احتیاج بقیاس و پیروی ظن و پیغمبری تازه نیست بدرستی که صاحبان آن جستند
دانش مسایل دین را بقیاس که در آن پیروی ظن است پس برای خود زیاده
نکردند مگر دوری از بکار آمدن و آن بکار آمدن محکمات قرانست که در آنها نهی
پیروی ظن است بدرستی که دین اسلام که الله تعالی قرار داده در میان خلایق در
یافته نمیشود بقیاس چه قیاس پیروی ظن است و آن شرکست پانزدهم اصل
عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ اِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ اَلَا تَرَى
اَنَّ الْمَرْاَةَ تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلٰوتَهَا يَا اَبَانُ اِنَّ السُّنَّةَ اِذَا قِيسَتْ مُحِقَ
الدِّينُ شرح روایتست از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بدرستی
که راه و روشی که الله تعالی قرار داده برای خلایق جایز نیست که حکم کرده شود
در آن بقیاس آیا نمی بینی که زن حایض قضا میکند روزه اش را و قضا نمیکند
نمازش را با آنکه نماز بزرگتر از روزه است ای ابان بدرستی که راه و روش الهی
وقتی که قیاس در آن کرده شود برطرف کرده میشود اسلام حاصل آنکه ظنی
که از قیاس بهم میرسد ظنی است بسیار ضعیف چه در شریعت بسیار
واقع شده که دو مانند از هم جدا باشند در حکم مثل نماز و روزه حایض و اگر
ظن قوی می بود نیز پیروی آن منافات میداشت با حقیقت اسلام چنانچه

محکمات

محکمات قران دلالت میکند و گذشت در حدیث دهم بدانکه مذهب زیدیه اینست
که حایض قضای نماز نیز میکند و ابطال آن می آید در کتاب الحیض در حدیث چهارم
باب الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة و در آنجا نکته مذکور میشود در فرق میان
قضای نماز و قضای روزه تبیان اشکال اول و عدم اشکال دوم شانزدهم اصل سَاَلْتُ اَبَا
الْحَسَنِ مُوسٰى علیه السلام عَنِ الْقِيَاسِ فَقَالَ مَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُسْاَلُ كَيْفَ
اَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ شرح نفی مسئول بودن الله تعالی اینجا کنایت از اینست که علم بتر قضا و
قدر الهی در احکام شرعیه از طاقت غیر او بیرون است و اشارتست باینکه طریق علم
بامشکلات منحصر است در سوال و همچنین است سایر افعال الهی چنانچه گفته در سوره
انبیا لَا يُسْاَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْاَلُونَ و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در احادیث علل الشرایع منقول
است نمی است از دریافت یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از قیاس که آیا جایز است
پس گفت که چه کار است شما را با قیاس بدرستی که ~~در ما میتوانید~~ الله تعالی طلبید
~~اینکه~~ چون حلال کرد آنچه را که حلال است و چون حرام کرد آنچه را که حرام است حاصل
آنکه کسی غیر الله تعالی نمیتواند دانست بوجهی که حلال کردن حلال و حرام کردن حرام
فلان چیز است و غیر آن دخلی ندارد تا بر آن قیاس کند و ظن کافی نیست هفدهم
اصل حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ عَنْ اَبِيهِ علیهما السلام اَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ قَالَ مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ
لِلْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي الْتِبَاسٍ وَمَنْ دَانَ اللّٰهَ بِالرَّاْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِمَاسٍ
قَالَ وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَنْ اَفْتَى النَّاسَ بِرَاْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ
ضَادَّ اللّٰهَ حَيْثُ اَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ شرح حکایت کرد مرا امام جعفر صادق از
پدرش علیهما السلام اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام گفت هر که وادارد خود را برای قیاس آن از راه

و آنرا راه و روش خود سازد همیشه در همگی عمرش در پرده پوشیهای شبهها است
که از هر طرف بخاطرش میرسد و علاجی معقول نمیتواند کرد چه سخنی میگوید و باز
وقتی دیگر از آن بر میگردد و هر که عمل از خرت کند بدید خود و پیروی ظن خود همیشه
در همگی عمرش در فرو رفتن است در شبهها امام جعفر صادق علیه السلم گفت که و گفت امام
محمد باقر علیه السلم که هر که فتوی دهد مردم را بدید خود و پیروی ظن خود پس عمل از خرت کرده
بآنچه نمیداند و هر که عمل از خرت کند بآنچه نمیداند پس بتحقیق همچشمی کرده با الله تعالی
در حلال کردن و حرام کردن از پیش خود و آن همچشمی را در راهی کرده که نمیدانند که جایی که
آن همچشمی است با الله تعالی سند ارد که فرمان برداری کرده محمد بن ... عن ابی
عَبْدِ اللهِ علیه السلم اَنَّ اِبْلِیسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِآدَمَ فَقَالَ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ
مِنْ طِینٍ فَقَاسَ مَا بَیْنَ النَّارِ وَالطِّینِ لَوْ قَاسَ الْجَوْهَرَ الَّذِی خَلَقَ اللهُ
مِنْهُ آدَمَ بِالنَّارِ کَانَ ذَلِکَ اَکْثَرَ نُورًا وَضِیَاءً مِنَ النَّارِ شرح القیاس ملاحظه
نسبت چیزی بچیزی دیگر و شریک ساختن مسئله را با مسئله دیگر در حکم
بواسطه مشابهتی میان آن دو مسئله و مراد اینجا معنی اولست خلقتنی در سوره
اعراف و ص مذکور است الجوهر معرب کوهر چیزی که اصل چیز دیگر باشد و آن
چیز دیگر از آن آفریده شده باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت بدرستی که شیطان در وقتی که سجده آدم نکرد ملاحظه کرد نسبت خود را
با آدم باعتبار آنچه بیواسطه از آن آفریده شده بودند باین روش که گفت الله تعالی
آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل برای آن سجده او نکردم پس ملاحظه شد
که نسبت میان آتش و گل را ملاحظه کرد و نسبت میان خود و آدم را بر آن نسبت

قیاس

۱۱۵

القیس بفتح قاف و سکون یا و القیاس بفتح قاف مصدر باب ضرب الحاق جزئی بجزئی در حکمی باد ر با آدم بمعنی مع است
پس ظرف مستقر و حال از نفسه است و منصوب است محلا و اگر صله قاس میبود ظرف لغو میبود و متضمن قاس میبود و معنی از ابواب
تشبیه است پس مقصود اینست که خود پس را قیاس کرد بر جزئی و آدم را نیز قیاس کرد بر جزئی فا در فقال برای تفصیل و بیان
مقیس علیه در دو قیاس سابق است خلقتنی در سوره اعراف و سوره ص مذکور است مقصود اینست که خود پس را قیاس
کرد بر آتش چون ماده اوست و آدم را قیاس کرد بر طین چون ماده اوست فا در فقاس برای تفریع یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر
اشارتست بقیاس ثالث که آن قیاس و آن قیاس نسبتی است که میان ابلیس و آدم است که میان نار و طین است پس ما موصوله برسبیل
است و عبارتست از نسبت و ما بین بتقدیر علی ما بین است و ترک ذکر مقیس و اکتفا بذکر مقیس علیه ابلغ از قبیل اقتصار است
بنا بر ظهور آنکه مقیس نسبت میان ابلیس و آدم است پس مقصود اینست که خود را اشرف از آدم شمرد بنا بر قیاس
نسبت میان خالق و مخلوق بر نسبت میان دو مخلوق منه و از این ظاهر میشود که انتحار ابلیس به پدران مشتمل است بر سه قسم قیاس که میراث
ابلیس است و بطلان این قیاسها مسلم است بادله نقلیه مثل آیت سوره حجرات و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم فا در فلو برای تفریع است قاس الجوهر بتقدیر قاس علی الجوهر است الجوهر معرب کوهر چیزی که اصل چیزی دیگر باشد و آن
چیز دیگر از آن آفریده شده باشد با در بالنار برای معنی مع است و بالنار بتقدیر بالجوهر الذی خلق الله منه النار است و میتواند
بود که بی تقدیر باشد و محکم ماده که از اجاج ظلمانی مثبت معلوم شود بطریق اولی و بر هر تقدیر ظرف حال جوهر است مقصود اینست
که اگر قیاس مخلوق بر مخلوق منه صحیح میبود فاسد میبود و هر چه از محال لازم آید باطل است بیان این آنکه چنانکه ابلیس
مخلوق شده از نار و آن نار مخلوق شده از بحر اجاج ظلمانی و چنانکه آدم مخلوق شده از طین و طین مخلوق شده از عذب
فرات نورانی چنانکه گذشت در حدیث چهاردهم باب اول یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
ابلیس در وقتی که سجده آدم نکرد قیاس کرد خود را و آدم را باین روش که گفت الله تعالی را که آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را
از گل پس قیاس کرد نسبت میان خود و آدم را بر نسبتی که میان آتش و گل است پس اگر قیاس میکرد آدم را و خود را برابر اصلی
که آفرید الله تعالی از آن آدم را و اصلی که آفرید از آن آتش را میبود اصل آدم بیشتر باعتبار نور و ضیا از اصل آتش
سالت ابا عبد الله عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال ابدا الی یوم القیمة وحرامه حرام ابدا الی

القيمة لايكون غيره ولا يجي غيره وقال قال علي ع ما احد ابتدع بدعة الا ترك بها سنة

شرح لايكون غيره براى ابطال اختلاف احكام حلال وحرام است بسبب اختلاف ظنون مجتهدين است خواه مصوبه وخواه مخطئه
بنا بر آنكه بر روى ظن بحكم ورقى متضمن حكم مظنون است خواه صريح مثل فتوى بمظنون وخواه غير صريح مثل عمل بمظنون براى آنكه مظنون است
واين تقرير ها هر يك دو ابطال طريقه اجتهاد را بعمل ميكند ولا يجي غيره براى بيان منسوخ نشدن اين شريعت است يعنى
پرسيدم امام جعفر صادق ع را از حلال وحرام كه آيا تغيير در آن ميشود باعتبار ديد بر روى ظن پس گفت كه حلال محمد صلى الله عليه وآله
آورده خواه در محكمات قرآن يا در غير آنها حلال است هميشه تا روز قيامت وحرام او حرام است هميشه تا روز قيامت
نمى باشد غير آن ونمى آيد شريعتى ديگر غير آن وگفت كه گفت امير المؤمنين ع كه هيچكس انواع نميكند حكمى را كه در زمان محمد ص
نشده مگر آنكه برطرف ميكند بآن بدعت راه و روشى را كه محمد صلى الله عليه وآله قرار داده مراد اينست كه هيچ مسئله نيست
كه محمد ص حكم آن را بيان نكرده باشد براى خلايق ديد بدايت آن والگذاشته باشد متن دخل ابو حنيفة على ابي عبد الله

فقال له يا ابا حنيفة بلغني انك تقيس قال نعم قال لا تقيس فان اول من قاس ابليس حين قال خلقتني
من نار وخلقته من طين فقاس ما بين النار والطين ولو قاس نورية آدم بنورية النار عرف فضل
ما بين النورين وصفاء احدهما على الآخر شرح داخل شد ابو حنيفه بر امام جعفر صادق عليه السلام پس امام گفت
ابو حنيفه را كه اى ابو حنيفه بمن رسيده است كه تو قياس ميكنى در مسائل شرع الهى گفت كه آرى راست است امام گفت كه قياس مكن
چه هر آينه اول كسى كه قياس كرد ابليس بود وقتى كه گفت الله تعالى را كه آفريدى مرا از آتش وآفريدى آدم را از گل پس ملاحظه
كرد نسبت ميان آتش وگل را ونسبت ميان عود وآدم را بر آن قياس كرد واگر ملاحظه ميكرد اصل گل آدم را با اصل آتش هر آينه
تفاوت ميان اين دو اصل را و زيادتى صفاى يكى را كه اصل گل آدم باشد بر ديگرى كه اصل آتش است هر آينه اول آب جنت و
عليين است ودوم آب ... وظلمت سجين است وبيان اين گذشت در حديث ... سال رجل ابا عبد الله
عن مسئلة فاجابه فيها فقال الرجل ارأيت ان كان كذا وكذا ما كان يكون القول فيها فقال له مه ما
اجبتك فيه من شيء فهو عن رسول الله صلى الله عليه وآله لسنا من ارأيت في شيء شرح
پرسيد مردى امام جعفر صادق عليه السلام را از مسئله پس جواب گفت او را در آن مسئله پس آن مرد تغيير داد صورت مسئله را

الرّ

وگفت كه ديد تو چيست اگر صورت مسئله چنين وچنين باشد چه جواب خواهد بود در آن پس امام گفت آن مرد را كه اين سخن
مگو آنچه جواب دادم ترا در آنچه پرسيدى هر چه باشد آن جواب نقلست از رسول الله صلى الله عليه وآله واز ديد من نيست
نيستيم ما در خانواده ... از جمله بر روى ظن كه بايد ان گفته ميشود كه ديد تو چيست در فلان مسئله در هيچ جا متن قال ابو جعفر
عليه السلام لا تتخذوا من دون الله وليجة فلا تكونوا مؤمنين فان كل سبب ونسب وقرابة
ووليجة وبدعة وشبهة منقطع الا ما اثبته القرآن شرح در سوره توبه چنين است ولم يتخذوا من دون الله
ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة ومى آيد در كتاب الحجة در حديث يازدهم باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية كه باب صد و ... است
ودر حديث دهم مولد ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام آنكه مراد بمؤمنين اينجا ائمه هدى عليهم السلام است مى آيد در كتاب الحجة در حديث
دهم مولد ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام كه الوليجة الذي يقام دون ولي الامر واينجا بعنوان اظهار احتمال ميگوييم كه وليجه بفتح واو وكسر لام
يعنى كسى است كه داخل شود در سلسله ائمه خواه كلى وخواه باطل وآن فعيله بمعنى فاعل است ماخوذ از ولوج بمعنى دخول مطلق است وتا
براى نقل از وصفيت باسميت است يا براى تانيث است باعتبار نفس وتفسير آن بالذي يقام دون ولي الامر تفسير فردى است ازان م
باعتبار ملاحظه من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين است زيرا كه مراد من دون بعض من الله والا بعض من رسوله والا بعض من الائمة الا يقين است
وترك ذكر ولا رسوله ولا المؤمنين در اين حديث از قبيل اقتصار است براى اشعار بانكه بعض از جانب الله يعنى بعض از جانب رسول واز
جانب ائمه سابقين نباشد فلا تكونوا مؤمنين براى ... كه قابلين بانعقاد امامت بغير نص الله ورسول وائمه سابقين است چنانكه مخالفان
توهم كرده اند در انعقاد امامت ابو بكر بر بيعت فان استدلال است بر انتفاء ايمان قائلين السبب بفتح سين مهمله وفتح با
ميگفتند اول بمعنى ربط دو چيز بيكديگر مثل ريسمان واينجا عبارتست از امثال مصاهرت ميان وليجه وامام سابق النسب بفتح
نون وفتح سين مهمله ... باعتبار ولادت مثل آنكه وليجه وامام سابق از قبيله قريش باشند القرابة بفتح قاف
و را ... دال الف وبا يك نقطه نزديكى ... مثل آنكه وليجه عم امام سابق باشد ومثل آنكه هر دو از بنى هاشم باشند
وليجه اينجا بتقدير او وليجه است ومراد دخول وليجه در سلسله ائمه وفرمان بردارى اكثر مردمان براى او است خواه بسبب
بيعت جمعى باشد وخواه بسببى ديگر بهتر ذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب باعتبار ذكر بدعت وشبهت است

و مراد از شبهه شبهه‌ای است که در قیاس می‌باشد و این صرف اشعار است بانکه هر یک از بدعت و شبهت دو قسم است
اول آنکه در نص صحیح حکم الله است مثل تعیین امام از روی صحیح اجتهاد نفس و مثل تعیین امام از روی شبهه او با امام سابق
در شکل و شمایل دوم آنکه در برابر آنست مثل اباحت نوعی از طعام از روی هوا و اجتهاد نفس و مثل شبهتی که برای قیاس جزئی بکلی دیگر
در تعیین قیمت متلفات و تعیین قبله در موضعی معین بکار معقول در باب ابطال قسم اول است نه قسم دوم زیرا که قرآن ابطال
اول میکند و اثبات ثانی میکند یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که بگریزید برای صحیح دلیل الله تعالی در آیات بینات محکمات
قرآن اما مراد از ایمان که ادعا و رسول ... هر ... که هر ... ربطی و هر که خوب ... و هر نزدیکی ... دیدی
و هر دلیل امامی و هر بدعتی و هر شبهه یعنی بریده و ناسخ است در روز قیامت مگر آنکه پا برجا کرده باشد از آیات بینات محکمات تا بهم
از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن در نص صحیح حکم الله تعالی که در قرآن محکم مکرر مذکور مضمون انها وعید بر آن است مثل و من یکفر بآیات الله

فان الله سریع الحساب **باب بیست و یکم اصل باب الرد الی الکتاب والسنة وانه لیس شیء من الحلال والحرام وجمیع**
ما یحتاج الناس الیه الا وقد جاء فیه کتاب او سنة شرح این باب بیان وجوب واگذاشتن حکم هر مسئله است سوی محکمات قرآن
و سوی بیان رسول الله صلی الله علیه و آله و اثبات آنست که قرآن را در کتاب جامعه که گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق و بیان آنکه
هیچ چیزی از حلال و حرام و هر چه احتیاج بهم رسانند بدان نیست مگر آنکه مردمان سوی آن هر گاه تحقیق آیده در بیان آن آیتی از محکمات قرآن
یا بیانی صریح از پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتاب جامعه نزد امام زمان علیه السلام است در این باب ده حدیث است **اول** عن ابی عبد الله ع
قال ان الله تبارک وتعالی انزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله شیئا یحتاج الیه العباد
حتی لا یستطیع عبد یقول لو کان هذا انزل فی القرآن الا وقد انزله الله فیه **شرح** عبارت از ما یحتاج الیه
اکثر مردمان است حتی برای انتهاست و ما بعد آن داخل است در حکم ما قبل والله قسم است جمله ما ترک جواب قسم است جمله حتی لا یستطیع
... تا آخر بدل جمله حتی والله تا آخر است بعطف بر آنست که عاطف معنی استطاعت می‌آید در کتاب التوحید در اول باب الاستطاعة
در باب سی و یکم است بقول از نوع مصوب میشود از بیع و بنا بر اول بتقدیر ان ناصبه و اهمالش است یا بدل لا یستطیع است و بنا بر دوم بتقدیر ان
و اهمالش است تو برای نفی است الا استثنا از لا یستطیع است واو حالیه است و مستثنی مفرغ است روایت است از امام جعفر صادق ع

کت

نباد کرده

گفت که بدرستی که الله تعالی فرو فرستاده در قرآن بیان آشکار هر چیز را تا حدی که بخدا قسم که وا نگذاشته الله تعالی چیزی را که احتیاج
بهم رسانند سوی آن بندگان تا حدی که نمی‌توانند بنده که گوید در جایی که احتیاج بندگان سوی آن باشد که کاش این مسئله فرو فرستاده
میشد در این قرآن بر هیچ حالی مگر بر حالی که بتحقیق فرو فرستاده آن را الله تعالی در قرآن در محکمات یا در متشابهات که بیان صریح
آن نشده در کتاب جامعه که نزد امام زمان است **دوم** عن عمرو بن قیس عن ابی جعفر ع قال سمعته یقول ان الله
تبارک وتعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامة الا انزله فی کتابه وبینه لرسوله صلی الله علیه و آله
وجعل لکل شیء حدا وجعل علیه دلیلا یدل علیه وجعل علی من تعدی ذلک الحد حدا **شرح**
مضمون این حدیث در کتاب الحدود در حدیث یازدهم باب اول که باب التحدید است الا اینجا برای استثنای منقطع است و از قسمی است
که ممکن نیست در آن استبدال عامل بر مستثنی مثل ما زاد هذا الا نقص الحد نوعی که منقطع و شده بدو آن منقطع که دو مانع میان دو چیز آن دو قسم است
اول آنکه مانع رسیدن و یکی به دیگری است مثل مرز دوم آنکه مانع ارتکاب یکی تو دیگری است مثل تازیانه زدن زانی برای اینکه او امثال
او دیگر مرتکب زنا نشوند و قسم اول مراد است در حد اول و دوم و قسم دوم مراد است در حد سیوم مراد بدلیل راهنماست و عبارت است
از امام هدی که امامت نص معصوم است بر مردمان را از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امره بسؤال اهل الذکر مرتفی ایه سوره
بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و بیان این
در شرح حدیث اول باب النوادر که باب هفدهم است یا عبارت است از آیات بینات محکمات یا عبارت است از کتاب جامعه که نزد امام هدی
است و حسن همه یک است **یعنی** روایت است از عمرو بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که شنیدم از او میگفت که بدرستی
که الله تعالی تبارک و تعالی نگذاشته چیزی را که احتیاج بهم رسانند سوی آن امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر که فرو فرستاده آن را در قرآن و بیان
کرده آن را برای رسول خود صلی الله علیه و آله بوحی یا بتجربه و پیغمبر علیه و آله السلام بیان کرده برای امیر المؤمنین علیه السلام واو در کتاب
جامعه نوشته و آن کتاب نزد امام زمان است و گردانیده الله تعالی برای هر چیزی مانعی از اشتباه را و گردانیده بر آن مانع اشتباه راهنمایی را
در راه نماید مردمان را بر آن و گردانیده بر هر که گذشته باشد از آن مانع اشتباه در عمل با فتوای عقوبتی را **سیوم** عن سلیمان بن
هرون قال سمعت ابا عبد الله ع یقول ما خلق الله حلالا ولا حراما الا وله حد کحد الدار فما کان
من الطریق فهو من الطریق وما کان من الدار فهو من الدار حتی ارش الخدش فما سواه و

وَالْجَلْدَةِ وَنِصْفَ الْجَلْدَةِ شرح مضمون این می آید در کتاب الحدود در حدیث نهم باب اول مراد از جلده جزو از تشبیه است
چنانکه بیان شد در شرح حدیث سابق ارش بفتح همزه و سکون را بی نقطه و شین با نقطه بمعنی دیت است و آن قرار داده معروف است
الخدش بفتح خا با نقطه و سکون دال بی نقطه و شین با نقطه خراش فا در فما برای تعقیب است باعتبار رتبه است و ما موصوله است
سواه بکسر و ضم سین بی نقطه و الف مقصوره و ضمیر راجع بخدش مرفوع است تقدیرا و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و عاید ما است
و مراد بما سواه ما دونه است بقرینه اینکه حتی برای انتقال از اقوی سوی اضعف است یعنی بعد از بیان ارش خدش بیان ارش
کمتر از خدش است مثل اینکه کسی پوست دیگری را بدو انگشت افشرد و بیازارد و موافق این می آید در کتاب الحجه در حدیث اول
باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام که باب چهلم است والجلده بفتح جیم و سکون لام مجرور بعطف
بارش است و مراد اینست که در باب دیات دیت هر چیز را بیان کرده حتی دیت خراش و ما بعد آن را و در باب
حدود حد هر چیز را بیان کرده حتی یک تازیانه و نصف تازیانه که هر کدام در چه گناه است ذکر نصف تازیانه بعنوان
مثال است بقرینه اینکه تادیب بیک تازیانه می آید در کتاب الحدود در بعضی احادیث باب اول حیی روایت است از سماعه بن
هرون گفت که شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت که بدرستیکه الله تعالی حدی قرار داده و امیری برابر حالی که برای آن نوع از اشیای است
مانند رستبا دیوار است بیان این آنکه هرچه بیش از آن است پس حد است و آن از زیادت و هر چه بیش از سر آن پس حد است
در آن از سر است تا دیب خراش پس آنچه پایین خراش است و تا یک تازیانه و نصف تازیانه شد حیام ل عن حماد
عن ابی عبدالله ع قال سمعته یقول مَا مِنْ شَيْءٍ اِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ اَوْ سُنَّةٌ شرح این ظاهر است
از شرح عنوان باب. یا حی اصل قال ابو جعفر ع اِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْاَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ ثُمَّ قَالَ
فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ
فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَيْنَ هٰذَا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ
اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَقَالَ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي
جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَقَالَ لَا تَسْاَلُوا عَنْ اَشْيَاءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ شرح قیل و قال عبارتست
از چیزهای لغو از اهل مجلس ضیافت و مانند آن که یکدیگر را میپرسند و یکی بدیگری میگوید که ما عندکم من الخبر و آن دیگری میگوید

که قیل کذا و کذا و قال فلان کذا و کذا و اکثر اینها دروغ میباشد چنانکه گفته اند که از مطیة الکذب و ازین حدیث ظاهر میشود
که مراد در آیه از نجویهم قیل و قال است و استثنا منقطع است فساد المال عبارتست از دادن مال در غیر حق آن چنانکه می آید در کتاب
الزکوة در حدیث سیوم باب هفتاد و سیوم که باب وضع المعروف موضعه است که من کان منکم مال فایاه والفساد فان اعطاه
فی غیر حقه تبذیر و اسراف مراد بکثرت سوال پرسیدن از احکام شرع است زیاده بر قدر محتاج الیه برای عمل موافق آنچه
گذشت در حدیث سیم باب چهاردهم و می آید در حدیث اول باب اینکه نجوی هنرنامیست که در مجلس ضیافت و مانند آن واقع
میشود بی اینکه سر گوشی کنند مثل آیت سوره توبه الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجویهم و آیت سوره زخرف ام یحسبون انا لا نسمع
سرهم و نجویهم می آید در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب هفتاد و ششم که باب القرض است که یعنی بالمعروف القرض مراد
بالصلح رفع تنازع و خصومت از روی حق است در فتوی و مانند آن بین الناس متعلق باصلاح است می آید در کتاب المعیشه در حدیث اول
باب ... و حفظ المال و کراهة الاضاعة که باب صد و پنج و نهم است که لا تؤتوا شارب الخمر فان الله عز و جل یقول فلا تؤتوا
السفهاء تا آخر از جمله اضافات اینست که مراد باشیا احکام شرع است و جمله ان تبد لکم تسؤکم صفت اشیا است و این اشارت است
باینکه احکام شرعیه مجهوله نزد مکلفین دو قسم است اول احکامی که امتثال آنها موقوف است و عمل بآنها نکرده دوم احکامی
که امتثال آنها ... و این آیت نهی از سوال از قسم اول است موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب استعمال العلم که باب
چهاردهم است که لا تطلبوا علم ما لا تعملون ولما تعملوا بما علمتم و وجه نهی اینست که حجت بر عالم اشد است از حجت بر جاهل
چنانکه گذشت در حدیث سیزدهم باب چهاردهم و در احادیث باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه که باب
شانزدهم است و اکثر اهل البیت از این نهی هر چند چنانکه می آید در حدیث اول باب اینده پنج گفت امام محمد باقر
در مجلس که محققین نقل کنم برای شما هر چیزی را از حلال و حرام پس سوال کنید مرا که در کجای قرآنست مراد اینست که هر چیز در قرآن است
بعد از آن گفت در اثنای گفتگو که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله منع کرده مردمان را از قیل و قال و از تلف کردن مال و از
بسیاری پرسیدن پس گفته شد در مجلس امام که ای پسر رسول الله کجاست اینکه گفتی از قرآن گفت که بدرستی که الله تعالی
گفته در سوره نسا که نیست خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی ایشان که پنهانی در گفتگوی کسی است که امر کرد بتصدق مثل
اینکه کسی که به دیگری که فقیر است برسان و مستحق زکوة است زکوة را بده یا کسی که امر کرد بمعروفی یعنی احسانی در حق

کی مثل آنکه کسی دیگر را گوید هرچند کسی درمانده و محتاج بقرض است قرض با او بده با کسی که او کریم باشد و میان مردمان
مثل آنکه کسی دیگر را گوید هرچند کسی و چند کسی با هم نزاع دارند رفع نزاع ایشان کن و گفت در سوره نساء و مدهید
به نوخردمندان مالهای شما را که داینده الله تعالی است از برای شما پای داری و سرمایه معاش مراد است و درین آیت تعبیر از
تلف نمودن ایشان شده و نهی شده اند از دادن مال محجور بایشان خواه بعنوان قرض خواه بعنوان وکیل و خرج صرف کردن
ایشان خواه بعنوان دیگر پس تلف نمودن منهی عنه است بطریق اولی و گفت در سوره مائده که مپرسید از چیزهای که اگر بیان
کرده شود شما را برای شما آزرده میکند الخبر هشتم اصل قال ابوعبدالله ع ما من امر یختلف فیه اثنان

الا

اِلَّا وَلَهُ اَصْلٌ فِی کِتَابِ اللهِ وَلٰکِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم نیست هیچ چیز که مردم را احتیاج بآن باشد و در آن و در دلیل آن اختلاف
بیکباره رود میان دو کس مگر آنکه آن چیز را اصلی هست در قرآن که بآن آنچیز صریح
دانسته میشود ولیکن بدانستن آن اصل نمیرسد خردهای مردان اشارت بآنست
که بعضی از آنها در متشابهات قرآنست و دانستن آنها پی نزول ملائکه برای تحدیث
در شب قدر با اذن الله میروحی که مخصوص ائمه علیهم السلم است ممکن نیست چنانچه می آید در کتاب
الحجة در باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب چهل و یکم است در باب
الروح التی سیدد الله بها الائمه علیهم السلم که باب پنجاه و ششم است هفتم اصل قَالَ
اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلم اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی اَرْسَلَ اِلَیْکُمُ الرَّسُولَ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَنْزَلَ اِلَیْهِ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَاَنْتُمْ اُمِّیُّونَ عَنِ الْکِتَابِ وَمَنْ
اَنْزَلَهُ وَعَنِ الرَّسُولِ وَمَنْ اَرْسَلَهُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم ای مردم بدرستی که
الله تبارک و تعالی فرستاد بسوی شما محمد را صلی الله علیه و آله و فرو فرستاد بسوی او
قرآنرا با بیان هرچه بکار آمدنی خلایق است در آن و در دلیل آن اختلاف بیکباره
میرود در حالی که شما نادان و غافل بودید از کتاب الهی و از کسی که فرستاد کتاب را
و از پیغمبر خدا و از کسی که فرستاد پیغمبر را چه ایشان الله تعالی را نمیشناختند بیگانگی
در ربوبیت چون پیروی ظن میکردند در قرار نیک و بد افعال و غافل بودند از
فایده فرستادن رسولان و کتابهای الهی که آن فایده نهی از اختلاف و پیروی ظن است
و فرمایند داری وصی عیسی علیه السلم منکر دند اصل عَلٰی حِینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ
هَجْعَةٍ مِنَ الْاُمَمِ وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ وَانْتِقَاضٍ مِنَ

هجعة

مِنَ الْمُبْرَمِ وَعَمًى عَنِ الْحَقِّ وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ وَتَلَظٍّ مِنَ
الْحُرُوبِ شرح فرستاد محمد علیه السلام را در وقت دیر رسیدن آمدن پیغمبران و
درازی خواب غفلت جماعتهای خلایق و پهن شدن نادانی یا ناخردمندی
سر راه حق گرفتن اختلاف میان خلایق در میان نیک و بد و واشدن آنچه استوار
کاریهای پیغمبران و کوری و غفلت خلایق از بکار آمدن که پیغمبران در کتابهای
الهی آورده بودند و براهی ستم و برطرف شدن فرموده الهی از میان مردم و زبانه
کشیدن آتش جنگها در میان مردم اصل عَلَى حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ رِيَاضِ جَنَّاتِ الدُّنْيَا
وَيُبْسٍ مِنْ أَغْصَانِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَيَأْسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا
قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى شرح فرستاد محمد علیه السلام را در وقت
زرد شدن سبزه زارهای باغهای دنیا و خشکی شاخهای درختان آن باغها
و پراکنده شدن برگهای درختان آن باغها و ناامیدی از میوه آن باغها و فرو
رفتن آب آن باغها در کاریزها و چشمها و چاهها مراد ذکر خشکی سال نیست بلکه مراد
تشبیه مجالس علمای دین است بباغها و ویرانی آن مجالس بحال باغها در آخر
پاییز و اول زمستان و لهذا گفته بیان این آنست که ویران شده بود نشانهای
راستی که مجالس علمای دین باشد چه کسی از مشهوران گوش بسخن امام آن زمان
نمیکرد و توانای غالب شده بود نشانهای زشتی که مجالس پیروان ظن باشد
اصل فَالدُّنْيَا مُتَجَهِّمَةٌ فِي وُجُوهِ أَهْلِهَا مُكْفَهِرَّةٌ مُدْبِرَةٌ غَيْرُ مُقْبِلَةٍ ثَمَرَتُهَا الْفِتْنَةُ
وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدِثَارُهَا السَّيْفُ مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ وَقَدْ
أَعْمَتْ عُيُونَ أَهْلِهَا وَأَظْلَمَتْ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ

ودفنوا

صدر این تا امتی قد عم الدین ظاهر شد از شرح خطبه پس اینجا بیان و نقل تا آنجا میشود التلظی مصدر باب تفعل افروخته شدن آتش یعنی و زبانه کشیدنی
از آتشهای جنگها فرستاد محمد علیه و آله السلام را بر وقت زرد شدنی از سبزه زارهای باغهای دنیا و خشکی از شاخهای درختان
آن باغها و پراکنده شدنی از برگهای درختان آن باغها و ناامیدی از میوه آن باغها و فرو رفتنی از آب آن باغها
در کاریزها و چشمها و چاهها اصل قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فَالدُّنْيَا
مُتَجَهِّمَةٌ فِي وُجُوهِ أَهْلِهَا مُكْفَهِرَّةٌ مُدْبِرَةٌ غَيْرُ مُقْبِلَةٍ ثَمَرَتُهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَشِعَارُهَا
الْخَوْفُ وَدِثَارُهَا السَّيْفُ مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ وَقَدْ أَعْمَتْ عُيُونَ أَهْلِهَا وَأَظْلَمَتْ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا
قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَدَفَنُوا فِي التُّرَابِ الْمَوْءُودَةَ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ يَجْتَازُ دُونَهُمْ
طِيبُ الْعَيْشِ وَرَفَاهِيَةُ خُفُوضِ الدُّنْيَا لَا يَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ثَوَابًا وَلَا يَخَافُونَ وَاللَّهِ مِنْهُ
عِقَابًا حَيُّهُمْ أَعْمَى نَجِسٌ وَمَيِّتُهُمْ فِي النَّارِ مُبْلِسٌ شرح قد درست تا آخر استیناف بیانی فقره سابق است و صدر این
ناظر است بصدر آن درست بصیغه معلوم یا مجهول باب نصر است الدروس نابود شدن از جزوی والدرس بفتح دال و سکون را نابود کردن
اثر جزوی اعلام الهدی عبارتست از آیات بینات محکمات نامیه از روی ظن نازله در کتاب هر شریعتی داله بر تحقیق امام معصوم مفترض الطاعه
در هر زمان [illegible] اعلام الردی بفتح را بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف مقصوره عبارتست از قواعد پیروان ظن در قیاس و اجتهاد
فالدنیا تا آخر ناظر است [illegible]
[illegible]
در اکثر نسخ متجهمة بتقدیم ها بر جیم است [illegible] و در بعض نسخ متجهمة بجیم [illegible]
و بنا بر اول فی متعلق بما بعد است المکفهرة [illegible] اختلاف مردمان باعتبار بر روی ظن الجیفة مردار
و مراد [illegible] الشعار [illegible] در زیر لباسهای دیگر پوشند [illegible] الدثار [illegible] بالای شعار
پوشند التمزیق والممزق بفتح زای [illegible] پاره پاره کردن [illegible] پراکنده کردن مردمانست در مسائل [illegible] اختلاف [illegible]
میان [illegible] تاریک کردن [illegible] و ذکر هم با یام [illegible] بیان پیغمبران و امامان

حق را الله تعالی تعیین کرده برای صدیق در هر زمان و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در حدیث لا تعادوا الایام فتعادیکم روایت
کرده که معنی این حدیث اینست که با امامان حق دشمنی مکنید که باعث این میشود که ایشان با شما دشمنی کنند الموؤدة دختری
که او را زنده در گور میکردند بجاهلیت با نقطه و الف و را با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و دوم مغصوب و ظرف است
طیب بکسر طا و سکون یا مرفوع و نایب فاعل است و مضاف است و در بعضی نسخ بجیم و زای با نقطه بصیغه معلوم است بمعنی جزا و طیب
فاعل است و بر هر تقدیر مراد اینست که در برابر ایشان کشتن خون و لی و فراغت بود ایشان را نهیج با نقطه و با و نون مفتوح و یا بی نقطه
اسود کی قسم در والله برای اینست که مبادا کسی غافل شوم از انچه گذشت در حدیث دوم باب ششم و بیان شد در شرح بدان الذی
تا آخر در خطبه و خیال کند که پیروان ظن ترسی دارند از الله تعالی الجنی بفتح با نقطه و کسر فا با نقطه و سین بی نقطه الملبس بضم میم و سکون با نقطه
و کسر لام و سین بی نقطه نامید ~~سیخ~~ بیان این آنکه تحقیق ناپسند شده بعنوان آنها راستی در لکار شده بود
پس دنیا و پیران بعد در روهای اهلش در هم کشیده رو بعد پشت با ایشان داشت و با ایشان مکر و اصلا میوه دنیا
باعتبار آنکه بعد چنانکه مردمان جاهل دل بان خوش دارند باد مع و دانکه ماده فی دست دیگر دنیا مردار بعد برای دنیا ترس مردان
از یکدیگر بعد و پالاپوش دنیا شمشیر در هم کشیدن کند کشتن مردمان بعد بیان ای آنست که گاهی در اختلاف انچه شده بود با قرائی
و ضلالان چیز هم قسم اختلافی بر حالی آن تحقیق دنیا کور کرده بود چشمهای مردمانش را و تاریک کرده بود بر ان چشمها امامان حق را و
اینست که اهل دنیا بصیرت شناختن امامان حق نداشتند بیان این آنکه تحقیق بریده بود اهل دنیا ذریهای خود را و بر کشند خونهای خود را
دیگر ریگ و در خاک بی لحد و قرینه زنده را میان یکدیگر از هم میپوشاندند این کار رسوا را باوجود آنکه آن دختر از فرزندان خود میدانستند
دیگری بر حالی که از بوده میشد در برابر آن خوشی زندگانی و آسودگی فراغت دنیا امید نداشتند از الله تعالی ثوابی را و نمیترسیدند بخدا
قسم از خدای تعالی هیچ عذابی را بیان این آنکه زنده ایشان کور بستند و مرده ایشان در آتش دوزخ ناامید از ثواب

١٥٠ جَاءَهُمْ بِنُسْخَةِ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
وَتَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ
لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ

عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَعِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ شرح النسخة بضم نون و سکون سین بی نقطه
کتابی که دستور باشد یعنی که اگر شکی در چیزی بهم رسد بآن رجوع کنند و آنچه در آن
باشد اعتبار کنند و مراد اینجا کتابیست که اگر تغییری یا شکی در کتابهای سابق الهی شود از آن
معلوم شود چنانچه الله تعالی گفته در سوره طه أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى
آیا نیامده ایشان را معجزات و نیز نیامده ایشان را گواه آنچه در کتابهای سابق الهی است
مراد بعض قرآنست که آن را مفصل مینامند و آن شصت هشت سوره است چنانچه
می آید در حدیث دهم باب اول کتاب فضل القرآن التصدیق راست کردن خبری
و مراد اینجا راست کننده است ~~التفصیل بسیار جدا کردن و مراد اینجا جدا کننده~~ است
پس آورد محمد برای مردم دستور آنچه را که در کتابهای سابق الهی است و راست
کننده آنچه را که پیش او است ~~که در انجیل باشد چون که قرآن آورده تصدیق وعده~~
~~که در انجیل بود یا مدت قرآن در فلان وقت و فلان وقت نشان باطل شد~~
~~یا حکمی که در انجیل و هر کتاب الهی بود که جایز نیست اختلاف بپیروی ظن اصلا~~
~~باطل نشد~~ چنانچه بیان شد در شرح فقد بهم تا آخر در خطبه و جدا کننده حلال
از شبهت حرام چه حکم قرآن نه بپیروی ظن نیست بلکه از روی دانش الهی
است آن کتاب صاحب این صفتها قرآنست بسخن آرید تا این صفتها
از آن معلوم شما شود و آن بخودی خود بسخن نمی آید هرگز و این صفتها از آن
معلوم نمیشود بلکه من که زبان قرآنم خبر میدهم شما را از جانب قرآن بدرستی
که در قرآن است ~~هست~~ دانش هر چه نسبت دارد با آنچه گذشته و دانش هر چه

یا بمعنی بر مبالغه است و مراد اینست که اگر قرآن آورده بمنزله
وعده که در انجیل و هر کتاب الهی بود با آمدن قرآن در فلان وقت و فلان زمان
باطل میشد یا حکمی که در انجیل و هر کتاب الهی بود که جایز نیست اختلاف از روی
ظن اصلا باطل میشد التفصیل بسیار جدا کردن و مراد اینجا جدا کننده است

یا بمعنی بر مبالغه است ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوح است و میتواند بود
که بفتح همزه باشد فی در فیه برای ظرفیت یا برای سببیت است و بنا بر اول
علم بمعنی سبب علم است ما در ما اصبحتم عبارت از یقینی امام است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
باشم از آن است یعنی ما

و در هر زمانی امامی که عالم بجمیع آن باشد هست

بیان ۲۹

بآنچه گذشته ودانش هرچه نسبت دارد بآینده تا روز قیامت مراد اینست که آنها
هست اما عقل مردم بآنها نمیرسد واحتیاج دارند در دانستن آنها ببیان امام
امام زمان از دوازده امام ودر قرآن هست دیوان هر نزاعی که شما شود وبیان آنچه
نسبت دارد بسایلی که شما در آن شده باید اهل اختلاف در این زمانه که بعد از گذشته
وپیش از آینده است مراد اینست که در زمان پیغمبر اختلاف میکردید واینزمان می
کنید پس اگر میپرسید مرا از آنچه گفتم هر آینه یاد میدادم شما را مراد اینست که مرا
واگذاشتید واز پی امامان ضلالت رفتید وهمان شد که بود متن اصل سَمِعْتُ اَبا
عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ قَدْ وَلَدَنِی رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ علیه وآله وَاَنَا اَعْلَمُ کِتابَ اللّهِ
وَفِیهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَما هُوَ کائِنٌ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ وَفِیهِ خَبَرُ السَّماءِ وَخَبَرُ الاَرْضِ
وَخَبَرُ الْجَنَّةِ وَخَبَرُ النّارِ وَخَبَرُ ما کانَ وَما هُوَ کائِنٌ اَعْلَمُ ذلِکَ کَما اَنْظُرُ اِلی کَفّی
اِنَّ اللّهَ یَقُولُ فِیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیْءٍ شرح این مضمون می آید در کتاب الایمان والکفر
در حدیث پنجم باب الکتمان که باب نود وهشتم است ولدنی بصیغهٔ ماضی باب تفعیلست
التولید بشارت بولادت کسی در زمان آینده اشارتست بامثال آنچه می آید
در کتاب الحجة در حدیث دوم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام بعنوان
حدیث قدسی که سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی البدء بفتح باء
یکنقطه وسکون دال بینقطه وهمزه ابتدا کردن چیزی ومراد اینجا هر چیزیست
که گذشته باشد مشار الیه ذلک مجموع چیزهاییست که مذکور شد وعلم ببعض آن
مجموع که حوادث آینده است باین روش است که علم بحوادث هر ساله در شب
قدری که ابتدای آن سالست مثلا بهم میرسد باستنباط از قرآن ودر اعتقاد

بحوادث

بحوادث هر ساله در شب قدری که ابتدای آن سال است مثلا بهم میرسد باستنباط
از قرآن ودر اعتقاد بحوادث آن سال که پیش از آن شب قدر بهم رسیده بنداء
میرود وچون پیش از استنباط از قرآن است چنانچه می آید در کتاب التوحید در باب بیست
چهارم که باب البداء است در سورهٔ نحل ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء پس تبیان
منصوب ومضاف به کل است وفیه متعلق بیقول است وتبیان کل قراءتی غیر مشهور است
در تبیانا لکل در سورهٔ نحل یا نقل مضمونست ومیتواند بود که تبیان مرفوع ومبتدا باشد
وفیه خبرش باشد ونقل مضمون باشد برای اشارت باینکه تبیانا حال نیست بلکه
مفعول له است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بتحقیق که خبر داده
بولادت من داده رسول الله صلی الله علیه وآله که از اوصیای اویم ومن میدانم قرآن را
ودر قرآن هست هرچه شده وگذشته وهرچه میشود تا روز قیامت ودر قرآن هست
حکایت هرچه در آسمانست وحکایت هرچه در زمین است وحکایت احوال بهشت
واحوال آتش جهنم وحکایت آنچه شده در بهشت وجهنم وآنچه میشود ومن آن را
میدانم جمیع آنها را بعد از استنباط از قرآن بی شک وشبهت چنانچه نگاه میکنم
دست خود را وآن شکی ندارم بیان این آنست که الله تعالی میگوید در قرآن که تنزیل
قرآن بر تو که برای بیان بی شک هر چیزی است برای بیان متن اصل عَنْ اَبی
عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ کِتابُ اللّهِ فِیهِ نَبَأُ ما قَبْلَکُمْ وَخَبَرُ ما بَعْدَکُمْ وَفَصْلُ ما بَیْنَکُمْ
وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که در قرآن هست
حکایت آنچه نسبت دارد بچیزی که پیش از شما شده وحکایت آنچه نسبت دارد
که بعد از شما میشود وبیان هر نزاعی که میان شماست وما خانوادهٔ پیغمبر میدانیم

میدانیم معنیهای قران از آنهم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ اَکُلُّ شَیْءٍ فِی
کِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت
گفتم امام را آیا هر چیز بیان شده در کتاب خدا و بیان پیغمبرش صلی الله علیه و آله یا میگویید
مردم سخنی از پیش خود به پیروی ظن در چیزی از احکام و آن جایز است چون در کتاب
خدا و بیان رسولش هر چیز نیست یا مراد اینست که مردم سخنی دروغ میگویید در اینکه همه چیز
در کتاب خدا و بیان رسولش هست و بنا بر این میتواند بود که یقولون بضم یا و فتح قاف و
تشدید واو مکسوره باشد یعنی اینکه افترا میکنند امام گفت که بلکه همه چیز بیان شده در کتاب
خدا و بیان پیغمبرش صلی الله علیه و آله در کتاب جامعه چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق
باب بیست و دوم اصل باب اختلاف الحدیث شرح این باب بیان سبب منافات
حدیثها با هم و بیان اینکه در صورت منافات چه باید کرد در این باب دوازده حدیث و
سیزده است اگر آنچه در ذیل حدیث یازدهم است حدیثی علیحده باشد اول اصل عَنْ سُلَیْمِ
بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اِنِّی سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ
الْمِقْدَادِ وَاَبِی ذَرٍّ شَیْئاً مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ وَاَحَادِیثَ عَنْ نَبِیِّ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِیهَا وَتَزْعُمُونَ اَنَّ ذٰلِکَ کُلَّهُ بَاطِلٌ اَفَتَرَی النَّاسَ یَکْذِبُونَ
عَلَی رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدِینَ وَیُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ شرح روایتست
از سلیم بن قیس هلالی که گفت که گفتم امیر المومنین علیه السلام را بدرستی که شنیدم
از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از بیان معنی متشابهات قران و از حدیثهائی
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده مخالف آنچه در دست شما مردم است بعد از آن
شنیدم از تو بیان راستی آنچه از سلمان و مقداد و ابو ذر شنیده‌ام و دیدم در دستهای

مردمان چیزهای بسیار از بیان معنی متشابهات قرآن و از حدیثهائی که آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله
نقل شده که شما خانواده پیغمبر مخالفت ایشان میکنید در آنها و میگویید که آنها همگی بکار
نیامدنیست آیا این اعتقاد تو اینست که بکار نیامدن آنها سبب اینست که مردمان افترا
میکنند بر رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته و بیان معنی متشابهات قرآن میکنند بظنهای خود بی آنکه
سند باشند یا وجهی دیگر دارد اصل قَالَ فَاَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ قَدْ سَاَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ اِنَّ
فِی اَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً وَصِدْقاً وَکَذِباً وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً وَعَامّاً وَخَاصّاً وَمُحْکَماً وَ
مُتَشَابِهاً وَحِفْظاً وَوَهْماً وَقَدْ کُذِبَ عَلَی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله عَلَی عَهْدِهِ حَتَّی قَامَ خَطِیباً فَقَالَ اَیُّهَا
النَّاسُ قَدْ کَثُرَتْ عَلَیَّ الْکَذَّابَةُ فَمَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ کُذِبَ
عَلَیْهِ مِنْ بَعْدِهِ شرح مراد بحق بکار آمدنیست مراد بباطل بکار نیامدنیست عطف در و صدقا
تا آخر از قبیل عطف مفصل بر مجمل است و مقصود تقسیم باطل است به پنج قسم پس حق آنست
که هیچکدام از آن پنج قسم در آن نباشد مراد بعام اینجا مطلق است مثل تحریر رقبه در کفاره
ظهار که در سوره مجادله است و مراد بخاص مقید است مثل تحریر رقبه مومنه در کفاره
قتل خطا که در سوره نساست و این اشارتست ببطلان مذهب جمعی از اصولیین که در امثال این
خواه در قرآن و خواه در حدیث حمل مطلق بر مقید میکنند باعتبار لغت و عرف یا باعتبار قیاس
چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب عده در فصل فی ذکر الکلام فی المطلق و المقید
بیان کرده و گفته که مطلق و مقید نوعی از عام و خاص است و بعضی کلام او اینست که و قد یکون التخصیص
بان یعلم ان اللفظ یتناول جنسا من غیر اعتبار صفته و یخص بعد ذلک بذکر صفة من صفاته
نحو قول القائل یتصدق بالورق اذا کان صحاحا فیستثنی منه ما لیس بصحاح و ان کان اللفظ
الاول لم یتناول ذلک علی التفصیل و قد علم ان الرقبة اذا ذکرت منکرة لم یختص عینا دون عین

فصح تخصیص الکافرة منها وتخصیص ذلك قد یکون بان یقترن الی الرقبة صفة تقتضی اخراج
الکافرة وقد یکون باستثناء الکافرة فلا فصل بین قوله عز وجل فتحریر رقبة مؤمنة وبین قوله
الا ان تکون کافرة وهذا بین وبنابرین هر حدیثی که منقول از رسول الله باشد در نظیر
کفارهٔ ظهار و عام باشد داخل حق است و هر حدیثی که منقول از رسول الله باشد در نظیر
کفارهٔ ظهار و خاص باشد داخل باطل است و از قبیل نقل بالمعنی است از روی وهم مراد بمحکم نقل معنی
حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله است که صریح الدلالة وغیر منسوخ است خواه آن حدیث در تفسیر
آیتی باشد و خواه نه پس آن نقل مطابق منقولست و داخل حق است و مراد بمتشابه نقل معنی
حدیث رسول الله صلعم است که غیر صریح الدلالة است و آن نقل مطابق منقول نیست پس داخل بالملبت
مراد بحفظ نگاه داشتن لفظ رسول الله صلعم در خاطر است و مراد بوهم فراموش کردن لفظ
یا نشنیدن بعض لفظ است و چون سه قسم اخیر باطل داخل غلط است بعضی در معنی و بعضی
در لفظ انهار را بکقسم میتوان کرد چنانچه لیس لهم خامس در فقرهٔ آینده مبنی بر انست الکذابه
بفتح کاف و تشدید ذال با نقط جمع کذاب بفتح کاف و تشدید ذال در وغکویان دانسته
سلیم گفت که پس امیر المؤمنین ع رو او رد بر من پس گفت که بتحقیق پرسیدی این منکلرا
پس بفهم جوابی را که میکویم بدرستی که در دستهای مردمانست بکار آمدنی و بکار
نیامدنی و آن پنج باعث دارد ۱ انکه بعض حدیث راست و بعضی دروغ دانسته
و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست ۲ انکه بعض حدیث برطرف کننده حکم حدیث
دیگر است و بعضی برطرف کرده شده بحدیث دیگر و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست
۳ انکه بعضی حدیثی است که مطلق است و بعضی حدیثی است که مقید است بی دلیلی بر تقیید
و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست ۴ انکه بعضی مطابق محکم است و بعضی تفسیر متشابه است

از روی

از روی وهم و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست ۵ انکه بعضی حدیثی است که راوی آن چنانچه
رسول الله صلعم گفته شنیده و بخاطر نگاه داشته و بعضی حدیثی است که راوی خوب نشنیده یا خوب
بخاطر نگاه نداشته و باین سبب این بعض بکار نیامدنیست چون از سؤال سلیم تعجبی مفهوم میشد
در اینکه کسی دروغی دانسته بر پیغمبر بندد حضرت گفت و بتحقیق افترا کرده شده بر رسول الله صلعم در زمانش
تا بحدی که ایستاد بر حالی که نصیحت کننده بود پس گفت که ای مردمان بتحقیق بسیار شده اند بر من افترا
کننده کان دانسته پس هر که افترا کند بر من دانسته پس کو قرار گیرد در جای نشستن خود از جاهای
آتش جهنم که البته با آتش جهنم میرود و عجب انکه باز اقرار کرده شد بر پیغمبر بعد از آن تهدید و تحدید
۵ وانما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق یظهر الایمان متصنع بالاسلام
لا یتأثم ولا یتحرج ان یکذب علی رسول الله ص متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا
منه ولم یصدقوه ولکنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله ص ورآه وسمع منه واخذوا عنه
وهم لا یعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل
واذا رأیتهم تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلالة
والدعاة الی النار بالزور والکذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم علی رقاب الناس واکلوا
بهم الدنیا وانما الناس مع الملوك والدنیا الا من عصمه الله فهذا احد الاربعة ۶ این بیان قسم اول
باطل است که مذکور شد در صدر ق و کذا با فرق میان ایمان و اسلام اینست که ایمان اقرار بربوبیت الله تعالی است بتمام دل و اسلام اقرار بربوبیت
الله تعالی است خواه ببعض دل و خواه بتمام دل و فرق این سوره حجرات قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و می آید در کتاب الایمان
والکفر در باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان و در باب بعد از آن انکه دخول در اسلام پیش از دخول در ایمانست متصنع
خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو متصنع و جمله حال ضمیر مستتر در یظهر است یا صفت دیگر رجل است و میتواند بود که متصنع صفت دیگر رجل باشد
لیکن غالب در مثل این تقدیم مفرد بر جمله است با در بالاسلام برای آلت است بالزور متعلق بتقربوا یا متعلق بالدعاة است الزور بضم
زای با نقطه و سکون واو و رای بی نقطه دروغ مجلس زبالت و قوت و شرک و بفتح زای و فتح واو کجی طبیعی و هر این مناسب است بنا بر اول

الضلالة

دروغی است و برای مصحف فتوی باطل دینی با مانند اینهاست مثل مدح مجتهدان مخالفان فتوای از روی اجتهاد را با اینکه اعلای مراتب

و بهترین صفتها و بلند بهترین ثوابهاست و بلند نظام دین و بنیاد است با وجود اینکه دل ایشان میداند و منافی محکمات قرآنست

و در آنچه نهی از اختلاف از روی ظن است چنانکه گفته در سوره نحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب ان الذین یفترون بنا بر اینکه و لا تقولوا

یعنی مدح نکنید الکذب منصوب به تقولوا است و ما مصدریه بتقدیر زبان شما و ظرف متعلق به تصف است و مثل مدح مجتهدان فی لیس ما دیث

کو را نه و کرانه و ... زبان برای ایات جنبات محکمات ناهیه از روی ظن چنانکه گفته در سوره نحل بعد از سابق بی فاصله و لا تقولوا

لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام و بیان مشهور در کتاب ایمان و الکفر در شرح حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی

و باب بعد و ... سیوم است کذب بفتح کاف و کسر ذال دو معنی دارد اول مقارن دروغ مثل وضع اهلی قیقم بدم کذب ادم

دروغ و بکسر کاف و سکون ذال بمعنی دروغ است و دروغ دو قسمست اول خلاف واقع چنانکه مشهور است دوم خلاف حق

چنانکه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفدهم باب الکذب و قول یوسف انکم لسارقون و قول ابراهیم بل فعله کبیرهم موافق واقع نیست [illegible]

و همین جا مناسب است چه مراد اینجا فتوای در حلال و حرام از روی ظن است و لهم قحجت ... خطا در بعض احکام پیدا شد متقارن در دوست

النبه و ... متضمن تجویز فتوی از روی ظن نیست با این اعتبار مخالف واقع است و چون حرام است مخالف حق است هر چند موافق

واقع افتد ... گفته در سوره نحل نیز از سابق بی فاصله لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون

و این بیان مشهور در کتاب الایمان و الکفر دیگر این است و الله تعالی در سوره نور کسی را که نسبت زنا بدیگری بدهد و چهار گواه نیاورد

کاذب نشمرده هر چند موافق واقع گفته بشر البهتان بضم با یکنقطه و سکون ها مصدر باب منع نسبت نعلی یا تیجی بکسی است و آمده در دوا

مثل روایت مخالفان در کتاب بخاری در باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته از ابن عباس ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه خرج من عند

رسول الله صلی الله علیه و آله فی وجعه الذی توفی منه فقال الناس یا ابا حسن کیف اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اصبح بحمد الله

بارئا فاخذ بیده عباس بن عبد المطلب فقال له انت و الله بعد ثلث عبد العصا و انی و الله لاری رسول الله صلی الله علیه و آله

سوف یتوفی من وجعه هذا انی لاعرف وجوه بنی عبد المطلب عند الموت اذهب بنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فلنسأله فیمن هذا الامر ان کان فینا علمنا ذلک و ان کان فی غیرنا علمناه فاوصی بنا فقال علی انا و الله لئن سألناها رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم در روایات مخالفان بسیار است یعنی

یعنی

[illegible]

~~و مصدر باب منع افترای دروغ بر الله تعالی و آن عاقبت فتوای از روی ظنست~~ ~~بجهة~~

~~اینکه باعث آن فتوی مدح فتوای از روی اجتهاد باشد یا مغفی که از روی~~ ~~اصلاح~~

~~باشد و از قبیل لم نعبی کیاهی که آدمی میکند و از آن دلگیر است و معترف بگناه~~

~~خود است نباشد~~ چنانچه گفته در سوره نحل بعد از سابق بی فاصله لتفتروا علی الله

~~الکذب بنا بر اینکه لام برای عاقبت باشد و اشارت باشد باینکه اصرار کسی بر فتوای~~

~~از روی ظن در حلال و حرام چنانچه گذشت افترای کذب بر الله تعالی است~~ ~~زیرا~~

~~مبنی بر چیزیست که بعض زبانست و دل موافق آن نیست خواه آن فتوی موافق~~

~~واقع افتد و خواه مخالف~~ یعنی و بیامده شمار انقل الفاظ حدیث بپیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر از

چهار قسم راوی نیست ایشان از قسم نخستین اول مردی منافق که اظهار کند فرمانبرداری

خدا و رسول میکند و حال آنکه او ساختگی کننده است ~~بدعوی کرویدن بربوبیت~~ ~~الله~~

~~تعالی مراد اینست که چون در باطن مشرک بود~~ و اسلام نیز ظاهر نشده چه جای ایمان

خود را از گناه نمیدارد و هیچ مضایقه نمیکند از دروغ گفتن بر رسول الله صلی الله

علیه و آله دانسته پس اگر میدانستند مردم که او منافق بغایت دروغگوست قبول

نمیکردند از او روایتش را و راستگو نمیشمردند او را و لیکن با خود گفتند که او بتحقیق

همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و دیده اوضاع او را و شنیده از او احکام الهی

را لیکن فرا گرفتند از آن مرد روایتش را و بر حالی که نمیدانستند حال آن مرد را و بتحقیق

الله تعالی خبر داد رسول الله صلی الله علیه و آله را از حال منافقان بآنچه خبر داده او را

در قرآن و صفت کرد ایشان را بآنچه صفت کرده ایشان را در قرآن بانیروش که گفته در

سوره منافقین و قتی که دیدی منافقان را خوش آمد ترا بدنها و مجموع اعضای ایشان

سینه ایمان را برهان کم

واگر گویند سخنی گوش می اندازی برای سخن ایشان مراد اینست که ظاهر زبان ایشان
بسیار خوبست بعد از آن ماندند آن منافقان بعد از رسول الله صلی الله علیه
وآله پس نزدیکی جستند بسوی ابی بکر و عمر و عثمان و معویه که پیشوایان گمراهیند و
خوانندگان مردم بسوی آتش جهنم نعوذ بالله بتزویر و فتوی از روی ظن و افترای
دروغ بر الله تعالی این اشارتست باینکه آن پیشوایان نیز در قسم اول داخلند و بر
کرده ایشانند و میتواند بود که بازور متعلق بتقربها باشد لیکن خالی از این اشارت
نمیشود پس آن پیشوایان گمراهی کارها بآن منافقان فرمودند و حکومتها دادند بایشان
و سوار کردند ایشانرا بر گردنهای مردم و خوردند بوسیلهٔ آن منافقان مال دنیا را و
اینها باعث رواج دکان آن پیشوایان و این منافقان شد چه مردم همه به پهلوی پادشاهان
و دنیاداران می افتند مگر کسی که نگاهداشته باشد او را الله تعالی از این آلودگی پس
این قسم که مذکور شد که مجموع پیشوایان گمراهی و عاملان ایشانست باشد یکی از آن چهار قسم
راویست مخفی نماند که این تکرار برای آن شده که کسی خیال نکند که پیشوایان گمراهی
داخل این قسم نیستند اصل ورجل سمع من رسول الله صلی الله علیه وآله شیئاً لم
یحفظه علی وجهه ووهم فیه ولم یتعمد کذبا فهو فی یده یقول به ویعمل به
ویرویه فیقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله فلو علم المسلمون
انه وهم لم یقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه شرح وقسم دوم راوی لفظ
حدیث پیغمبر مردیست که شنیده از رسول الله صلی الله علیه وآله چیزی را که بخاطر
نگرفته چنانچه باید و غلط کرده در آن و دانسته نگفته دروغ را پس آن حدیث درد
آمیز است فتوی بآن میدهد و عمل بآن میکند و نقل آن بدیگران میکند باپیروش

که میگوید

بجهنم رود و کذب بستان م

وجز این بنیه مردمان م

که میگوید من شنیدم لفظ این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه وآله پس اگر میدانستند
گروندگان بیگانگی الله تعالی اینرا که او غلط کرده قبول حدیث او نمیکردند و اگر میدانست
خودش که غلط کرده هر آینه ترک آن حدیث میکرد اصل ورجل ثالث سمع من
رسول الله صلی الله علیه وآله شیئاً امر به ثم نهی عنه وهو لا یعلم او سمعه
ینهی عن شیء ثم امر به وهو لا یعلم فحفظ منسوخه ولم یحفظ الناسخ فلو
علم انه منسوخ لرفضه شرح و قسم سوم راوی لفظ حدیث پیغمبر مردیست
که شنیده از رسول الله صلی الله علیه وآله چیزی را که امر کرد پیغمبر بآن چیز و بعد از
شنیدن او پیغمبر نهی کرده از آن چیز و او نمیداند آن نهی را یا شنیده از پیغمبر که
نهی کرد از چیزی و بعد از شنیدن او پیغمبر امر کرده بآن و او نمیداند آن امر را
پس نگاهداشته برطرف شده حدیث را و ندانسته برطرف کننده را پس اگر می
دانست خودش که آن حدیث برطرف شده است هر آینه ترک میکرد آنرا و اگر
میدانستند مسلمانان وقتی که شنیدند آن حدیث را از او که برطرف شده است
هر آینه ترک میکردند آنرا اصل وآخر رابع لم یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله
مبغض للکذب خوفا من الله وتعظیما لرسول الله صلی الله علیه وآله لم ینس
بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه ولم ینقص منه وعلم
الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ شرح و قسمی دیگر راوی
لفظ حدیث پیغمبر علیه السلام که قسم چهارم است دروغ نه بسته بر رسول الله صلی
الله علیه وآله دشمن میدارد دروغ را از ترس الله تعالی و از بزرگ داشتن رسولش
فراموش نکرده چیزیرا بلکه نگاهداشته آنچه را که شنیده از پیغمبر چنانچه باید

لو قصد ولو علم المسلمون انه سمعوه منه انه
منسوخ م

پس نقل کرده آنرا چنانچه شنیده زیاد نکرده در آن چیزی و کم نکرده از آن چیزی و
تمیز کرده حدیث برطرف کننده را از حدیث برطرف شده پس عمل کرده به برطرف کننده
و ترک کرده برطرف شده را اصل فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ الْقُرْآنِ
نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَعَامٌّ وَخَاصٌّ وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ وَكَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ
قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
فَيَشْتَبِهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللّٰهُ بِهِ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
چون فارغ شد از بیان چهار قسم نقل لفظ حدیث خواست که بترتیب بیان
قسم چهارم بیان کند سه قسم تفسیر قرار داد و باطل و یکی حق و سه قسم نقل
معنی حدیث را دو باطل و یکی حق می آید در باب پنجاه و دوم کتاب الحجة که
آیت ما آتاکم دال بر تفویض الله تعالی است اظهار بعض کار دین را به رسول و اد
او علیهم السلام بیان این آنست که کار پیغمبر صلی الله علیه و آله که حدیثش باشد
مانند آیات قرآن بعضی برطرف کننده بود و بعضی برطرف شده و بعضی در
بعض امت بود و بعضی در جمیع امت و بعضی صریح در معنی بود و بعضی محل اشتباه
بیان این آنست که بتحقیق گاهی واقع میشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنی که در
معنی آن دو راه و دو احتمال بود و واقع میشد از او سخنی که در جمیع امت بود و سخنی
که در بعض بود مانند قرآن و این در حالی بود که الله تعالی گفته بود در کتاب خود
در سوره حشر که آنچه داده پیغمبر بشما پس فرا گیرید آنرا و آنچه نداده منع کرده
شما را از آن پس خود را از آن نگاه دارید مراد بآنچه داده چیزی است که

مراد بما آتاکم

کوئ

که گفته باشیان و منسوخ نشده خواه در امر و خواه در نهی و خواه در غیر آنها و مراد بآنچه
منع کرده از آن چیزیست که نگفته باشیان و تعبیر از آن بما نهیکم عنه برای اشارت
بنهی از کثرت سؤال است و مخالفان نیز اقرار باین دارند چنانچه در کتاب مسلم نقل
شده از پیغمبر علیه السلام که گفت ما نهیتکم عنه فاجتنبوه و ما امرتکم به فافعلوا منه ما استطعتم
فانما اهلک الذین من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم علی انبیائهم آنچه نهی کردم شما را
از آن آنچه توانید و بسیار مپرسید چه هیچ چیز هلاک نکرده امتانرا که پیش از شما بوده اند
مگر بسیاری پرسیدن ایشان و افترای ایشان بر پیغمبران خود پس بنابر اینکه سخن قرآن و
حدیث دو احتمال داشت و احتمال قصد جمیع و قصد بعض در آنها بود و پیغمبر منع
کرده بود اصحاب خود را از بعض پرسیدنها پنهان میماند بر کسی که نمیشناخت و
نمیدانست حقیقت سخن را آنچه مراد الله تعالی بود از قرآن و آنچه مراد پیغمبر بود از
حدیث مراد اینست که بنابر اینها دو قسم تفسیر قرآن بکار ما نمی آید بهم رسید و دو
قسم نقل معنی حدیث بکار ما نمی آید بهم رسید اصل وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ
وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَ
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَسْمَعُوا وَقَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً فَيُخْلِينِي فِيهَا
أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ شرح چون جای تعجب است اینکه پیغمبری که فرستاده شده
باشد بجمیع خلایق برای بیان احکام الهی منع کند خلایق را از پرسیدن بعض
مسایل از خودش خواست که بیانی کند که تعجب برطرف شود و معلوم شود که

هر یکی از مفعول لم یعرف و مفعول لم یدر محذوف است

چنانچه الله تعالی جمیع آیات قرآن را محکمات نساخت بلکه بعضی را متشابهات ساخت تا
حاجت به پیغمبر در زمان وی و حاجت بجانشین پیغمبر بعد از آن زمان تا روز قیامت
ظاهر شود پیغمبر علیه السلام نیز جمیع احادیث خود را محکم نساخت و تربیت کرد جانشین
خود را و ظاهر ساخت مرتبه علم او را در میان خلایق و منع کرد خلایق را از پرسیدن پیغمبر
تا خلایق آن مسایل را از جانشین پرسند و در این دو فایده است اول آنکه خلایق جانشین را
شناسند و جانشینی او ظاهر شود بر همه کس و بر مخالفان او حجت تمام شود دوم آنکه
مبادا بسیار دانا بمسایل دین شوند پس اگر دعوی جانشینی کنند مردم بدان سبب فریب ایشان
بازی خورند و گمراه شوند و اگر نکنند مردم بعد از ایشان احتمال جانشینی ایشان در
آن قرار دهند و شک در جانشین بحق کنند الدخله بکسر دال بی نقطه و سکون خا
با نقطه نوعی از داخل شدن که برای طلب علم باشد مثلا و بفتح دال یک داخل شدن
و هر دو اینجا مناسبست الاخلا کسی را داخل خلوت خانه کردن و التخلیه منع نکردن کسی
از آنچه خواهد و هر دو اینجا مناسبست پس میتواند بود که تخلیتنی بسکون خا و
تخفیف لام مکسوره باشد و میتواند بود که بفتح خا و تشدید لام باشد یعنی و نیستند
همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب این صفت که در زمان پیغمبر می
پرسیده باشند پیغمبر را از مسایل پس میفهمیده باشند جوابرا بار اول مراد اینست که
چون پیغمبر را خوش نمی آمد از بعض پرسیدنها بعض اصحاب نمیپرسیدند چیزی را
که میخواستند و بعضی میپرسیدند و جوابرا بار اول نمیفهمیدند و بود از جمله اصحاب
کسی که میپرسید و جوابرا نمیفهمید و با وجود آن طلب [نمیکرد ؟] فهمیدن جوابرا
از پیغمبر ببیانی دیگر که واضحتر باشد و در جهل خود میماند که مبادا پیغمبر را آن

پرسیدن

پرسیدن خوش نیاید تا بجدی که بدرستی که حال این بود که اصحاب پیغمبر هر آینه
دوست میداشتند اینرا که بیاید بادیه نشین و کسی که تازه آمده باشد از شهری
دیگر پس پرسد [پیغمبر خدا ؟] را از مسایل تا ایشان بشنوند جوابرا و بتحقیق داخل می
شدم بر اسرار [پیغمبر خدا] علیه السلام هر روز یکبار و هر شب یکبار از برای طلب علم بمسایل
پس داخل خلوتخانه میکرد مرا در آن داخل شدن و حال آنکه میگردیدم با او هر جا که گردیده
بود با معنی که یاد میگرفتم از او هر چه دانسته بود در هر مسئله که میخواستم یا مراد اینست
که منع نمیکرد مرا از اینکه گردم با او هر جا که گردیده بود مخفی نماند که این منافات ندارد با
منع اصحاب از پرسیدن مسایل غیر ضروری و از بسیار پرسیدن غیر ضروری چه
امام را دانستن جمیع مسایل ضروریست و پرسیدن آنها برای او بسیار نیست و آن
منع برای رعایت طرف اوست و باین اشارت کرد که گفت اصل قَدْ عَلِمَ اَصْحَابُ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذٰلِكَ بِاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي فَرُبَّمَا كَانَ فِي
بَيْتِي يَاْتِيْنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَكْثَرَ ذٰلِكَ فِي بَيْتِي وَكُنْتُ اِذَا دَخَلْتُ
عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ اَخْلَانِي وَاَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَاِذَا
اَتَانِي لِلْخَلْوَةِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ فَاطِمَةُ وَلَا اَحَدٌ مِنْ بَنِيَّ وَكُنْتُ اِذَا سَاَلْتُهُ
اَجَابَنِي وَاِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَفَنِيَتْ مَسَائِلِي ابْتَدَاَنِي شرح بتحقیق دانسته اند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله اینرا که نکرد پیغمبر علیه السلام این سلوک را با کسی از مردم غیر
من پس چون این سلوک اکثر در خانه پیغمبر می شد باعث زیادتی حسد منافقان
اندرون و بیرون می شد بسیار بود که این سلوک پیغمبر با من در خانه من بود باین
روش که می آمد نزد من در خانه من پیغمبر خدا علیه السلام بیشتر وقت خلوت کردن و

این بود که وقتی که داخل میشدم بر اسرار پیغمبر در خانهای پیغمبر داخل خلوتخانه میکرد مرا و
برمیخیزانید از مجلس من زنانش را پس نمیماند کسی نزد او غیر من و وقتی که پیغمبر
می آمد نزد من برای خلوت کردن برنمیخیزانید فاطمه علیها السلام را و نه یکی از پسرانم را
و عادت این بود که وقتی که میپرسیدم او را از چیزی جواب میگفت و وقتی که خاموش
می شدم و تمام می شد سوالهای من خود سر سخن وا میکرد از بسیاری جدا در تر
من اصل فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ
فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي شرح الاقراء درس گفتن الاملاء خواندن چیزی بر کسی تا نویسد و مراد
اینجا گفتن معنی آیات قرآنست تا نوشته شود یعنی پس بنابراین سلوک پیغمبر با من
و جد او در تربیت من فرو نیامد بر رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ آیتی از قرآن مگر آنکه
درس گفت پیغمبر مرا آن آیت و خواند در اثنای درس گفتن هر چند را که نسبت بآن
آیت داشت بر من تا نویسم پس نوشتم آنها را بخط خود گذشت در حدیث چهاردهم
باب بیستم که کتاب جامعه از آن جمله است اصل وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا
وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا
وَحِفْظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ
دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَمَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا
نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ
إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً شرح الامر و النهی فرمودن و منع
کردن و مراد اینجا امارت امام حقست در زمان استقلال او بحکومت ضمیر کان
و ضمیر یکون بجمیع من حیث المجموع امر و نهی راجعست چه تنبیر از آن باستقلال

در حکومت

در حکومت ستوان کرد مراد بکتاب در ولا کتاب چیزیست که بقضاء مبرم الهی بر سر مردم آمده
از راحتها و تعبها چنانچه ظاهر میشود از عبارت مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که بجای ولا
کتاب تا آخر و زواجره و اوامره گفته و بیان شد در شرح فاحق تا التنبیه تا آخره در خطبه من
طاعة برای سببیت است الطاعة و المعصیة فرمانبرداری و نافرمانی و مراد اینجا طاعت و معصیت
امم سابقه است رسل سابقه را الحرف کناره و مراد اینجا سهلست چه کناره چیزی سهلتر
میباشد از میانش یعنی و آموخت مرا معنی دور آیتها و معنی نزدیک آیتها و آموخت
برطرف کننده از جمله آیتها و برطرف شده از جمله آیتها و آموخت مرا معنیهای آیت
صریح و معنیهای آیت غیر صریح از جمله آیتها چه میتواند بود که آیتی که صریح در یک
معنی باشد چندین معنی دیگر داشته باشد که در آنها غیر صریح باشد و آموخت
مرا آیتهایی که مخصوص بعض امت است و آیتهایی که در جمیع امت است و طلبید از الله
تعالی که دهد مرا فهمیدن و بخاطر داشتن آنها و مراد بفهمیدن آنها آنست که
تصور کند آنچه را که گفت در معنی آنها و تصور کند اینرا که چون آن معنیها با
لفظها موافق است پس فراموش نکردم هیچ آیتی را از کتاب خدا و هیچ علمی را چیزی
که نسبت بآیتها داشت که پیغمبر خوانده بود بر من تا نویسم و من نوشته بودم از آن
وقت که دعا کرد برای من بآنچه دعا کرد و مذکور شد الحال و وانگذاشت پیغمبر
چیزی را که آموخته بود او را الله تعالی نه از حلالی برای ایشان و نه از حرامی امر دیگران را
و نه از منع دیگران از حرام مراد تعلیم کیفیت سلوک در میان خلایق است در
زمان ظهور خلافت بحق خواه آنچه واقع شد که ظهور خلافت امیر المؤمنین
باشد و خواه آنچه واقع خواهد شد که ظهور خلافت صاحب الزمان علیه السلام

باشد اشارتست بتفاوت بسیار میان آن دو سلوک و نه قضای میرمی که فرو فرستاده
شده باشد بر کسی پیش از پیغمبر علیه السلم بسبب فرمان برداری و نافرمانی مگر آنکه آموخت
پیغمبر مرا آن چیز پس فراموش نکردم یک حرف را مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود
که ضمیر اقراینها بآیت راجع است نه بآیتها که مفهوم است از کلام چه استثنا درست نمیشود
و ضمیر املاها و ضمیر کتبتها نیز بآیت راجع است لیکن بحذف مضاف پس تقدیر کلام اینست
املی معناها علی فکتبت معناها و ضمیر تاویلها و باقی ضمیرها بآیتها راجع است نه بآیت چه
در هر آیتی ناسخ و منسوخ فرض کردن مثلا بسیار دور است ثم وضع یده علی صدری ثم
دعا الله لی ان یملاء قلبی علما وفهما وحکما ونورا فقلت یا نبی الله بابی انت وامی منذ
دعوت الله لی بما دعوت لم انس شیئا ولم یفتنی شیء لم اکتبه افتتخوف علی النسیان
فیما بعد فقال لا لست اتخوف علیک النسیان والجهل شرح الحکم بضم حاء بی نقطه و
سکون کاف حکمت و آن ترک پیروی خواهش نفس است اتتخوف ترس پنهان که در دل
کسی است و اظهار نمیکند الجهل نادانی و ناخردمندی و هر دو اینجا مناسبست بعد
از اینها هم گذاشت دست خود را بر سینهٔ من و طلبید از الله تعالی برای من اینکه پر کند
دل مرا از دانش و زیرکی و حکمت و روشنی پس گفتم ای پیغمبر خدا پدرم و مادرم فدای
تو باد از آن وقت که طلبیدی از الله تعالی برای من اول بار آنچه طلبیدی فراموش نکرده ام
چیزی را و چیزی از من فوت نشده که ننوشته باشم مراد اینست که هیچ چیز ننوشتم
آیا پس بنابر آنکه دعای دیگر میکنی میترسی بر من که فراموش کنم چیزی را بعد از این پس گفت که
نه نمیترسیدم از آن وقت و ما تا حال بر تو فراموشی را و نادانی را یا ناخردمندی را از اینجا ظاهر
میشود که تاکید دعای مستجاب میتوان کرد دوم ل عن ابی عبد الله علیه السلم قال

قلت

قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان وفلان عن رسول الله صلی الله علیه وآله لا
یتهمون بالکذب فیجیء منکم خلافه قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القران شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را چه وجه دارد اینکه جماعتها روایت می کنند
لفظ حدیثی را از چندین کس از اصحاب پیغمبر که ایشان از پیغمبر شنیده اند آن لفظ حدیث را
و حال آنکه آن چندین کس و اینجماعتها تهمت زده نمیشوند بدروغ چه بحد تواتر رسیده
حدیث ایشان پس از آن صادر میشود از شما حدیثی که منافی آن حدیثست امام
گفت که درستی که حدیث پیغمبر علیه السلم گاهی منسوخ میشود چنانچه آیت قران گاهی منسوخ
میشود مراد اینست که ایشان دروغ نگفته اند لیکن آنچه ما میگوییم حق است نه آنچه
ایشان روایت کرده اند چه منسوخ داخل باطل است چنانچه در حدیث اول این باب بیان
شد و از اینجا ظاهر میشود که مراد از فلان و فلان دو کس تنها نیست بلکه مراد عددی است
که بحد تواتر رسد سوم ل قلت لابی عبد الله علیه السلم ما بالی اسئلک عن المسئلة
فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر فقال انا نجیب
الناس علی الزیادة والنقصان قال قلت فاخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی
الله علیه وآله صدقوا علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم
اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یاتی رسول الله صلی الله علیه وآله
فیسأله عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک ما ینسخ ذلک
الجواب فنسخت الاحادیث بعضها بعضا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
که چه وجه دارد اینکه می پرسم ترا از مسئله پس جواب میگویی مرا در آن مسئله
بجوابی بعد از آن می آید نزد تو غیر من پس جواب میگویی او را در همان مسئله

بجواب دیگر که منافی جوابیست که بمن گفتی پس امام گفت بدرستی که ما جانشینان پیغمبر
جواب میگوییم مردم را گاهی بزیادتی از آنچه پیغمبر گفت و گاهی بکمی از آنچه پیغمبر گفته مراد ازین
که ما تقیه گاهی میکنیم اما پیغمبر هرگز جواب از روی تقیه نگفته و زیاد و کم نگفته حبر ده
مرا از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد و تواتر رسیده اند راست گفته اند بر
محمد در لفظ حدیثی که از او نقل کرده اند یا دروغ گفته اند گفت دروغ نگفته اند بلکه راست
گفته اند راوی گفت که گفتم پس بنا بر آنکه در حدیث پیغمبر تقیه نمیباشد چه وجه دارد
که اختلاف کرده اند در نقل حدیثهای پیغمبر و هر دو طرف بعدد تواتر ند گفت آیا نمیدانی
که مردی می آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس میپرسید او را از مسئله پس جواب میگفت
او را در آن مسئله بجوابی بعد از آن می آمد از جانب الله تعالی نسخ بزمان بعد از آن
جواب حکمی تازه که نسخ میکرد آن جواب اول را پس سبب آن اختلاف تقیه نیست بلکه
نسخ کرده احادیث پیغمبر بعضی از آن بعضی دیگر را امام اصل عَنْ اَبِی عُبَیْدَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ
علیه السلم قَالَ قَالَ لِی یَا زِیَادُ مَا تَقُولُ لَوْ اَفْتَیْنَا رَجُلاً مِمَّنْ یَتَوَلاَّنَا بِشَیْءٍ مِنَ التَّقِیَّةِ
قَالَ قُلْتُ لَهُ اَنْتَ اَعْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ اِنْ اَخَذَ بِهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ اَعْظَمُ اَجْراً
شرح روایتست از ابو عبیده که نامش زیاد بود از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت
مرا ای زیاد چه میگویی اگر فتوی دهیم ما جانشینان پیغمبر مردی را از دوستداران خود
بچیزی که در آن از تقیه باشد و از گفته پیغمبر بکمی یا زیادتی واقع باشد گفت گفتم
امام را تو بهتر میدانی قربانت شوم گفت که اگر عمل کند بآن فتوی پس آن بهتر است
برای او و بزرگتر است از روی ثواب از عمل اصحاب پیغمبر بفتوای او که احتمال تقیه در
آن نبود چه شیطان در اینجا وسوسه بسیار میکند و در آنجا اینقدر نمیکرد اصل پنجم

وَفِی رِوَایَةٍ اُخْرَی اِنْ اَخَذَ بِهِ اُوجِرَ وَاِنْ تَرَکَهُ وَاللهِ اَثِمَ شرح و در روایت دیگر آخر حدیث
چنین است که اگر عمل کند بآن فتوی تقیه مزد داده میشود و اگر عمل نکند بخدا قسم که گناه
کار است شعم اصل عَنْ زُرَارَةَ ابْنِ اَعْیَنَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ مَسْئَلَةٍ
فَاَجَابَنِی ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَاَلَهُ عَنْهَا فَاَجَابَهُ بِخِلاَفِ مَا اَجَابَنِی ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَاَجَابَهُ
بِخِلاَفِ مَا اَجَابَنِی وَاَجَابَ صَاحِبِی فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلاَنِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ
رَجُلاَنِ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِیعَتِکُمْ قَدِمَا یَسْئَلاَنِ فَاَجَبْتَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
بِغَیْرِ مَا اَجَبْتَ بِهِ صَاحِبَهُ فَقَالَ یَا زُرَارَةُ اِنَّ هٰذَا خَیْرٌ لَنَا وَاَبْقَی لَنَا وَلَکُمْ وَ
لَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَی اَمْرٍ وَاحِدٍ لَصَدَّقَکُمُ النَّاسُ عَلَیْنَا وَلَکَانَ اَقَلَّ لِبَقَائِنَا وَ
بَقَائِکُمْ قَالَ ثُمَّ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم شِیعَتُکُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَی الاَسِنَّةِ اَوْ عَلَی
النَّارِ لَمَضَوْا وَهُمْ یَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِکُمْ مُخْتَلِفِینَ قَالَ فَاَجَابَنِی بِمِثْلِ جَوَابِ اَبِیهِ
شرح الصدف بفتح صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و فا مصدر باب ضرب برگردانیدن
کسی دیگر را از راه ندادن انکس او را میش خود یعنی روایتست از زرارة بن اعین از
امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مسئله پس جواب گفت مرا بعد از آن آمد
نزد او مردی پس پرسید امام را از همان مسئله پس جواب گفت او را بجوابی که منافی
جواب من بود بعد از آن آمد مردی دیگر که پرسید از همان مسئله پس جواب داد
او را بجوابی که منافی جواب من و جواب همراه من بود پس چون بیرون رفتند آن
دو مرد از مجلس گفتم ای فرزند پیغمبر خدا اینها دو مرد ند از اهل کوفه از شیعیان شما آمدند
پرسان یک مسئله پس جواب گفتی هر یکی را از آن دو بجوابی که منافی جواب بود که بهم راه
گفتی پس امام گفت ای زراره بدرستی که این بهتر است برای ما و پاینده دارتر است

مارا و شمارا و اگر اتفاق میکردید بر یک کار هر آینه بر میگردانیدند شمارا مخالفان از
مجلسهای خود و جمع میشدید بر سر ما که خروج کنید و هر آینه اینمعنی کمتر میکرد ماندن
ما و شمارا در دنیا با اینمعنی که ما و شما کشته می شدیم زراره گفت که بعد از آن گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که شیعیان شما اگر فرمایید شان که برابر نیزها روند در جنگ
یا فرمایید که باتش روند هر آینه میروند و سر از گفته شما نمی پیچانند و حال آنکه ایشان
بیرون میروند از مجلس شما با جوابهای مختلف که از شما میشنوند و این خوب نمینماید
زراره گفت که پس امام جعفر صادق علیه السلم جواب گفت مرا مانند جواب پدرش امام
محمد باقر علیه السلم هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انا لا نقول الا حقا فلیکتف بما
یعلم منا فان سمع منا خلاف ما یعلم فلیعلم ان ذلک دفاع منا عنه شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که هر که شناخت اینرا که ما نمیگوییم مگر بکار آمدنیرا
خواه برای تقیه باشد و خواه موافق گفته خدا و رسول پس باید که اکتفا کند بهمین
دانسته و هر چه میگوییم بان عمل کند پس اگر شنید از ما چیزیرا که منافی چیزیست که می
داند که حکم الله تعالی است پس باید که داند که آنچه شنید از برای دفع ضرر دشمنانست
از او و عمل کند بان منقولست که علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود و بهارون
گفتند که او رافضی است و هارون خواست که بر جای خلوتی که علی بن یقطین وضو
میساخته باشد مطلع شود مقارن این حال از امام موسی کاظم علیه السلم نوشته آمد
بعلی بن یقطین که بعد از این هر جا که وضو سازی پا بشوی و او چون عمل بان کرد
هارون خود دید که او در خلوت پا میشوید و گفت که افترا کرده اند بر علی بن یقطین
و در تعظیم او افزود باز نوشته آمد که بعد از این در وضو پا مشوی هشتم اصل عن ابی

عبد عن عثمان

عن عثمان بن عیسی والحسن بن محبوب جمیعا عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امر کلاهما یرویه احدهما یأمر باخذه والآخر
ینهاه عنه کیف یصنع قال یرجئه حتی یلقی من یخبره فهو فی سعة حتی یلقاه وفی روایة اخری
بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک شرح ارجاء عبارتست از گذاشتن مثل نماز و روزه و شامل مثبت
منافع و نبار است مثل قرض و میراث بتوبه احدهما یامر باخذه والآخر ینهاه عنه پس این حدیث منافات ندارد با حدیث دوازدهم این باب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از عثمان بن عیسی و حسن بن محبوب همگی از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از حال مردی که اختلاف کردند
بر او دو مرد از اهل دین او در کاری که روایت میکنند آن کار را از امام یکی از ایشان امر میکند بکردن آن کار و دیگری منع میکند از آن
چگونه میکند [illegible] امام علیه السلام گفت که [illegible]
[illegible]
این همه [illegible]
فتوی و حکم [illegible] عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال ارأیتک لو حدثتک
بحدیث العام ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه بایهما کنت تأخذ قال قلت کنت آخذ بالاخیر
فقال لی رحمک الله شرح روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چه میگویی اگر گفته باشم
[illegible]
[illegible]

از آنچه گذشت در حدیث هشتم این باب و این مضمون می‌آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب بود و هشتم باب التقیة است
بدانکه منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث سابق زیرا که این در یکی از دو صورت است اول علم بقول الاخیر اجلی
دوم تجویز حدوث تزلزل در مخاطب بیشتر بفهم سوم تقوی دولت ظالمی که قول اخیر در زمان او واقع شده بخلاف آنچه گذشت
والقصه منافات نیست میان امثال این و آنچه می‌آید در تنازع در دین و میراث و مانند اینها است دهم عن المعلی بن خنیس
قال قلت لابی عبد الله ع اذا جاء حدیث عن اولکم وحدیث عن آخرکم بایهما ناخذ فقال خذوا
به حتی یبلغکم عن الحی فان بلغکم عن الحی فخذوا بقوله قال ثم قال ابو عبد الله ع انا والله لا
ندخلکم الا فیما یسعکم شرح روایت است از معلی بن خنیس گفت که گفتم امام جعفر صادق ع را که چون آید حدیثی از امام
پیشین از ائمه مثل امام زین العابدین علیه السلام و حدیثی دیگر مخالف آن از امام پسین از ائمه مثل امام محمد باقر ع بکدام آن دو عمل کنیم
پس امام گفت که عمل کنید بآن مراد نیست که عمل کنید بحدیث امام پسین تا وقتی که رسد بشما حدیثی دیگر از امام زنده مراد خود پس
پس اگر رسد بشما حدیثی از امام زنده پس عمل بآن کنید راوی گفت که بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام در بیان این جواب
گفت که بدرستی که ما بخدا قسم که داخل نمیکنیم شما را مگر در چیزی که فراخی شما در آن باشد مراد نیست که برای این امر میکنیم شما را
بعمل بحدیث امام پسین و امام زنده که مبادا بشما تنگی رسد پس اگر احتمال ضرر نباشد مثل زمان انقراض دولت ظالمی که قول اخیر در
زمان او واقع شده هر کدام که خواهید عمل کنید یازدهم وفی حدیث آخر خذوا بالاحدث شرح و در حدیثی دیگر
از صاحب الزمان علیه السلام یا از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که در صورت اختلاف دو حدیث عمل کنید بآنچه تازه‌تر است
خواه آن دو حدیث از یک امام باشد و خواه از دو امام باشد دوازدهم عن عمر بن حنظلة قال سألت ابا عبد الله ع
عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان والی القضاة
ایحل ذلک فقال من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت وما یحکم له فانما یأخذ سحتا
وان کان حقا ثابتا له لانه اخذه بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر به قال الله تعالی یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به شرح این روایت را منقول می‌نامند یعنی اینکه همگی شیعه امامیه
آن را قبول کرده‌اند و عمل ایشان بر آنست و حاصل این روایت اینست که عمل بیکی از دو حدیث صحیح مختلف در جایی که نزاع در منافع دنیا

در حدیث دوازدهم این باب زیرا که امثال این در عبادات محضه است و آنچه می‌آید

باشد مثل دین و میراث که محتاج بآن اولست بخلاف جایی که نزاع نباشد و در جایی که آن نزاع باشد عکس آن اختیار ندارد
اصلا بلکه یکی از آن دو را ترجیح عمل باید کرد به ترجیحهای مذکور در حدیث دهم و اگر هیچ کدام از آن صفت یافت نشود توقف باید کرد و تا
اینست که فرموده مذکور در حدیث سوم در کتاب النکاح در حدیث دوم باب المرأة یقع علیها عقد واحد فی طهر باب هفدهم و چهارم است
اینجا جاری نیست و در جایی که آن نزاع نباشد اختیار با اینکس است چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب الدین یتبع و ال
بنحو مالی که آن دیگری طلبد و زمانی معین در شرط باشد و آنچه زمان معین ندارد فوری است واو در والی القضاة معنی اولست
موافق آنچه می‌آید در کتاب القضاء والاحکام در حدیث پنجم باب کراهة الارتفاع الی قضاة الجور که باب ششم است الف لام
القضاة برای عهد خارجی است و مراد قاضیان جور است که از روی ظن حکم میکنند و تحاکم سوی ایشان عبارت از تحاکم سوی
یکی از ایشان است بنظر و نادته الملائکه بنا بر آنکه منادی جو یسل ایم در کتاب القضاء والاحکام چنین است فتحاکم الی الطاغوت
فحکم له فانما یاخذ سحتا و آن ظاهر تر می‌نماید و این از جمله منافیات قول جمعی است که میگویند که هر روایتی که در کافی و امثال آن است
معلوم الصدور است از معصوم و توجیه آنچه اینجا است اینست که ضمیر الیهم راجع بسلطان و قضاة است و فی در فی حق برای ظرفیت
یا برای سببیت است و بنا بر اول مراد بحق زمان ظهور دولت امام حق است خواه بنی و خواه وصی بنی و مراد بباطل زمان ظهور
دولت امام باطل است و بنا بر دوم مراد بحق گرفتن از جمله مال و مانند آنست و مراد بباطل نگرفتن است الطاغوت سلطان و مراد
اینجا کسیست که مانند سلطانست در آنکه فرمانش بر هر بر حضرت الله تعالی و تست بجوید کنند او را با بزدان که حکم از روی ظن کند
واو مشتق گرفته و ما بمعنی من موصوله است و این تعبیر اینجا تولی از انابت السحت بضم سین بی نقطه و سکون و ضم حاء بی نقطه نهایت حرام
رشوت صرف معمول امر الله برای علوم است یا امر تعبیری از امر است و بنا بر اول مکو بصیغه مجهول باب تفعل است و بنا باب فعل از
و بنا بر دوم بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر فاعل است شرح روایت است از عمر بن حنظلة بفتح حاء بی نقطه و سکون نون و فتح ظاء بانقطه گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال دو مرد از شیعه امامیه که میان ایشان نزاعی بعهد در وامی یا در میراثی که میان ایشان
حصه میکند پس دادخواهی بردند سوی پادشاه مخالف یا سوی داوران جور آیا جایز است با ایشان که هر را دادخواهی برد
سوی ایشان خواه در حقی و خواه در باطلی پس جز این نیست که دادخواهی برده سوی سلطان حقیقت و آنکه حکم میکنند لیکن سلطان
حقیقت برای او دیگر دعوی برادر حکم دیس جز این نیست که میگیرد نهایت حرام آنچه گرفته شده طلبید فی نهایت

کتابخانه آستان قدس

در دست خصم باشد برای او زیرا که گرفته او را طاغوتی و حکم سلطان صفت و بتحقیق امر کرده الله تعالی مردمان را در همین کتاب بسوی
بانکه داوری نبرند بسوی آن سلطان صفت چنانچه گفته الله تعالی در سوره نسا که الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک
وما انزل من قبلک یریدون ایا نگاه نکردی سوی آنانکه دعوی میکنند که گرویده اند بقرآنی که فرو فرستاده شده سوی تو و بهر کتابی
که فرو فرستاده شده پیش از تو میخواهند که داوری برند بسوی سلطان صفت و حال آنکه بتحقیق در قرآن و هر کتاب الهی امر کرده شده اند
بانکه داوری نبرند آن سلطان صفت را مراد از اینها همینست که در اینها امر بترک پیروی ظن است مثل آیت سوره بقره و من یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و بیان اراده این گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب اول در شرح و قال ام من هو
قانت تا آخر **متن** قلت فکیف یصنعان قال ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر
فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله
منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله
شرح ینظران بصیغه معلوم باب نصر است کان منکم باین معنی است که از جمله عدول شیعه امامیه باشد چنانچه مذکور شد
در کتاب القضایا والاحکام روی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و مراد اینست که برای اجتهاد خود حکم نکند [illegible]
بیکنند بلکه نقل حدیث ما کند نظر در نظر فی حلالنا عبارتست از دانستن آنکه پیروی ظن در محل حکم شرعی مثل قسم متشابهات و تبیین
[illegible] حلالست نزد ما و پیروی ظن در نفس حکم شرعی حرامست نزد ما و تعبیر از دانستن بنظر باعتبار اینست که این دانستن حاصل
میشود بنظر دقیق در کتاب الله و در احادیث ما و دانستن تفقه در دین که بیان شد در شرح حدیث ششم باب دوم معرفت در عرف
احکامنا عبارتست از آنکه حاصل شود او را بتتبع احادیث احکام و طلب معرفت معانی آنها معرفت اسالیب کلام ما تا بجا ملاحظه
کند در نقل بالمعنی از ما صاحب بآن میگفته در اکثر قضایا الحکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف داوری یعنی حکم کننده میان متنازعین در دین
و میراث و مانند آنها و حاکم اعم از حکم است زیرا که شامل مفتی در عبادات محضه نیز هست مراد از حکم در جعلته علیکم حاکما منقول الروایه
در نقل حکم امام حق است در قضیه جزئیه که متی کمال الحکم اذ کنند برضای خصم پس منافات ندارد با آنکه صاحب منصب بخصوصه از
جانب امام مفترض الطاعه مبسوط الید نباشد ~~صاحب منصب~~ بخصوصه موافق آنکه گذشت در کتاب القضایا والاحکام در احادیث باب
من حکم بغیر ما انزل الله عز وجل که باب سیوم است الحد بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه منتهای چیزی و مقصود اینست که جامع جمیع

قضا باید با نه وزنان در میان مردان طالب باشد مجتهد منصوب

[illegible]

شروط شرک است و هیچ کسی از شرک ندارد بنظر قول مصنف در خطبه و لهذه العلل انفتقت علی اهل دهرنا بثوق هذه الادیان
الفاسده والمذاهب المستشنعه التی قد استوفت شرائط الکفر والشرک کلها **متن** کفتم که پس چگونه سبب بکنند آن دو مرد
کفت میباید که ناظر کنند در میان شما کسی را که باشد از جمله شما از جمله آنکه بتحقیق روایت کرد حدیث ما را و فکر کرد در حلال
ما و حرام ما و شناخت حکمهای ما را پس باید که راضی شوند باو که داور باشد میان ایشان چه بدرستی که من بتحقیق گردانیدم
او را بر شما حاکم خواه باعتبار قضا و خواه باعتبار افتا پس چون حکم کرد بحکم ما پس قبول نکرد از او کسی که موافق مطلب او نشده
پس جز این نیست که سبک شمرده حکم الله تعالی را و بر ما برگردانیده سخن ما را و در حقیقت نه بر آن مرد و برگرداننده سخن بر ما برگرداننده
سخن است بر الله تعالی و در حقیقت نه بر ما و برگرداننده سخن بر الله تعالی بر منتهای شرک گردانیدن کسی را با الله تعالی **متن**
قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا
فیما حکما وکلاهما اختلف فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث
واورعهما ولا یلتفت الی ما یحکم به الآخر **شرح** این بیان چهار روش ترجیح یکی از دو حدیث صحیح مختلف است
بر دیگری بترتیب در جای ترجیح مذکور شد العدل توسط میان افراط و تفریط بترک میل نفس بسوی احد متنازعین و ما مندر آن
الفقه بکسر فا و سکون قاف فهمیدگی و بیان حقیقت آن شد در شرح حدیث ششم باب دوم الصدق بکسر صاد و سکون دال راستگوئی
یعنی بودن مطابق واقع بآن و صاحبش در آن سهوی نکرده باشد و این مختلف میشود باختلاف راویان عدول در ضبط الورع بفتح واو
و فتح را پرهیزگاری از محرمات و این مختلف میشود پس ورعی که اجتناب از شبهه و مکروه کند تا مباح داند [illegible] افزون شده است
ترجمه کفتم پس اگر هر یک از آن دو مرد گزید مردی از یاران ما که آن هر دو صفت را داشته باشند پس راضی شوند بانکه آن
دو مرد ناظر در میان ایشان باشند و آن دو مرد اختلاف کنند در حکم و هر کدام از آن دو مرد اعتماد دارند در حدیثی کرده
باشند ابا میکنند گفت که حکم آن آدمی است که حکم کرده بآن عادل تر آن دو و اگر در آن صفت برابر باشند حکم آن آدمی
است که حکم کرده بفقیه تر آن دو و اگر در آن نیز برابر باشند حکم آن آدمی است که حکم کرده بآن راستگوتر آن دو در حدیث
و اگر در آن نیز برابر باشند حکم آن آدمی است که حکم کرده بآن پرهیزکارتر آن دو و التفات کرده نمیشود در هیچ یک از این
چهار صورت سوی آنکه حکم میکند بآن مرد دیگر **متن** قال قلت فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا

لا ينفصل واحد منهما على الآخر قال فقال ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما
المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور
عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه شرح اين ترجيح عجيب است در جائی که نزاعی مذکور شد نیظر بصیغه
مضارع غایب مجهول نایب فاعل است و ظرف در الی نایب فاعل است کان ناقصه است و ضمیر مستتر راجع بما الموصول است
من تبعیضیه است و ظرف مستقر و ذو کان است ضمیر روایتهم راجع بامامیه است با در به بمعنی فی است المجمع علیه مجرور و بدل روایتهم است
و میتواند بود که من ظرف لغو و متعلق بکان باشد و المجمع علیه منصوب و خبر کان باشد و مؤید اول است ذکر روایتهم بجای روایتهما و مراد المجمع علیه
اینجا مشهور نزد راویان از امام است مثل الخبر می آید در کتاب الطلاق در باب الخلع در تعارض میان حدیث حلبی در اول آن
باب و میان حدیث ابی بصیر در پنجم آن باب آنکه حدیث حلبی راجح است زیرا که آن حدیث اصحاب ابی عبد الله علیه السلام است
و حدیث ابی بصیر شاذ نادر است من در دوم ظرف لغو و متعلق بمجمع علیه است بتضمین معنی وقوع یا صدور یا شهرت راوی
گفت که گفتم اگر این دو راوی که عادل هر چند نزد یاران ما بیان این آنکه ترجیح داده میشود یکی از آن دو بر دیگری در آن
جهت امام گفت که پرسیده میشود یاران تو از احوال آن دو روایت و التفات کرده میشود سوی آنکه نیم از جمله روایت یاران
از ما در آن قضیه که حکم کردند آن دو راوی در آن از جمله مجمع علیه از یاران تو پس عمل کرده میشود بآن از جمله حکم ما و ترک کرده میشود
روایت دیگر آن دو که باشد غیر مشهور نزد یاران تو زیرا که مشهور دور است شکی نیست در آن الاصل وانما الامور
ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله والى رسول الله
صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك
فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث
لا يعلم شرح چون مخالفان در باب ترجیح بعض احادیث متعارضه بر بعضی طرق ظنیه اختیار کرده اند اختلاف با یکدیگر
در آن طرق دارند امام علیه السلام این کلام را گفت برای بیان قاعده کلیه از اصول فقه ام قواعد اصلی قواعد است
و مستنبط میشود از آیات بینات محکمات نهی از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن امر به لزوم حق و سؤال اهل الذکر از هر
چه دانسته نشود همه مباحث که در دین مقصود به بیان این قاعده این دو چیز است اول آنکه ترجیح از امور مشکله است پس آنچه در

مقام

مقام ترجیح درین حدیث مذکور شده مأخوذ از رسول الله است بسند قطعی و از روی ظن نیست دوم آنکه ترجیحات مخالفان باطل
و موهوم و مخالف آیات بینات محکمات قرآنست الامور جمع امر کارهای دین خواه در مسائل اصول فقه و خواه در مسائل فروع فقه
الرشد بضم را و سکون شین بانقطه و دال بی نقطه مصدر باب نصر راستی مراد بامر بین رشده کاریست که راستی و درستی
آن معلوم و واضح باشد از آیات بینات محکمات بی حاجت بسؤال اهل الذکر مثل حکم بوجوب سؤال اهل الذکر در مسئله نادانسته و
حکم بحظر پیروی ظن و اختلاف از روی ظن در نفس حکم الله تعالی الغی بفتح غین بانقطه و تشدید یا مصدر الشین منشعب از واو است
مصدر باب ضرب نادرستی امر بین غیه کاریست که نادرستی آن معلوم و واضح باشد از آیات بینات محکمات بی حاجت بسؤال اهل
الذکر مثل حکم بجواز پیروی ظن و اختلاف از روی ظن که طریقه اجتهاد مخالفان است امر مشکل عبارتست از آنچه راستی و نادرستی
آن معلوم نباشد از آیات بینات محکمات پس قابل اختلاف بیملاحظه باشد پیش از سؤال اهل الذکر مثل حکم بوجوب
وجوه ترجیح بعض احادیث متعارضه بر بعضی در حقوق آدمیین که درین حدیث مذکور است و مثل حکم بجواز اختیار هر کدام که مکلف
خواهد بوجه در عبادات محضه چنانکه مذکور شد و در حدیث هشتم این باب یرد علمه الى الله والى رسول الله صلى الله عليه وآله اشارتست
بآیت سوره شوری که وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله و آیت سوره نسا فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول و آیت
سوره نسا واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و این
تقریر ظاهر میشود آنکه قسم ثالث ملحق میشود بسبب سؤال اهل الذکر بیکی از دو قسم سابق و تقسیم امر دین بر دو قسم سابق که از آن
باسقاط قید و صحیح و نفی حاجت بسؤال در قسم اول و قسم دوم موافق آیت سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد
من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولي الذين آمنوا
يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار
هم فيها خالدون شاید که افراد نور و جمع ظلمات اشارت باین باشد که طریق علم یکیست و طرق ظن متعدد
و بسیار است باعتبار آنکه دو معلوم متنافی نمیباشد و مظنونات متنافی میباشد و انواع از اول سوی دوم بتوسط
آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن امره بسؤال اهل الذکر عالمین بجمیع محتاج الیه رعیت است
موافق آیت سوره حدید هو الذي ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور جمله قال استیناف

بیان سابق است عدول و شبهه‌ای که در حدیث است بتقدیر الامور ثلاث و هو این حدیث که کارها سه قسم است اول
کاری که معلوم واضح باشد راستی آن پس پیروی کرده میشود دوم کاری که معلوم واضح باشد ناراستی آن پس اجتناب
کرده میشود سوم کاری که مشکلست برگردانیده میشود علم براستی و ناراستی آن بسوی الله تعالی و بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله
بیان این انکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که کارها سه قسم است اول حلالی که معلوم واضح است که حلال است دوم
حرامی که معلوم واضح است که حرامست و سیوم شبهه‌ها که در میان حلال بین و حرام بین است پس هر که ترک کند شبهه‌ها
رهایی می یابد از حرامها و هر که عمل کند بشبهه‌ها مرتکب میشود حرامها را و هلاک میشود از راهی که نمیداند چه کردن چون دانسته
در حل و اهانت و هلاکت دخول جهنم است [۴۹ اصل] قلت فان کان الخبران عنکم مشهورین قد رواهما
الثقات عنکم قال ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب والسنة وخالف العامة فیؤخذ به و
یترک ما خالف حکمه حکم الکتاب والسنة ووافق العامة قلت جعلت فداک ارأیت
ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب والسنة ووجدنا احد الخبرین موافقا للعامة
والاخر مخالفا لهم بای الخبرین یؤخذ قال ما خالف العامة ففیه الرشاد [شرح] ابی بیان ترجیح سیم
شده بانکه مراد بموافقت قرآن و سنت اینجا غیر آنست که در تعادل مخالف حکم مخالفان باشد و مراد بمخالفت قرآن و سنت نیز
اینجا غیر آنست که موافق حکم مخالفان باشد چه مخالفان هر حکمی که میکنند در مسئله ظنی از روی ظنست و آن مخالف
محکمات قرآن و سنت پیغمبر است هر چند که موافق واقع افتد پس مراد موافقت و مخالفت بواسطه است چه اگر مراد این باشد
که حکم الکتاب بی واسطه موافق یا مخالف معلوم این باشد این عبارت بیگانه زاین مبحث میشود چه هر گاه موافقت و مخالفت
قرآن باین معنی در جایی معلوم شود یکی از دو حدیث صحیح باشد و دیگری غلط عمل بآن نتوان کرد اصلا خواه احادیث درین باب مختلف که مخالف ان
باشد و خواه نه و اینها این پنج وجه ترجیح که گذشت همگی در آن بی احتیاج است و اینها ذکر امام علیه السلام دوم ترجیح
با هم در یک مرتبه مناسب مقام نیست و چون عمر بن حنظله از مراد امام غافل شده یا خواسته که صریح تر شود گفته
که فقد جعلت فداک تا آخر حرف بیین بی نقطه و راء بی نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است
و بنا بر اول مراد اینست که ظاهر آیتی موافق یکی است و ظاهر آیتی دیگر موافق دیگری است نظیر الحج می آید در کتاب النکاح در

شانزدهم باب ادبه بیشتر باب اصول کافی است
دوازده بیستم باب صدم

حدیث اول باب صد و نود دوم که باب نوادر است که احلتهما آیه و حرمتهما اخری و بنا بر دوم مراد اینست که هر کدام
میگویند که موافق ظاهر آن آیه است که میگویم [اصل] که گفتم که پس اگر باشند آن دو حدیث از شما برابر در شهرت
و عدد راویان آنها کم و زیاد نباشد تحقیق روایت کرده باشند آن دو حدیث را راویان اعتمادی که در چهار صفت که مذکور شد
برابرند چه باید کرد گفت که باید نگاه کرده شود در آن معامله در حکمهای مخالفان پس آن حدیث که موافق
شود حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر و پیغمبر وش که مخالف باشد حکم آن با حکم مخالفان مانند عمل کرده میشود
بآن حدیث و ترک کرده میشود عمل بحدیثی که مخالف باشد حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر و پیغمبر وش که موافق باشد
حکم آن با حکم مخالفان ما گفتم که قربانت شوم خبر ده مرا که اگر این دو دانا که حکم مختلف کرده اند شناخته باشند
حکم آنرا از قرآن و سنت پیغمبر و یافتیم یکی از دو حدیث را موافق حکم مخالفان و دیگری را مخالف حکم مخالفان بکدام
آن دو حدیث عمل کرده میشود گفت که بآنچه مخالف حکم مخالفان است چه در آنست راستی مراد براستی موافقت
قرآن و سنت پیغمبر است چنانچه بیان شد [اصل] فقلت جعلت فداک وان وافقهما الخبران جمیعا
قال ینظر الی ما هم الیه امیل حکامهم وقضاتهم فیترک ویؤخذ بالآخر [شرح] ایما بیان ترجیح هفتم
است ضمیر وافقهما راجع بعامه است حکامهم بدل البعض ضمیر هم است [یعنی] پس گفتم که قربانت شوم
پس اگر مخالفان دو طایفه باشند و موافق باشد هر یکی از آن دو حدیث با طایفه چه باید کرد گفت باید
که نگاه کرده شود بسوی آنچه مخالفان بسوی آن مایل‌ترند در میان حاکمان و قاضیان ایشان
رواج بیشتر دارد پس باید که ترک کرده شود آن و عمل کرده شود بدیگری [اصل] قلت وان وافق حکامهم
الخبرین جمیعا قال اذا کان ذلک فارجه حتی تلقی امامک فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام
فی الهلکات [یعنی] گفتم که پس اگر حاکمان ایشان دو طایفه نشوند و موافق باشند هر طایفه از ایشان
با حدیثی از آن دو حدیث چه باید کرد گفت که چون چنین شود پس واپس انداز آن معامله را و قطع
نزاع مکن مگر بصلح تا وقتی که ملاقات کنی امام خود را و بپرسی چه بدرستی که ایستادن نزد شبهه
ها که بهتر است از فرو رفتن بی فکر آنها در هلاک کننده‌ها [یعنی] بیست و سیوم اصل باب الاخذ

بالسنة وشواهد الکتاب شرح الاخذ بفتح همزه وسکون خاء بانقطه و ذال با نقطه مصدر باب النصر
تمسک بمعنی چسبیدن بچیزی برای دفع ضرر از خود السنة طریقت مستمره واینجا عبارتست ازراه
وروش الله تعالی در هر کتاب خود چنانچه گفته در سوره فاطر فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله
تحویلا وگاهی سنة مستعمل میشود وبعد از کتاب بمعنی چیزی که رسول الله صلی الله علیه وآله بیان
کرده و از قرآن مفهوم نمیشود واو برای عطف تفسیر است الشواهد جمع کثره شاهد آیات محکمات
بسیار است که در گواهی هیچکدام آنها نباشد و هر یک از آنها مفید یقین باشد مراد اینجا آیات محکمات
بسیار است از قرآن که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن هست مثل آیت سوره اعراف
الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق پس دلالت صریحه میکند بر امام حق در هر زمان
باعتبار اینکه دلالت صریحه میکند بر بطلان امامت هر که معلوم باشد که عالم بجمیع احکام
الله تعالی نیست و پیروی ظن میکند و این ثابت میشود امامت امام حق از جمله
جمعی که معلوم باشد باجماع و مانند آن اینکه امامت خارج از ایشان نیست و این
کافیست برای معرفت امام حق تا انقراض دنیا و این طریقت استدلال بر امام حق مراد است
در سفارش امیر المؤمنین علیه السلم عبد الله ابن عباس را در نهج البلاغه که و من وصیته علیه السلم
له لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون
ولکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا بنا بر اینکه مراد بقرآن اینجا آیاتیست که
در خصوص فضل امیر المؤمنین علیه السلم است و صریح در آن نیست بدان که جمعی که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم را امام چهارم میشمرند چند طایفه شده اند و بزرگتر ایشان اشاعره
و معتزله اند اشاعره در مسائل اصول دین تابع ابو الحسن اشعری اند و معتزله در مسائل
اصول دین از ایشان جدای جسته تابع واصل ابن عطا شده اند و جمیع ایشان در مسائل
فقه اهل اجتهاد اند و در زمان یکی از خلفای بنی العباس حکم او چهار مجتهد بهم رسانیده اند

کراهم

را هم اختلاف در فتواها دارند به پیروی ظن پس چهار طایفه شده اند جمعی تابع ابو حنیفه اند و جمعی تابع شافعی و جمعی تابع مالک بن انس
و جمعی تابع احمد بن حنبل و این چهار مذهب بزرگترین ایشانند مشهور در اهل سنت و جماعت حنفی نامند و دیگران از اهل بدعت می نامند
با وجود آنکه الله تعالی گفته در سوره انعام ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء هر کسی الجماعت و اختلاف
در مسائل دین را بخود جایز کرده اند و هر طایفه از ایشان تابع پیشوائی شده اند مثل پیروی محمد از ایشان اصلا و شیعه ما دوازده
امام ایشان را حنفیه و کوفه می نامند باعتبار اینکه محکمات قرآن را ترک کرده اند و بسیاری را از احادیث در وضع اختلاف دانند
و باعتبار آیت سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون و بیان شده در شرح حدیث یازدهم باب سیزدهم و عصر رحمه الله مصنف ذکر کتاب العقل را در این باب تا ظاهر شود
در جمیع طوائف اهل باطل و اهل سنت در حقیقت شیعه دوازده امام اند و پس تحقیق در مدینه مشرفه در مجلس سادات
بنی حسین یکی از علماء حنفی ایشان و مستفید مجلس سخنان همواره میگفت تا آنکه خیال کردم از شیعه امامیه است کتب علمای یمن
کتابی نوشته اند علمای مکه و مدینه و در آن چند سوال کرده اند تا آنکه تابع چهار مجتهد شده اند و زنها در کدام کتب اگر
در این باب حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشما رسیده نوشته راوی آن کیست و در کدام کتابست و اگر مجتهد را
قرار داده بدعتست دیگر آنکه در مسجد الحرام چهار محراب ساخته اند هر محراب از امامان مجتهدی میگویند هر که در محرابی از آن
چهار است از اهل اسلام نیست اگر در این باب بر حدیثی هست بنویسید والا بدعتست دیگر آنکه مشهور در اهل سنت و دیگران از اهل
اهل بدعت اگر آن امام برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده بنویسید راوی آن کیست و در کدام کتاب است والا دیگر
تمام آنها مهمات دیگر میتوان گفت در جواب نوشتند کتب را تا فصل کرده اند در دست ما و اند و بعضی این باب
بیان وجوب تمسک بره و روش الله تعالی و شواهد کتاب الهیست در تمیز میان امام حق و امام باطل و در تمیز میان صواب
و خطا از حکم فتاوی و احکام و علمای امامت در این باب دوازده حدیث است الاول قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ان علی کل حق حقیقة وعلی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف
کتاب الله فدعوه ذکر علی مبنی بر استعمال حقیقت و نور بر دلالت است الحق ضد باطل و مراد اینجا صحیح از احکام اعمال
شرعیه است حقیقت عمل دلیل ایمان و یقین و حقیقت قرآن مثل نماز و زکوة الحقیقة ثابت فی ذلک الامر منه میشود و علامت آن است

و مراد این عبارت حث بر عمل است چنانکه ظاهر میشود از ذکر مصنف این حدیث در کتاب الایمان والکفر در باب حقیقة الایمان و الیقین
و باب نسبت و مضمون است و از آنچه می آید در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب فی ابطال الرؤیة و باب نهم الاستطاعة و دیگر
را نه الذنوب بحقایق الایمان و از جمله عدم حث بر عمل است آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امر بسؤال اهل الذکر
از هر چیز مبهم زیراکه از آن معلوم میشود اینکه اگر عمل مبنی بر اجتهاد و پیروی ظن است باطل است و اگر مبنی بر سؤال اهل الذکر است
حق است الصواب ضد خطا و مراد اینجا مستنبط از جمیع فتوا و تفقه و ما هذا الا نور ضد ظلمت و مراد اینجا برهان است
موافق امثال آیت سوره بقره و سوره نمل قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس هر حکم صوریه و دعوی که بی برهان میکنند
و هر حکم اهل اجتهاد ظنی خطا و کذب است فادعنی برای توضیح است و بنابر آنچه گفتیم وسط میان موافق کتاب و مخالف کتاب
نیست گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر راستی و بر هر عمل حقی است نشانی که دلالت میکند بران و بر هر قول صوابی
برهانی دلالت میکند بران پس آنچه از عمل و قول موافق است قرآن را پس فرا گیرید آن را و آنچه مخالف است قرآن را پس
واگذارید آن را دهم سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به
و منهم من لا نثق به قال اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول
رسول الله صلی الله علیه و آله و الا فالذی جاءکم به اولی به شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از اختلاف
حدیثها که نقل میکنند اهل مذاهب مختلفه در امامت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکنند حدیث مختلف را جمعی که اعتماد
بر ایشان داریم و بعضی از راویان آن کسانی اند که اعتماد بر او نداریم آیا در صورتی که راویان اعتمادی مختلف نقل کنند احادیث
امامت را چه باید کرد گفت هرگاه وارد شود بر شما حدیثی در باب امامت و یابید برای راستی مضمون آن گواهی یقینی از کتاب
الهی یا گواهی یقینی از گفته رسول صلی الله علیه و آله قبول کنید و اگر نیابید پس آنکه رساننده آن است و پس وی اولی و سزاوار تر است بآن
حدیث دروغ از شما مراد است البته در محکمات قرآن و سنت ثابت رسول صلی الله علیه و آله در انتها نهی از اختلاف
از روی ظن واقع شده و گواه یقینی بر خلاف است و امامت امیر المؤمنین و اولاد او اهل الذکر اند ثابت معلوم پس اگر حدیثی
به شما برسد موافق آن است که موافق آن را قبول کنید هرچند راوی آن نشنیده باشد و دروغ گفته باشد و الا رد کنید یازدهم سمعت
ابا عبد الله ع یقول کل شیء مردود الی الکتاب والسنة وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو

زخرف

زخرف شرح یعنی عبارتست از مسائل اصول و فروع و سایر ما یحتاج الیه مردمان موافق آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و دوم
و موافق آیت سوره نحل تبیانا لکل شیء مردود الی الکتاب والسنة جوابی امر است و مراد منع است پیروی ظن در آن و ظاهر حدیث
حدیث عبارتست از آنچه روایت شده در باب امامت و موافق بودن این حدیث کتاب را عبارتست از اینکه در آن میل
سوی امامت پیروی ظن نباشد زیراکه منافی آیات بینات محکمات است فهو زخرف اشارتست بآیت سوره انعام و کذلک
جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا دوازدهم شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت
که هر چیز بازگشت آن سوی قرآن و سنت حضرت رسول است و هر حدیثی در باب امامت که موافق نباشد محکمات کتاب الهی را پس
آن تلبیس و دروغ است چهاردهم عن ابی عبد الله ع قال ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف
شرح معنی این ظاهر است از شرح سابق خطب النبی صلی الله علیه و آله بمنی فقال ایها الناس
ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته وما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله شرح
پیغمبر مردمان را در منی در سال آخر در ان حج وداع خطبه پس گفت ای مردمان هر حدیثی در باب امامت که آید شما را از من بر
حالی موافق باشد محکمات کتاب الهی را پس من گفته ام مضمون آن را و هر حدیثی در باب امامت که آید شما را بر حالی مخالف
دارد محکمات کتاب الهی را پس نگفته ام مضمون آن را مراد این است که در شرح حدیث سیوم بیان شد و مؤید این می آید
در کتاب الحجة در احادیث باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین است سمعت ابا عبد الله ع
یقول من خالف کتاب الله وسنة محمد فقد کفر شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که
مخالفت کند محکمات کتاب الهی را و محکمات سنت رسالت پناهی را پس بتحقیق کافر شده است و رسوا شده مراد
اینجا این است که در شرح حدیث سیوم بیان شد قال علی بن الحسین ان افضل الاعمال عند
الله ما عمل بالسنة وان قل شرح معنی سنت بیان شد در شرح عنوان این باب پس مفصل علمیت مشترک است
میان جمیع امت خواه پیروان آن سنت و خواه منکران آن سنت مشهور در باب اسلام و مفصل علمیت مخصوص پیروان آن
سنت است مثل آنچه مذکور است در آیت سوره بقره و منهم الا یظنون و بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب منه باب
النوادر است شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام که بدرستی که بهترین عبادتها مقبول درگاه الهی عبادتیست که آورده

بود و بسیار راه و روشی که الله تعالی و رسولش قرار داده اند در محکمات قرآن برای خلایق هر چند آن عبادت کم باشد

عن ابان بن تغلب عن ابی جعفر ع انه سئل عن مسئلة فاجاب فيها قال فقال الرجل ان الفقهاء لا يقولون هذا فقال يا ويحك وهل رأيت فقيها قط ان الفقيه حق الفقيه الزاهد في الدنيا الراغب في الآخرة المتمسك بسنة النبي صلى الله عليه وآله

شرح ویحک بفتح واو و سکون یا و حا بی نقطه [illegible] کلمه [illegible] و مراد اینست که تعجب بسیار میباید کرد از حال [illegible] تفسیر فقیه حقیقی [illegible] بیان شد در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] مضاف است [illegible] آنچه مذکور میشود باطلست [illegible] با اهل جهالت او را فقیه [illegible] الزاهد فی الدنیا عبارتست از کسی که [illegible] کند دنیا را [illegible] ترک کند [illegible] راه سوی ظالمان [illegible] و احادیث موضوعه [illegible] در حدیث اول باب [illegible] مع الملوک [illegible] عبارتست از کسی که پیروی کند شواهد کتاب و ما انزل الله علی رسوله را [illegible] آنست [illegible] عذاب جهنم [illegible] در قرآن چنانچه بیان شد در شرح حدیث [illegible] سنة النبی عبارتست از سنت الله تعالی و شواهد کتاب که بیان شد در شرح عنوان این باب [illegible] سورهٔ بنی اسرائیل سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا [illegible] باشد [illegible] و مراد این باشد که [illegible] راه نخواهد یافت درین صفت اصلا

روایتست از ابان بن تغلب از امام محمد باقر علیه السلام [illegible] پس جواب گفت در آن مسئله راوی گفت [illegible] فقهای [illegible] امام علیه السلام گفت [illegible] تو [illegible] فقیهی [illegible] در میان [illegible] فقیه [illegible] در دنیا باشد [illegible] راه و روش پیغمبر صلی الله علیه وآله برای تمیز میان امام حق و امام باطل و تمیز میان صواب و خطا

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا قول الا بعمل ولا قول ولا عمل الا بنية ولا قول ولا عمل ولا نية الا باصابة السنة

شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مقبول نیست گفتار [illegible] و کردار [illegible] و مقبول نیست

کننده و کردار [illegible] راه و روشی که الله تعالی قرار داده در محکمات جمیع کتابهای او و آن نهی از پیروی ظن و امر بسؤال اهل الذکر است

عن جابر عن ابی جعفر عليه السلام قال ما من احد الا وله شرة وفترة فمن كانت فترته الى سنة فقد اهتدى ومن كانت فترته الى بدعة فقد غوى

شرح [illegible] در عبادت چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر [illegible] باب [illegible] در دنیا [illegible] روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام [illegible] امام گفت که [illegible] حرص دنیا را دارد [illegible] در طلب دنیا [illegible] دنیا و مرگ [illegible] پس [illegible] در طلب دنیا [illegible] راه و روشی که الله تعالی قرار داده در محکمات جمیع کتابهای او و آن نهی از پیروی ظن و امر بسؤال اهل الذکر است [illegible] راه مستقیم [illegible] در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] پس گمراه شده

عن ابي جعفر ع قال كل من تعدى السنة رد الى السنة

شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام [illegible] هر که درگذرد از راه و روشی که الله تعالی قرار داده [illegible] سوی آن راه و روش [illegible] واجبست [illegible] قدرت داشته باشد [illegible]

قال امير المؤمنين ع السنة سنتان سنة في فريضة الاخذ بها هدى وتركها ضلالة وسنة في غير فريضة الاخذ بها فضيلة وتركها الى غير خطيئة

شرح [illegible] فریضه [illegible] ترک [illegible] زیرا که ترک فریضه مطلقا ضلالت است [illegible] گفت امیر المؤمنین [illegible] راه و روشی که الله تعالی قرار داده دو قسم است یکی راه و روشی که در حکم فریضه است [illegible] در شرح عنوان این باب [illegible] راه و روش [illegible] دیگری راه و روشی که در حکم غیر فریضه است [illegible] آن بالکلیه [illegible]

۱۳۱۲

[illegible]

کتابخانه آستانه قدس

علیم مؤید اکرم مستحق عذاب جهنم نشود و تمّ کتاب العقل والحمد لله رب العالمین ویتلوه کتاب التوحید شرح
این از الی قوت کاتب … بود تمام شد کتاب عقل وسپاس خدای را که صاحب کل اختیار هر کس
و در جزئیات و بعد از این کتاب عقل کتاب توحید است فرغ الشارح من شرح هذا فی یوم الاربعاء الثامن والعشرین من محرم
سنه خمس وستین والف هجریه

قوبل مع الاصل اتمّ النسخ وصحّح الا ما زاغ عنه البصر فی شهر رمضان المبارک
سنه ۱۱۰۶

رضا

بازدید شد ۱۳۷۱

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازدید شد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بازدید شد
۱۳۵۳ ع

سال ۱۳٤۸ خورشیدی